

۳

تفسیر باران

سوره مائده تا سوره اعراف

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدایان آرنی

مجموعه آثار ۵۱/



سوره مائده ۹

سوره انعام ۱۲۵

سوره اعراف ۲۴۵

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد سوم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد.

خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشانند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم.

امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند.

شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید.
مهدی خُدامیان آرانی

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زحرف، دُخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، مُمتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، مُلک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مُزمل، مُدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مُطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلیٰ، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحیٰ، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره مائده

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنی» است، یعنی در زمانی نازل شد که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود و سوره شماره ۵ قرآن می‌باشد.

۳ - «مائده» به معنای «سفره» می‌باشد. در آیه ۱۱۲ ماجرای یاران عیسی علیه السلام ذکر شده است. آنان از عیسی علیه السلام خواستند تا از آسمان، سفره‌ای آسمانی نازل کند تا آنان از غذای بهشتی بخورند.

عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و دعا کرد و دعای او مستجاب شد.

۵ - موضوعات مهم این سوره چنین است: تکمیل شدن دین در روز عید غدیر، احکام حج، غسل، تیمم، وصیت....

مائده: آيه ١ - ٥

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ إِلَّا مَا يُثْلَىٰ عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي
الصَّيْدِ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلَا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلَا الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا أُمِينَ الْبَيْتِ
الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلَا
يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا
وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ
إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٢﴾ حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ
وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْفُودَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالتَّطْيِخَةُ وَمَا
أَكَلَ السَّبْعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ
ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ بَيَّسَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْسَبُوهُمْ وَاحْسِنُوا
الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿٣﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ
مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ
عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾

الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ
حِلٌّ لَهُمْ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا
مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ
مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٥﴾

سخن خود را با وفای به عهد و پیمان آغاز می‌کنی، از من می‌خواهی تا به عهد و پیمانی که با دیگران می‌بندم، پایبند باشم. تو دوست داری که وفای به عهد، شیوه زندگی باشد.

باید به پیمان و عهدی که با مردم بسته‌ام، احترام بگذارم و به آن پایبند باشم، همین‌طور باید به عهد و پیمان تو نیز وفادار بمانم، برایم از پیمان شریعت و پیمان امامت نیز سخن می‌گویی.

آری، در اینجا سخن از سه پیمان به میان می‌آوری: پیمان دیگران، پیمان شریعت، پیمان امامت.

من باید درباره این سه پیمان بیشتر بدانم:

* ۱ - پیمان دیگران

از من می‌خواهی تا اگر با کسی عهدی بستم، قراردادی امضاء کردم، به آن پایبند بمانم. وفای به عهد و پیمان، از اساسی‌ترین شرایط زندگی اجتماعی است، در جامعه‌ای که این اصل مهم فراموش شود، هرج و مرج، جامعه را فرا خواهد گرفت و بی‌اعتمادی نسبت به یکدیگر رواج خواهد یافت.

این سخن پیامبر توسست: «هر کس به عهد و پیمان خود وفا نکند، دین ندارد»^(۱) و این سخن توسست: «به عهد و پیمان خود وفادار باشید».

* ۲ - پیمان شریعت

تو دین اسلام را کامل‌ترین ادیان برشمردی و آن را مایه سعادت و رستگاری

بندگان قرار دادی و برای مسلمانان دستوراتی در زمینه‌های مختلف زندگی وضع کرده‌ای.

دین مسیحیت، بیشتر به ارتباط انسان با تو پرداخته است و در آن کمتر از «شریعت» و «فقه» سخنی به میان آمده است. شریعت، همان راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی است، تو در اسلام، برای تمام زاویه‌های زندگی، برنامه مشخص کرده‌ای، برای تولد، ازدواج، خواب، خوراک، پوشاک و... به من دستور داده‌ای.

یک مسلمان در چهارچوب این برنامه زندگی می‌کند و این برنامه به او، هویت اسلامی می‌دهد.

* ۳ - پیمان امامت

امامت، عهدی آسمانی است، تو برای هدایت جامعه، بهترین بندگان خود را به عنوان «امام» برگزیدی و آنان را از هر گناه و خطایی دور کردی، به آنان مقام «عصمت» را عنایت کردی و از همه خواستی تا از آنان پیروی کنند.

علی علیه السلام و یازده امام بعد از او، رهبرانی آسمانی هستند و تو دین اسلام را با امامت و ولایت آنان تکمیل کردی، امروز هم مهدی علیه السلام امام زمان من است و با اعتقاد به امامت او، دین من کامل می‌شود. (۲)

در اینجا از دو موضوع مهم سخن می‌گویی که به «شریعت» ارتباط دارد:

* قانون اول:

«گوشت چهارپایانِ علف‌خوار حلال است، البته در مواردی هم حرام می‌شود، مثلاً چهارپایی که خودش مرده باشد گوشتش حرام است.»

توضیح بیشتر درباره این قانون را بعداً ذکر می‌کنی.

* قانون دوم:

«وقتی به سفر حجّ می‌روید و در لباس احرام هستید، حیوانات را شکار نکنید». ابتدا از غذا سخن می‌گوییم، غذایی که باعث تقویت جسم می‌شود و به من قدرت و توان می‌دهد تا بتوانم زندگی سالمی داشته باشم، بعد از آن از سفر حجّ سخن می‌گوییم، سفر حج، باعث تقویت معنویّت و قدرت‌های روحی من می‌شود.

من هم جسم دارم، هم روح! از غذای جسم و قانون آن برایم سخن می‌گوییم و سپس از سفر حجّ و قوانین آن برایم می‌گوییم، می‌خواهی که من به معنویّت توجه داشته باشم و به تقویت بُعد روحی خویش هم همّت گمارم.

در صورتی که توانایی انجام سفر حجّ را داشته باشم، حجّ بر من واجب می‌شود و باید به زیارت کعبه بروم و پروانه‌وار، دور آن طواف کنم.

تو برای این سفر قوانینی وضع کرده‌ای، مثلاً باید قبل از رسیدن به شهر مکه، لباس احرام به تن کنم. لباس احرام لباسی سفید رنگ، شبیه کفن است، باید ذکر «لَبَّيْكَ» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به سویت بیایم.

تو می‌دانستی که من از مرگ می‌ترسم، از این رو خواسته‌ای تا یک‌بار مرگ را تجربه کنم، لباس احرام که همان کفن است به تن نمایم، به سوی تو بیایم و از دنیا دل برکنم.

در این سفر به آغوش مهربانی تو پناه می‌برم، دیگر نباید آزارم به هیچ حیوانی برسد، شکار حیوانات هم بر من حرام است. این قانون توست.

در اینجا به هفت دستور درباره سفر حجّ اشاره می‌کنی:

۱- دستورات مرا درباره سفر حجّ تحریف نکنید، حجّ را آن‌گونه به جا آورید که ابراهیم علیه السلام به جا آورد، در آیین او تصرّف نکنید.

۲- تو برای چهار ماه از سال احترام ویژه‌ای قرار دادی و هرگونه جنگ را در این

چهار ماه حرام اعلام کردی، از این رو این چهار ماه، ماه‌های حرام نام گرفتند. این چهار ماه کدام هستند؟ «رجب، ذی‌القعدة، ذی‌الحجه، محرم». به راستی ارتباط این ۴ ماه با سفر زیارتی کعبه چیست؟ سخن درباره حج بود، چرا سخن از ماه‌های حرام به میان آمد؟ سفر حج در ماه‌های ذی‌القعدة و ذی‌الحجه انجام می‌گیرد و بعضی از حاجیان، ماه محرم به خانه‌های خود بازمی‌گردند. هم‌چنین سفر «عمره» بیشتر در ماه «رجب» انجام می‌گیرد، برای همین تو این ۴ ماه را به عنوان ماه‌های حرام معرفی کردی. تو می‌خواهی زمانی که مردم به سوی خانه تو می‌آیند، در کمال امنیت باشند، راه‌ها در امن و امان باشد و کسی به آنان که مهمانان تو هستند آسیبی نرساند.

۳- بعضی از حاجیان همراه خود گوسفند یا شتری را برای قربانی کردن به مکه می‌آورند، بعضی از اینان حیوان همراه خود را نشانه گذاری می‌کردند. تو از همه می‌خواهی تا حرمت این حیواناتی که برای قربانی شدن انتخاب شده‌اند، نگه‌دارند.

۴- تمام کسانی که به سوی مکه می‌آیند، باید در امنیت کامل باشند. فرقی نمی‌کند که قصد حاجی، بهره‌مندی باشد، یا به دست آوردن سود تجاری. او باید در این سفر در امنیت کامل باشد.

۵- وقتی که حاجی، اعمال حج را انجام داد، از لباس احرام بیرون می‌آید و لباس معمولی به تن می‌کند، حرام بودن شکار فقط در زمانی است که شخص، مُحرم است، وقتی حاجی از لباس احرام بیرون آمد، می‌تواند شکار کند.

۶- زمانی که بُت‌پرستان، شهر مکه را در اختیار داشتند، مانع شدند تا مسلمانان به زیارت خانه خدا بیایند. در سال هشتم هجری، مسلمانان شهر مکه را فتح کردند، در آن سال بُت‌پرستان ایمان آوردند.

اکنون از مسلمانان می‌خواهی تا مبادا مانع زیارت کسانی بشوند که قبلاً بت پرست بودند. آری، مسلمانان نباید کینه آنان را به دل داشته باشند، آنان روزگاری بت پرست بودند، اما اکنون ایمان آورده‌اند و مثل همه مردم می‌توانند برای زیارت کعبه بیایند.

۷- از مسلمانان می‌خواهی تا در کارهای نیک با یکدیگر همکاری کنند و از یاری کردن در اهداف باطل و ستمکاری پرهیز کنند. آری، انجام اعمال حجّ نیاز به روحیه همکاری دارد، در این سفر معنوی، هیچ کار نیکی مانند یاری کردن به دیگران نیست.

دستور به همکاری در کارهای نیک یک اصل کلی است که مسلمانان در هر شرایطی باید به آن عمل کنند. هم‌چنین من باید بدانم که همکاری در اهداف باطل و گناه آلود و ستمکاری، معصیت است و عذاب جهنّم را در پی دارد. از تو می‌خواهم تا به من توفیق دهی به زیارت خانه تو بروم و حجّ به جا آورم و در این سفر به همه دستورات تو عمل کنم.

اکنون درباره بایدها و نبایدهای غذا خوردن برایم سخن می‌گویی، پاکی غذایی که می‌خورم، در پاکی روح من اثر دارد. خوردن گوشت چهارپایان علف‌خوار را بر من حلال می‌کنی، می‌توانم از گوشت گوسفند، شتر و گاو استفاده کنم، گوشت چهارپایان گوشت‌خوار، بر من حرام است. تو خوردن بعضی چیزها را حرام می‌کنی، زیرا می‌دانی که روح مرا آلوده می‌کند.

گوشت چهارپایان علف‌خوار بر من حلال است، اما باید در خوردن به این ۱۰ نکته توجه داشته باشم:

۱- گوشت مردار: اگر مثلاً گوسفندی خودش بمیرد، گوشتش حرام است، گوشت او، گوشت مردار است، فقط گوشت گوسفندی را می‌توانم مصرف کنم که

ذبح شده باشد (ذبح یعنی: گوسفند رو به قبله قرار گیرد و با گفتن بسم الله، گلوی او با چاقو بریده شود).

۲ - خون: خوردن خونی که هنگام ذبح مثلاً از بدن گوسفند خارج می شود، حرام است.

۳ - خوک: خوک با این که علف خوار است، گوشتش حرام است.

۴ - در روزگار جاهلیت رسم بود که وقتی می خواستند حیوانی را ذبح کنند، نام بُت های خود را به زبان می آوردند. خوردن گوشت حیوانی که این گونه ذبح شود حرام است. باید هنگام ذبح حیوان، «بسم الله» گفته شود.

۵ - در روزگار جاهلیت رسم بود که حیوان را خفه می کردند و گوشتش را مصرف می کردند، خوردن گوشت این حیوان حرام است، باید حتماً حیوان را ذبح نمود.

۶ - حیوانی که در اثر بیماری بمیرد و ذبح نشده باشد: خوردن گوشتش حرام است.

۷ - حیوانی که بر اثر سقوط از پرتگاه بمیرد، خوردن گوشت او نیز حرام است.

۸ - گاهی گوسفندی بر اثر شاخ زدن گوسفند دیگری می میرد، خوردن گوشت این گوسفند نیز حرام است.

۹ - گاهی گرگ مثلاً به گله گوسفندان حمله می کند و تعدادی از آن گوسفندان را خفه می کند، خوردن گوشت آن گوسفندان نیز حرام است. پس اگر حیوانی بر اثر حمله حیوان درنده ای بمیرد، گوشت او حرام است.

۱۰ - حیوانی که تقسیم گوشت آن بر اساس قمار باشد.

در روزگار جاهلیت رسم بود که ده نفر با هم شرط بندی می کردند و حیوانی را می خریدند و آن را می کشتند. سپس ده چوبه تیر را انتخاب می کردند و روی هفت عدد از آن تیرها، عنوان «برنده» می نوشتند و روی سه تیر هم عنوان «بازنده»

را می نوشتند. سپس آن تیرها را داخل کیسه‌ای می ریختند و به صورت قرعه کشی برای هر نفر، یک تیر بیرون می آوردند.

آن حیوان بین هفت نفری که عنوان «برنده» از آن‌ها شده بود تقسیم می شد، سه نفری که بازنده بودند باید پول آن حیوان را پرداخت می کردند و به آنان هیچ سهمی از گوشت آن حیوان نمی رسید. این کار آن‌ها نوعی قمار بود. خوردن گوشت این حیوان نیز حرام است، چون از راه قمار، گوشت آن تقسیم شده است. اکنون سخن مهمی را بیان می کنی: «کافران می خواستند دین شما را نابود کنند، اما امروز دیگر ناامید شدند، از آنان نترسید، تنها از مخالفت دستور من بترسید، امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم».

به راستی منظور تو از این سخن چیست؟

باید فکر کنم، مطالعه کنم...

تو فهرست گوشت‌های حرام را برایم ذکر کردی، وقت آن است که به سه نکته مهم اشاره کنی:

* نکته اول: اضطرار

اگر من در جایی گرفتار شوم که به هیچ غذایی دسترسی نداشته باشم و جانم در خطر باشد، از روی ضرورت، می توانم از این گوشت‌ها استفاده کنم، البته باید قصد من، گناه کردن نباشد، این کار فقط برای حفظ جان من است و در خوردن گوشت حرام نباید زیاده روی کنم.

این قانون توست: هر غذای خوب و پاک بر من حلال است، می توانم از آن استفاده کنم. این ده موردی که بر من حرام کردی، ناپاک می باشند و به جسم و جان من آسیب می زنند.

* نکته دوم: شکار با سگ

حیوان حلال گوشتی که هنگام ذبح او، «بسم الله» گفته شود، حلال است، هم چنین من می توانم گوشت حیوانی را که توسط سگ شکاری صید شده است، مصرف کنم، البته در این صورت باید دو شرط زیر مراعات شود:

۱ - سگ برای شکار تربیت شده باشد (سگ ولگرد نباشد).

۲ - هنگام فرستادن سگ برای شکار، «بسم الله» گفته شود.

با مراعات کردن این دو نکته، اگر سگ، شکار را صید نمود و شکار هم قبل از رسیدن صیاد، از دنیا رفت، گوشت او حلال است. درست است که آن حیوان، ذبح نشده است، اما می توان از گوشت او استفاده نمود. البته اگر صیاد به حیوان شکار شده برسد و ببیند آن حیوان هنوز جان دارد، باید او را ذبح نماید.

* نکته سوم

اگر من با مسیحیان و یهودیان هم غذا شدم، می توانم از غذای آنان استفاده کنم، البته به شرط آن که غذای آنان از گوشت نباشد، آنان هنگام کشتن حیوانات، «بسم الله» را بر زبان جاری نمی کنند، برای همین من نباید از گوشت حیوانی که به دست آنان ذبح شده است، استفاده کنم.

از آن جهت که سخن از مسیحیان و یهودیان به میان آمد، به ازدواج با آنان نیز اشاره می کنی، به مردان اجازه می دهی که با زنان یهودی و مسیحی ازدواج بنمایند و باید مهریه آنان را پرداخت نمایند. تو از همه می خواهی که همواره پاکدامن باشند و از فحشا دوری کنند.

مواردی که تو در اینجا بیان کردی، برای سعادت و رستگاری انسان هاست، کسی که بعد از ایمان آوردن به تو و قرآن تو، کفر ورزد و از عمل به دستورات قرآن خودداری کند به خودش ضرر زده است. او با این کار، همه کارهای خوب خود را باطل و بی اثر می کند، کفر بعد از ایمان، باعث از بین رفتن ثواب تمامی

کارهای خوب قبل می‌شود.

بار دیگر این سخن تو را می‌خوانم: «امروز دین شما را برای شما کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم». منظور تو از این سخن چیست؟

تو به من خبر دادی که کافران از نابودی دین اسلام ناامید شدند، در آن روز چه اتفاق مهمی افتاده است که باعث شد کافران از نابودی اسلام ناامید شوند؟ بار دیگر این آیات را می‌خوانم: از من خواستی تا به پیمان‌ها وفادار باشم و از قوانین سفر حج و حکم گوشت‌های حرام سخن به میان آوردی و سپس گفتی: «امروز دشمنان از نابودی دین شما ناامید شدند و من دین را بر شما کامل کردم»، بعد از آن، سخن درباره گوشت‌ها را ادامه دادی و به ما اجازه دادی تا از گوشت شکاری که توسط سگ شکاری صید شده است، استفاده کنیم و در پایان از غذای مسیحیان و یهودیان و ازدواج با زنان آنان سخن گفتی.

عده‌ای بر این باورند که منظور از تو این چنین است: «وقتی تو حکم حرام بودن بعضی از گوشت‌ها (مثل مردار، گوشت خوک و...) را بیان کردی، کافران از اسلام مأیوس شدند، تو با بیان این حکم، اسلام را کامل نمودی».

این سخن آنان است: پیامبر به سفر حج رفته بود، آخرین سفر حج پیامبر! حجّة الوداع!

مسلمانان زیادی همراه پیامبر به این سفر آمده بودند، روز عرفه پیامبر در صحرای عرفات بود. وقتی عصر آن روز فرا رسید جبرئیل این آیه را بر پیامبر نازل کرد. وقتی گوشت خوک و گوشت مردار و... بر مسلمانان حرام شد، کافران از نابودی اسلام ناامید شدند.^(۳)

من یک سؤال دارم: آیا حرام شدن گوشت خوک و گوشت مردار آنقدر مهم بوده است که کافران با شنیدن آن از نابودی اسلام، ناامید شدند؟

چه کسی به این سؤال پاسخ می دهد؟

پاسخ سؤال من این است: پیامبر بارها چنین فرمود: «من در میان شما قرآن و اهل بیت علیهم السلام را به یادگار می گذارم».

اگر من بخواهم قرآن را خودم بفهمم و برای فهم آن به اهل بیت علیهم السلام مراجعه نکنم، نتیجه همین می شود که در بالا گفتم. باید قبول کنم که وقتی حرام شدن گوشت خوک و گوشت مردار نازل شد، کافران از نابودی اسلام، ناامید شدند، اما اصل مطلب چیز دیگری است. باید مطالعه کنم، من باید به تاریخ مراجعه کنم...

سال دهم هجری است، پیامبر اعمال حج را انجام داده است و به سوی مدینه می رود، بیش از صد هزار نفر از مسلمانان همراه او هستند، وقتی او به سرزمین «غدیر خم» می رسد، به همه دستور می دهد تا در آنجا منزل کنند، نزدیک ظهر است، همه برای نماز آماده می شوند. صف های نماز مرتب می شود، همه نماز ظهر را با پیامبر می خوانند.

بعد از نماز پیامبر با مردم سخن می گوید و سپس علی علیه السلام را صدا می زند، علی علیه السلام نزد پیامبر می رود و طرف راست پیامبر می ایستد. (۴)

این صدای پیامبر است که به گوش می رسد: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

همه می گویند: «خدا و پیامبر او». (۵)

همه مسلمانان، اطاعت از خدا و پیامبر را بر خود واجب می دانند، هیچ کس در ولایت خدا و پیامبر شک ندارد.

اکنون پیامبر دست علی علیه السلام را در دست می گیرد و با صدای بلند می گوید: «مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست». سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».^(۶)

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند.^(۷)

بعد از لحظاتی ... صدای الله اکبر پیامبر در غدیر می‌پیچد.^(۸)

جبرئیل نازل می‌شود و این واژه‌ها را برای پیامبر می‌خواند: «امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد».

پیامبر این آیه را برای مردم می‌خواند، همه مردم می‌فهمند که اسلام با ولایت علی علیه السلام کامل می‌شود.^(۹)

اسلام بدون امامت، ناقص است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند. کافران برای بعد از مرگ پیامبر، نقشه‌ها کشیده بودند، آنان فکر می‌کردند که وقتی پیامبر از دنیا برود، خواهند توانست اسلام را نابود کنند، آنان امروز از نابودی اسلام ناامید شدند، فهمیدند که تو تا روز قیامت برای رهبری جامعه برنامه داری و دوازده امام معصوم را برای هدایت جامعه قرار داده‌ای.

— استاد! شما می‌گویید که منظور از کامل شدن دین در آیه سوم سوره «مائده»،

کامل شدن دین با ولایت علی علیه السلام است؟

— بله! وقتی به سخنان اهل بیت علیهم السلام مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که آنان نزول این آیه را در روز عید غدیر بیان کرده‌اند. در کتاب «الغدیر» شانزده روایت در این زمینه نقل شده است.

— اگر بخواهیم نظم آیات قرآن را مراعات کنیم باید بگوییم که منظور از کامل

شدن دین این است که خدا دین را با بیان احکام گوشت‌ها کامل کرده است.
 - اگر سخن شمارا قبول کنیم باید بگوییم که حکم گوشت خوک و مردار باعث
 ناامیدی کافران از نابودی اسلام شده است. به راستی آیا این سخن قابل قبول
 است؟

- خوب. این سخن هم به دل من نمی‌نشیند. اما چه کنم؟ اگر قبول کنم که منظور
 از کامل شدن دین، ولایت علی علیه السلام است، مشکلی پیش می‌آید.

- چه مشکلی؟

- قرآن ابتدا درباره گوشت خوک و مردار سخن می‌گوید، بعد بحث ولایت
 علی علیه السلام را مطرح می‌کند، سپس به موضوع گوشت‌ها برمی‌گردد و از خوردن
 گوشت حرام در مواقع ضرورت سخن می‌گوید. آخر این چه حرف زدنی است؟
 چرا قرآن نظم خاصی در گفتار ندارد؟

- متوجه شدم منظور تو چیست. باید به چهار نکته‌ای که برایت می‌گویم خوب
 فکر کنی!

این چهار نکته، حقیقت مهمی را آشکار می‌کند:

۱ - قرآن در طول بیست و سه سال نازل شد، جبرئیل هر قسمت از قرآن را در
 مناسبت خاصی برای پیامبر می‌خواند. خود پیامبر دستور می‌دادند تا هر آیه از
 قرآن در کدام سوره و در کجای آن سوره قرار گیرد. در واقع، نظم قرآن به دستور
 پیامبر بوده است.

۲ - خدا وعده داده است که قرآن از تحریف در امان باشد، بعد از پیامبر کسانی
 به حکومت رسیدند که دشمنی زیادی با علی علیه السلام داشتند، معاویه دستور داد هر
 خانه‌ای را که شیعه‌ای در آن زندگی می‌کند، خراب کنند.

خدا می‌دانست که علی علیه السلام دشمنان قسم‌خورده‌ای دارد. آنان برای رسیدن به

هدف خود، حاضر بودند در قرآن نیز دست ببرند و آن را هم تحریف کنند. حکمت خدا حکم می‌کرد که او مطلبی که درباره ولایت علی علیه السلام است را در وسط این آیه قرار دهد.

۳- وقتی دشمنان علی علیه السلام این آیه را می‌شنیدند، چه کار می‌کردند؟ کافی بود آنان به مردم بگویند که منظور قرآن، کامل شدن دین با بیان حکم گوشت خوک و مردار است!

این سخن، آنان را به هدفشان می‌رساند و دیگر انگیزه‌ای برای تحریف قرآن برای آنان باقی نمی‌ماند.

افرادی که اهل اندیشه نبودند، سخن آنان را قبول می‌کردند، اما کسانی که اهل فکر بودند، می‌دانستند که هرگز بیان حکم گوشت خوک و مردار نمی‌تواند باعث ناامیدی کافران از نابود کردن اسلام شود.

خدا در این آیه، نشانه‌ای برای اهل تفکر قرار داده است تا هرگز حقیقت پنهان نماند، هر کس بخواهد می‌تواند به معنای واقعی آیه برسد، کافی است فقط عاقل باشد!

۴- این به ما نشان می‌دهد که روش و سبک قرآن با کتاب‌های معمولی فرق می‌کند. قرآن برای خود سبک خاصی دارد که ما باید به آن توجه کنیم.

بیان موضوعات مختلف در یک سخن در میان شاعران و سخنگویان مهم عرب رواج داشته است و در کلام و اشعار عربی، نمونه زیادی از آن دیده می‌شود. این روش، خلاف فصاحت و بلاغت نبوده است.

آیه ۳۳ سوره احزاب نیز به همین سبک نازل شده است. وقتی به آن مراجعه می‌کنیم می‌بینیم که در اول آن، قرآن با زنان پیامبر سخن می‌گوید تا عفت خود را حفظ کنند، سپس از عصمت اهل بیت علیهم السلام مطلبی بیان می‌کند و در آیه بعد، بار دیگر با همسران پیامبر سخن می‌گوید. (۱۰)

* * *

انسان دو بُعد دارد، بعد جسمی و بعد معنوی، انسان باید به غذای خود توجه کند، از خوردن غذای حرام خودداری کند. به راستی اگر من گوشت خوک بخورم، به خدا ضرری زده‌ام؟ هرگز، من با این کار به خود ضرر زده‌ام، نفع و ضرر دستورات خدا به خود من بازمی‌گردد.

وقتی خدا علی علیه السلام و یازده امام بعد از او را به عنوان رهبر جامعه معرفی می‌کند، هدفش چیزی جز رستگاری جامعه نیست. خدا به علی علیه السلام مقام عصمت داده است، او هیچ علاقه‌ای به ریاست و حکومت دنیا ندارد، اگر مردم رهبری او را پذیرفتند برای او نفع و سودی ندارد، آنچه مهم است رستگاری مردم است. مردمی که از علی علیه السلام دور شدند و ولایت او را نپذیرفتند، به خود ضرر زدند، خودشان از سعادت دور شدند، اسیر استبداد کسانی شدند که خودشان آنان را به عنوان رهبر برای خود معین کرده بودند.

همان‌طور که بر یک مسلمان واجب است از غذای حرام دوری کند، بر او لازم است که از قبول ولایت انسان‌های گناه‌کار پرهیز کند، ولایت انسانِ خطا‌کار باعث نابودی جامعه می‌شود. تو مسلمانان را به پاکی و پاکیزگی فرا می‌خوانی از آنان می‌خواهی که غذای پاکیزه بخورند، هم‌چنین ولایت کسی را قبول کنند که تو به او عصمت داده‌ای و او را از هر پلیدی و گناه پاک کرده‌ای.

* * *

مائده: آیه ۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا
وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى
الْكَعْبَيْنِ وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ
أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا
طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

حَرَاجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ يُطَهِّرَكُمْ وَلِيَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٦﴾

نماز، معراج مؤمن است، اگر من نماز را با آداب آن بخوانم، به تو نزدیک می‌شوم و از لطف و مهربانی تو بهره‌مند می‌شوم، من برای خواندن نماز، باید وضو بگیرم، اگر آب در دسترس نبود، باید تیمم کنم، از وضو و تیمم سخن می‌گویی، این همان شریعت توست که من باید به آن عمل کنم.

از من می‌خواهی تا این‌گونه وضو بگیرم:

۱- ابتدا صورت خود را بشویم.

۲- دو دست خود را تا آرنج بشویم.

۳- قسمت جلو سر خود را با دست خود مسح کنم (دست خود را که مرطوب است به جلو سر خود بکشم).

۴- هر دو پای خود را از سرانگشتان تا برآمدگی استخوان روی پا مسح نمایم. من همواره برای خواندن نماز باید این‌گونه وضو بگیرم.

— استاد! چرا ما شیعیان بر خلاف قرآن وضو می‌گیریم؟

— تو از کجا این سخن را می‌گویی؟

— قرآن در آیه ۶ سوره مائده چنین می‌گوید: «صورت و دست‌های خود را تا آرنج بشوید». به عبارت «تا آرنج» دقت کنید. ما باید دست خود را از سرانگشت تا آرنج بشویم، ولی ما برعکس عمل می‌کنیم، دست خود را از آرنج تا سرانگشتان می‌شویم. این برخلاف قرآن است.

— می‌خواهی بگویی کاری که اهل سنت انجام می‌دهند، مطابق قرآن است؟

— آری، آنان همیشه دست‌ها را از سرانگشتان تا آرنج می‌شویند. قرآن هم این را تأیید می‌کند.

— عزیزم! سؤال تو را شنیدم. وقت آن است که به جواب من گوش فرا دهی.

نقاش ساختمان به خانه من آمده بود، من به او گفتم: «این دیوار را از کف تا یک متر رنگ کن».

او وسایل کار خود را آورد و مشغول کار شد. من به او گفته بودم دیوار را از کف تا یک متر رنگ کند، اما وقتی من نگاه کردم دیدم که او یک متر دیوار را خط کشید و دیوار از بالا به سمت کف اتاق رنگ کرد.

من به او گفته بودم: از کف تا یک متر رنگ کن! او چرا به سخن من توجه نکرد؟ چرا دیوار را از بالا به پایین رنگ کرد؟ چرا او سخن مرا نفهمید؟ آیا من می توانستم به او اعتراض کنم؟

می دانم تو با تعجب این سخن مرا می خوانی، آخر چه فرقی می کند، مهم این است که یک متر دیوار، رنگ بشود، فرقی نمی کند که رنگ کردن از بالا به پایین باشد، یا از پایین به بالا!

یک بار دیگر به این جمله دقت کن: از کف تا یک متر رنگ کن! واژه «تا» در این جمله، محدوده کار را می رساند و معنای آن این نیست که رنگ کاری باید از کف شروع شود و به فاصله یک متر تمام شود. وقتی به زبان فارسی مراجعه می کنیم می بینیم که کلمه «تا» دو معنا دارد:

۱ - پایان

«نقاش ساختمان من از ساعت ۸ صبح تا ۴ عصر، کار کرد».
مشخص است که آغاز کار نقاش در خانه من، ساعت ۸ صبح بوده و پایان کار او هم ساعت ۴ عصر بوده است.

۲ - محدوده

«نقاش ساختمان دیوار را از کف اتاق تا یک متر، رنگ کرد».

در این جمله می‌خواهم محدوده‌ای را که رنگ شده است، بیان کنم. من نمی‌خواهم بگویم که نقاش دیوار را از پایین به بالا رنگ کرده است. برای من مهم نیست که نقاش چگونه کار خود را انجام داده است، مهم این است که او این محدوده را رنگ نموده است.

قرآن چنین می‌گوید: «دست‌ها را تا آرنج بشوید». باید بررسی کنیم و بفهمیم که کلمه «تا» به چه معنایی است؟ اینجا دو احتمال وجود دارد:

۱ - بیان نقطه پایان

دست را از انگشتان تا آرنج بشوید و نقطه پایانی شستن هم، آرنج باشد.

۲ - بیان محدوده

محدوده شستن دست تا آرنج است. لازم نیست که بالای آرنج شسته شود. در واقع این آیه نمی‌خواهد آغاز شستن و پایان آن را بیان کند. در این آیه، نکته مهم بیان محدوده شستن است.

این دو احتمالی است که در اینجا مطرح است. دیگر وقت آن است که بفهمیم که کدام یک از این دو احتمال، درست است.

اسم او زُراه است، او در شهر کوفه زندگی می‌کند، او می‌خواهد بداند که پیامبر چگونه وضو می‌گرفت، برای همین وقتی به سفر حج می‌رود نزد امام باقر علیه السلام می‌رود تا سؤال خود را بپرسد:

آقای من! برای من بگو که پیامبر چگونه وضو می‌گرفت!

امام با مهربانی لبخندی می‌زند، او می‌داند که جواب این سؤال برای زراه بسیار مهم است.

امام باقر علیه السلام ظرف آبی را می‌طلبد، مشتی از آب به صورت خود می‌ریزد و

صورت خود را از بالای پیشانی تا چانه می‌شوید، او فقط گردی صورت خود را می‌شوید. امام گوش‌ها را نمی‌شوید. حتماً شنیده‌ای که اهل سنت، هنگام وضو، گوش خود را هم می‌شویند، زراره می‌فهمد شستن گوش‌ها، هنگام وضو لازم نیست.

امام یک مشت آب برمی‌دارد و دست راست خود را می‌شوید، زراره خوب نگاه می‌کند؛ امام، دست خود را از آرنج تا سر انگشتان می‌شوید. بعد از آن، دست چپ خود را از آرنج می‌شوید.

زراره خوب نگاه می‌کند، او می‌فهمد که روش پیامبر در وضو، شستن دست از آرنج تا انگشتان بوده است.

اکنون امام با رطوبتی که در دست راست او باقی مانده است، جلو سر خود را مسح می‌کند، سپس روی پای راست و چپ را (از سر انگشت تا برآمدگی روی پا) مسح می‌کند.

زراره متوجه می‌شود که پیامبر برای وضو، پای خود را نمی‌شسته است، بلکه او روی پای خود را مسح می‌کرده است. اهل سنت پای خود را هنگام وضو می‌شویند، این کار برخلاف روش پیامبر است.

این‌گونه است که زراره به جواب سؤال خود می‌رسد و دلش آرام می‌شود. (۱۱) آری، پیامبر بارها فرمود که در میان شما دو چیز گرانبها به یادگار می‌گذارم که اگر پیرو این دو باشید، هرگز گمراه نخواهید شد: قرآن و اهل بیت.

اهل بیت علیهم‌السلام بهترین مفسران قرآن می‌باشند، ما برای فهم قرآن باید نزد آنان برویم. (۱۲)

وقتی کسی با همسر خود تماس جنسی داشته باشد، باید بعد از آن با آب غسل نماید و تمام بدن خود را بشوید، اکنون سؤال این است اگر کسی نتواند وضو

بگیرد یا غسل کند، وظیفه‌اش چیست؟

این دستور توسل است: کسی که مریض باشد و نتواند وضو بگیرد یا غسل کند، یا در سفر باشد و آب در دسترس او نباشد، باید بر خاک پاک تیمم کند. تیمم این است که دو دست خود را بر خاک پاک بزنیم و صورت و روی دست‌های خود را مسح کنیم، تو دین اسلام را دین سهل و آسان قرار داده‌ای و هرگز بر بندگان سخت نمی‌گیری، تو می‌خواهی که ما همواره پاکیزه باشیم. وضو و تیمم تأثیر معنوی بر روح و جان ما دارند و باعث نزدیکی ما به تو می‌شوند، تو با بیان حکم وضو و تیمم، نعمت را بر ما تمام کردی و زمینه‌ی نزدیکی هر چه بیشتر ما را به خودت فراهم نمودی، ما باید شکرگزار این نعمت باشیم.

مآئده: آیه ۷

وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۷﴾

وقتی مرا آفریدی، به من استعداد و عقل و هوش عطا کردی، از من پیمان گرفتی تا این استعدادها را در راه صحیح به کار ببرم، تو فطرت مرا پاک آفریدی، من به حکم فطرت پاک خویش به تو قول دادم که به این پیمان عمل کنم. اکنون تو از من می‌خواهی تا آن پیمان را به یاد آورم، نعمت‌های تو را فراموش نکنم، مبادا نعمت‌های تو را در راه گناه استفاده کنم! مبادا پیمان تو را از یاد ببرم! تو می‌دانی در دل من چه می‌گذرد، راز دل مرا تو می‌دانی، تو بر همه چیز آگاه هستی.

مآئده: آیه ۱۰ - ۸

اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿۸﴾ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿۹﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

الْجَحِيمِ ﴿۱۰﴾

از من می خواهی تا همواره برپادارنده عدالت باشم، در راه برپایی عدالت، استوار باشم، اگر لازم است به چیزی گواهی و شهادت بدهم، فقط بر اساس حق و عدالت، این کار را انجام دهم، باید مواظب باشم که کینه و دشمنی با کسی مرا از مسیر عدالت دور نکند.

تو دوست داری که همواره در زندگی عدالت پیشه باشم که این به تقوا نزدیکتر است. من باید اهل تقوا باشم و بدانم که تو از همه کارهای من باخبر هستی. به کسانی که به تو ایمان آوردند و عمل نیکو انجام دادند، وعده می دهی که گناه آنان را ببخشی و پاداشی بزرگ به آنان عطا کنی، اما سرانجام کافران چیست؟ کسانی که راه کفر را برگزینند و سخنان تو را دروغ شمارند، در آتش جهنم گرفتار خواهند شد.

* * *

مائده: آیه ۱۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ
 أَنْ يَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلَى اللَّهِ
 فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۱۱﴾

دشمنان اسلام برای نابودی این دین آسمانی، تلاش زیادی نمودند، آنان بارها به جنگ مسلمانان آمدند، هر بار ممکن بود برای همیشه اسلام را نابود کنند، اما تو مسلمانان را یاری کردی و این دین باقی ماند و رشد کرد. اکنون من باید قدردان این نعمت تو باشم، اگر تو شر دشمنان را برطرف نمی کردی، هرگز اسلام به من نمی رسید. اکنون از من می خواهی تا این نعمت را از یاد نبرم و همواره از تو اطاعت کنم و بر تو توکل کنم که تو بندگان خوبت را یاری می کنی. (۱۳)

مائده: آیه ۱۳ - ۱۲

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِوُسُلِي وَعَزَّرْتُمْ مَوَاهِبَهُمْ وَأَفْرَضْتُمْ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ ﴿١٢﴾ فِيمَا نَقَضْتُمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣﴾

بار دیگر برایم از بنی اسرائیل سخن می‌گویی، تو دوست داری من از سرنوشت آنان درس بگیرم، تو از آنان عهد و پیمان گرفتی و بعد از مرگ موسی علیه السلام، برای آنان دوازده رهبر قرار دادی.

تو از آنان چنین خواستی: «ای بنی اسرائیل! نماز را به پا دارید و زکات بدهید و از رهبرانی که برای شما برگزیدم، اطاعت کنید، آنان را حمایت نمایید و به یکدیگر کمک کنید و اگر کسی از شما مشکل مادی داشت به او قرض بدهید، اگر

به این دستورات عمل کنید، گناهان شما را می‌بخشم و جایگاه شما بهشتی خواهد بود که نهرها در آن جاری است، هر کس هم بعد از این، کافر شود، از راه راست، گمراه شده است».

افسوس که بنی‌اسرائیل پیمان خود را شکستند و به سخنان تو گوش ندادند، به راستی سزای پیمان شکنی آنان چه بود؟

تو آنان را از رحمت خود دور کردی، هر کس پیمانی را که با تو بسته است، بشکند، تو او را به حال خود رها می‌کنی و او سنگدل می‌شود، دیگر سخن حق در دل او اثر نمی‌کند و از سعادت و رستگاری دور می‌ماند.

آری، بنی‌اسرائیل که از رحمت تو دور شده بودند، به تحریف تورات پرداختند، سخن تو را تغییر دادند، آنان تورات را فراموش کردند، تو در تورات از نشانه‌های ظهور محمد ﷺ سخن گفتی و از همه یهودیان پیمان گرفتی که اگر روزگار محمد ﷺ را درک کردند، به او ایمان بیاورند، اما بیشتر آنان به این پیمان وفادار نماندند. اکنون تو با پیامبر خود چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! تو همیشه از خیانت تازه‌ای باخبر می‌شوی، بیشتر آنان اهل خیانت هستند و به پیمان خود وفا نمی‌کنند، تنها، گروه اندکی از آنان به پیمان خود وفادار می‌باشند. ای محمد! اگر یهودیان توبه کردند و ایمان آوردند، آنان را ببخش و از آن‌ها درگذر و بدان که من نیکوکاران را دوست دارم».

مائده: آیه ۱۴

وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا
حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١٤﴾

تو از مسیحیان و پیروان عیسی هم پیمان گرفتی، برای آنان از نشانه‌های آخرین

پیامبر خود سخن گفتی و از آنان خواستی که وقتی محمد ﷺ ظهور کند، به او ایمان بیاورند، اما آنان این پیمان را فراموش کردند. نتیجه این پیمان شکنی آنان این شد که آنان گرفتار دشمنی و کینه جویی شدند و تا روز قیامت در میان آنان، اختلاف خواهد بود.

آری، آنان به سه دسته تقسیم شدند، گروهی می گویند خدا همان عیسی است. گروهی به سه خدایی باور دارند (خدا، عیسی، روح القدس)، گروهی هم عیسی را پسر خدا می دانستند. این سه دسته همواره با هم دشمنی خواهند داشت و تو در روز قیامت سؤال خواهی کرد که چرا به پیمان خود وفا نکردید، آنان در آن روز، سزای این کار خود را خواهند دید.

مأئده: آیه ۱۶ - ۱۵

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ
كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ
نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ
وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ
مُّسْتَقِيمٍ ﴿١٦﴾

ای یهودیان! ای مسیحیان! من محمد را آخرین پیامبر خود برگزیدم و او را برای هدایت و رستگاری شما فرستادم، محمد برای شما کتاب آسمانی خودتان را بازگو می کند، علمای شما، قسمت هایی از انجیل و تورات را از شما پنهان کرده اند، محمد، تورات و انجیل واقعی را برای شما بازگو می کند، به او ایمان بیاورید، او از خطای شما می گذرد.

محمد، شما را به سوی حق و حقیقت راهنمایی می کند، قرآن کتابی است که دین واقعی را برای شما بازگو می کند.

آیا شما در جستجوی رضایت من هستید؟ بدانید من کسانی را که رضایت مرا

می خواهند، به وسیله قرآن هدایت می کنم و شرّ شیطان را از آنان دور می کنم تا به سعادت برسند. من به اراده خود، آنان را از تاریکی ها به سوی نور می برم و به راه راست رهنمون می سازم.

سخن تو را بار دیگر می خوانم، اکنون می فهمم که اگر تو کسی را دوست داشته باشی و بخواهی او را به سعادت ابدی برسانی، او را با قرآن آشنا می کنی، تو با قرآن زمینه هدایت بندگان خوبت را فراهم می کنی، این قرآن است که مرا از تاریکی های این دنیا، نجات می دهد و من با سلامت و کمال آرامش می توانم به سوی نور و روشنائی حرکت کنم و مطمئن باشم که در راه درست قدم برمی دارم.

مائده: آیه ۱۷

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ قُلْ
فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ وَ مَنْ
فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا يَخْلُقُ مَا
يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾

مسیحیان در گمراهی اند، آنان عیسی علیه السلام را خدا می دانند، آنان می گویند عیسی به قدرت و توانایی خود مردگان را زنده می کرد. آنان در مقابل مجسمه مریم تعظیم می کنند و حتی بعضی از آنان مریم را نیز می پرستند.

اگر تو بخواهی عیسی و مادر او مریم و همه کسانی که روی زمین زندگی می کنند را هلاک کنی، چه کسی می تواند مانع شود؟

بعد از آن که دشمنان عیسی علیه السلام تصمیم گرفتند او را به دار بیاویزند، تو او را به آسمان ها بردی، او اکنون زنده است، اما اگر تو بخواهی جان او را بگیری، او هیچ کاری نمی تواند بکند، آیا کسی که نمی تواند مرگ را از خود دور کند، شایسته مقام

خدایی است؟

آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن توست، پادشاهی همه آسمان‌ها و زمین در دست توست، تو هر چه را بخواهی، می‌آفرینی و بر هر کاری توانا هستی، عیسی علیه السلام به اذن و قدرت تو توانست مردگان را زنده کند، او از خود هیچ ندارد.

مآئده: آیه ۱۸

وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِّمَّنْ خَلَقَ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٨﴾

پیامبر، یهودیان و مسیحیان را به اسلام دعوت کرد و به آنان گفت که اسلام، تنها دینی است که تو آن را برای مردم پسندیده‌ای و اگر آنان مسلمان نشوند در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهند شد.

یهودیان و مسیحیان در پاسخ چنین گفتند: «چگونه ما را از عذاب خدا می‌ترسانی؟ مگر نمی‌دانی ما فرزندان خدا و دوستان او هستیم». منظور آنان از این جمله چه بود؟ آنان می‌خواستند بگویند که ما بندگان برگزیده خدا هستیم و خدا هرگز ما را عذاب نمی‌کند.

تو از محمد صلی الله علیه و آله می‌خواهی تا به آنان این چنین بگویند: «اگر شما فرزندان و دوستان خدایید، پس چرا خدا شما را به خاطر گناهانتان، عذاب می‌کند؟ شما نیز مانند دیگر انسان‌ها هستید و خدا همه شما را آفریده است».

آری، تو با هیچ ملتی رابطه‌ای خاص نداری، رابطه تو با انسان‌ها بر اساس ایمان و رفتار آنان شکل می‌گیرد، هر کس را که بخواهی و شایسته بدانی، می‌بخشی و هر کس را که بخواهی عذاب می‌کنی. این قانون توست: هر کس که مؤمن باشد و

عمل صالح انجام بدهد، تو او را در بهشت جای می دهی و هر کس که کفر بورزد، جهنم در انتظار اوست. همه زمین و آسمانها، از آن توست و بازگشت همگان به سوی توست.

مائده: آیه ۱۹

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى
فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ
وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٩﴾

مژده ظهور محمد ﷺ را به عیسیٰ ﷺ دادی و به او گفתי تا از پیروان خود بخواهد وقتی محمد ﷺ به پیامبری رسید، به او ایمان آورند. وقتی دشمنان عیسیٰ ﷺ تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند، تو عیسیٰ ﷺ را به آسمان بردی و او را از دست دشمنانش نجات دادی، بین عیسیٰ ﷺ و ظهور محمد ﷺ، چندین قرن فاصله افتاد. در این مدت، تو پیامبری آشکار برای مردم نفرستادی. آن روزگار، روزگار «فترت» نام گرفته است.

اکنون با مردم چنین سخن می گویی: «من محمد را در زمانی که میان ظهور پیامبران، فاصله افتاده بود، به سوی شما فرستادم تا حقیقت را برای شما بیان کند. محمد پیامبر من است، من او را فرستادم تا در روز قیامت نگوید که کسی نیامد و بیم و امیدی نداد. اکنون این محمد است که شما را به بهشت مژده می دهد و از عذاب می ترساند، بدانید که من بر هر کاری توانا هستم».

این قانون توست که راه حق را برای همه انسانها آشکار می کنی، البته لازم نیست که در هر شهری و در هر منطقه ای پیامبری ظهور کند، مهم این است که هر کس بخواهد حق را بشناسد، بتواند به حق برسد. در روزگار قبل از اسلام مردمی که در مکه زندگی می کردند، بت پرست بودند،

هیچ پیامبری از میان آنان ظهور نکرده بود، اما در میان آنان کسانی بودند که یکتاپرست بودند، همانطور که آنان بارها، به شام و فلسطین (سوریه) سفر می‌کردند و از سخنان موسی و عیسی علیهما السلام مطالبی را شنیده بودند. اگر کسی در میان آنان اراده می‌کرد که حق را بشناسد و به سوی آن برود، می‌توانست راه یکتاپرستی را بشناسد.

مآئده: آیه ۲۶ - ۲۰

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ أذكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَآتَاكُمْ مَا لَمْ يُؤْتِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٢٠﴾ يَا قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ﴿٢١﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَنَنْدَحُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ﴿٢٢﴾ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ اللَّهَ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانكُمُ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٢٣﴾ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَنْدَحُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ ﴿٢٤﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فَافْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٥﴾ قَالَ فَإِنَّهَا مُخْرَمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٦﴾

مسیحیان و یهودیانی که ادعا می‌کنند پیرو پیامبران هستند، آیا به محمد صلی الله علیه و آله ایمان خواهند آورد؟

تو می‌دانی که گروه زیادی از آنان حق را نمی‌پذیرند، یهودیان می‌دانند محمد صلی الله علیه و آله همان پیامبری است که در تورات، نشانه‌های او ذکر شده است، اما آنان نه تنها به محمد صلی الله علیه و آله ایمان نمی‌آورند، بلکه با تمام توان تلاش می‌کنند مانع موفقیت او بشوند، آنان با نقشه‌ها و جنگ‌هایی که راه می‌اندازند سعی می‌کنند اسلام را نابود

کنند.

اکنون وقت آن است تا برای پیامبر خود از سابقه یهودیان سخن بگویید، یهودیان کسانی هستند که سخنان موسی علیه السلام را هم گوش نکردند، وقتی کسی این یهودیان را به خوبی بشناسد، هرگز از ایمان نیاوردن آنان، رنجیده و افسرده نمی شود. آری، یهودیان سخنان موسی علیه السلام را هم گوش نکردند، این چیزی است که تاریخ هم، شاهد آن است.

موسی علیه السلام با پیروان خود چنین سخن گفت: «ای مردم! نعمت‌هایی که خدا به شما عطا کرده است را یاد آورید: برای هدایت شما، پیامبرانی فرستاد و شما را از ستم فرعونیان نجات داد و شما را صاحب اختیار خودتان قرار داد و شما را بر مردم زمان خودتان برتری داد».

آری، پدران آنان سال‌های سال در بیت‌المقدس زندگی می‌کردند، وقتی یوسف علیه السلام در مصر به پادشاهی رسید، آنان به مصر هجرت کردند و بعد از مرگ یوسف علیه السلام، گرفتار ظلم و ستم فرعونیان شدند. یهودیان آرزو داشتند بار دیگر به بیت‌المقدس بازگردند.

تو موسی علیه السلام را برای نجات آنان فرستادی، موسی علیه السلام آنان را از مصر حرکت داد و به معجزه تو آنان توانستند از رود نیل عبور کنند و فرعون و سپاه او نیز در رود نیل غرق شدند.

اکنون دیگر وقت آن بود که آنان به سوی بیت‌المقدس حرکت کنند، موسی علیه السلام از آنان خواست تا به سوی آن سرزمین حرکت کنند و اگر با دشمنان برخورد نمودند، عقب‌نشینی نکنند که اگر این کار را بکنند، زبون و زیانکار خواهند شد. همه می‌دانستند که بیت‌المقدس در تصرف دشمنان است.

* * *

بنی اسرائیل همراه با موسی علیه السلام به مرزهای سرزمین موعود (بیت المقدس) رسیدند و در آنجا اردو زدند. موسی علیه السلام عده‌ای را به سوی بیت المقدس فرستاد تا از شرایط دشمن خبر بیاورند. بعد از مدتی، آنان از مأموریت خود برگشتند، بیشتر آنان از قدرت دشمن به هراس افتاده بودند و مردم را از روبرو شدن با دشمن برحذر داشتند.

اینجا بود که مردم به موسی علیه السلام گفتند: «ای موسی! در آن سرزمین، مردمی ستمگر زندگی می‌کنند، تا آنان از آنجا خارج نشوند ما وارد بیت المقدس نمی‌شویم». آری، بنی اسرائیل که سال‌های سال، زیر ظلم و ستم فرعونیان بودند و به افرادی ترسو تبدیل شده بودند، از روبرو شدن با دشمن هراس به دل داشتند. دو نفر از کسانی که به مأموریت شناسایی دشمن رفته بودند، از ایمان واقعی برخوردار بودند و خداترس بودند. نام آن دو «یوشع» و «کالب» بود. آنان رو به مردم کردند و گفتند: «باید از دروازه شهر به یکباره وارد شوید و در این صورت بر دشمنان پیروز خواهید شد، اگر مؤمن هستید، به خدا توکل کنید» (۱۴). این دو نفر با سخن خود می‌خواستند به دیگران روحیه بدهند و به آنان بفهمانند که با توکل به تو می‌توان بر دشمن پیروز شد.

* * *

وقتی بنی اسرائیل این سخن را شنیدند، رو به موسی علیه السلام کردند و گفتند: «ای موسی! تا زمانی که دشمنان در بیت المقدس هستند، ما هرگز وارد آن شهر نمی‌شویم، تو با خدای خودت به جنگ دشمنان برو و ما همین جا می‌مانیم و منتظر بازگشت تو هستیم، وقتی دشمنان شکست خوردند، ما آن وقت وارد شهر

خواهیم شد».

اینجا بود که موسی علیه السلام رو به آسمان کرد و چنین گفت: «بارخدایا! من فقط اختیار خود و برادرم را دارم، میان من و این مردم نافرمان، جدایی بینداز». و تو به موسی علیه السلام چنین وحی کردی: «ای موسی! بیت المقدس به مدت چهل سال بر آنان حرام شد، آنان به خاطر نافرمانی، هرگز نمی توانند به آن شهر وارد شوند، آنان چهل سال در بیابان سرگردان خواهند بود، ای موسی! درباره سرنوشت این مردم گناهکار، غمگین نشو».

بنی اسرائیل دوست داشتند تا معجزه ای بزرگ روی دهد و دشمنان نابود شوند، آنان با چشم خود دیده بودند که چگونه سپاه فرعون در رود نیل غرق شد، انتظار داشتند که بار دیگر معجزه ای روی بدهد و دشمنانشان در بیت المقدس نابود شوند.

آن ها فراموش کردند که معجزه در زندگی بشر در موارد استثنائی روی می دهد، مؤمنان باید در راه تو جهاد کنند و زحمت ها و سختی ها را تحمل کنند. این درس بزرگی برای من است، اگر من هدف مقدسی دارم، باید تلاش و کوشش کنم، نباید در انتظار معجزه از تلاش دست بکشم، باید همه تلاش خود را به کار گیرم و به تو توکل نمایم و به یاری تو چشم داشته باشم.

بنی اسرائیل موسی علیه السلام را در راه جهاد با دشمنان یاری نکردند، موسی علیه السلام هم آنان را نفرین کرد. نتیجه مخالفت با دستور موسی علیه السلام این شد که آنان چهل سال در بیابان سرگردان شدند.

آنان چهل سال، در جستجوی راه بیرون آمدن از صحرای سینا بودند. آنان هر روز به راه می‌افتادند و تا شب راه می‌پیمودند، شب در جایی استراحت می‌کردند، صبح که از خواب بیدار می‌شدند، خود را در همان نقطه آغاز حرکت می‌یافتند. (۱۵)

تو نعمت‌های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می‌فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می‌فرستادی، تو برایشان دو نوع غذای مقوی از آسمان فرو می‌فرستادی: عسل و مرغ بریان.

از موسی علیه السلام خواستی تا عصایش را به سنگ زد، معجزه‌ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید و آنان از آب گوارا سیراب می‌شدند. (۱۶)

نسلی که سالیان سال برده فرعونیان بودند، به زبونی و خواری عادت کرده بود، فرعون و سپاه او نابود شده بودند، اما خُلق و خوی بنی اسرائیل تغییر نکرده بود، دل‌های آنان از ایمان واقعی بهره‌ای نبرده بود، از این رو نافرمانی پیامبر خود را نمودند.

حکمت تو چنین بود: نسلی که با خواری و بردگی خو گرفته است، از بین برود و نسل جدیدی ایجاد شود که خوی نیاکان خود را نداشته و بر اساس باور دینی شکل بگیرد. این نسل است که شایستگی آن را دارد به بیت‌المقدس وارد شود و جامعه‌ای جدید و مستقل را پی‌ریزی کند، برای همین چهل سال، آنان را در صحرای سینا سرگردان نمودی تا نسل جدید با ویژگی‌های جدید شکل بگیرد، نسلی که به رشد عقلی و کمال رسیده باشد و شایستگی ورود به بیت‌المقدس را

داشته باشد.

وقتی موسی علیه السلام از مصر حرکت کرد، بنی اسرائیل هزاران نفر بودند، در این مدّت چهل سال، آنان زاد و ولد کردند و فرزندان آنان بزرگ شدند. آن هزاران نفر (به غیر از دو نفر) از دنیا رفتند، تو چنین خواستی که از آن میان آن همه، فقط دو نفر (یوشع و کالب)، وارد بیت المقدس شوند. (۱۷)

موسی علیه السلام در این مدّت، از دنیا رفت، جانشین او «یوشع» رهبری مردم را به دست گرفت. وقتی چهل سال سرگردانی به پایان رسید، یوشع نسل جدید را به شهر بیت المقدس برد و وعده‌ای که تو به پدران آنان داده بودی، محقق شد.

مائده: آیه ۳۱ - ۲۷

وَإِثْلَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا
فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ
اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾ لَئِن بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسٍ يَدِي
إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ﴿٢٨﴾ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ
بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿٢٩﴾
فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٣٠﴾ فَبَعَثَ
اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سُوَاءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَا
أَعْجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سُوَاءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ
النَّادِمِينَ ﴿٣١﴾

هیچ نعمتی بالاتر از امنیت نیست، در جامعه‌ای که امنیت برقرار نباشد، هیچ کس
روی سعادت را نمی‌بیند، تو برای کسانی که به جان یا مال دیگران تعرض
می‌کنند، مجازاتی سخت قرار داده‌ای.

قتل انسان بی‌گناه را یکی از بزرگ‌ترین گناهان معرفی کرده‌ای. در اینجا
می‌خواهی قانون اسلام را درباره قتل بیان کنی، در ابتدا به عنوان مقدمه، قصه

هابیل و قابیل را ذکر می‌کنی، آن‌ها پسران آدم علیه السلام بودند، این قابیل بود که برادرش، هابیل را به قتل رساند، این اولین قتلی بود که در تاریخ بشر روی داد. تو از آدم علیه السلام خواستی تا هابیل را به عنوان جانشین خود انتخاب کند و اسرار و امانت‌های مخصوصی را به او بسپارد. قابیل بزرگ‌تر از هابیل بود، آتش حسد در قلب او شعله ور شد، او تصوّر می‌کرد چون بزرگ‌تر است او باید به این مقام برسد.

آدم علیه السلام دوست داشت که قابیل را متوجّه اشتباه خودش کند، برای همین از دو پسر خواست تا برای تو قربانی کنند.

هابیل گوسفندان زیادی داشت، او بهترین گوسفندی که در گله بود، انتخاب کرد. قابیل هم کشاورز بود، او مقداری از پست‌ترین محصول مزرعه خود را برای قربانی همراه خود آورد. آنان هر چه با خود آورده بودند را در قلّه کوهی گذاشتند.

آدم علیه السلام به آنان گفته بود که هر کس، قربانی‌اش قبول شود، او جانشین او خواهد بود، اما نشانه قبولی قربانی چه بود؟

قرار بر این بود که آتشی از آسمان آشکار شود، قربانی هر کس که طعمه آتش شود، نشانه آن است که قربانی او پذیرفته شده است.

قابیل و هابیل به قلّه کوه نگاه می‌کردند، آتشی از آسمان آشکار شد و گوسفند هابیل را طعمه خود کرد، آری، تو قربانی هابیل را قبول کردی.

می‌خواستی به قابیل بفهمانی که مقامی که تو به هابیل داده‌ای، به خاطر شایستگی او بوده است، مقام جانشینی پیامبر، مقامی بزرگ است و نیاز به

شایستگی درونی دارد، اما با تمام شدن این ماجرا، حسد و کینه قابیل به برادرش بیشتر و بیشتر شد و به هابیل گفت: «به خدا قسم من تو را می‌کشم».

هابیل وقتی این سخن را شنید چنین جواب داد: «من چه گناهی دارم، زیرا خدا تنها قربانی پرهیزکاران را می‌پذیرد. اگر تو دست به کشتن من بزنی، من دست به کشتن تو نمی‌زنم، زیرا از خدایی که پروردگار جهانیان است، می‌ترسم. من هرگز تو را نمی‌کشم، من می‌خواهم تو خدا را ملاقات کنی در حالی که بارگناه کشتن من و گناه خودت (که باعث شد قربانی تو قبول نشود) را همراه خود داشته باشی. تو به خاطر ظلم و ستم بر من در آتش دوزخ گرفتار خواهی شد و این جزای ستمگران است».

آری، هابیل در برابر تهدید قابیل، حکیمانه و به آرامی سخن گفت تا شاید آتش حسد برادر را خاموش کند.

سرانجام، نفس سرکش قابیل، کشتن بی‌گناهی را، بسیار آسان جلوه داد، قابیل تصمیم خود را گرفته بود و سخنان برادرش در او اثر نکرد.

قابیل منتظر فرصت بود، او دید که برادرش در گوشه‌ای به خواب رفته است، او سنگ بزرگی برداشت و به سر هابیل کوبید و او را کشت.

قابیل نگاهی به پیکر بی‌جان برادرش نمود، او نمی‌دانست با آن، چه کند، بعضی از درندگان بیابان به سوی پیکر هابیل آمدند، قابیل برای نجات پیکر برادرش، مدتی آن را بر دوش کشید، اما باز هم پرنندگان گوشت خوار اطراف او را گرفتند و منتظر فرصت برای حمله به پیکر هابیل بودند.

در این هنگام، تو کلاغی را فرستادی تا جسد بی‌جان کلاغ دیگری را در زمین

پنهان کند، اینجا بود که قایل با خود چنین گفت: «وای بر من اگر نتوانم مانند این کلاغ عمل کنم و پیکر برادرم را زیر خاک کنم».

وقتی که او پیکر برادرش را به خاک سپرد، پشیمان شد، البته این پشیمانی به معنای توبه و استغفار نبود، او می‌ترسید که پدر و مادرش از این کار او باخبر بشوند و او را سرزنش کنند، آری، قایل دچار عذاب وجدان شد و در وجدان خویش، ناراحتی و عذاب را احساس کرد.

قایل نزد پدر بازگشت، آدم علیه السلام دید که هابیل همراه او نیست، آدم علیه السلام به او گفت: — فرزندانم را کجا رها کردی؟

— مگر من محافظ و نگهبان او بودم؟

قایل به پدر گفت همراه من به محل قربانی بیا، آدم علیه السلام نگران شد، او در دل خود احساس نگرانی کرد، همراه قایل به محل قربانی آمد، در آنجا بود که ندایی از آسمان آمد: «ای قایل! تو با کشتن برادرت بدبخت شدی».

اینجا بود که آدم علیه السلام برای کشته شدن فرزندش، گریه کرد، چهل روز کار او گریه بود، وقتی او از داغ فرزندش بی‌قرار شد، تو به او چنین وحی کردی: «ای آدم! من به جای هابیل به تو پسری عطا خواهم کرد».

نزدیک یک سال گذشت، تو به آدم علیه السلام پسری زیبا عنایت کردی و به آدم علیه السلام چنین گفتی: «ای آدم! این طفل، هیبه و بخششی است از طرف من به تو. نام او را هیبه الله بگذار». هیبه الله یعنی چیزی که خدا به انسان بخشیده است.

هیبه الله کم‌کم بزرگ شد و تو از آدم علیه السلام خواستی که او را جانشین خود قرار دهد و او بعد از آدم علیه السلام نماینده و حجّت تو روی زمین شود. تو از آدم علیه السلام خواستی تا این

مطلب را از قبیله مخفی نگاه دارد، مبدا هیبة الله هم به دست قبیله کشته شود. (۱۸)

مأیده: آیه ۳۲

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ
نَفْسًا يَغْتَبِرَ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ
أَخْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَخْيَا النَّاسَ جَمِيعًا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّ
كَثِيرًا مِنْهُمْ بَعَدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمُسْرِفُونَ ﴿۳۲﴾

تو می دانستی که در میان بنی اسرائیل حسادت زیادی وجود دارد و چه بسا
همین حسد باعث جنایاتی شبیه جنایت قبیله بشود، از این رو دو قانون زیر را در
میان بنی اسرائیل قرار دادی، این دو قانون برای همه انسانها و زمانها می شود
ولی اولین بار، در میان بنی اسرائیل اعلام نمودی:

۱ - کشتن یک انسان بی گناه، مانند کشتن همه انسانها می باشد.

تجاوز به حقوق یک نفر و کشتن او، تجاوز به حقوق جامعه بشری است و
تهدیدی برای امنیت اجتماعی به شمار می رود. کسی که یک نفر را به قتل برساند،
مانند این است که همه انسانها را کشته است و گناه او این قدر سنگین است.
(البته در دو مورد کشتن انسانها جایز است: برای قصاص، برای از بین بردن
فساد کنندگان در جامعه. معلوم است که این دو مورد، خود، نوعی مبارزه با
خونریزی است و برای همین است که تو قصاص را مایه حیات و زندگی معرفی
کرده ای). (۱۹)

۲ - نجات یک انسان، مانند نجات همه انسانها می باشد.

کسی که به خاطر نوع دوستی و عاطفه انسانی، یک نفر را از مرگ حتمی نجات
دهد، در حقیقت آمادگی دارد تا هر بشر دیگری را نجات بدهد و برای همین تو

ثواب نجات همه انسان‌ها را به او می‌دهی.

تو پیامبران زیادی برای هدایت بنی اسرائیل فرستادی، قانون خودت را برای آنان بیان نمودی، ولی بسیاری از آنان در ظلم و ستم زیاده‌روی کردند.

اسم من سَمَاعَة است، از کوفه به مدینه آمده‌ام، می‌خواهم به دیدار امام صادق علیه السلام بروم. من دوست دارم تفسیر این آیه را از آن حضرت بشنوم.

به خانه امام می‌روم، وقتی این آیه را برای امام می‌خوانم، امام در جواب چنین می‌فرماید: «کسی که یک نفر را از گمراهی نجات بدهد، او را زنده نموده است.» (۲۰)

من با شنیدن این سخن به فکر فرو می‌روم، اکنون می‌فهمم که نجات جان انسان‌ها فقط نجات آنان از مرگ نیست، وقتی کسی در گمراهی است و من تلاش می‌کنم و او را به سوی هدایت و رستگاری راهنمایی می‌کنم، روح و جان او را نجات داده‌ام و در واقع به او زندگی تازه‌ای داده‌ام، اینجاست که خدا به من ثواب بسیار زیادی می‌دهد، اگر من بتوانم یک نفر را به راه راست هدایت کنم، مانند این است که همه مردم جهان را هدایت کرده‌ام و آنان را از مرگ حتمی نجات داده‌ام. خدا به من ثواب این چنینی می‌دهد، ثوابی بسیار بزرگ!

خوشا به حال کسانی که به گونه‌ای زندگی می‌کنند که سخن و کردارشان، باعث هدایت دیگران به راه راست می‌شود و در روز قیامت به ثوابی بس بزرگ می‌رسند.

مائده: آیه ۳۴ - ۳۳

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

وَيَسْعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ
وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا
وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٣٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْدِرُوا
عَلَيْهِمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٤﴾

اکنون وقت آن است که مجازات کسانی که امنیت جامعه را به هم می‌زنند بیان کنی، برای «مُحَارِبِ» سخت‌ترین مجازات‌ها را در نظر گرفته‌ای، مُحَارِبِ کسی است که با اسلحه (سرد یا گرم) جان و مال مردم را مورد تهدید و تجاوز قرار دهد. این مجازات مُحَارِبِ است:

- ۱- اگر مُحَارِبِ، کسی را به قتل رسانده باشد، باید کشته شود.
 - ۲- اگر هم دزدی کرده باشد و هم کسی را به قتل رسانده باشد، به دار آویخته می‌شود.
 - ۳- اگر مُحَارِبِ با اسلحه کسی را تهدید کرده باشد و مال او را برده باشد ولی کسی را نکشته باشد، انگشتان دست راست و پای چپ او تا پاشنه، قطع می‌شود.
 - ۴- اگر فقط به روی کسی اسلحه کشیده باشد، اما دزدی نکرده باشد و کسی را نکشته باشد، از شهر خود به جای دیگر تبعید می‌شود.
- آری، کسانی که امنیت جامعه را به خطر می‌اندازند، در دنیا به مجازات خود می‌رسند و در روز قیامت هم، عذاب سختی در انتظار آنان است.
- البته اگر یک مُحَارِبِ قبل از آن که دستگیر شود، توبه کند و از جنایت دست بردارد، توبه او قبول می‌شود که تو بخشنده و مهربان هستی.
- راه اثبات توبه او این است که دو نفر گواهی بدهند که او توبه کرده است یا روش زندگی خود را تغییر دهد به گونه‌ای که معلوم باشد او توبه کرده است.

وقتی او توبه کرد، تو دیگر او را در روز قیامت عذاب نمی‌کنی، اما او باید رضایت کسانی را که به آنان ظلم کرده است به دست آورد، مثلاً اگر مال کسی را سرقت کرده است، باید او را راضی کند، اگر کسی را کشته است باید از بازماندگان او رضایت بطلبد، اگر بازماندگان رضایت ندادند یا به گرفتن خون‌بها راضی نشدند، آن‌ها می‌توانند او را قصاص کنند.

مائده: آیه ۳۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ
وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿۳۵﴾

اکنون از ما می‌خواهی تا تقوا پیشه کنیم و وسیله‌ای برای نزدیکی به تو بیاوریم و در راه تو جهاد کنیم تا به رستگاری و سعادت برسیم.
این کارها باعث می‌شود تا ما به تو نزدیک‌تر شویم: نماز، روزه، زکات، جهاد، سفر حج، دیدار اقوام، کمک به نیازمندان و...
خوب است لحظه‌ای فکر کنم، بهترین وسیله برای نزدیک شدن به تو چیست؟
امام زمان و محبت او، بهترین وسیله است. (۲۱)
من با قبول ولایت او می‌توانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم، امروز مهدی علیه السلام پیشوای من است، او نماینده تو روی زمین است. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم. (۲۲)
مهدی علیه السلام نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، رهبری است که همه را به سوی تو راهنمایی می‌کند، اگر هدایت او نباشد، هیچ کس نمی‌تواند به سعادت و رستگاری برسد.
هر کس می‌خواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام رو کند، فقط از راه او

می توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید. (۲۳)
 دلم هوای مولایم را نموده است، از من خواستی تا با محبت او به تو نزدیک
 شوم، من هم این دعا را زمزمه می کنم:

بارخدایا! روزگاری است که امام من از دیده ها پنهان شده است، از تو
 می خواهم کمک کنی تا هرگز دین خود را از دست ندهم، به تو پناه می برم از این
 که طولانی شدن روزگار غیبت، باعث شک و تردیدم شود.

از تو می خواهم توفیق دهی تا همیشه به یاد امامم باشم و او را فراموش نکنم.
 توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم و مرا در زمره یارانش قرار ده! بارخدایا! ایمان
 مرا به امام زمان خویش، افزون و افزون تر فرما و مرا از یاد او غافل مگردان. (۲۴)

مأئده: آیه ۳۷ - ۳۶

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
 وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَنُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَا تُقْبَلُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ ﴿۳۶﴾ يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَ لَهُمْ
 عَذَابٌ مُّهِيمٌ ﴿۳۷﴾

سخن از تقرّب و نزدیکی به تو به میان آمد، کمال و سعادت انسان در این است
 که هرچه بیشتر به تو نزدیک شوند، من باید بدانم که اگر تو مرا به ایمان و انجام
 اعمال نیک فرا می خوانی، برای این است که من به رستگاری برسم.

نماز و روزه و عبادت های من، هیچ نفعی برای تو ندارد، این عبادت ها باعث
 می شود که من در روز قیامت در بهشت تو مهمان باشم. اگر من به امام زمان ایمان
 داشته باشم، نفع آن به خودم می رسد.

اما کسانی که به تو و پیامبر و قرآن تو کفر می ورزند و نافرمانی تو را می کنند،
 هرگز به تو ضرری نمی زنند، نتیجه این نافرمانی آن ها، آتش جهنمی خواهد بود

که در روز قیامت گرفتار آن خواهند شد، در آن روز، هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود، اگر هرچه در زمین است، مال آنان باشد و حتی دو برابر آن را نیز داشته باشند و همه آن را برای نجات خود بدهند، از آنان پذیرفته نمی‌شود و هرگز از عذاب، رهایی نمی‌یابند، آنان آرزو می‌کنند که از آتش جهنم خارج شوند، ولی نخواهند توانست و عذابی پایدار در انتظار آنها است.

مائده: آیه ۴۰ - ۳۸

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءً بِمَا
 كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٣٨﴾ فَمَنْ تَابَ مِنْ بَعْدِ ظُلْمِهِ
 وَأَصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣٩﴾ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ
 لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
 عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤٠﴾

در چند آیه قبل، سخن از امنیت اجتماعی به میان آمد، تو مجازات سختی برای کسانی که با اسلحه جان و مال مردم را تهدید می‌کنند، بیان کردی. در اینجا می‌خواهی مجازات کسی که دزدی می‌کند را بیان کنی، این سخن توست: «اگر کسی دزدی کرد، انگشتان دست راست او را قطع کنید تا سزای کارش باشد و عبرتی برای دیگران».

آری، تو بر هر کاری توانایی و حکم و قانون تو، از روی حکمت است. هدف از این قانون، پیشگیری از دزدی است تا جامعه به سوی حق و عدالت پیش رود. آیا دست همه دزدان قطع می‌شود؟ آیا برای این قانون، شرایط خاصی در نظر گرفته شده است؟

در سخنان پیامبر و امامان ذکر شده است که باید این سه شرط حتماً مراعات شود:

۱ - قیمت کالا یا پول سرقت شده باید حداقل به اندازه سه چهارم مثقال طلا باشد.

۲ - دزدی از محل محفوظی مانند خانه، مغازه یا جیب لباس انسان باشد. پس اگر مثلاً دزد، کیف پولی را که در وسط خیابان افتاده بردارد، دستش قطع نمی‌شود.

۳ - دزد، بالغ و عاقل باشد و با اختیار خودش این کار را انجام داده باشد.

تذکر: همچنین در موارد زیر، دست دزد قطع نمی‌شود:

۱ - اگر دزدی در سال قحطی که مردم گرسنه‌اند، اتفاق بیفتد.

۲ - اگر مردی از مال فرزند خود دزدی کند.

۳ - اگر کسی اموال شرکتی را بدزد که خودش در آنجا سهم دارد.

۴ - دزدی از باغ میوه.

۵ - اگر کسی مال دیگری را با مال خود اشتباه بگیرد.

حکم قطع کردن انگشتان دست راست، برای کسی است که بدون اسلحه (سرد یا گرم) دزدی کرده است، اما اگر کسی با اسلحه کسی را تهدید کند و دزدی کند، حکم آن این است: انگشتان دست راست با پای چپ تا پاشنه قطع می‌شود.

احکام اسلام یک مجموعه به هم پیوسته می‌باشد که با هم اجرا می‌شود، اسلام دستور اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی و کمک به محرومان و مبارزه با فقر را داده است. وظیفه مسلمانان این است که به نیازمندان توجه کنند و با پرداخت زکات و صدقه، نیازمندی‌ها را برطرف سازند.

در چنین جامعه‌ای، دزدی‌های خطرناک، بسیار کم است و فقط انسان‌های شرور

دست به دزدی می‌زنند و طبیعی است که باید با آنان به سختی مقابله کرد تا امنیت در جامعه برقرار شود.

اگر قبل از آن که جرم دزدی در دادگاه ثابت شود، دزد توبه کند، تو توبه او را می‌پذیری، زیرا تو بخشنده و مهربان هستی و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن توست، از روی حکمت، گناهکاران را عذاب می‌کنی و هر که را بخواهی و سزاوار بخشش باشد، می‌بخشی که تو بر هر کاری توانا هستی.

اگر جرم او در دادگاه ثابت شود، دیگر توبه او فایده‌ای ندارد، آری، توبه اضطراری ارزش ندارد و مانع اجرای عدالت نمی‌شود.

وقتی دزدی قبل از ثابت شدن جرم، توبه کرد، باید جبران گذشته را نماید، درست است که مجازات قطع دست از او برداشته می‌شود و تو از گناه او می‌گذری، اما او باید مالی را که دزدیده است به صاحبش برگرداند و رضایت او را جلب کند. (۲۵)

مائده: آیه ۴۳ - ۴۱

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي
الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا
سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ مِنْ
بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ
يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ
يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ ﴿٤١﴾ سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ
بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرَضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ
حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٤٢﴾ وَكَيْفَ
يُحْكِمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا
أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٣﴾

قبل از این که پیامبر به مدینه هجرت کند، در این شهر دو طایفه از یهودیان
زندگی می‌کردند، طایفه نضیر و طایفه قریظه.
طایفه نضیر، هم جمعیت بیشتری داشت و هم دارای ثروت زیادتری بود و
موقعیت اجتماعی بهتری داشت.

زمانی میان این دو طایفه اختلاف پیش آمد و نزدیک بود که کار به جنگ خانمان‌سوزی برسد. آنان قراردادی را میان یکدیگر نوشتند، قرار شد که اگر کسی از طایفهٔ نضیر کشته شود، هم قاتل کشته شود و هم خون‌بها به طور کامل گرفته شود. اما اگر از طایفهٔ قُرَیْظَه کسی کشته شود، قاتل قصاص نشود و فقط نصف خون‌بها پرداخت شود.

این قانون سال‌های سال میان این دو طایفهٔ یهودیان اجرا می‌شد. البته این قانون، مخالف حکم تورات بود، در تورات آمده بود که یا باید قصاص صورت گیرد و یا خون‌بها گرفته شود. اگر بازماندگان مقتول، خون‌بها را گرفتند، دیگر حق ندارند قاتل را قصاص کنند.

مدّت‌ها گذشت تا اینکه پیامبر به مدینه هجرت کرد. در یکی از روزها، یکی از افراد طایفهٔ نضیر به دست یکی از افراد طایفهٔ دیگر کشته شد. طایفهٔ نضیر طبق آن پیمان‌نامه، از طایفهٔ دیگر خواستند تا قاتل را برای قصاص تحویل آنان بدهند و خون‌بها را هم بدهند.

اینجا بود که طایفهٔ قُرَیْظَه گفتند: ما دیگر به آن پیمان عمل نمی‌کنیم، یا حکم تورات را عمل کنید و بین قصاص و خون‌بها یکی را انتخاب کنید یا این که برای داوری نزد محمّد برویم.

طایفهٔ نضیر به فکر فرو رفتند، آن‌ها می‌خواستند هر طور شده است هم خون‌بها بگیرند و هم قاتل را قصاص کنند، در واقع آنان می‌خواستند مانع بشوند آن پیمان‌نامه‌ای که نشانهٔ قدرت و اقتدار آنان بود باطل شود.

برای همین آنان به خانهٔ یکی از منافقان مدینه رفتند و با او گفتگو کردند، قرار شد که او با یک نفر از یهودیان نزد پیامبر برود و در این باره از او سؤال کند.

اگر پیامبر آن پیمان‌نامه را تأیید کرد، سخن او را قبول کنند، اما اگر حکم پیامبر بر خلاف آن پیمان‌نامه بود، آن را قبول نکنند. در واقع آن منافقانی که به ظاهر

مسلمان بودند، قرار بود از طایفه نضیر حمایت کنند.

اینجا بود که تو جبرئیل را نزد پیامبر فرستادی و او را از این ماجرا آگاه ساختی، حکم اسلام و تورات در این زمینه یکسان است، قاتل یا باید قصاص شود یا این که خون‌بها پرداخت کند، پس معلوم بود که طایفه نضیر هرگز سخن پیامبر را نخواهند پذیرفت.

پیامبر از این که عده‌ای از مسلمانان با یهودیان همراهی می‌کنند و اما سخن قرآن را قبول ندارند، ناراحت و دلگیر شدند.

برای همین این‌گونه با او سخن می‌گویی و او را دل‌داری می‌دهی: «ای محمد! کسانی که در راه کفر بر یکدیگر سبقت می‌جویند، تو را اندوهگین نکنند. اینان از کسانی هستند که به زبان می‌گویند ایمان آورده‌ایم، ولی دلشان ایمان نیاورده است».

سپس درباره یهودیان سخن می‌گویی: «ای محمد! اندوهگین نشو، از یهودیانی که نزد تو می‌آیند و سخن تو را می‌شنوند تا بهانه‌ای پیدا کنند و تو را دروغگو بشمارند. آنان برای کسانی جاسوسی می‌کنند که از روی تکبر نزد تو نیامده‌اند. آنان کتاب آسمانی را تحریف می‌کنند و به همدیگر می‌گویند اگر محمد طبق خواسته ما حکم کرد، آن را می‌پذیریم و اگر چنین نبود، از محمد دوری می‌کنیم». یهودیان به جای آن که به دنبال حقیقت باشند، به دنبال خواهش دل خود بودند، سخنان پیامبر را می‌شنیدند، اگر آن را مطابق خواسته خود می‌یافتند، می‌پذیرفتند و هرگاه سخن پیامبر، مخالف میل آن‌ها بود، آن را رد می‌کردند.

آن‌ها ادعا می‌کردند که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، انسان مؤمن کسی است که تابع حکم تو باشد، چه این حکم موافق میل او باشد، چه مخالف. برای او فرقی نمی‌کند، مؤمن واقعی تسلیم امر توست.

تو می‌دانی که پیامبر به این فکر است که آیا این یهودیان هدایت خواهند شد؟

تو کسی را که با این همه آیات و نشانه‌های آشکار به محمد ﷺ ایمان نیاورد را به حال خود رها می‌کنی و این گونه آنان را عذاب می‌کنی و هیچ کس نمی‌تواند برای آنان کاری بکند و آنان را از این عذاب نجات دهد، آری، تو نخواستی که دل‌های آنان را از کفر پاک کنی، وقتی آنان این همه نشانه‌ها و معجزات را دیدند و انکار کردند، دیگر شایستگی ایمان را ندارند، آنان در دنیا خواری و در آخرت عذابی بزرگ در پیش دارند.

بار دیگر با محمد ﷺ سخن می‌گویی: «ای محمد! آنان کسانی هستند که پذیرا و شنوای دروغ و رشوه‌خوار هستند و مال حرام می‌خورند. اگر نزد تو آمدند، در میان آنان داوری کن، یا از آنان روی بگردان و اگر مصلحت را در این دیدی که از آنان روی گردانی، بیمی از آنان به خود راه مده که آنان نمی‌توانند هیچ زبانی به تو برسانند. اگر مصلحت دیدی که میان آنان داوری کردی، به عدالت حکم کن که من کسانی را که به عدالت حکم می‌کنند را دوست دارم، ای محمد! چگونه است که آنان داوری تو را می‌خواهند در حالی که تورات نزد آنان است و آن کتاب آسمانی، آنان را از حکم دادن تو بی‌نیاز می‌کند، زیرا در آن، حکم و فرمان من بیان شده است. ای محمد! بدان که آنان وقتی سخن و حکم تو را بشنوند و ببینند که حکم تو هم مطابق حکم تورات است، سخن تو را نمی‌پذیرند، آنان مؤمن نیستند».

آری، اگر آنان به تورات مراجعه می‌کردند، می‌دیدند که حکم تو این است: وقتی کسی کشته می‌شود یا باید قاتل قصاص شود یا خون‌بها از او گرفته شود، اما این که هم قاتل را قصاص کنند و هم خون‌بها از او بگیرند، چیزی است که خلاف تورات است. آری، آنان نه به محمد ﷺ ایمان داشتند و نه به کتاب آسمانی خودشان. (۲۶)

مائده: آیه ۴۴

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ
الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُخْفِظُوا مِنْ
كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِي وَلَا تَشْتَرُوا
بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
الْكَافِرُونَ ﴿٤٤﴾

فرستاده طایفه نضیر همراه با یکی از مسلمانان منافق، نزد پیامبر آمدند، آن‌ها موضوع را با پیامبر در میان گذاشتند و گفتند: یکی از افراد طایفه ما به دست طایفه قریظه کشته شده است، ما با آنان پیمان بسته‌ایم که اگر یک نفر از طایفه ما به دست آنان کشته شود، آنان باید هم قاتل را به ما بدهند تا او را قصاص کنیم و هم خون‌بهای مقتول را به ما بدهند، اما اگر ما یکی از آنان را بکشیم، آنان فقط باید نصف خون‌بها را بگیرند و قاتل را قصاص نکنند. نظر شما در این موضوع چیست؟

پیامبر لحظاتی سکوت کرد و سپس چنین گفت: «هر کس مسلمان باشد و کشته شود، خون‌بهای او با بقیه مسلمانان یکسان است. خون‌بهای هیچ قبیله‌ای با قبیله دیگری، فرقی ندارد».

این سخن پیامبر برای آنان خوشایند نبود، برای همین آن را نپذیرفتند. پیامبر همان حکم تورات را تأیید کرد، اما آنان در واقع حکم تورات را قبول نداشتند. تو تورات را نازل کردی که در آن هدایت و روشنایی بود، پیامبرانی که از فرمان تو اطاعت می‌کردند، به وسیله تورات، بین مردم داوری می‌کردند، علما و دانشمندان نیز با استفاده از این کتاب داوری می‌نمودند، تورات به آنان سپرده شده بود و آنان بر تورات شاهد و گواه بودند.

در اجرای حکم تو نباید از دیگران ترسید، فقط باید از تو پروا کرد. عده‌ای برای به دست آوردن بهای ناچیز دنیا، حکم تورات را تغییر دادند، آنان بر اساس حکم

تو داوری نکردند و کافر شدند.

آری، طایفه نضیر می خواستند قاتل را قصاص کنند و خون بها هم دریافت کنند، این بر خلاف حکم تورات است، آنان این را می دانستند، اما برای به دست آوردن ثروت بیشتر، بر خلاف حکم تو سخن گفتند.

مائده: آیه ۴۵

وَكُنْتُمْ عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنْ النَّفْسِ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ
وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ
تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ
الظَّالِمُونَ ﴿٤٥﴾

در تورات درباره حکم قصاص چنین گفته بودی: «انسان در برابر انسان قصاص می شود، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش و دندان در برابر دندان». این حکم تو بود که هر زخمی قصاص دارد و اگر کسی از قصاص صرف نظر کند و طرف مقابل خود را ببخشد، این کار او سبب بخشش گناهان او می شود و این گذشت او را، کفاره گناهانش قرار می دهد. این حکم و قانون توست، کسانی که طبق آن حکم نکنند، ستمگرند.

من اکنون می فهمم که حکم قصاص، حکمی است که در همه ادیان آسمانی آمده است و باید عادلانه و بدون هیچ گونه تفاوتی در جامعه اجرا شود، هرگز به خاطر نژاد، رنگ و طبقه اجتماعی نباید تفاوتی در اجرای این حکم ایجاد گردد. اجرای این قانون مانع می شود که قتل و جنایت در جامعه زیاد بشود، تو خواهسته ای تا از جان انسان ها دفاع کنی. قصاص را برای حفظ حیات و زندگی اجتماعی معرفی می کنی. قصاص برخورد و انتقامی شخصی نیست، بلکه تأمین کننده امنیت اجتماعی است. اگر در جامعه متجاوز قصاص نشود، عدالت و امنیت

از بین می‌رود. اگر به بهانه‌های مختلف از اجرای این قانون سرپیچی کنیم، جامعه دیگر روی آرامش و امنیت را نخواهد دید.

مائده: آیه ۴۷ - ۴۶

وَقَفَّيْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِّمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ﴿٤٦﴾ وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ
الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ ﴿٤٧﴾

بعد از آن پیامبران، عیسی علیه السلام را فرستادی و او تورات را که پیش از او نازل شده بود، تصدیق می‌کرد، تو بر او انجیل را فرستادی که در آن هدایت و روشنایی بود. انجیل، تورات را راست می‌شمرد و رهنمون و پندی برای پرهیزکاران بود. پیروان انجیل باید بر آنچه تو در آن کتاب فرستاده‌ای، داوری کنند و اگر به آنچه تو در انجیل گفته‌ای، داوری نکنند، نافرمانی کرده‌اند و تبهکارند. آری، پیامبران و کتاب‌های آسمانی آن‌ها یکدیگر را تأیید می‌کنند، زیرا همه آن‌ها از یک جا، سرچشمه می‌گیرند و مانند برنامه و کتاب کلاس‌های یک مدرسه، در اصول با یکدیگر اختلاف ندارند، اما در جزئیات متفاوتند و هر کتابی از کتاب قبلی کامل‌تر است.

مائده: آیه ۵۰ - ۴۸

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا
بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ
شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ

تَخْتَلِفُونَ ﴿٤٨﴾ وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
 وَآخِذْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّ
 يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنْ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ
 لَفَاسِقُونَ ﴿٤٩﴾ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا
 لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٥٠﴾

یهودیان طایفه نضیر، سال‌های سال ادعا می‌کردند که به تو و تورات ایمان دارند، اما وقتی پیامبر در میان آنان بر اساس سخن تو داوری نمود، آن را نپذیرفتند، سپس تو با پیامبرت چنین سخن می‌گفتی:

ای محمد! ما این قرآن را به راستی و درستی بر تو نازل کردیم، این قرآن کتاب‌های آسمانی پیش از خود را تصدیق می‌کند و بر حقیقت آن کتاب‌ها، گواهی می‌دهد.

ای محمد! بر اساس حکمی که بر تو نازل کرده‌ام، میان یهودیان و مسیحیان داوری کن و با خواسته‌های آنان که بر خلاف سخن من است، موافقت نکن! من برای هر گروه از انسان‌ها، آیین و شریعت روشنی قرار دادم و اگر می‌خواستم همه مردم را امت یگانه قرار می‌دادم. من در هر زمانی، دین و آیین خاصی را برای مردم قرار دادم و آنان را این‌گونه امتحان می‌کنم، در انجام کارهای نیک از یکدیگر پیشی بگیرید و بدانید که بازگشت همه شما به سوی من است و من در آن روز، شما را از آنچه باعث اختلاف شما بوده است، آگاه خواهم ساخت.

ای محمد! در میان آنان بر اساس آنچه من بر تو نازل کرده‌ام، داوری کن، هرگز از خواسته‌های آنان پیروی نکن، مبدا تو را فریب دهند و از بعضی احکامی که بر تو نازل کرده‌ام، تو را منحرف سازند.

اگر آنان حکم و داوری تو را نپذیرفتند، نگران نباش، من می‌خواهم با این

کارشان، سزای بعضی از گناهانشان را در این دنیا بدهم، آنان در روز قیامت، سزای همه گناهان خود را خواهند دید.

اگر آنان حق را قبول نکردند، اندوهناک نباش و بدان که بیشتر مردم، حق را قبول نمی‌کنند و تبهکار می‌شوند.

به راستی آنان به دنبال چه هستند؟ آیا از حکم و قانون من رو برمی‌گردانند و از تو می‌خواهند بر اساس روزگار جاهلیت، میان آنان داورى کنی؟ چه حکمی از حکم من برای اهل ایمان بهتر است؟ کدام قانون بهتر از قانون من است؟

منظور از روزگار جاهلیت چیست؟

هر وقت انسان‌ها از دانش و دین جدا شوند، روزگار جاهلیت فرا رسیده است، اگر بشر، قانون تو را کنار بزند و بر اساس هوس‌ها، ترس‌ها و طمع‌ها قانونی وضع کند، قانون او، قانون جاهلیت است. انسان هرگز نمی‌تواند با قوانینی که این‌گونه وضع می‌کند به رستگاری برسد، بهترین قانون، قانون توست زیرا تو از همه اسرار جهان و اسرار انسان آگاهی داری و از حال و آینده انسان باخبر هستی، به دنبال نفعی برای خودت نیستی، از هر خطا و لغزشی به دور می‌باشی، از هیچ قدرتی نمی‌هراسی، خیرخواه همه بندگان خود می‌باشی.

من باید در این سخنان تو فکر کنم، زندگی من باید بر اساس قرآن باشد، نمی‌شود که خود را مسلمان بدانم، اما حکم قرآن را قبول نداشته باشم! وقتی من مؤمن واقعی هستم که به همه آنچه تو در قرآن بر پیامبرت نازل کرده‌ای، اعتقاد قلبی داشته باشم و فقط آن را مایه نجات و رستگاری خود بدانم.

خیلی‌ها را دیده‌ام که نماز می‌خوانند و روزه هم می‌گیرند، اما شیوه زندگی آنان بر خلاف قرآن است، آنان تصوّر می‌کنند که زمان قوانین قرآنی گذشته است، آنان زندگی خود را بر اساس قوانینی که مخالف قرآن است، تنظیم می‌کنند، آنان در واقع، به دنبال قانون جاهلیت هستند.

در این آیات، تو برای من ماجرای یهودیان طایفه نضیر را بیان کردی تا من درس بزرگی از این ماجرا بگیرم، این ماجرا، فقط ماجرای تاریخی نبود، بلکه تو پیام مهم خود را برای بشر در این آیات بیان کردی، اگر مسلمانان از قوانین قرآن سرپیچی کنند، به ذلت و خواری مبتلا خواهند شد، همانگونه که یهودیان به ذلت و خواری گرفتار شدند، افسوس که مسلمانان به اسم، مسلمان هستند اما به حکم قرآن کمتر باور دارند، هر وقت آنان به قرآن تو با تمام وجود بازگردند، روزگار عزت آنان فرا خواهد رسید.

مائده ۵۳ - ۵۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى
 أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
 الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾ فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ
 يَقُولُونَ نَحْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ
 عِنْدِهِ فَيُضْحِكُوهُمْ عَلَى مَا اسْتَرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ
 آمَنُوا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ
 أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾

از مسلمانان می‌خواهی تا یهودیان و مسیحیان را دوست خود قرار ندهند، زیرا آنان در برابر مسلمانان، همدیگر را پشتیبانی می‌کنند، هر کس آنان را به دوستی بگیرد، از آنان خواهد بود و در روز قیامت با آنان برانگیخته خواهد شد. تو کسانی

که به خود ستم می‌کنند و کافران را دوست خود می‌گیرند به بهشت خود، راهنمایی نمی‌کنی.

مسلمان باید از دشمنان تو بیزار باشد و با آنان هم‌پیمان و دوست نشود. البته منظور تو این نیست که همه روابط تجاری و اجتماعی مسلمانان با کافران قطع شود، بلکه تو می‌خواهی که ما با آنان به گونه‌ای رابطه برقرار نکنیم که باعث خیانت و ظلم به جامعه اسلامی بشود.

کسانی که دل‌های آن‌ها ناسالم است و مبتلا به مرض نفاق می‌باشند، برای دوستی با یهودیان و مسیحیان می‌شتابند، آنان می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه ناگواری به ما برسد و ما نیاز به آنان داشته باشیم، ما باید با آنان دوست باشیم تا در سختی‌ها یاریمان کنند». آنان به یاری یهودیان و مسیحیان دل خوش کرده‌اند و نمی‌دانند چه بسا تو پیروزی را نصیب مسلمانان کنی و اتفاق دیگری به نفع مسلمانان پیش آوری و در آن روز، همه کسانی که با یهودیان و مسیحیان مخفیانه دوست و هم‌پیمان شده‌اند، پشیمان خواهند شد.

گروهی از مسلمانان به سوی کافران می‌روند و با آنان هم‌پیمان می‌شوند، آن وقت است که همه می‌فهمند اهل نفاق و دورویی هستند، آنان قبلاً می‌گفتند که ما با مسلمانان هستیم، اما پیمان خود با مسلمانان را فراموش می‌کنند و به کفر پناه می‌برند، آنان با این کار خود، همه کارهای نیک خود را تباه و نابود می‌کنند و از زیانکاران می‌شوند.

درباره ارتباط با کافران، در جامعه اسلامی همواره دو نظر وجود داشته است:
 ۱ - در دوستی با کافران باید مراقب بود و نباید زمام کار جامعه را به دست آنان

سپرد و هرگز نباید به کمک‌ها و دوستی‌های آنان اطمینان کرد.

۲ - هر شخص و ملتی تکیه‌گاهی می‌خواهد و مصلحت در این است که مسلمانان باید با کافران هم‌پیمان شوند، زیرا این دوستی در گرفتاری‌ها منفعت زیادی دارد.

تو نظر دوم را رد می‌کنی و به مسلمانان هشدار می‌دهی که هرگز به یاری و کمک کافران دل خوش نکنند.

وقتی من تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که بسیاری از بدبختی‌های مسلمانان از این نکته سرچشمه می‌گیرد که مسلمانان با بیگانگان دوست شدند و به یاری آنان دل بستند، ولی دیری نپایید که بیگانگان راه خود را جدا کردند و درست در زمانی که مسلمانان به آن‌ها نیاز داشتند، آن‌ها را تنها رها کردند و ضربه‌های محکمی بر مسلمانان زدند.

مائده: آیه ۵۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾

در اینجا از دو گروه سخن به میان می‌آوری: گروه اول کسانی که از دین اسلام برمی‌گردند، گروه دوم کسانی که دوستان تو می‌باشند.

تو به ما هشدار می‌دهی که اگر بعضی از ما از دین خود بیرون برویم و کافر شویم، هرگز زبانی به تو و آیین اسلام نمی‌رسد، تو گروهی را برای حمایت از دین اسلام، برمی‌انگیزی و آنان دارای چنین ویژگی‌هایی خواهند بود:

- ۱ - تو آنان را دوست داری.
- ۲ - در برابر مؤمنان، مهربان و فروتن هستنند و در برابر دشمنان، سرسخت و پر قدرت هستنند.
- ۳ - در راه تو جهاد می‌کنند و سختی‌های آن را به جان می‌خرند.
- ۴ - در راه انجام فرمان تو از سرزنش هیچ ملامت‌گری نمی‌هراسند.
این ویژگی‌های زیبا، نعمتی است که تو به آنان داده‌ای و تو به هر کس که بخواهی و او را شایسته بدان‌ی این زیبایی‌ها را می‌دهی و نعمت‌های تو بر بندگانت، وسیع است و تو بر همه چیز دانا هستی.
این وعده توست، هرگاه عده‌ای از مسلمانان از اسلام برگردند و به راه کفر بروند، تو گروهی از مردم را به نور ایمان هدایت می‌کنی و آنان باعث عزت دین تو می‌شوند.

مائده: آیه ۵۶ - ۵۵

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿۵۵﴾ وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴿۵۶﴾

چند نفر وارد مسجد می‌شوند، آنان در جستجوی پیامبر هستند، همه با تعجب به آنان نگاه می‌کنند، آخر این یهودیان چرا به مسجد آمده‌اند؟ معلوم می‌شود که این چند نفر از یهودیان «بنی قریظه» هستند که به تازگی مسلمان شده‌اند، آنان می‌خواهند با پیامبر دیدار داشته باشند.

وقتی می‌فهمم که آنان از دین یهود دست برداشته‌اند و اسلام را برگزیدند، بسیار خوشحال می‌شوم، نزد یکی از آنان می‌روم و نام او را می‌پرسم. او خود را «عبدالله بن سلام» معرفی می‌کند. او به من می‌گوید از وقتی که مسلمان شده‌است همه اقوام و فامیلش او را طرد کرده‌اند و با ذلت و خواری با او برخورد می‌کنند. (۲۷)

یکی از مسلمانان به عبدالله بن سلام می‌گوید که پیامبر به منزل خود رفته است و

برای دیدن پیامبر باید به خانه آن حضرت بروید. عبدالله بن سلام و دوستانش به سمت در مسجد می‌روند تا خارج شوند، من نیز همراه آنان می‌روم. (۲۸)

اینجا خانه پیامبر است. عبدالله بن سلام و دوستانش با کمال ادب و احترام نزد پیامبر نشسته‌اند، پیامبر لبخندی بر لب دارد و از آنان به گرمی پذیرایی می‌کند. عبدالله بن سلام با تاریخ پیامبران به خوبی آشناست و می‌داند خداوند برای پیامبران، وصی و جانشین قرار داده است، مثلاً جانشین موسی علیه السلام، یوشع بود. عبدالله بن سلام رو به پیامبر می‌کند و می‌گوید: ای پیامبر خدا! برای ما جانشین خود را معرفی کن!

در این هنگام جبرئیل بر پیامبر نازل می‌شود و آیه‌ای را بر او نازل می‌کند. پیامبر رو به آنان می‌کند و می‌گوید: «همین الآن، جبرئیل نزد من آمد و آیه ۵۵ سوره مائده را بر من نازل کرد. این آیه را گوش کنید: بدانید که فقط خدا و پیامبر و کسانی که در رکوع نماز صدقه می‌دهند، بر شما ولایت دارند.» (۲۹)

همه به فکر فرو می‌روند، به راستی منظور خدا از کسی که در رکوع صدقه می‌دهد کیست؟ او کیست که مانند خدا و رسول خدا بر همه ولایت دارد؟ من هیچ کس را نمی‌شناسم که در رکوع، صدقه داده باشد.

پیامبر رو به یارانش می‌کند و می‌گوید: «برخیزید! برخیزید! باید به مسجد برویم و کسی را که این آیه درباره او نازل شده است، پیدا کنیم.»

همه به سوی مسجد می‌روند، مسجد پر از جمعیت است و عده‌ای مشغول نماز هستند.

چگونه بفهمیم چه کسی در میان این همه جمعیت، صدقه داده است؟ خوب است که ما به دنبال یک فقیر بگردیم و از او سؤال کنیم، این طوری بهتر می‌توانیم گمشده خود را پیدا کنیم.

یک مرد عرب می‌خواهد از در مسجد بیرون برود، نگاه کن، چهره او زرد است، حتماً خیلی گرسنه است.

نزد فقیر می‌رویم، این فقیر چقدر خوشحال است! گویا تمام دنیا را به او داده‌اند.

پیامبر به او نگاهی می‌کند و می‌پرسد: «ای مرد عرب! از کجا می‌آیی؟ چرا این قدر خوشحالی؟».

مرد عرب با دست، گوشه مسجد را نشان می‌دهد و می‌گوید: «از پیش آن جوان می‌آیم، او به من این انگشتر قیمتی را داد».

صدای الله اکبر پیامبر در مسجد طنین‌انداز می‌شود. همه از این فقیر می‌خواهند تا بیشتر توضیح دهد.

مرد عرب می‌گوید: «ساعتی قبل، وارد مسجد شدم و از مردم درخواست کمک کردم، اما هیچ کس به من کمک نکرد، من در مسجد دور می‌زدم و طلب کمک می‌کردم، در این میان، نگاهم به جوانی افتاد که در رکوع بود، او اشاره کرد تا من به سوی او بروم، من هم پیش او رفتم و او انگشتر خود را به من داد».

همه مردم، الله اکبر می‌گویند و به سوی آن جوان می‌روند. آن جوان، هنوز در حال خواندن نماز است. پیامبر تا او را می‌بیند اشک در چشمانش حلقه می‌زند! به راستی این کیست که دیدنش این‌گونه اشک شوق بر چشمان پیامبر جاری کرده است؟

او علی علیه السلام است که به حکم قرآن، از امروز بر همه مسلمانان، ولایت دارد. (۳۰)
پیامبر رو به مردم می‌کند و می‌گوید: «علی بعد از من ولی و امام شماست». (۳۱)
گروهی از یاران پیامبر که محبت علی علیه السلام را به دل داشتند در جواب می‌گویند: «بارخدا! ما از این که تو خدای ما هستی و اسلام دین ما و محمد پیامبر و علی، ولی ماست، خشنودیم».

تو این سخن را می شنوی، بار دیگر جبرئیل را نزد پیامبر می فرستی تا این آیه را برای او بخواند: «هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که اهل ایمانند را ولّی خود بداند، پیروز است زیرا حزب خدا و یاران خدایند و حزب خدا همواره بر دشمنانشان پیروز خواهند بود.» (۳۲)

همه می فهمند که منظور از «اهل ایمان» در این آیه، علی علیه السلام می باشد، آنان تو را شکر می کنند که دوستی علی علیه السلام به دل دارند و تو به آنان توفیق داده ای که ولایت او را پذیرا باشند.

این خبر در شهر می پیچد که خدا آیه ای را درباره علی علیه السلام نازل کرده است، آنهایی که محبت علی علیه السلام را در سینه دارند خوشحال می شوند، به راستی چه آقا و مولایی بهتر از علی علیه السلام!

اکنون حسان بن ثابت جلو می آید و در وصف علی علیه السلام این شعر را می سراید: «ای علی! ای جان من و همه مسلمانان فدای تو... تو آن کسی هستی که در حال رکوع صدقه دادی و انگشتر خود را به فقیر دادی و خدا هم ولایت و رهبری تو را در قرآن نازل کرد.» (۳۳)

آفرین بر حسان!

این شعر زیبای او هرگز از یاد و خاطره ها فراموش نخواهد شد.

در میان مردم گروهی هستند که کینه علی علیه السلام را به سینه دارند، از شنیدن این خبر آن ها را بسیار ناراحت می کند.

جلسه ای تشکیل می دهند و با یکدیگر درباره این موضوع گفتگو می کنند.

آیا می خواهی سخن آن ها را بشنوی؟

گوش کن: «ما هرگز ولایت علی را نمی پذیریم، آخر چگونه می شود یک جوان

بر ما که پنجاه سال از او بزرگ تر هستیم حکومت کند؟ علی خیلی جوان است، او برای رهبری شایسته نیست».

معلوم می شود که هنوز این مردم به سنت های جاهلیت ایمان دارند. عرب ها که همیشه رهبران خود را با ریش های سفید دیده اند نمی توانند رهبری یک جوان را بپذیرند. درست است که او همه خوبی ها و کمال ها را دارد، اما برای این مردم هیچ چیز مانند یک مشیت ریش سفید نمی شود، برای آن ها ارزش ریش سفید از همه فضایل برتر است!! البته بعضی از این مردم، فکر می کنند که خلیفه باید خیلی جدی باشد و همیشه اخمو باشد تا همه از او بترسند، اما علی علیه السلام همیشه لبخند به لب دارد و به درد خلافت نمی خورد. (۳۴)

آنان در گوشه ای از مسجد دور هم جمع می شوند، یکی از آنان می گوید:
— به نظر شما چه باید بکنیم؟

— اگر ما ولایت علی را نپذیریم به قرآن کفر ورزیده ایم، اگر هم به این آیه ایمان بیاوریم، باید این ذلت و خواری را تحمل کنیم و ولایت علی را قبول کنیم.
— ما می دانیم که محمد راست می گوید و این آیه از طرف خدا نازل شده است، ما ولایت محمد را پذیرفته ایم، اما هرگز از علی پیروی نمی کنیم.

عمر بن خطاب دوستان خود را دور خود جمع می کند، آن ها نقشه ای در سر دارند، آن ها می خواهند به مسجد بروند و در حال رکوع به فقرا صدقه بدهند تا خداوند آیه ای را هم درباره آن ها نازل کند!
آن ها با خود فکر می کنند که اگر آیه ای درباره آن ها نازل شود چقدر خوب می شود، آن وقت، آن ها هم بر مردم ولایت خواهند داشت.
پول های خود را روی هم می ریزند، این یک سرمایه گذاری مشترک است، هر

کس باید سهم خود را بدهد. با این پول می توان چهل انگشتر قیمتی خرید. خبر می رسد که در مسجد، بازار صدقه دادن، خیلی داغ شده است! چند نفر کنار در مسجد ایستاده اند، یکی از آنها هم داخل مسجد مشغول نماز است، وقتی فقیری وارد مسجد می شود، دور او حلقه می زنند و از او می خواهند نزد عمرین خطّاب که در حال نماز خواندن است برود تا یک انگشتر قیمتی بگیرد. فقیر هم که از ماجرا، بی خبر است خوشحال می شود و به آن طرف می رود. با نزدیک شدن فقیر، یکی به آن نمازگزار علامت می دهد و او به رکوع می رود و در رکوع به آن فقیر انگشتری قیمتی داده می شود، چهل فقیر، صاحب انگشتر شدند، اما هیچ آیه ای نازل نشد. (۳۵)

انگشترهایی که این گروه به فقیران داده اند، خیلی قیمتی تر از انگشتر علی علیه السلام بودند، اما انگشتر علی علیه السلام چیزی داشت که این چهل انگشتر نداشت و آن اخلاص صاحب انگشتر بود!

مهم این است که من کاری را با اخلاص انجام دهم، این اخلاص است که به یک کار ارزش می دهد. (۳۶)

مائده: آیه ۵۸ - ۵۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا
دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ
وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُفُوتَكُمْ مُمِينِينَ ﴿٥٧﴾ وَإِذَا نَادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ اتَّخَذُوهَا
هُزُؤًا وَلَعِبًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٥٨﴾

از ما می‌خواهی تا هرگز با کسانی که دین ما را به مسخره و بازی می‌گیرند، دوست نشویم، چه یهودیان و مسیحیان باشند و چه کافران بُت پرست. تو دوست داری که ما به این دستور تو عمل کنیم و اهل تقوا باشیم.

گروهی از دشمنان وقتی صدای اذان را می‌شنوند، ما را مسخره می‌کنند، آنان با این کار خود، دین ما را مسخره می‌کنند و ما هرگز نباید با چنین افرادی دوست باشیم. این خواسته توست.

اذان، شعار امت اسلامی است، هر ملت و مذهبی، برای فراخواندن مردم به سوی وظیفه‌های فردی و اجتماعی خویش، شعاری دارند. اذان، شعاری است که با نام تو آغاز می‌شود و با یادآوری یگانگی تو و گواهی به رسالت پیامبر اوج

می‌گیرد و با دعوت مردم به سوی رستگاری و عمل نیک ادامه پیدا می‌کند، آنگاه مردم را به سوی نماز فرا می‌خواند و با یاد خدا پایان می‌پذیرد. کسانی که اذان را مسخره می‌کنند، اهل فکر و اندیشه نیستند، اگر آنان کمی فکر می‌کردند، به اهمیت اذان و پیوند با تو از راه نماز، پی می‌بردند و با آن مخالفت نمی‌کردند.

مأئده: آیه ۶۳ - ۵۹

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ أَمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنْ أَكْثَرُكُمْ فَاسِقُونَ ﴿٥٩﴾ قُلْ هَلْ أُتَيْتُمْ بِشَيْءٍ مِّنْ ذَلِكَ مُتَوَبِّهًا عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرْدَةَ وَالْخَنَازِيرَ وَعَبَدَ الطَّاغُوتَ أُولَئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ عَنِ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿٦٠﴾ وَإِذَا جَاءُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكُفْرِ وَهُمْ قَدْ خَرَجُوا بِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ ﴿٦١﴾ وَتَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٢﴾ لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَابُ عَنِ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتِ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿٦٣﴾

گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمدند و از او خواستند تا دربارهٔ دین اسلام با آنان سخن بگوید. پیامبر با آنان دربارهٔ اعتقاداتی که یک مسلمان باید داشته باشد، سخن گفت، این که مسلمان باید به خدای یگانه ایمان داشته باشد و به پیامبران قبلی (از ابراهیم گرفته تا موسی و عیسی علیهم‌السلام) ایمان داشته باشد و آنان را فرستادهٔ خدا بداند.

وقتی این یهودیان فهمیدند که پیامبر نام عیسی علیه‌السلام را با احترام می‌برد و به پیامبری او ایمان دارد، ناراحت شدند، زیرا یهودیان هرگز به عیسی علیه‌السلام ایمان نداشتند و نسبت‌های ناروا به عیسی علیه‌السلام و مادرش مریم می‌دادند. آنان رو به پیامبر کردند و

گفتند: «ما دین و آیینی را بدتر از دین و آیین تو سراغ نداریم» (۳۷).
در اینجا است که تو این آیات را بر محمد ﷺ نازل می کنی.

آیا شما بر ما ایراد می گیرید و ما را انکار می کنید؟ مگر ما چه کرده ایم جز این که به خدای یگانه و به قرآن و کتاب های آسمانی قبلی ایمان آورده ایم. علت این کار شما این است که بیشتر شما نافرمان و تبهکارید، اگر شما نافرمان و تبهکار نبودید، هرگز بر ایمان ما، عیب نمی گرفتید.

آیا می خواهید شما را از کسانی که به امر خدا به بدترین کیفر گرفتار شدند، خبر بدهم؟ چرا فراموش کرده اید که گروهی از شما، لعنت و غضب خدا را برانگیختند، از این رو به صورت میمون و خوک درآمدند، آنان به جای این که خدا را بپرستند، طاغوت و بُت پرستیدند و گوساله پرست شدند، جایگاه آنان در روز قیامت در جهنم از همه بدتر خواهد بود، آنان از راه راست منحرف شده اند، آنان از همه گمراه تر هستند.

به راستی چرا یهودیان به مسلمانان ایراد می گرفتند؟ این کار آنان از غرور و خودبرتربینی آنان سرچشمه می گرفت، اکنون تو گذشته آنان را یادآوری می کنی.

گروهی از آنان وقتی نزد مسلمانان می آیند، می گویند ما به دین شما گرویده ایم، اما آنان دروغ می گویند، آنان کفر خود را در قلب های خود پنهان کرده اند و تو از راز دل آنان باخبر هستی و می دانی که آنان هرگز ایمان نیاورده اند.

بسیاری از آنان در گناه و تجاوز به حقوق دیگران و خوردن مال حرام و رشوه بر یکدیگر سبقت می گیرند، چقدر کارهای آنان زشت و ناپسند است!

چرا دانشمندان و علمای یهود، آنها را از سخنان ناشایسته و خوردن مال حرام، نهی نمی کنند؟ به راستی که این سکوت و عدم اعتراض دانشمندان، بسیار ناپسند

است. دانشمندان وظیفه دارند مردم را از گناه بازدارند، اگر آنان وظیفه خود را انجام ندهند، در خور سرزنش بیشتری هستند.

این سخن تو فقط درباره دانشمندان یهود نیست، این سخن تو برای همه زمان‌ها و مکان‌ها می‌باشد و هشدار به همه دانشمندان است. کسی که از نعمت علم و آگاهی بهره‌مند شده است، باید به وظیفه خود عمل کند. هیچ دانشمندی حق ندارد از زیر بار مسئولیت اجتماعی خود، شانه خالی کند.

آری، نهی از زشتی‌ها و پلیدی‌ها، در درجه اول، وظیفه دانشمندان است، سکوت آنان، زمینه فساد و گناه بیشتر می‌شود، آنان وظیفه دارند مردم را از گناه و زشتی‌ها منع کنند.

مأیده: آیه ۶۶ - ۶۴

وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا
بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا
أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا وَاللَّيْتَنَّا بَيْنَهُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى
يَوْمِ الْقِيَامَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ
فَسَادًا وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ ﴿٦٤﴾ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا
وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَآدْخُلَنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ
أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ
وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ سَاءَ مَا
يَعْمَلُونَ ﴿٦٦﴾

روزگاری یهودیان در اوج قدرت بودند و بر قسمت مهمی از دنیا حکومت می‌کردند، (زمان داود علیه السلام و سلیمان علیه السلام). نزدیک زمان ظهور اسلام آنان در شام (سوریه) زندگی می‌کردند، آن‌ها در کتاب آسمانی خود خوانده بودند که آخرین

پیامبر تو در سرزمین حجاز (عربستان) ظهور خواهد کرد. برای همین از شام به سرزمین حجاز مهاجرت کردند، آن‌ها می‌خواستند اولین کسانی باشند که به آن پیامبر ایمان می‌آورند. آنان در آن سرزمین قدرت زیادی پیدا کردند.

سالها گذشت تا اینکه محمد ﷺ را به پیامبری مبعوث کردی و او به یثرب (مدینه) هجرت کرد؛ اما نه تنها یهودیان به محمد ﷺ ایمان نیاوردند بلکه به او حسد هم ورزیدند و با او دشمنی کردند، آنان به قدرت خود اعتماد کرده بودند و خیال می‌کردند که می‌توانند محمد ﷺ را شکست بدهند، اما آنان در همه جنگ‌ها شکست خوردند. (۳۸)

آنها وقتی دیدند که قدرت آن‌ها از بین رفته است با خود چنین گفتند: «دست خدا با زنجیر بسته شده است و برای همین نمی‌تواند به ما کمکی بکند».

آنان معتقد به نوعی جبر بودند، می‌گفتند که سرنوشت همه انسان‌ها در آغاز خلقت مشخص شده است و حتی خدا هم نمی‌تواند در این سرنوشت تغییر ایجاد کند، آن‌ها به این باور رسیده بودند که از روز اول خلقت جهان، مقدر شده است که آنان شکست بخورند و قدرت خود را از دست بدهند و خدا هم هرگز نمی‌تواند این سرنوشت را تغییر بدهد.

اکنون عقیده آنان را باطل اعلام می‌کنی و به خاطر این سخنی که درباره قدرت تو گفتند، آنان را لعنت می‌کنی. تو جهان را خلق نمودی و اگر بخواهی می‌توانی سرنوشت انسان‌ها را تغییر دهی، اما دست قدرت تو، همواره گشاده است و عطا و بخشش تو بسیار است، به هر کس که بخواهی می‌بخشی و سرنوشت انسان‌ها را به خاطر اعمال خوب و یا بد آنان تغییر می‌دهی. تو جهان را آفریدی و هر لحظه به آن تسلط کامل داری، هرچه را بخواهی، تغییر می‌دهی، قدرت تو بی‌پایان است.

تو قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی و او آن را برای یهودیان خواند، آنان قرآن را شنیدند، اما بر کفر و طغیان خود افزودند، برای همین تا روز قیامت بین یهودیان، کینه و دشمنی می‌افکنی و آنان همواره با هم اختلاف خواهند داشت.

آنان برای نابودی اسلام تلاش زیادی نمودند، اما تو آتش همه جنگ‌های آنان را خاموش کردی و پیامبرت را در مقابل آنان یاری کردی.

یهودیان روی زمین به دنبال فساد هستند و تو هرگز مفسدان را دوست نمی‌داری و آنان از رحمت و مهربانی تو بی‌بهره‌اند.

اگر آنان به تو ایمان واقعی بیاورند و پرهیزکار شوند، تو گناهان گذشته آنان را می‌بخشی و نعمت‌های خود را بر آنان نازل می‌کنی و آنان را در بهشت وارد می‌کنی و در باغ‌های سبز و خرم آن، جای می‌دهی.

اگر آنان به تورات و انجیل و قرآنی که اکنون برای آنان نازل شده است، عمل کنند، از برکات آسمان و زمین بهره‌مند خواهند شد، آری، گروهی از آنان معتدل و میانه رو هستند، وقتی فهمیدند که حق با محمد ﷺ است به او ایمان آوردند ولی بسیاری از آنان بدرفتارند و حق را انکار می‌کنند.

در اینجا تو درس بزرگی به یهودیان می‌دهی، آنان می‌گفتند که سرنوشت آنان تغییر نمی‌کند و حتی تو هم نمی‌توانی کاری برای آنان انجام بدهی، اما تو به آنان می‌فهمانی که اگر نعمت‌ها از آنان قطع شده است، به خاطر رفتار خود آنان است، اگر آنان کردار خود را تغییر بدهند و به دستورات تو عمل کنند، باز هم تو نعمت‌های خود را به آنان ارزانی خواهی داشت. آری، تو سرنوشت انسان‌ها را با توجه به اعمال خود آنان، رقم می‌زنی. (۳۹)

مائده: آیه ۶۷

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ
تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ ﴿٦٧﴾

قبل از این که آیه را بخوانم باید ماجرای «غدیر خم» را بیشتر بدانم، باید به تاریخ
سفر کنم.

باید به سال دهم هجری بروم...

سفری به عمق تاریخ.

از دوردست‌ها صدای کاروان به گوش می‌رسد... از جا برمی‌خیزم، باید خود را
به آن کاروان برسانم... به پیش می‌روم، می‌روم تا آن که به کاروان می‌رسم، بیش از
صد و بیست هزار نفر در دل این بیابان به این سو می‌آیند.

همه این مردم از سفر حج می‌آیند، آنان همراه پیامبر اعمال حج را انجام داده‌اند
و اکنون می‌خواهند به سوی خانه‌های خود بازگردند.

شتر پیامبر در این بیابان به پیش می‌رود، عده‌ای سواره‌اند و گروهی هم با پای

پیاده همراه او می آیند. کاروان ۱۲۰ هزار نفری در دل بیابان پیش می رود. (۴۰)

انتظار در چهره پیامبر موج می زند، گویا پیامبر منتظر امر مهمی است. اینجا غدیر خم است. صدایی به گوش پیامبر می رسد. این صدای جبرئیل است که آیه ۶۷ سوره مائده را برای او می خواند: «ای پیامبر! آنچه بر تو گفته ام برای مردم بازگو کن که اگر این کار را نکنی، وظیفه خود را انجام نداده ای. بدان که من تو را از فتنه ها حفظ می کنم».

و عده بزرگ تو فرا می رسد. مردم از آیه مهمی که بر پیامبر نازل شده است خبر ندارند. صدای پیامبر سکوت صحرا را می شکند: «شتر مرا بخوابانید! به خدا قسم، تا دستور خدای خویش را انجام ندهم از این سرزمین نمی روم». (۴۱)

شتر پیامبر را به زمین می خوابانند و پیامبر از شتر پیاده می شود. چهره پیامبر از خوشحالی می درخشد، هیچ کس پیامبر را تا به حال این قدر خوشحال ندیده است.

مردم، همه تعجب کرده اند، نمی دانند چرا پیامبر دستور توقف داده است. باید صبر کنیم تا همه به اینجا برسند، اول کاروان چند کیلومتر جلوتر می باشد، خیلی ها هم عقب ترند. (۴۲)

پیامبر دستور می دهد تا چند سوار نزد او بروند، به آنها دستور می دهد تا همه کسانی که جلوتر رفته اند برگردند. هم چنین پیامبر عده ای را می فرستد تا به آنهایی هم که عقب هستند خبر بدهند که زودتر خود را به اینجا برسانند، همه باید کنار این چشمه جمع شوند.

این سخن پیامبر است: «بروید و سنگ های بزرگ بیابان را جمع کنید و در آنجا

منبری آماده کنید». (۴۳)

پیامبر دستور می‌دهد تا جهاز و رواندازهای شتران را جمع کنیم و بر روی سنگ‌ها قرار دهیم زیرا هنوز منبر آنطور که باید بلند نشده است. (۴۴)

اذان ظهر نزدیک است، پیامبر دستور می‌دهد همه مردم در نماز شرکت کنند. (۴۵)

همه مسلمانان در صف‌های منظم ایستاده‌اند و منتظرند تا با پیامبر نماز بخوانند. آن‌ها می‌دانند که پیامبر بعد از نماز می‌خواهد برایشان سخنرانی مهمی کند. همه مسلمانان جمع شده‌اند و آماده خواندن نماز هستند. پیامبر سجاده خویش را کنار منبر می‌گستراند و آماده نماز می‌شود.

الله اکبر!

این صدای اذان است که به گوش می‌رسد. (۴۶)

چه منظره زیبایی!

اینجا غدیر خم است، ظهر روز هجدهم ماه ذی‌الحجه، سال دهم هجری.

نماز ظهر غدیر به پایان می‌رسد، پیامبر از جای خود برمی‌خیزد، از چند نفر می‌خواهد که سخنان او را با صدای بلند تکرار کنند تا همه، سخنان او را بشنوند. پیامبر بالای منبر می‌رود و رو به مردم می‌ایستد، همه، منتظر شنیدن سخنان پیامبر هستند. (۴۷)

او ابتدا از مردم سؤال می‌کند: «ای مردم! آیا صدای مرا می‌شنوید؟ من پیامبر شما هستم». (۴۸)

وقتی مطمئن می شود که همه مردم به سخنانش گوش می کنند، سخنان خود را آغاز می کند، او ابتدا تو را به یگانگی یاد می کند:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستایش خدایی که یکتاست و شریکی ندارد، خدایی که به همه چیز آگاهی دارد، آفریننده آسمانها و زمین است.

من به یگانگی او شهادت می دهم و به بندگی او اعتراف می کنم.

ای مردم! خدا آیه ای را به من نازل کرده است، گوش کنید، این سخن خدا می باشد: ای پیامبر! آنچه را که به تو نازل کرده ایم به مردم بگو و اگر این کار را نکنی وظیفه خود را انجام نداده ای. خدا تو را از فتنه ها حفظ می کند».

مردم! می خواهم علّت نازل شدن این آیه را برای شما بگویم: جبرئیل بر من نازل شده و از طرف خدا دستور مهمّی را به من داده است.

ای مردم! من به زودی به دیدار خدا خواهم شتافت و از میان شما خواهم رفت، اکنون از شما می پرسم من چگونه پیامبری برای شما بودم؟ (۴۹)

اشک از چشمان همه ما جاری می شود، آخر چگونه باور کنیم که پیامبر به زودی از میان ما خواهد رفت؟

پیامبر سکوت کرده و منتظر جواب است، مردم، همه با صدای بلند جواب می دهند: «ما شهادت می دهیم که دلسوز ما بوده ای و پیامبر خوبی برای ما بوده ای، خدا به تو بهترین پاداش ها را بدهد!». (۵۰)

اکنون پیامبر علی علیه السلام را صدا می زند و از او می خواهد به بالای منبر بیاید، علی علیه السلام

از منبر بالا می‌رود و طرف راست پیامبر می‌ایستد. (۵۱)

پیامبر و علی علیهما السلام بر بالای منبر ایستاده‌اند و همه چشم‌ها به آن‌ها خیره شده است. صدای پیامبر بار دیگر سکوت را می‌شکند: «ای مردم! چه کسی بر شما ولایت دارد؟»

پیامبر، منتظر پاسخ مردم است، همه فریاد می‌زنند: «خدا و پیامبر او». (۵۲)
همه مسلمانان، اطاعت از تو و پیروی از پیامبر را بر خود واجب می‌دانند. اکنون پیامبر دست علی علیه السلام را در دست می‌گیرد و تا آنجا که می‌تواند دست او را بالا می‌آورد و با صدای بلند می‌گوید: «هرکس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا می‌کند: «خدایا! هرکس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن و هرکس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن». (۵۳)

پیامبر این سخن خود را سه بار تکرار می‌کند. (۵۴)
پیامبر می‌خواهد همه مردم، علی علیه السلام را ببینند، برای همین، بازوی علی علیه السلام را با مهربانی می‌گیرد و او را بلند می‌کند.

اکنون علی علیه السلام یک سر و گردن از پیامبر بالاتر قرار گرفته است. (۵۵)
پیامبر علی علیه السلام را این‌گونه بلند کرده است تا همه مردم، امام خود را به خوبی ببینند.

صدای پیامبر به گوش می‌رسد: «ای مردم! این علی است که برادر و جانشین من است، او امیر مؤمنان است و به همه علوم من آگاه است».

بعد از آن پیامبر می گوید: «ای مردم آیا شنیدید؟». همه صدا می زنند: «آری».

در این میان، مردی از میان جمعیت سؤال می کند: «ای پیامبر! منظور شما از این که علی، مولای ماست، چیست؟».

پیامبر با روی باز جواب او را می دهد و می گوید: «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست». (۵۶)

علی علیه السلام امیر و آقای همه مسلمانان است. با این سخن پیامبر، دیگر برای هیچ کس شکی نمانده است.

پیامبر بار دیگر با مردم سخن می گوید:

ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم، بدانید فقط او می تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند، از شما می خواهم با او مخالفت نکنید و از قبول ولایت او، سرپیچی نکنید.

آیا می دانید علی، اولین کسی بود که به من ایمان آورد؟ آیا آن روز را به یاد می آورید که فقط من و علی، به خدای یگانه ایمان داشتیم و هیچ کس همراه ما نبود؟

علی کسی است که بارها و بارها در مقابل دشمنان، جان خویش را به خطر انداخته است، علی، پیش من از همه، عزیزتر است، او یاری کننده دین خدا و هدایت کننده شماست. (۵۷)

بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسل خود او بوده است، اما عترت و خاندان من از نسل علی می باشد. (۵۸)

راه مستقیم را به شما نشان می‌دهم، بدانید که علی و فرزندان او، راه مستقیم هستند. (۵۹)

من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آن‌ها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولی خدا روی زمین می‌باشد. (۶۰)

ای مردم، سخنان مرا به کسانی که در شهر و دیار خود هستند، برسانید. (۶۱)

سخن پیامبر به پایان می‌رسد.

آری، پیامبر می‌خواهد این سخنان او به گوش همه مردم برسد. این همان خطبه غدیر است که تاریخ را مبهوت عظمت خود کرده است. خطبه غدیر، فریاد بلند ولایت است.

بعد از لحظاتی... صدای الله اکبر پیامبر در غدیر می‌پیچد. (۶۲)

چه خبر شده است؟ گویا جبرئیل آمده و آیه جدیدی را آورده است، این آیه سوم سوره مائده است: «امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد». (۶۳)

پیامبر این آیه را برای مردم می‌خواند، همه مردم می‌فهمند که اسلام با ولایت علی علیه السلام کامل می‌شود. (۶۴)

اسلام بدون ولایت، دین ناقصی است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند.

پیامبر به مردم گفت: «هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست»، به راستی منظور پیامبر از کلمه «مولا» چه بود؟
در زبان عربی کلمه مولا، دو معنا دارد:
۱- صاحب ولایت.
۲- دوست.

بعضی ها (با توجه به معنای دوم کلمه مولا)، سخن پیامبر را این گونه معنا کرده‌اند: «هر کس که من دوست او هستم، علی هم دوست اوست». روشن است که با این معنا، دیگر ولایت علی علیه السلام اثبات نمی‌شود. (۶۵)
من در سخن پیامبر فکر می‌کنم، آری، یک ساعت فکر کردن، بهتر از هفتاد سال عبادت است. من به چند سؤال مهم رسیده‌ام:

چرا پیامبر دستور داد تا آن همه جمعیت در آن هوای گرم توقف کنند؟
چرا پیامبر همه آن‌هایی را که جلوتر رفته بودند، بازگرداند؟ برای چه پیامبر از همه مسلمانان خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند؟ چرا امروز آیه قرآن نازل شد که دین اسلام کامل شده است؟ برای چه خدا به پیامبر قول داد که او را از فتنه‌ها حفظ می‌کند؟ چرا پیامبر دستور داد تا مردم علی علیه السلام را امیر مؤمنان خطاب کنند؟
آیا در اعلام «دوستی با علی علیه السلام»، احتمال خطر و فتنه‌ای می‌رفت که خدا به پیامبر وعده داد که ما تو را از فتنه‌ها حفظ می‌کنیم؟

آیا می‌شود اعلام دوستی با علی علیه السلام، این قدر مهم باشد که اگر پیامبر این کار را انجام ندهد وظیفه پیامبری خود را انجام نداده باشد؟!
آیا اعلام دوستی با علی علیه السلام نیاز به آن داشت که پیامبر مردم را در غدیر جمع

کند؟!

فقط در اعلام ولایت و رهبری علی علیه السلام بود که احتمال فتنه دشمنان می‌رفت و خدا پیامبر را از این فتنه‌ها حفظ فرمود.

این ولایت علی علیه السلام است که دین را کامل کرد!

فقط ولایت و رهبری علی علیه السلام است که با بیعت کردن سازگاری دارد.

آیا پیامبر در هوای داغ و سوزان، ۱۲۰ هزار نفر را ساعت‌ها معطل کرده است تا بگوید من علی علیه السلام را دوست دارم؟ اگر منظور پیامبر این بوده است، او دیگر انسان کاملی نیست. همه مردم می‌دانستند که پیامبر علی علیه السلام را خیلی دوست دارد، دیگر چه نیازی بود که آن مراسم باشکوه برگزار شود؟ عشق و دوستی پیامبر به علی علیه السلام، حرف تازه‌ای نبود، از روز اول، پیامبر محبت علی علیه السلام را به دل داشت، این که دیگر این همه مراسم لازم نداشت. پیامبر این مراسم باشکوه را برگزار کرد تا مسأله مهم رهبری جامعه را بیان کند.

به راستی چه مسأله‌ای مهم‌تر از رهبری جامعه وجود دارد؟

فقط با این معناست که همه دنیا از عقل و درایت پیامبر متعجب می‌شوند. پیامبر در بهترین زمان و مکان، امت خویش را جمع کرد و جانشین خود را به آنها معرفی نمود.

مائده: آیه ۶۸

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا
التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُغْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٦٨﴾

گروهی از یهودیان نزد پیامبر آمدند و به او چنین گفتند:

— ای محمد! آیا کتاب آسمانی ما، تورات را از طرف خدا می دانی؟

— آری. من تورات را قبول دارم و به پیامبری موسی علیه السلام ایمان دارم.

— ما هم تورات را قبول داریم و کتاب دیگری را قبول نداریم، ما به انجیل عیسی

و قرآن تو ایمان نداریم.

وقتی پیامبر این سخن آنان را شنید، سکوت کرد، او منتظر بود تا تو آیه ای بر او

نازل کنی و او جواب یهودیان را با آن آیه بدهد. اینجا بود که این آیه را نازل

کردی: «ای یهودیان! تا زمانی که به تورات و انجیل و آنچه در قرآن نازل شده

است، عمل نکنید، بر آیین و دین حقیقی نیستید».

آری، تو از یهودیان می خواهی که به همه کتاب های آسمانی ایمان بیاورند، زیرا

همه آن‌ها از یکجا سرچشمه گرفته‌اند، اصول کلی آن‌ها یکسان است، اگر چه قرآن به عنوان آخرین کتاب آسمانی، کامل‌ترین آن‌ها می‌باشد. اگر یهودیان واقعاً به تورات ایمان دارند، باید به قرآن و محمد ﷺ ایمان بیاورند، زیرا تو در تورات، بشارت آمدن محمد ﷺ را ذکر کرده‌ای و نشانه‌های او را برای آنان گفته‌ای، آنان همانطور که فرزندان خود را می‌شناسند، نشانه‌های آخرین پیامبر تو را هم می‌شناسند و می‌دانند که آن پیامبر موعود، محمد ﷺ است. آنان حق و حقیقت را شناخته‌اند و آن را انکار کرده‌اند، وقتی که آیات قرآن را می‌شنوند، نه تنها مایه بیداری آن‌ها نمی‌گردد، بلکه بر کفر و سرکشی آنان می‌افزاید، برای همین از پیامبر می‌خواهی که از این قوم کافر و مخالف آنان غمگین نباشد، زیرا کفر آنان به اسلام هیچ ضرری نمی‌زند، آنان با راهی که در پیش گرفته‌اند، به خود ضرر می‌زنند و خود را از سعادت و رستگاری محروم می‌کنند.

درست است که این سخن تو با یهودیان است، اما درس بزرگی برای همه انسان‌ها نیز می‌باشد، اگر من فقط ادعای مسلمانی کنم و قرآن را بخوانم، اما به دستورات آن عمل نکنم، نزد تو هیچ جایگاهی نخواهم داشت، ایمان تنها کافی نیست، باید علاوه بر ایمان به قرآن، به آن هم عمل بکنم. اگر مسلمانان عمل به آموزه‌های قرآن را فراموش کنند، جایگاه و موقعیت خود را از دست خواهند داد و خوار و زبون خواهند شد.

مائده: آیه ۶۹

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى
 مِنْ أَمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
 يَحْزَنُونَ ﴿٦٩﴾

یهودیان تصوّر می‌کنند که تنها راه نجات در پناه دین یهود است، نژاد خود را برتر از همه نژادها می‌دانند، تو به آنان چنین پاسخ می‌دهی که راه نجات فقط در ایمان و عمل شایسته است، نام مسلمان یا یهودی یا مسیحی بر روی خود گذاشتن، راه نجات نیست، انسانی به سعادت می‌رسد که ایمان واقعی داشته باشد و عمل شایسته انجام دهد و از گناهان دوری کند.

ادیان یهود، مسیحیت و اسلام، یک پیام دارند: باید به خدای یگانه ایمان داشت و از نافرمانی خدا پرهیز کرد.

در تورات وعده آمدن آخرین پیامبر را ذکر کردی، همه یهودیان وظیفه داشتند به محمد ﷺ ایمان بیاورند؟ عیسی ﷺ بارها و بارها به آمدن محمد ﷺ بشارت داد. چرا یهودیان و مسیحیان به این دستورات عمل نکردند؟

تو آخرین پیامبر خود را برای هدایت مردم فرستادی، به او وحی کردی که دین اسلام، کامل‌ترین ادیان است و هر کس که می‌خواهد تو از او راضی باشی باید مسلمان شود.

همه کسانی که قبل از اسلام پیرو پیامبران دیگر بوده‌اند و کردار شایسته داشته‌اند، اهل بهشت‌اند و آنان هیچ ترس و نگرانی از روز قیامت نخواهند داشت.

مأیّه: آیه ۷۱ - ۷۰

لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَارْسَلْنَا إِلَيْهِمْ
رُسُلًا كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا
يَقْتُلُونَ ﴿٧٠﴾ وَحَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَصَمُّوا ثُمَّ تَابَ اللَّهُ
عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿٧١﴾

تو از پیامبر خود خواستی تا از ایمان نیاوردن یهودیان غمناک نشود، اکنون از

سرگذشت یهودیان برای او سخن می‌گویی تا او بداند که کفر آنان و دشمنی‌شان با پیامبران، چیز تازه‌ای نیست.

آری، تو از یهودیان پیمان گرفتی که به دستوراتی که در تورات ذکر شده است، عمل کنند و برای هدایت آنان پیامبران را فرستادی، اما آنان سخن پیامبران را نپذیرفتند و تکبر ورزیدند، اگر پیامبری بر خلاف میل آنان، سخنی می‌گفت، در مقابل آن پیامبر، موضع می‌گرفتند، آنان عده‌ای از پیامبران را دروغگو شمردند و عده دیگر را به شهادت رساندند.

آنان تصور می‌کردند که چون از نژاد ابراهیم و موسی علیهم‌السلام هستند، هرگز عذاب نخواهند شد، پس آنان چشم و گوش خود را از دیدن و شنیدن سخنان حق بستند که گویی کور و کرند و هرگز انتظار عذاب را نداشتند، اما تو به سبب گناهانشان، عذاب و بلا را بر آنان نازل کردی.

وقتی آنان عذاب تو را به چشم دیدند، توبه کردند و تو هم توبه آن‌ها را پذیرفتی، وقتی که بلا برطرف شد، بار دیگر، گروه زیادی از آنان به غفلت مبتلا شدند و دیگر سخن حق را نشنیدند و حق را ندیدند، تو به همه کارهای آنان بینا و آگاهی و در روز قیامت آنان را کیفر خواهی نمود.

* * *

مائده: آیه ۷۶ - ۷۲

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ
وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ
بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ
أَنْصَارٍ ﴿٧٢﴾ لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثٌ ثَلَاثَةٌ وَمَنْ مِنْ آلِهِ إِلَهٌ إِلَّا إِلَهُ
وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٧٣﴾ أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونََهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٤﴾
مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ
كَانَا بَأْكُلَانَ الطَّعَامِ انظُرْ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى

يُؤْفَكُونَ ﴿٧٥﴾ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَّا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا
وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٧٦﴾

از انحرافات یهودیان سخن گفتم، اکنون وقت آن است که دربارهٔ مسیحیان و انحرافات آنان نیز سخن بگوییم، مسیحیانی که باور دارند خدا همان عیسی علیه السلام است کافرند.

همچنین مسیحیانی که به «سه خدایی» باور دارند، کافرند، آنان خدا و عیسی علیه السلام و جبرئیل را می‌پرستند، جای تعجب است، آنان چگونه به این باور رسیده‌اند؟ به راستی خدایی جز تو نیست، تو یگانه‌ای! اگر آنان از این سخنان کفرآمیز دست برندارند، به عذاب دردناکی مبتلا خواهند شد.

چرا آنان از این اعتقاد باطل، دست برنمی‌دارند و توبه نمی‌کنند؟ چرا آنان از گناهان خود پشیمان نمی‌شوند؟ چرا از تو طلب رحمت و بخشش نمی‌کنند در حالی که تنها تو خدای بخشنده و مهربانی و همهٔ گناهان بندگان خود را می‌بخشی؟

عیسی علیه السلام بنده‌ای از بندگان تو بود، او از این اعتقاد باطلی که مسیحیان دارند، بیزار بود. تو او را مانند پیامبران دیگر برای هدایت مردم فرستاده بودی، مادر او، مریم نیز زنی راستگو بود و به پیامبری فرزند خود ایمان داشت. عیسی علیه السلام روزی از مادر متولد شد و روزی هم از دنیا خواهد رفت، عیسی علیه السلام و مادرش مانند مردم غذا می‌خورند، آیا وقت آن نرسیده است که مسیحیان قدری فکر کنند؟ آخر چگونه ممکن است کسی که نیاز به آب و غذا دارد، خدا باشد؟

چرا آنان به خدایی کسی باور دارند که مانند همهٔ انسان‌ها، نیازمند بود؟ اگر چند روز به او غذا نمی‌رسید، از پای در می‌آمد. آیا کسی که ویژگی‌های یک انسان را دارد، می‌تواند خدا باشد؟

تو در اینجا برای مردم با سخنان روشن، حقیقت را بیان می کنی، اما چند نفر از آنان به این سخنان گوش می دهند؟ بیشتر آنان از پذیرش حق، سر باز می زنند. چرا این مردم، کسی را می پرستند که نمی تواند سود یا زبانی به آنان برساند؟ تو بر کردار و رفتار همه بندگان خود آگاهی و در روز قیامت، سزای آنان را خواهی داد. (۶۶)

به من گفתי که عیسی علیه السلام از مادر متولد شده است، من روی این سخن تو فکر می کنم، کسی که متولد می شود، روزی هم از بین می رود. این یک قانون است. هر که متولد شود، محکوم به فناست. من تو را می پرستم، تو هرگز متولد نشده ای، تو هرگز پایان نداری. آری! من خدایی را می پرستم که مثل و مانندی ندارد و پایانی هم ندارد، او همیشه بوده است و خواهد بود. خدای من هرگز آغازی نداشته است و برای همین هم پایانی ندارد. من خدایی را می پرستم که هیچ کس نمی تواند ذات او را وصف کند. (۶۷)

مائده: آیه ۷۷

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ ﴿۷۷﴾

مسیحیان می گویند که عیسی علیه السلام یکی از سه خدا است، یهودیان می گویند عزیر، پسر خداست. همه باید از این عقاید کفرآمیز، دست بکشند و فقط تو را پرستند.

تو از همه می خواهی در دین خود غلّو و زیاده گویی نکنند و درباره تو جز

حقیقت نگویند. عیسی علیه السلام پسر مریم، پیامبر تو بود، تو با قدرت خودت او را بدون پدر خلق کردی. تو هیچ فرزندی نداری، مقام تو بالاتر از این است که فرزند داشته باشی.

یهودیان و مسیحیان به جای این که به تورات و انجیل توجه کنند و از آموزه‌های آن پیروی کنند، از سخنان کسانی پیروی کردند که گمراه بودند. آنان از بت پرستان پیروی کردند، عقیده به سه‌خدایی از بت پرستان هندی ریشه گرفته است، مسیحیان می‌گویند که عیسی علیه السلام پسر خداست، همچنین بت پرستان بت‌های خود را فرزندان خدا می‌دانستند، آنان برای بت‌ها قربانی می‌کردند و به عبادت آن‌ها می‌پرداختند. عقیده یهودیان که می‌گویند «عزیر»، فرزند خداست، ریشه در همین باور باطل دارد.

آنان فراموش کردند که راه بت پرستان، راه گمراهی است، مسیحیان و یهودیان که این اعتقادات باطل را قبول کردند، هم خودشان گمراه شدند و هم دیگران را گمراه نمودند.

مائده: آیه ۸۶ - ۷۸

لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ
 دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾ كَانُوا لَا
 يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٧٩﴾ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ
 يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿٨٠﴾ وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
 الْآخِرِ مَا اتَّخَذُوا آلِهَةً مِثْلَ اللَّهِ فَسُقُونَهُمْ ﴿٨١﴾ لَتَنجِدَنَّ
 أَشَدَّ النَّاسِ عَذَابَ اللَّهِ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِالْهُدَى وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ
 مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ
 وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٨٢﴾ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنزِلَ إِلَى الرَّسُولِ
 تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا

فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨٣﴾ وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ
وَنَطْمَعُ أَنْ يَدْخِلَنَا رَبُّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ﴿٨٤﴾ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا
جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ
الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ
الْجَحِيمِ ﴿٨٦﴾

بار دیگر از یهودیان (بنی اسرائیل) سخن می‌گویی، آنان افتخار می‌کردند که از فرزندان داوود علیه السلام هستند، داوود علیه السلام یکی از پیامبران تو بود که به او مقامی بس بزرگ عنایت کردی، اما افسوس که بنی اسرائیل راه گمراهی را برگزیدند و داوود علیه السلام آنان را نفرین کرد، همچنین عیسی علیه السلام هم آنان را نفرین نمود. آری، یهودیان به گناه و معصیت روی آوردند و از پیامبران تو پیروی نکردند و از رحمت تو دور شدند.

عده‌ای هم در میان یهودیان بودند که اهل گناه نبودند، اما تو آنان را نفرین نمودی و به عذاب خود گرفتار نمودی.

به راستی گناه آنان چه بود؟

آنان «نهی از منکر» نمی‌کردند، گناهکاران را از گناه باز نمی‌داشتند، با گناهکاران گرم می‌گرفتند، هرگز به آنان تذکر نمی‌دادند.

این درس بزرگی برای من است، من نمی‌توانم بی‌اعتنا به وضع جامعه خود باشم، این وظیفه من است که اگر در فضای جامعه، گناهی را می‌بینم، نسبت به آن حساس باشم، نهی از منکر کنم، این که بگویم: «هر کسی در قبر خود می‌خواهد و گناه دیگران ربطی به من ندارد»، اشتباه است.

یهودیان که در زمان محمد صلی الله علیه و آله زندگی می‌کردند، ادعا می‌کردند پیرو دین آسمانی هستند، اما آنان با بت پرستان مکه دوست شده بودند، آنان با محمد صلی الله علیه و آله دشمنی

می کردند و برای نابودی اسلام تلاش می کردند.
اگر آنان خود را پیرو دین آسمانی می دانستند چرا با بُت پرستان دوستی
می کردند؟

محمد ﷺ همه را به پرستش خدای یگانه فرا می خواند، این همان چیزی است که
تورات، مردم را به آن دعوت می کند، پس چرا پیروان تورات، با بُت پرستان پیمان
بسته اند؟

آنان با این کار خود خشم و غضب تو را برای خود خریدند و در قیامت در
عذاب همیشگی گرفتار خواهند شد.

اگر آنان به تو و پیامبر خود (موسی ﷺ) و تورات ایمان واقعی داشتند، هرگز با
بُت پرستان دوستی نمی کردند، اما آنان از راه حَقّ جدا شده اند و به گمراهی رو
آورده اند.

* * *

تو می خواهی پاسخ این سؤال را بدهی: چه کسانی دشمن ترین مردم به
مسلمانان هستند؟
یهودیان و مُشرکان.

در تاریخ اسلام می بینیم که بیشتر دشمنی ها و گرفتاری ها از طرف یهودیان و
مشرکان بوده است، آنان همواره تلاش کرده اند تا مانع رشد اسلام بشوند. آنان
بارها به جنگ محمد ﷺ آمدند و سعی کردند تا ندای او را خاموش کنند اما موفق
نشدند.

متأسفانه بیشتر یهودیان، خود را نژاد برتر می دانستند، آنان با این که فهمیدند
محمد ﷺ پیامبر توست، اما به او ایمان نیاوردند، زیرا آنان مایل بودند که آخرین
پیامبر تو، از نژاد آنان باشد، محمد ﷺ از نژاد آنان نبود و همین امر باعث شد تا آنان
با او دشمنی کنند.

سؤال بعدی که تو می خواهی اکنون به آن پاسخ بدهی این است: چه کسانی بیش از دیگران به مسلمانان نزدیک می باشند و آنان را دوست دارند؟ مسیحیان.

تاریخ نشان داده است کسانی که خود را پیرو انجیل می دانند و از عیسی علیه السلام پیروی می کنند، روحیه حق پذیری بیشتری دارند. عده زیادی از آنان، وقتی حقیقت را فهمیدند، مسلمان شدند و از قرآن پیروی کردند.

به راستی راز این حق پذیری مسیحیان چیست؟ در میان مسیحیان دانشمندان و زاهدان شب زنده داری بودند که ترک دنیا کرده بودند و غرور و تکبر نداشتند.

دانشمندان، در جستجوی حقیقت برمی آیند و وقتی آن را می یابند، مردم را به آن دعوت می کنند، همچنین زاهدان، بندگی و اطاعت از تو را در جامعه رواج می دهند و این باعث می شود که مردم به سوی تو بیایند و حق را بپذیرند.

وقتی آنان قرآنی را که تو بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی، می شنوند، اشک شوق می ریزند، زیرا آنان به حقیقت رسیده اند، آنان ندای تو را اجابت می کنند و می گویند: «بارخدا یا! ما به پیامبر تو ایمان آوردیم، از تو می خواهیم ما را از پیروان او قرار دهی».

آنان به دوستان خود چنین می گویند: «برای چه به خدا و پیامبر او ایمان نیاوریم؟ ما آرزو داریم که خدا ما را با بندگان خویش وارد بهشت کند».

آری، آنان وقتی فهمیدند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر توست، به او ایمان آوردند، از همه دنیای خود گذشتند و ایمان را برگزیدند و ندای تو را اجابت کردند.

تو هم به آنان پاداشی بزرگ عنایت خواهی کرد، آنان را به آرزویشان می رسانی و در بهشت جاودان خود جای می دهی، بهشتی که نهادهای زیبا زیر درختانش جاری است، آنان برای همیشه در آن بهشت ماندگار خواهند بود و این پاداشی

است که تو به بندگان خوبت می دهی، اما کسانی که حق را شناختند و به آن کفر ورزیدند و قرآن تو را دروغ خواندند، در آتش دوزخ گرفتار خواهند شد.

مائده: آیه ۸۹ - ۸۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ
 اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ ﴿٨٧﴾ وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ
 اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ
 بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ
 عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ
 رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ
 وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٨٩﴾

برایم از مسیحیانی سخن گفתי که زاهد شده بودند، کسانی که دنیا را ترک کرده بودند، این زهد آنان سبب شد تا نجات پیدا کنند و ندای تو را اجابت کنند و راه سعادت را برگزینند.

من با خود فکر می‌کنم که خوب است من هم مانند آنان زندگی کنم، از شهر و جامعه خویش جدا شوم و به گوشه‌ای خارج از شهر پناه ببرم و تو را عبادت کنم. چقدر خوب می‌شد که من هم «رهبانیت» را انتخاب می‌کردم! «رهبانیت» یعنی من «راهب» بشوم، از جامعه جدا بشوم و به خلوتی پناه ببرم و مشغول عبادت شوم. این طوری من از همه دغدغه‌ها به دور می‌مانم.

این چیزی است که به ذهن من رسیده است، اما تو به من هشدار می‌دهی، این سخن توست: «ای کسانی که به من ایمان آورده‌اید، آنچه من بر شما حلال کرده‌ام، بر خود حرام نکنید، از اندازه و حدی که برای شما بیان کرده‌ام، تجاوز نکنید که من کسانی را که از حد تجاوز کنند، دوست نمی‌دارم، از غذاهای پاک و حلالی که روزی شما کرده‌ام، بخورید و از نافرمانی من پرهیز کنید».

تو در این آیه، زهد واقعی را برای من معنا می‌کنی، مسیحیانی که تو از آنان تعریف کردی، پیرو دین عیسی علیه السلام بودند، آنان تا زمانی که مسیحی بودند، به دین خود عمل می‌کردند، در دین مسیح، رهبانیت شیوه‌ای برای رسیدن به تو بیان شده بود، تو صفای دل آنان را، دل نبستن آنان به دنیا تعریف کردی، من باید از آنان یاد بگیرم که عشق به دنیا، همه چیز من نشود.

امروز دیگر، اسلام دین توست، اسلام، کامل‌ترین و آخرین دین آسمانی است، شیوه زندگی من باید برگرفته از قرآن تو باشد. تو دوست نداری من رهبانیت را انتخاب کنم.

مجلس زنانه بود، همسر ابن‌مظعون کنار همسر پیامبر نشست، همسر پیامبر نگاهی به او کرد، خیلی تعجب کرد. به راستی چرا همسر ابن‌مظعون به خود رسیدگی نمی‌کند، مگر یک زن مسلمان، وظیفه ندارد خودش را برای شوهرش زینت کند؟ همسر پیامبر رو به او کرد و گفت:

— چرا به خودت نمی‌رسی؟ چرا در وظایف کوتاهی می‌کنی؟

— برای چه کسی آرایش کنم و به خود برسم؟

— معلوم است، برای شوهرت.

— چه حرف‌ها می‌زنی! شوهر من مدتی است که مرا ترک کرده است و به رهبانیت رو آورده است. او مدتی قبل قسم خورد که هرگز رابطه جنسی نداشته باشد.

— ابن‌مظعون چنین قسمی خورده است؟

— آری، او با دو دوست دیگرش تصمیم گرفته‌اند تا از لذت‌های حلال دنیا هم دوری کنند. یکی از آنان قسم خورده است که هرگز شب‌ها نخوابد، دیگری عهد کرده است تا آخر عمر، هر روز، روزه بگیرد، شوهر من تصمیم گرفته است که

زندگی زناشویی را رها کند.

— من این ماجرا را به پیامبر خبر می‌دهم.

خبر رسید که پیامبر از همهٔ مسلمانان خواسته است تا به مسجد بیایند، وقتی همه در مسجد جمع شدند، او رو به مسلمانان کرد و چنین فرمود: «چرا عده‌ای از شما حلال خدا را بر خود حرام کرده‌اند؟ من پیامبر شما هستم، این شیوهٔ زندگی من است، هر کس از شیوهٔ من پیروی نکند، از من نیست، من قسمتی از شب را می‌خوابم، همهٔ روزها را هم روزه نمی‌گیرم، زندگی زناشویی دارم. چه کسی به شما گفته است که رهبانیت پیشه کنید و ترک دنیا نمایید، این کارها در آیین و دین من نیست.»

همه به سخنان پیامبر گوش دادند، آن‌ها فهمیدند که اسلام، دینی است که جمع بین دنیا و آخرت کرده است، مسلمان واقعی کسی است که به اندازه نیاز طبیعی خود به دنیا توجه دارد و هرگز از آن غافل نمی‌شود.

در این هنگام آن سه نفر از جا بلند شدند و گفتند: ای پیامبر! ما قسم خورده‌ایم. اکنون باید چه کنیم؟

اینجا بود که تو آیهٔ بعدی را بر پیامبر خود نازل کردی.

اگر سوگندی بر زبان جاری کنید که به آن توجه قلبی نداشته‌اید، کفاره ندارد و مخالفت با آن گناه نیست. سوگندی که بر زبان می‌آورید ولی قصد واقعی بر آن ندارید، سوگندی بیهوده است و هیچ اثری ندارد.

ولی اگر از روی توجه و با قصد، سوگندی یاد کردید، اثر دارد و اگر خواستید به آن عمل نکنید باید کفاره بدهید. کفارهٔ این‌گونه سوگندها، یکی از سه مورد زیر است:

- ۱ - به ده فقیر، غذا بدهید، آن غذا باید همانند غذایی باشد که به طور معمول به خانواده خود می‌دهید.
 - ۲ - به ده فقیر، لباس بدهید.
 - ۳ - یک برده را آزاد کنید.
- البته اگر کسی توانایی انجام هیچ کدام از این سه مورد را نداشت، باید سه روز، پشت سر هم، روزه بگیرد.

* * *

سه نفر تصمیم می‌گیرند تا کفاره قسم خود را پرداخت کنند و به زندگی عادی خود بازگردند، آنان می‌خواستند تا با آن کار خود، رضایت تو را کسب کنند، اما اکنون فهمیدند که رضایت تو در پیروی از شیوه‌ای است که پیامبر بیان کرده است، اگر ما بخواهیم به سعادت و رستگاری و کمال برسیم، باید از شیوه زندگی پیامبر پیروی کنیم. این‌گونه است که در این ماجرا، حکم سوگند و کفاره آن بیان می‌شود و وظیفه ما است که در مقابل تو شکرگزار باشیم. (۶۸)

* * *

مائده: آیه ۹۰

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ
وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٩٠﴾

این سخن تو بود: «طعام‌های پاکیزه‌ای را که برای شما حلال کرده‌ام، بر خود حرام نکنید و از اندازه و حدی که برای شما بیان کردم، تجاوز نکنید». اکنون وقت آن است تا حلال را از حرام برای ما جدا کنی تا بتوانیم در زندگی خود از آنچه تو بر ما حرام کردی، دوری کنیم. در اینجا سخن از ۴ حرام به میان می‌آوری:

۱ - شراب.

۲ - قمار.

۳- حیوانی که بُت‌ها ذبح شده است.

۴- چیزی که بر اساس بخت آزمایی به کسی برسد و هیچ هدف عقلانی در آن نباشد. در روزگار جاهلیت رسم بود که ده نفر با هم شرط‌بندی می‌کردند و حیوانی را می‌خریدند و آن را می‌کشتند و سپس قرعه‌کشی می‌کردند، کسانی که برنده بودند، از گوشت آن حیوان بهره می‌بردند، اما کسانی که بازنده بودند باید پول آن حیوان را می‌دادند و به آنان هیچ سهمی از گوشت آن حیوان نمی‌رسید. در اینجا شراب‌خواری، قماربازی، بُت‌پرستی و مسابقه بخت‌آزمایی را از کارهای پلید معرفی می‌کنی، این ۴ کار، شیطانی هستند. آری، شیطان و شیطان‌صفتان از این وسایل استفاده می‌کنند تا انسان را از تو و راه تو جدا کنند، تو از ما می‌خواهی تا از این ۴ کار، دوری کنیم، این دستور تو برای این است که ما به سعادت و رستگاری برسیم.

مائده: آیه ۹۱

إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ
فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِدَّكُمْ عَنِ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ
مُنْتَهُونَ ﴿٩١﴾

در اینجا به دو اثر مهم شراب‌خواری و قماربازی اشاره می‌کنی:

۱- زیان اجتماعی: جامعه‌ای که در آن این دو گناه رواج داشته باشد، کینه‌ورزی و دشمنی زیاد می‌شود. شراب و قمار، عامل فسادهای اخلاقی و جنایت‌های اجتماعی زیادی است.

۲- زیان‌های معنوی: انسان در اثر مستی خود را فراموش می‌کند و از یاد تو هم غافل می‌شود، نماز را ترک می‌کند و از تکامل روحی و معنوی باز می‌ماند. تو از ما می‌خواهی که از این دو گناه بزرگ دوری کنیم و با یاد تو و نماز، با شیطان

مبارزه نماییم.

ما باید فرمان تو و فرمان پیامبر تو را اطاعت کنیم و از نافرمانی دوری کنیم. وظیفه پیامبر تو این است که پیام تو را به مردم برساند، هر کس از اطاعت پیامبر روی گرداند، به خود ضرر زده است و از سعادت و رستگاری دور مانده است.

مائده: آیه ۹۳ - ۹۲

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا فَإِن تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا إِنَّمَا عَلَي رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿٩٢﴾ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿٩٣﴾

در اینجا از حرمت شراب خورای و قماربازی سخن گفتم، مسلمانان وقتی این سخن تو را شنیدند، با جان و دل به آن عمل نمودند، این آیه در مدینه نازل شد، مردم مدینه، هرچه شراب در شهر بود، از بین بردند و قماربازی را ممنوع کردند. ولی یک سؤال در ذهن مردم بود: سالهای اول اسلام، سخنی از حرام بودن شراب و قمار نبود، آیه‌ای هم در این زمینه نازل نشده بود، بعضی از مسلمانان شراب می‌خوردند، آیا آنها به خاطر شراب در آتش جهنم گرفتار خواهند شد؟ اینجا بود که تو این آیه را بر پیامبر نازل کردی: «کسانی که قبل از این، شراب خورده‌اند، مجازات نمی‌شوند در صورتی که اهل ایمان باشند و تقوا پیشه کنند و کارهای نیکو انجام دهند».

از این سخن تو معلوم می‌شود که لغزش انسان ناآگاه، قبل از این که تو حکم خود را بیان کنی، کیفری ندارد.

مأیدة: آیه ۹۶ - ۹۴

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيَبْلُوَنَّكُمُ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِّنَ
الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ وَرِمَاحُكُمْ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ فَمَن
اغْتَدَىٰ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا
الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَن قَتَلَهُ مِنْكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعْمِ
يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَدْيًا بَالِغَ الْكَعْبَةِ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينَ أَوْ
عَدْلٌ ذَلِكَ صِيَامًا لِّيَذُوقَ وَبَالَ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَن عَادَ فَيَنْتَقِمِ
اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿٩٥﴾ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَطَعَامُهُ
مَتَاعًا لَّكُمْ وَلِلسَّيَّارَةِ وَحُرْمٌ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمُّمُ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ
الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٩٦﴾

از حرام بودن شراب و قمار سخن گفتمی، مناسب می‌بینی حرام دیگری را هم
بیان کنی، کسی که می‌خواهد به زیارت خانه خدا برود، باید لباس احرام به تن کند
و مُحَرَّم شود.

تو برای سفر زیارت کعبه، قوانینی وضع کرده‌ای، مثلاً باید قبل از رسیدن به شهر
مکه، لباس احرام به تن کنم و باید ذکر «لَبَّيْكَ» بگویم، دعوتت را اجابت کنم و به
سویت بیایم. هنگامی که من لباس سفید احرام به تن کرده‌ام، نباید هیچ حیوانی را
شکار کنم، این قانون توست.

در یکی از سال‌ها، وقتی یاران پیامبر لباس احرام به تن کرده بودند و به سوی
مکه می‌رفتند، حیوانات نزدیک آنان آمدند، تو می‌خواستی امتحان کنی که آیا آنان
به قانون تو احترام خواهند گذاشت، تو از درون همه انسان‌ها آگاهی داری، اما
این‌گونه به آنان فرصت دادی تا خودشان را بهتر بشناسند. (۶۹)

این قانون تو بود و هر کس از قانون تو تجاوز کند، به عذاب گرفتار خواهد شد.
اگر کسی عمداً حیوانی را شکار کرد، تو برای او راه بازگشت قرار داده‌ای، از او
می‌خواهی یکی از سه کار زیر را انجام دهد:

۱ - به اندازه حیوانی که شکار شده است، چهارپایی را به نیت قربانی کردن تهیّه

کند و آن را به مکه ببرد و در آنجا قربانی کند. (لازم است دو نفر عادل، معادل بودن قربانی با شکار را تأیید کنند)، مثلاً اگر گاو وحشی شکار کرده است، گاوی را قربانی کند، اگر آهوی بیابانی شکار کرده است، گوسفندی را قربانی کند.

۲ - به اندازه قیمت حیوانی که شکار کرده است، غذا تهیه کند و به فقرا بدهد.
 ۳ - اگر پولی برای قربانی کردن یا غذا دادن به فقرا ندارد، باید روزه بگیرد، (حیوانی را که شکار کرده است، وزن کند، به اندازه هر ۷۵۰ گرم، یک روزه بگیرد، مثلاً اگر حیوانی که شکار کرده است ۲۰ کیلوگرم بوده است ۲۵ روز، روزه بگیرد). (۷۰)

آری، کسی که به سوی خانه تو می آید، باید همه چیز از او در امن و امان باشد، برای همین شکار کردن را بر او حرام کرده‌ای و برای کسی که این گناه را انجام دهد، کفاره قرار دادی تا کیفر کار خود را بچشد و تو بخشنده و مهربان هستی و از خطای بندگان خود می‌گذری، اما اگر کسی که لباس احرام به تن دارد، برای بار دوم، حیوانی را شکار کرد، تو از او انتقام خواهی گرفت که تو توانا و صاحب انتقام هستی.

البته تو صید دریایی را بر کسی که لباس احرام به تن کرده است، حلال نموده‌ای، زیرا خوردن صید دریا برای آنان و مسافران بهره‌ای است. تو فقط شکار بیابان را حرام نموده‌ای.

اکنون این سؤال به ذهن من می‌رسد: اگر من در احرام باشم، آیا ذبح حیوانات اهلی بر من حرام است؟ آیا خوردن گوشت آنان اشکال دارد؟

به این سه نکته باید توجه کنم:

۱ - در حال احرام، ذبح حیواناتی مانند گوسفند یا شتر که به دست خود انسان پرورش یافته‌اند، اشکال ندارد، همچنین خوردن گوشت آنان هم حرام نیست، زیرا این‌ها اصلاً شکار نیست.

۲ - در حال احرام، صید ماهی از دریا اشکال ندارد و خوردن گوشت ماهی، حرام نیست.

۳ - در حال احرام، شکار حیوانات وحشی در بیابان حرام است، خوردن گوشت آن‌ها هم حرام است. اگر کس دیگری هم حیوانی را شکار کند، من نباید از گوشت آن استفاده کنم.

مأئده: آیه ۹۷

جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ
الْحَرَامَ وَالْهُدْيَ وَالْقَائِدَ ذَلِكَ لَتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا
فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۹۷﴾

سخن از احرام و سفر به کعبه به میان آمد، تو کعبه را خانه‌ای مقدس قرار دادی و ماه‌های حرام و قربانی‌هایی که مردم در این سفر قربانی می‌کنند، وسیله‌ای برای سامان بخشیدن به امور مردم قرار دادی، تو به همه آسمان‌ها و زمین آگاهی داری و به همه چیز دانا هستی.

کعبه، قدیمی‌ترین مرکز توحید و پرستش توست، اهمیت کعبه به خاطر ساختمان و سنگ آن نیست، بلکه به این علت است که آنجا، مرکز توحید است. این خانه مقدس رمز وحدت مسلمانان است و حج، کنگره‌ای بزرگ برای نزدیکی دل‌های انسان‌ها می‌باشد.

تو می‌خواهی زمانی که مردم به سوی خانه تو می‌آیند، در کمال امنیت و آرامش باشند، راه‌ها در امن و امان باشد و کسی به آنان که مهمانان تو هستند آسیبی نرساند.

بعضی از حاجیان همراه خود گوسفند یا شتری را برای قربانی کردن به سوی مکه می‌آورند، بعضی‌ها نشانه‌ای در حیوان همراه خود قرار می‌دهند و آن را

نشانه گذاری می کنند. تو از همه می خواهی تا حرمت این حیواناتی که برای قربانی شدن انتخاب شده اند، نگه دارند.

مائده: آیه ۱۰۰ - ۹۸

اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿٩٨﴾ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا
تَكْتُمُونَ ﴿٩٩﴾ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ
الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿١٠٠﴾

تو کسانی را که از قانون تو تجاوز کنند، به عذاب سختی گرفتار می کنی و البته تو به کسانی که توبه کنند و گذشته خود را جبران کنند، مهربانی می کنی و گناه آنان را می بخشی.

تو این قوانین را به پیامبر خود نازل کردی تا آنها را برای مردم بیان کند، پیامبر تنها وظیفه دارد تا سخن تو را به مردم ابلاغ کند، پیامبر نیامده است تا مردم را به زور و اجبار به سوی تو ببرد، او باید سخن تو را بازگو کند، این مردم هستند که راه خود را انتخاب می کنند و تو از امور پنهان و آشکار بندگان باخبر هستی.

پیامبران مردم را به سوی تو فرا خواندند، اما بیشتر انسان ها، ندای آنان را اجابت نکردند و در گمراهی خود باقی ماندند. اکنون می خواهی درس بزرگی به من بدهی: این که هرگز «اکثریت» را دلیل بر حق بودن قرار ندهم!

کسانی که در محیط های فاسد و آلوده زندگی می کنند، گناهکار بودن اکثریت مردم را بهانه و دستاویز قرار می دهند و از پذیرفتن حق دوری می کنند، آنان می گویند: «خواهی نشوی رسوا، هم رنگ جماعت شو!»! این تفکری است که طرفداران زیادی دارد و همین تفکر غلط، سبب بسیاری از انحرافات و

گرفتاری‌های بشر شده است.

این سخن توست: هرگز تعدد طرفداران یک عقیده، دلیل بر حق بودن آن نیست. مؤمن با کافر هرگز برابر نیست، اگر چه کافران از نظر تعداد بسیار زیاد باشند. انسان عاقل هرگز به دنبال اکثریت ناپاک نمی‌رود، بلکه او ایمان و پاکی را برمی‌گزیند و تقوا پیشه می‌کند تا به رستگاری و سعادت برسد.

مأئده: آیه ۱۰۲ - ۱۰۱

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءٍ إِنْ
تُبَدَّلْ لَكُمْ تَسْوَأُكُمْ وَإِنْ تَسْأَلُوا عَنْهَا حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ تُبَدَّلْ لَكُمْ عَمَّا لِلَّهِ
عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴿١٠١﴾ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُوا بِهَا
كَافِرِينَ ﴿١٠٢﴾

سؤال، کلید فهم حقیقت است، کسانی که کمتر می‌پرسند، کمتر می‌دانند، تو دوست داری تا بندگان تو هرچه را نمی‌دانند، از اهل آن، بپرسند. اما گاهی پنهان ماندن بعضی چیزها، بهتر است و پرسش و اصرار در آن ناپسند است، برای مثال بیشتر پزشکان صلاح می‌دانند که بیماری‌های سخت را به بیماران نگویند تا آنان وحشت نکنند و امید خود را از دست ندهند، زیرا اگر بیماری امید خود را از دست داد، بهبودی او سخت می‌شود. همچنین در مسائل نظامی و جنگی، افشای همه اسرار، زیان آور و گاهی فاجعه‌آفرین است.

خلاصه آن که پرسش‌های نابه‌جا و بهانه‌گیری و اصرار بی‌مورد، پسندیده نیست و تو مسلمانان را از آن نهی کردی، تو هرگاه پاسخ سؤالی را لازم می‌دید، به پیامبر خود آیه‌ای از قرآن را نازل می‌کردی تا مردم پاسخ سؤال خود را می‌یافتند، از مردم می‌خواهی تا زمان نزول آیات قرآن، صبر کنند و سؤالات بی‌جا نپرسند.

تو از خطای بعضی‌ها (که سؤالات بی‌جایی نموده بودند) گذشتی، زیرا تو خدای مهربان و بردبار هستی.

این نکته را هم بیان می‌کنی که امت‌های قبلی از پیامبران خود سؤالاتی بی‌جا می‌کردند و وقتی پیامبران پاسخ می‌دادند، آنان به وظیفه خود عمل نمی‌کردند و به دستور تو، کفر می‌ورزیدند و از سعادت و رستگاری دور می‌شدند.

مائده: آیه ۱۰۳

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ
وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتُرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ وَأَكْثَرُهُمْ لَا
يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۳﴾

یکی از برنامه‌های شیطان این است که خرافات را در میان مردم رواج می‌دهد، خرافه یک پندار موهوم است که ریشه در علم و دین واقعی ندارد. من باید دقت کنم که ذهنم درگیر خرافات نشود.

اکنون برایم از خرافات روزگار جاهلیت سخن می‌گویید:

- ۱- وقتی گوسفندی، پنج بار بچه می‌زاید، دیگر خوردن گوشت آن گوسفند را حرام می‌دانستند و آن را برای بُت‌ها قرار می‌دادند و به آن «بحیره» می‌گفتند.
 - ۳- اگر شتری، ده بار بچه می‌زاید، پس از آن دیگر کشتن آن شتر و همچنین سوار شدن بر آن شتر را نیز حرام می‌دانستند که به آن «سائبه» می‌گفتند.
 - ۳- اگر شتری، دو قلو می‌زاید، دیگر خوردن گوشت آن شتر را حرام می‌دانستند و به آن «وصیله» می‌گفتند.
 - ۴- شتر نری که برای لقاح جفت خود استفاده می‌شد، گوشت آن شتر هم بر همه حرام بود و به آن «حام» می‌گفتند. (۷۱)
- این ۴ خرافات باعث شده بود تا این حیوانات، در صحرا و بیابان رها بشوند و

گاهی در اثر گرسنگی و تشنگی به سختی جان می‌دادند. تو در اینجا با این خرافات مبارزه می‌کنی و گوشت این حیوانات را حلال اعلام می‌کنی و نیز استفاده از گوشت آنان را جایز می‌شماری. به راستی چرا خرافات در جامعه رشد می‌کند و مردم به آن عمل می‌کنند؟

مآئده: آیه ۱۰۴

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَىٰ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَىٰ الرَّسُولِ
قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا
يَهْتَدُونَ ﴿۱۰۴﴾

به مردم روزگار جاهلیت گفته می‌شد: دست از خرافات بردارید و به سخن خدا و پیامبر او عمل کنید، اما آن‌ها در جواب می‌گفتند: آنچه از پدران و گذشتگان خود یافته‌ایم، ما را بس است، ما به رسوم و اعتقادات آنان پایبندیم».

اکنون این سؤال را از آنان می‌پرسی: چرا فکر نمی‌کنید بعضی رسم‌ها و باورهای پدران شما دور از عقل و هدایت بود، آیا شما کسانی را پیروی می‌کنید که جاهل بودند و از نور هدایت بهره نبرده بودند؟

عمل به خرافات به این دلیل است که مردم از گذشتگان و نیاکان خود تقلید می‌کنند، احترام بی‌قید و شرط از افکار و کارهای گذشتگان، عمل جاهلی است. تو در اینجا وجدان ما را به قضاوت می‌طلبی، ما را به فکر وامی‌داری، اگر گذشتگان، کاری را انجام داده‌اند، آیا ما هم باید بدون بررسی، از آن‌ها پیروی کنیم؟

احترام به پدران و نیاکان، عملی نیک و لازم است، اما پیروی کورکورانه از آنان صحیح نیست. وقتی ما علم پیدا کردیم که رفتار آنان، دلیل روشنی ندارد، باید از پیروی آنان، پرهیز کنیم.

مائده: آیه ۱۰۵

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ
ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ
تَعْمَلُونَ ﴿۱۰۵﴾

وقتی که خرافات را در جامعه می بینم، وظیفه دارم با آن مبارزه کنم، اگر در جامعه ای خرافه پرستی رواج پیدا کند، روز به روز مردم از حق و حقیقت دور می شوند. وقتی تاریخ را می خوانم می بینم که بت پرستی با یک خرافه کوچک آغاز شد و کم کم به یک آیین و مذهب تبدیل شد و به عنوان بزرگ ترین خرافه پرستی شکل گرفت.

وظیفه من این است که با گمراهی ها مبارزه کنم و جامعه را به سوی نور و هدایت رهنمون باشم، امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه ای همگانی است. گاهی من وظیفه خود را انجام می دهم، گمراهان را به سوی حق و حقیقت فرا می خوانم، اما کسی به سخن من گوش فرا نمی دهد، در اینجاست که من ناامید و ناراحت می شوم.

اکنون باید این سخن تو را به گوش جان بشنوم: «ای مؤمنان! شما وظیفه دارید مراقب رفتار خود باشید، وقتی شما به راه راست هدایت شدید، گمراهی دیگران به شما هیچ ضرری نمی زند، بازگشت همه شما به سوی من است و در آن روز، همه را از نتیجه کردارشان باخبر می سازم، در آن روز، همه را به سزای اعمالشان می رسانم، اهل هدایت را در بهشت مهمان می کنم و گمراهان نیز در عذاب گرفتار خواهند شد.»

آری، من نباید از تنها شدن در راه تو، بترسم. اگر گمراهان از پذیرش حق خودداری کردند، من باید راه تو را ادامه بدهم. مهم این است که من وظیفه خود

را انجام داده باشم.

این درس بزرگی است که تو به من می دهی، من باید وظیفه گرا باشم نه نتیجه گرا. باید بینم وظیفه امروز من چیست و آن را انجام دهم، دیگر فرق نمی کند، به نتیجه مطلوب می رسم یا نه. تو پاداش مرا می دهی، زیرا تو خریدار وظیفه ای هستی که انجام داده ام.

مأئده: آیه ۱۰۸ - ۱۰۶

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ
أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ
إِنْ أَنْتُمْ ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةُ الْمَوْتِ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ
بَعْدِ الصَّلَاةِ فَتُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ آرَأَيْتُمْ لَا تَنْتَرِي بِهِ تَمَنَّا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ
وَلَا نَكْتُمُ شَهَادَةَ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْأَيْمِينَ ﴿١٠٦﴾ فَإِنْ عُرِيَ عَلَىٰ أَنْهُمَا
اسْتَحَقَّا إِثْمًا فَأَخْرَانِ يَقُومَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ
فَيُقْسِمَانِ بِاللَّهِ لَشَهَادَتُنَا أَحَقُّ مِنْ شَهَادَتِهِمَا وَمَا اعْتَدَيْنَا إِنَّا إِذَا لَمِنَ
الظَّالِمِينَ ﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِالشَّهَادَةِ عَلَىٰ وَجْهٍ أَوْ يَخَافُوا
أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْفَاسِقِينَ ﴿١٠٨﴾

دین اسلام، دین کاملی است، تو از حفظ ایمان برایمان سخن گفتی، اکنون می خواهی به حفظ مال و ثروت ما را فرا بخوانی، این درس بزرگی است که من برای حفظ ثروت خود بعد از مرگ هم باید برنامه داشته باشم. در اینجا به من امر می کنی تا برای ثروت خود وصیت کنم، این نشان می دهد که ثروت دنیا بد نیست بلکه شیفتگی به دنیا و ثروت آن بد است.

اکنون قانون وصیت کردن و چگونگی عمل به آن را بیان می کنی:

۱- اگر کسی بیمار شد و احساس کرد که مرگش نزدیک است، باید برای اموال خود وصیت کند و دو شاهد عادل مسلمان را برای وصیت خود گواه بگیرد.

- ۲- اگر کسی در سفر باشد و در آنجا، مسلمانی پیدا نشود که شاهد وصیت او باشد، باید دو نفر غیر مسلمان را شاهد بگیرد و پول و ثروتی را که در سفر همراه داشته است به آنان تحویل بدهد تا به وطن ببرند و به بازماندگان تحویل بدهند.
- ۳- اگر اختلافی بین وارثان و آن دو نفر شاهد پیش آمد، باید آن دو شاهد سوگند یاد کنند. سوگند آنان باید بعد از نماز که مردم جمع هستند، باشد. آنان باید به اسم خدا قسم بخورند که هرگز خلاف واقع نمی‌گویند و جز حقیقت چیزی بر زبان نمی‌آورند.
- ۴- وارثان و بازماندگان کسی که در سفر فوت شده است، می‌دانند که او چقدر ثروت با خود همراه داشت. پس گاهی آنان می‌فهمند که آن دو شاهدان به دروغ شهادت داده‌اند و در امانتی که به آنان سپرده شده است، خیانت کرده‌اند و آن را برای خود برداشته‌اند. در این صورت، دو نفر از وارثان سوگند یاد می‌کنند که آن مال و ثروتی که نزد آن دو شاهد است، از آن شخص فوت شده است و سپس قسم می‌خورند که دروغ نمی‌گویند و قصد ظلم و ستم به کسی را ندارند.
- ۵- وقتی دو نفر از وارثان این قسم را خوردند، آن مال و ثروت از آن دو شاهد گرفته می‌شود و به وارثان تحویل داده می‌شود.
- ۶- این قانون تو، باعث می‌شود تا دیگر شاهدان، دچار انحراف نشوند و همواره درست شهادت بدهند و از دسیسه‌های شیطان دور بمانند، زیرا طبق این قانون تو، شهادت شاهدان، حرف آخر نیست، بلکه وارثان می‌توانند سوگند یاد کنند و به حق خود برسند. در این قانون، شهادت وارثان پذیرفته می‌شود و شهادت شاهدان را باطل می‌کند.
- ۷- در پایان از همه می‌خواهی که تقوا پیشه کنند و به دستورات تو عمل کنند و فراموش نکنند که تو تبه‌کاران را به بهشت راهنمایی نخواهی کرد، هیچ کس نباید به طمع مال دیگران، سوگند دروغ یاد کند.^(۷۲)

مائده: آیه ۱۰۹

يَوْمَ يَجْمَعُ اللَّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ مَاذَا أُجِبْتُمْ قَالُوا لَا عِلْمَ
لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١٠٩﴾

به پایان این سوره نزدیک می شوم، تو بارها در این سوره از من خواستی تا تقوا پیشه کنم و به قرآن تو عمل کنم، می دانم که اطاعت یا گناه من هیچ نفع و زیانی برای تو ندارد. من با گناه، خود را از سعادت محروم می کنم، اگر اهل تقوا باشم، سعادت جاودان را از آن خود می کنم.

در اینجا تو از روز قیامت برایم سخن می گویی، لحظه ای از آن روز بزرگ. تو می دانی که یاد روز قیامت، شفای دل بیمار من است.

تو در آن روز، همه پیامبران را در یک جا جمع می کنی و از آنان می پرسی: شما مردم را به سوی من دعوت کردید، آنان چه پاسخی دادند؟

آنان چنین می گویند: «در برابر آنچه تو می دانی، ما چیزی نمی دانیم، تو خود از همه چیز باخبری و از همه اسرار اطلاع داری».

آری، پیامبران این گونه اعلام می کنند که علم ما در مقابل علم بی پایان تو چیزی

نیست، این نوعی ادب در مقابل توست و گرنه تو به پیامبران علم و دانشی عطا کرده‌ای که از اعمال و رفتار امت خود باخبر هستند.

این آیه، هشدار برای من است، در روز قیامت من با تو سر و کار خواهم داشت، تو از همه رازها و پنهان‌ها خبر داری و حتی از پیامبران خود نیز سؤال می‌کنی، پس من باید خیلی مواظب رفتار و کردار خود باشم.

مائده: آیه ۱۱۰

اِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ادْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ
وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ اِذْ اَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا
وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالانْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ
كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِي وَتُسْرِي الْأَكْمَةَ
وَالأَبْرَصَ بِاِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِاِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ
إِذْ جِئْتَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْحَرُ
مُؤَيِّنٌ ﴿١١٠﴾

عیسی علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ توست، تو بارها با او سخن گفتی، در اینجا از من می‌خواهی تا این سخن را بشنوم.

تو با عیسی علیه السلام چنین سخن گفتی:

ای عیسی! به یاد بیاور من به تو و مادرت مریم، چقدر نعمت دادم، تو را با روح القدس (جبرئیل) یاری کردم.

تو را توانا کردم که در گهواره با مردم سخن گفتی همانطور که در بزرگسالی با آنان سخن گفتی.

به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم، تو از گل، چیزی شبیه به پرنده ساختی و در آن دمیدی و به اذن من، پرنده‌ای شد و پرواز کرد.

تو کور مادرزاد و مبتلایان به بیماری جذام را به اذن من شفا دادی و مردگان را به

اذن من، زنده کردی.

زمانی که بنی اسرائیل برای آسیب رساندن به تو اقدام کردند، من تو را از دست آنان نجات دادم، وقتی که بنی اسرائیل آن همه معجزات تو را دیدند، به آن کفر ورزیدند و گفتند: این‌ها، جز جادویی آشکار نیست.

این سخنان تو با عیسی علیه السلام است، تو از او خواستی نعمت‌هایی را که به او داده‌ای یادآوری کند و شکر آن را به جا آورد.

من هم باید همواره به یاد نعمت‌های تو باشم و بنده سپاسگزار تو باشم. وقتی من نعمت‌های تو را به یاد می‌آورم، به خود پیام می‌دهم که تو چقدر در حق من مهربانی کرده‌ای و همین باعث می‌شود که تو را از صمیم قلب دوست داشته باشم. به راستی در این دنیا، چه چیز قیمتی‌تر از دوستی با توست؟ با یادآوری نعمت‌ها، محبت به تو در قلب من جوانه می‌زند.

مآئده: آیه ۱۱۱

وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي
قَالُوا آمَنَّا وَاشْهَدْ بِأَنَّنَا مُسْلِمُونَ ﴿١١١﴾

برایم از «حواریون» سخن می‌گویی، حواریون، یاران عیسی علیه السلام بودند. آنان قلبی پاک و روحی باصفا داشتند و در روشن کردن افکار مردم تلاش می‌کردند و به دنبال پاکی جسم و جان خود و مردم بودند، به همین خاطر آنان را با این نام می‌خواندند (حواریون یعنی پاکان).

تو به حواریون چنین الهام کردی: «به من و به پیامبرم، عیسی علیه السلام ایمان بیاورید». آنان به پیشگاه تو چنین گفتند: «خدایا! ما به تو و پیامبرت ایمان آوردیم، تو شاهد باش که ما تسلیم فرمان تو هستیم.» (۷۳)

تو گاهی به کسانی که دل‌های آماده دارند، الهام می‌کنی و زمينهٔ سعادت و رستگاری آنان را فراهم می‌نمایی، آن‌ها نیز ندای تو را اجابت می‌کنند و تسلیم فرمان تو می‌شوند.

تو در اینجا ماجرای حواریون را نقل کردی تا همهٔ مسلمانان از آنان سرمشق بگیرند، آنان این‌گونه ایمان و فرمانبرداری خود را اعلام نمودند، کسانی هم که خود را مدعی یاری محمد ﷺ می‌دانند، باید این‌گونه تسلیم فرمان تو و پیامبر تو باشند، از هوس خود بگذرند و فرمان تو را اطاعت کنند و از سخنان پیامبرت پیروی نمایند.

مائده: آیه ۱۱۲

إِذْ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ هَلْ نَسْتَطِيعُ
رُبُّكَ أَنْ يَنْزِلَ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

روزی حواریون به عیسی ﷺ گفتند: «ای عیسی! آیا خدای تو می‌تواند از آسمان برای ما، سفرهٔ غذایی نازل کند».

به سفرهٔ غذا در زبان عربی «مائده» می‌گویند، این سوره هم به این مناسبت، سورهٔ مائده نام گرفته است.

عیسی ﷺ وقتی این سخن را شنید، به آنان گفت: تقوا پیشه کنید.

به راستی راز این سخن عیسی ﷺ چه بود؟

تو خدای توانایی هستی و هر کاری را می‌توانی انجام بدهی، نازل شدن سفرهٔ غذایی از آسمان، در مقابل قدرت تو چیزی نیست، بهتر بود که حواریون خواستهٔ خود را چنین مطرح می‌کردند: «آیا خدا لطف می‌کند و برای ما سفرهٔ غذایی از آسمان می‌فرستد؟». این سخن هم مؤذبانه‌تر است و هم با توحید سازگاری

بیشتری دارد. ذکر این نکته لازم است که این خواسته حواریون در آغاز آشنایی آنان با عیسی علیه السلام بود و آنان هنوز تو را خوب نشناخته بودند. این درس بزرگی است، وقتی می‌خواهم دعایی بکنم و خواسته‌ای از تو داشته باشم، باید توجه کنم که چه می‌گویم و چه واژه‌ای را به کار می‌برم، باید دعای من با معرفت و شناخت کامل باشد.

مأئده: آیه ۱۱۵ - ۱۱۳

قَالُوا تُرِيدُ أَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا
وَنَعْلَمَ أَنْ قَدْ صَدَقْتَنَا وَنَكُونَ عَلَيْهَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿١١٣﴾ قَالَ عِيسَى
ابْنُ مَرْيَمَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلِيَانَا
وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿١١٤﴾ قَالَ اللَّهُ إِنِّي
مُنَزِّلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ
الْعَالَمِينَ ﴿١١٥﴾

حواریون به عیسی علیه السلام گفتند: «ما می‌خواهیم از آن غذا بخوریم و دل‌های ما به پیامبری تو مطمئن شود و بدانیم که به ما راست گفته‌ای و ما بر پیامبری تو شاهد و گواه باشیم».

اینجا بود که عیسی علیه السلام دست به دعا برداشت و چنین گفت: «بارخدا یا! برای ما از آسمان سفره غذایی بفرست تا برای ما و اهل زمان ما و کسانی که بعد از ما می‌آیند، هم عید و روز سرور باشد و هم نشانه‌ای از جانب تو برای پیامبری من باشد، خدا یا! ما را رزق و روزی عنایت فرما که تو بهترین روزی‌رسان هستی». و تو در جواب عیسی علیه السلام چنین گفتی: «ای عیسی! من این سفره غذا را از آسمان برای شما می‌فرستم اما بدانید بعد از دیدن این نشانه بزرگ، هر کس از شما کفر بورزد، او را چنان عذاب کنم که هیچ کس را آن‌چنان عذاب نکرده باشم». بعد از لحظاتی، سفره آسمانی نازل شد، آن سفره، هفت عدد نان و هفت ماهی

پخته شده بود، حواریون از آن غذا خوردند و شکر تو را به جا آوردند. (۷۴)

ای حواریون! هر کس از شما کفر بورزد، او را چنان عذاب کنم که هیچ کس را آن چنان عذاب نکرده باشم!

این بالاترین تهدید توست، به راستی چرا تو این گونه آنان را تهدید نمودی؟
چرا؟

اصل این است که انسان با عبادت و بندگی تو به مقام های بالای ایمان برسد، این دنیا، دنیای مسابقه است، هر کس بیشتر تلاش کند و تحقیق بیشتری کند و به وظیفه اش درست عمل کند، به مقامات بالاتر راه می یابد و سرانجام به مقام یقین دست می یابد.

اگر کسی از تو بخواهد تا پرده از چشم و گوش او برداری و دنیای غیب را به او نشان بدهی و در این خواسته خود اصرار بورزد، تو چه بسا دعای او را مستجاب کنی و او را به مقام غیب و شهود برسانی.

نکته مهم این است: چنین انسانی که این گونه به مقام شهود و غیب رسیده است، اگر ذره ای خلاف کند، از آن مقام سقوط می کند و مجازات سنگینی در انتظار او خواهد بود.

آری، کسی که به مقام شهود و یقین می رسد، مسئولیت او بسیار سنگین می شود و کمترین غفلت او، نابخشیدنی است، زیرا او چیزهایی را دیده است که دیگران ندیده اند.

اکنون من می فهمم تا زمانی که ظرفیت لازم را کسب نکرده ام، هرگز اصرار نکنم که تو پرده از چشم و گوش من برداری و مرا به مقام شهود برسانی.

مآئده: آیه ۱۱۸ - ۱۱۶

وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَأَنْتَ قُلْتَ
لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمَّيَّ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي
أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمَ مَا فِي نَفْسِي وَلَا
أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا
أَمَرْتَنِي بِهِ أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ
فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبَادُكَ وَإِنْ تُغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿١١٨﴾

بعد از عیسی علیه السلام، گروه زیادی از مسیحیان دچار گمراهی شدند و عیسی علیه السلام را به عنوان خدا پرستش کردند، گروهی دیگر از آنان، مریم را پرستش کردند. آنان دست از توحید و یکتاپرستی برداشتند و به چندخدایی رو آوردند. تو در روز قیامت به عیسی علیه السلام چنین می‌گویی: ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که به جای پرستش من، تو و مادرت را پرستند؟ آن روز عیسی علیه السلام در پاسخ می‌گوید:

بارخدایا! من هرگز حق ندارم آنچه را شایسته من نیست، بگویم، اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می‌دانی، تو از آنچه درون من می‌گذرد، آگاهی و من از راز تو آگاه نیستم، تو خود از تمام اسرار پنهان باخبری. من چیزی جز آنچه مرا به آن مأمور کرده بودی، به آنان نگفتم، به آنان گفتم: خدایی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست، من تا آن زمان که در میان مردم بودم، مراقب و گواه آنان بودم و هنگامی که مرا از میان آنان برگرفتی، تو خود مراقب اعمال آن‌ها بودی و تو بر همه چیز ناظر و گواهی. اکنون اگر آنان را به خاطر کفرشان عذاب کنی، آنان بندگان تو هستند و چون غیر تو را پرستیده‌اند، سزاوار عذاب هستند و هرگز نمی‌توانند از مجازات تو فرار

کنند، اگر آنان را ببخشی، تو توانا و فرزانه‌ای، تو بر هر کاری که بخواهی توانایی و در هرچه انجام دهی، درستکاری».

مائده: آیه ۱۲۰ - ۱۱۹

قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ
لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ
وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿١١٩﴾ لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٢٠﴾

وقتی تو سخنان عیسی علیه السلام را می شنوی، می دانی که سخن عیسی علیه السلام درست است و او هرگز دروغ نمی گوید، پس در آن لحظه چنین می گویی: «امروز روزی است که راستگوییِ راستگویان به آنان سود می بخشد، برای آنان باغ‌هایی در بهشت است که نهرها در آن جاری است، آنان برای همیشه در آن باغ‌های زیبا مهمان من خواهند بود، من از آنان راضی و خوشنودم و آنان نیز از من خوشنود هستند و این رستگاری و سعادت بزرگی است، فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از من است و من بر هر کاری توانا هستم».

سوره أنعام

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۷ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «أنعام» به معنای «چهارپایان» می‌باشد. در آیات ۱۳۶ تا ۱۵۰ درباره حلال بودن گوشت چهارپایان (شتر، گوسفند، گاو...) سخن به میان آمده است. در روزگار جاهلیت، عده‌ای از بُت‌پرستان قانون‌هایی را قرار داده بودند و طبق آن قانون‌ها، گوشت بعضی از چهارپایان را حرام می‌دانستند. قرآن در این سوره با آن قانون‌ها مخالفت کرد و آن خرافات را باطل اعلام نمود.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: پرهیز از بُت‌پرستی، نیکویی به پدر و مادر، وفای به عهد و پیمان، رعایت عدالت، پرهیز از خوردن مال یتیمان، رعایت عدالت، احکام چهارپایان...

أنعام: آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ
يَعْدِلُونَ ﴿۱﴾

تو را ستایش می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریدی و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آوردی ولی کافران با دیدن این همه نشانه‌های یگانگی تو، باز برای تو شریک قرار دادند.

این زمین و آسمان‌ها و هرچه در آن است به دست قدرت تو آفریده شده است، من باور دارم که جهان به خودی خود خلق نشده است و ازلی نیست، این جهان زمانی نبوده است و تو آن را آفریده‌ای.

عده‌ای هم، به دو خدایی اعتقاد دارند: خدای نور و خدای ظلمت، این عقیده هم باطل است، تو هم نور و هم تاریکی را پدید آوردی، منشأ پیدایش نور و تاریکی، یک اراده است و آن اراده‌توست که خدای یگانه هستی.

من لحظه‌ای باید فکر کنم، اگر همیشه روز بود، برای زندگی بشر چه مشکلاتی

پیش می‌آمد، از طرف دیگر، اگر همیشه شب بود، چه می‌شد، تو جهان را این‌گونه با ترکیب روز و شب، روشنی و تاریکی آفریدی، این نور است که از تاریکی حکایت می‌کند همانطور که تاریکی، نور را نشان می‌دهد، هر چیزی به جای خویش نیکوست.

انعام: آیه ۳ - ۲

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ
مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَفِي
الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴿٣﴾

ما از نسل آدم ﷺ هستیم، تو او را با قدرت خود، از گِل آفریدی، همچنین ما را از نطفه‌ای خلق نمودی که آن نیز از غذا و خوراکی است که از خاک پدید می‌آوری. تو ما را آفریدی و مدت عمر ما را مشخص نمودی و معلوم نمودی که در این دنیا چقدر زندگی می‌کنیم، تو به زمان مرگ ما، آگاهی.

انسان‌هایی که به روز قیامت ایمان ندارند، چرا فکر نمی‌کنند، تو با قدرت خود ما را آفریدی، پس قدرت داری که ما را بعد از مرگ، بار دیگر زنده کنی، اما کافران، به زندگی بعد از مرگ، شک دارند، اگر آنان قدری فکر کنند می‌فهمند که زنده کردن آن‌ها، از آفرینش اولیة آن‌ها آسان‌تر است.

تو خدایی یگانه‌ای که در آسمان‌ها و زمین تو را پرستش می‌کنند و تو نهان و آشکار ما را می‌دانی و به همه رفتارهای ما آگاهی.

آیه ۲ را یک‌بار دیگر می‌خوانم. متوجه می‌شوم که تاریخ مرگ هر انسان، دو نوع می‌باشد:

۱ - تاریخ غیرحتمی.

۲ - تاریخ حتمی.

برای این که این مطلب بیشتر آشکار شود، در اینجا مثالی را ذکر می‌کنم: افراد زیادی علاقه دارند که به مکه بروند و خانه خدا را زیارت کنند. دولت اعلام می‌کند: «کسانی که می‌خواهند به مکه بروند، ثبت‌نام کنند». یک میلیون نفر ثبت‌نام می‌کنند، اما هر سال بیش از دویست هزار نفر نمی‌توانند به عربستان بروند.

در اینجا دولت اعلام می‌کند باید مراسم قرعه‌کشی انجام شود و این تعداد با قرعه به مکه بروند.

همه کسانی که ثبت‌نام کرده‌اند در مدت پنج سال به مکه خواهند رفت، اما تاریخ سفر آنان، غیرحتمی است، آیا امسال به مکه می‌روند، آیا چند سال دیگر؟ هیچ چیز مشخص نیست.

وقت سفر مکه نزدیک می‌شود، دولت قرعه‌کشی می‌کند و نام دویست هزار نفر را اعلام می‌کند.

این افراد باید هر چه زودتر آماده سفر بشوند، تاریخ سفر آنان، حتمی شده است، نام آنان اعلام شده است.

اکنون که این مثال را بیان کردم، می‌توانم چنین بگویم: خدا انسان را آفریده است و این انسان در این دنیا زندگی می‌کند، پایان کار هر انسانی، مرگ است، هیچ انسانی برای همیشه در این دنیا، باقی نمی‌ماند، محدوده مرگ هر انسانی مشخص است، این خداست که اراده می‌کند هر انسانی چقدر عمر کند، آیا عمر او کوتاه باشد یا طولانی. مرگ انسان‌ها در مرحله اول، «غیر حتمی» است، گاهی خدا اراده می‌کند، عمر یک نفر را طولانی‌تر کند، تا زمانی که تاریخ مرگ یک نفر در مرحله اول است، امکان تغییر وجود دارد، اگر او کارهای نیکو انجام دهد، عمر او طولانی‌تر می‌شود.

هر سال در یکی از شب‌های ماه رمضان، شب قدر فرا می‌رسد، در شب قدر، اسم همه کسانی که در آن سال از دنیا می‌روند، مشخص می‌گردد و مرگ آنان «حتمی» می‌شود و در مرحله دوم قرار می‌گیرد.

خدا نام آن افراد را در شب قدر برای عزرائیل بیان می‌کند. در واقع نام این افراد برای عزرائیل خوانده می‌شود. برای همین به این نوع مرگ، مرگ «مُسمی» می‌گویند، یعنی مرگ کسی که اسم او برای عزرائیل خوانده شده است، وقتی اسم یک نفر در شب قدر برای عزرائیل خوانده می‌شود، مرگ او دیگر قطعی می‌شود و دیگر تغییر نمی‌کند. (۷۵)

انعام: آیه ۶ - ۴

وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا
مُعْرِضِينَ ﴿٤﴾ فَقَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَسَوْفَ يَا تُبٰهٖمُ اَنْبَاءُ مَا
كَانُوا بِهٖ يَسْتَهْزِئُوْنَ ﴿٥﴾ اَلَمْ يَرَوْا كَمْ اَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْمٍ مَكَّنَّاهُمْ
فِي الْاَرْضِ مَا لَمْ نُمْكِنْ لَكُمْ وَاَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا
الْاَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَاهْلَكْنَاهُمْ بِدُنُوْبِهِمْ وَاَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا
اٰخَرِيْنَ ﴿٦﴾

هر نشانه و معجزه‌ای برای هدایت کافران فرستادی، آنان از آن روی‌گردان شدند، آنان حق را شناختند ولی انکارش کردند و آن را مسخره کردند، به زودی آنان از نتیجه این کار خود باخبر خواهند شد، آری، عذاب آنان بسیار نزدیک است و آن روز، آنان عذاب را خواهند چشید.

اکنون با کافران چنین سخن می‌گویی: چرا نگاه نمی‌کنید که قبل از شما، کافران زیادی را نابود کردم؟ من به آنان نعمت‌هایی داده بودم که به شما نداده‌ام، از آسمان، باران‌های پی در پی برای آنان فرستادم، نهرهای پر از آب از زیر درختان آنان جاری ساختم، اما وقتی نافرمانی کردند، آنان را هلاک ساختم و به جای آنان،

گروه‌های دیگری را پدیدار ساختم.

در این سخنان دقت می‌کنم، اکنون می‌فهمم که اولین شرط هدایت، این است که انسان جستجوگر باشد و به سخن حق توجه کند. انسانی که از روی لجاجت، از شنیدن سخن حق، رو برمی‌تابد و به هیچ دلیل و نشانه‌ای توجه ندارد، هرگز هدایت نخواهد شد و در کفر خود باقی خواهد ماند.

آری، کسانی که قرآن را انکار می‌کنند و راه کفر را برمی‌گزینند، سه مرحله را پشت سر می‌گذارند:

۱ - روی‌گردانی از شنیدن قرآن.

۲ - دروغ شمردن قرآن.

۳ - مسخره کردن قرآن.

کسی که این سه مرحله را پشت سر می‌گذارد، در روز قیامت به عذاب گرفتار خواهد شد، مگر آن که توبه کند و به سوی تو بازگردد که تو خدای بخشنده و مهربانی!

بیشتر انسان‌ها وقتی به ثروت و رفاه می‌رسند، به جای این که به تو نزدیک شوند و شکر نعمت‌های تو را به جا آورند، از تو دور می‌شوند و به گناه و معصیت رو می‌آورند.

این نشانه کم‌ظرفیتی آنهاست، اگر ثروت با ایمان به تو و صدقه و کمک به دیگران همراه نباشد، فساد و طغیان را به دنبال دارد. تو در اینجا هشدار می‌دهی تا همه ما به عاقبت گذشتگان فکر کنیم و درس بگیریم.

انعام: آیه ۸ - ۷

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ

لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ
مَلَكٌ وَلَوْ أَنْزَلْنَا مَلَكَ لَفُضِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ ﴿٨﴾

تو انسان را آفریدی و پیامبران را برای هدایت او فرستادی تا راه خوب و بد را به او نشان بدهند و از زشتی‌ها برحذرش دارند. اگر انسان به سخنان پیامبران گوش فرادهد، سعادت و رستگاری را از آن خود کرده‌است.

محمد ﷺ، آخرین پیامبر تو بود و تو کامل‌ترین دین را به دست او برای مردم فرو فرستادی و جبرئیل را که یکی از فرشتگان بزرگ توست، مأمور کردی تا قرآن را بر او نازل کند. محمد ﷺ قرآن را از جبرئیل می‌شنید و برای مردم می‌خواند.

گروهی از بُت‌پرستان انتظار داشتند فرشته‌ای که بر پیامبر نازل می‌شود را با چشم ببینند تا به خیال خود یقین کنند که محمد ﷺ پیامبر توست، اما آنان به دنبال بهانه‌جویی بودند، به راستی اگر آنان در جستجوی حق بودند، معجزه قرآن برای آن‌ها کفایت نمی‌کرد؟

محمد ﷺ بارها این سخن را به آنان گفته بود: اگر در این قرآن شک دارید، اگر مرا پیامبر نمی‌دانید، یک سوره مانند سوره‌های قرآن بیاورید. (۷۶)

هیچ کس نتوانست یک آیه هم مانند قرآن بیاورد، هر کس که در قرآن تفکر کند، می‌فهمد قرآن، نوشته بشر نیست، برای همین به قرآن ایمان می‌آورد.

آنان به محمد ﷺ گفتند: ما فقط در صورتی ایمان می‌آوریم، که نامه‌ای از طرف خدا با چهار فرشته بر ما نازل شود، ما باید آن نامه را به دست خودمان لمس کنیم. (۷۷)

تو می‌دانستی که اگر نامه هم از آسمان نازل شود، آنان خواهند گفت این جادویی آشکار است.

تو از روی مهربانی، خواسته آنان را اجابت نکردی، زیرا اگر آنان جبرئیل را

ببینند و باز هم، از قبول حق خودداری کنند، عذاب فوراً نازل می‌شود. این قانون توست، دیدن فرشتگان، ورود به جهان شهود است، کسی که به جهان شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوراً به عذاب گرفتار می‌شود، تو می‌خواستی باز هم به آنان فرصت بدهی، شاید در آینده، به حق و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند، برای همین، پرده از چشم آنان برداشتی و فرشتگان را به آنان نشان ندادی. (۷۸)

انعام: آیه ۹

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا

يَلْبَسُونَ ﴿۹﴾

گروهی دیگر از بُت پرستان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال آنان این بود که چرا خدا یکی از انسان‌ها را به پیامبری فرستاده است؟ اگر خدا فرشته‌ای به پیامبری می‌فرستاد، ما حتماً به او ایمان می‌آوردیم.

اگر قرار بود که فرشته‌ای هم پیامبر بشود، باید آن فرشته به شکل انسان در می‌آمد تا همه بتوانند او را ببینند و سخنش را بشنوند، زیرا اگر فرشته به همان حالت خودش باقی می‌ماند، همه نمی‌توانستند او را ببینند و مردم دچار حیرت بیشتر می‌شدند، پس فرشته باید به صورت انسان در می‌آمد، در این صورت باز هم عده‌ای می‌گفتند که او فرشته نیست و انسان است!

حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری رساندی و آنان را الگوی همه قرار دادی.

کسی که می‌خواهد الگوی انسان‌ها باشد باید از جنس خود آن‌ها باشد، یوسف علیه السلام، پیامبر تو بود و وقتی زنی نامحرم او را به سوی خود فراخواند، تقوا پیشه کرد و برای همه انسان‌ها، الگوی عملی تقوا شد، اگر یوسف علیه السلام، فرشته بود،

هرگز غریزه شهوت نداشت و تقوای او، برای انسان، الگو نبود.

أنعام: آیه ۱۳ - ۱۰

فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُكْذِبِينَ ﴿١١﴾ قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَى
نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿١٣﴾

بُت پرستان نه تنها سخنان محمد ﷺ را نمی پذیرفتند، بلکه به مسخره کردن او نیز می پرداختند، اکنون تو با پیامبرت چنین سخن می گویی:

ای محمد! تو اولین پیامبری نیستی که او را مسخره می کنند، قبل از تو نیز پیامبران مرا مسخره می کردند، بدان همه آن مسخره کنندگان به سزای عمل خود رسیدند، کسانی هم که تو را مسخره می کنند، به زودی به سزای عمل خود می رسند، صبر و شکیبایی پیشه کن و از سخنان این مردم نادان، دلگیر مشو. ای محمد! به این مردم بگو که در زمین گردش کنند و سرنوشت کسانی که پیامبران مرا دروغگو شمردند، ببینند، شاید پند بگیرند و دیگر تو را دروغگو نشمارند.

ای محمد! به آنان بگو آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ به آنان بگو که همه آنها از آن خدا است، خدایی که رحمت و مهربانی را بر خود لازم کرده است و در عذاب و کیفر بُت پرستان و گمراهان شتاب نمی کند و توبه آنان را می پذیرد.

به آنان بگو که من در روز قیامتی که در آن هیچ شکی نیست، همه انسانها را زنده و آنان را جمع خواهم کرد. بندگان خوب من به تو و قرآن ایمان می آورند، گروهی از آنان سرمایه های وجودی خویش را به خاطر گناهانشان از دست

داده‌اند و به خود ضرر زده‌اند، فراموش نکن که آنان به تو و قرآن ایمان نمی‌آورند و با این کار به خود ضرر می‌زنند.

و به آنان بگو آنچه در شب و روز وجود دارد، از آن من است و من خدای شنوا و دانا هستم، هر صدایی را می‌شنوم و هر چیزی را می‌دانم، هیچ چیز بر من پوشیده نیست.

من خدای مهربان هستم، لازمهٔ مهربانی من این است که هر موجودی را به کمال نهایی خودش برسانم، انسان مستعد زندگی جاوید است، پس نباید زندگی او به این جهان محدود شود، من بار دیگر او را در قیامت زنده می‌کنم و به او زندگی جاوید و همیشگی عنایت می‌کنم. کمال واقعی انسان در آن جهان است.

أنعام: آیه ۱۸ - ۱۴

قُلْ أَعْيَرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٤﴾ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ ﴿١٥﴾ مَنْ يُضَرْفُ عَلَيْهِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْفَوْزُ
الْمُبِينُ ﴿١٦﴾ وَإِنْ يُمَسِّسَكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ
يُمَسِّسَكَ بِخَيْرٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿١٧﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ
وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿١٨﴾

وقتی بُت پرستان مکه دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شود، تصمیم گرفتند تا با پیامبر سخن بگویند و او را از راهی که انتخاب کرده است باز دارند، آن‌ها خیال می‌کردند که پیامبر برای رسیدن به دنیا و ثروت آن، این راه را برگزیده است، برای همین آنان به پیامبر چنین گفتند: ای محمد! اگر تو دست از مبارزه با بُت‌ها برداری و به دین ما بازگردی، ما همهٔ ثروت و دارایی خود را با تو تقسیم می‌کنیم. (۷۹)

اکنون تو به پیامبر خود فرمان می دهی تا به بُت پرستان چنین بگوید:
 آیا غیر از خدا، سرپرستی برای خود برگزینم، حال آن که خدا آسمانها و زمین
 را پدید آورده است و اوست که به همه روزی می دهد و همه محتاج او هستند در
 حالی که خود از کسی روزی نمی گیرد و از همه چیز بی نیاز است.
 من مأمورم که نخستین کسی باشم که اسلام آورده است و تسلیم امر خداست،
 خدای من به من دستور داده است که از مشرکان نباشم. اگر من نافرمانی
 پروردگارم را کنم و به او شرک بورزم، از عذاب و شکنجه روز بزرگ که روز
 قیامت است می ترسم.

در آن روز، هر کس از عذاب نجات پیدا کند، مشمول رحمت خدا است و
 مهربانی خدا نصیب او شده است، سعادت و رستگاری آشکار، همین است.
 اگر خدا به من بلایی مانند فقر و بیماری برساند، جز خود او، هیچ کس قدرت
 برطرف کردن آن را ندارد و اگر او خیر و نیکی مانند توانگری و صحت و
 تندرستی به من برساند، هیچ کس نمی تواند مرا از آن محروم کند، زیرا خدا بر هر
 امری که اراده کند، توانا است، آری، خدا بر همه بندگان خود مسلط است و همه
 کارهای او از روی حکمت است و به همه کردار بندگانش، آگاهی دارد.

چرا گاهی مرا به بلاهایی همچون فقر و بیماری گرفتار می سازی؟
 روح من فقط در کوره بلا است که می تواند از ضعفها و کاستی های خود آگاه
 شود و به اصلاح آن پردازد. بلا بد نیست، بلا سبب می شود تا من از دنیا دل بکنم
 و بیشتر به یاد تو باشم و به درگاه تو رو آورده و تضرع کنم.
 اگر بلا نباشد دل من برای همیشه اسیر دنیا می شود، ارزش من کم و کم تر
 می شود، این بلاست که دل مرا آسمانی می کند.

انعام: آیه ۱۹

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلْ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَتَيْنَكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ
إِلَهَةً أُخْرَى قُلْ لَأَشْهَدُ قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِنِّي بِرَبِّيءٍ مُّسْمًا
تُشْرِكُونَ ﴿١٩﴾

گروهی از بت پرستان نزد محمد ﷺ آمدند و به او گفتند: تو چه پیامبری هستی که هیچ کس با تو موافق نیست! ما از یهودیان درباره تو سؤال کردیم، به آنان گفتیم که آیا در تورات از پیامبری تو سخنی به میان آمده است؟ آنان به ما گفتند که هیچ چیزی درباره تو در کتاب‌های آسمانی نیامده است، ای محمد! اگر تو پیامبر هستی چرا کسی گواه پیامبری تو نیست؟

اکنون تو با پیامبر چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! به آنان بگو: گواهی چه کسی برتر است تا من برای شما آن گواهی را بیاورم که یقین کنید که من پیامبر خدا هستم؟

ای مردم! خدا، میان من و شما گواه است و او به پیامبری من گواهی می‌دهد، گواهی خدا به راستگویی من این است که این قرآن را به من نازل کرده است تا شما و هر کس را که این قرآن به او برسد، هشدار دهم.

ای مردم! آیا به راستی شما گواهی می‌دهید که خدایان دیگری به غیر از خدای یکتا وجود دارد؟ چرا به عبادت بت‌ها رو آورده‌اید و آن‌ها را شریک خدا می‌دانید؟ من هرگز چنین گواهی نمی‌دهم، خدای من، خدای یکتاست و شریکی ندارد. من از همه بت‌هایی که شما شریک خدا قرار داده‌اید، بیزارم. (۸۰)

انعام: آیه ۲۱ - ۲۰

الَّذِينَ اتَّيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ
أَبْنَاءَهُمُ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن
افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢١﴾

بُت پرستان مکه از یهودیان دربارهٔ محمد ﷺ سؤال کردند، یهودیان با این که نشانه‌های محمد ﷺ و بشارت ظهور او را در تورات خوانده بودند، اما حقیقت را پنهان کردند.

یهودیان وقتی دور هم می‌نشستند به یکدیگر می‌گفتند که نباید اصلِ تورات را برای مردم بخوانیم، زیرا اگر دیگران از بشارت‌هایی که دربارهٔ محمد در تورات آمده است، باخبر شوند، به ما خواهند گفت چرا به محمد ایمان نمی‌آورید؟ آنان تصمیم گرفتند تا حقیقت را پنهان کنند، آیا آنان نمی‌دانستند که تو از همهٔ کارهایشان باخبر هستی.

برنامهٔ دیگر آن‌ها این بود که مطالبی دروغ را در تورات اضافه کنند و برای دیگران بخوانند، در تورات اصلی برای آخرین پیامبر نشانه‌هایی ذکر شده بود، آن‌ها آن نشانه‌ها را حذف کرده و نشانه‌های دیگری اضافه کردند تا کسی نفهمد پیامبر موعودِ تورات، همان محمد ﷺ است.

مثلاً در تورات نوشتند که پیامبر موعود شخصی است بلندقد! در حالی که محمد ﷺ قدی متوسط داشت. آن‌ها در تورات مطالبی نوشتند که هر کس آن را می‌خواند، تصور می‌کرد پیامبر موعود پانصد سال دیگر ظهور خواهد کرد. (۸۱)
آن‌ها می‌دانستند اگر مردم به محمد ﷺ ایمان آورند، دیگر ریاست و منافع آن‌ها تمام می‌شود، آنان عاشق ریاست و ثروت بودند و برای حفظ این دو، حاضر بودند هر کاری بکنند.

تو که از کار آنان باخبر بودی، اکنون این آیه را نازل می‌کنی و با آنان سخن می‌گویی:

ای یهودیان! ای کسانی که تورات مرا می‌خوانید! شما محمد را مانند فرزندان خود می‌شناسید و می‌دانید او آخرین پیامبر من است.

شما حق را شناختید و آن را انکار کردید، شما به خودتان زیان رساندید و به محمّد ایمان نیاوردید و از سعادت دور شدید.

آیا می‌دانید چه کسی بیش از همه ظالم و ستمکار است؟ کسی که به من دروغ ببندد و نشانه‌های مرا دروغ بشمارد.

شما ستمکار هستید و هرگز روی سعادت نمی‌بینید و از رحمت و مهربانی من بی‌بهره‌اید و از عذاب من رهایی نخواهید یافت.

آری، سزای کسانی که این‌گونه باعث فریب دیگران می‌شوند چیزی جز آتش جهنّم نیست. آنان آتش جهنّم را چقدر ارزان برای خود خریدند! با تحریف تورات و کتمان حقیقت، چند روزی بیشتر ریاست کردند، اما عذاب همیشگی را از آن خود کردند. (۸۲)

انعام: آیه ۲۴ - ۲۲

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
أَيْنَ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿٢٢﴾ ثُمَّ لَمْ يَكُنْ فَتْنُهُمْ إِلَّا أَنْ
قَالُوا وَاللَّهِ رَبَّنَا مَا كُنَّا مُشْرِكِينَ ﴿٢٣﴾ انظُرْ كَيْفَ كَذَبُوا عَلَيَّ أَنفُسِهِمْ
وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٤﴾

بُت پرستان در این دنیا به جای این که تو را پرستش کنند، به پرستش بُت‌ها رو آورده‌اند و شیطان این کار را برای آنان زیبا و دلنشین جلوه نمود و هرچه پیامبر با آنان سخن گفت و آنان را از بُت پرستی دور کرد، آنان سر باز زدند.

روز قیامت که فرا برسد تو همه مردم را در صحرای قیامت جمع می‌کنی و به بُت پرستان چنین می‌گویی: کجایند آن بُت‌هایی که شما آن‌ها را شریک من می‌دانستید و آن‌ها را عبادت می‌کردید؟

در آن روز که بُت پرستان به کمک نیاز دارند، بُت‌ها نمی‌توانند به آنان هیچ کمکی بکنند، وقتی آنان از همه جا ناامید می‌شوند بهانه می‌آورند و می‌گویند: «ما بت پرست نبودیم، ما هرگز بُت‌ها را شریک تو نمی‌دانستیم».

آن روز حال آنان دیدنی است که چگونه به خودشان هم دروغ می‌گویند. روز قیامت هیچ تکیه‌گاهی جز تو نیست، در آن روز، همه بُت‌هایی که آنان برای خود ساخته بودند، نابود می‌شوند و آنان هیچ اثری از آن بُت‌ها نمی‌یابند، آن وقت امید آنان، ناامید می‌شود و افسوس می‌خورند که چرا بُت‌هایی را پرستش کردند که نابودشدنی بود.

انعام: آیه ۲۸ - ۲۵

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ
 أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا وَإِنْ يَرَوْا كَلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا حَتَّى إِذَا
 جَاءَهُمْ يُجَادِلُونَكَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
 الْأَوَّلِينَ ﴿٢٥﴾ وَهُمْ يَنْهَوْنَ عَنْهُ وَيَنْأَوْنَ عَنْهُ وَإِنْ يُهْلِكُونَ إِلَّا أَنفُسَهُمْ
 وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ تَرَى إِذْ وَقَفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا
 نُكَذِّبُ بِآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢٧﴾ بَلْ بَدَأَ لَهُمْ مَا كَانُوا
 يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾

ای محمد! گروهی از بُت‌پرستان نزد تو می‌آیند و وقتی قرآن می‌خوانی به قرآن گوش فرا می‌دهند، هدف آنان این است که نقطه ضعفی در قرآن پیدا کنند تا بتوانند شبهه‌ای درست کنند و مانع شوند که دیگران به این کتاب آسمانی نزدیک شوند.

من بر دل‌های آنان پرده‌ها می‌افکنم و آنان نمی‌توانند حق را درک کنند و در گوش آنان سنگینی قرار می‌دهم، زیرا آنان نمی‌خواهند حقیقت را بشنوند، آنان به دنبال دسیسه‌اند، اگر آنان همه نشانه‌های آسمانی را هم ببینند، ایمان نمی‌آورند. وقتی آنان نزد تو می‌آیند با تو ستیزه می‌کنند و می‌گویند: «این قرآن، چیزی جز افسانه‌های گذشتگان نیست».

آنان نه تنها قرآن مرا، افسانه می‌خوانند، بلکه از آن دوری می‌جویند و مردم را از

شنیدن آن باز می‌دارند، آنان نمی‌فهمند که با این کار، خود را هلاک می‌کنند و محرومیت خود را از برنامه‌های سعادت‌بخش قرآن رقم می‌زنند.

حال آنان در روز قیامت دیدنی است، وقتی که فرشتگان بخواهند آنان را در آتش جهنم وارد کنند. در آن لحظه می‌گویند: کاش به دنیا باز می‌گشتیم و دیگر سخنان خدا را انکار نمی‌کردیم و از اهل ایمان می‌شدیم.

ولی این چنین نیست، آنان از کارهای خود پشیمان نیستند، در آن روز، همه گناهان پنهانی آنان آشکار می‌شود و از نتیجه گناهان خود به وحشت می‌افتند.

آن لحظه‌ای که آنان آتش جهنم را به چشم می‌بینند، آرزو می‌کنند که بتوانند به دنیا بازگردند و جبران گذشته‌ها را کنند، اما آنان دروغ می‌گویند، اگر به دنیا بازگردند، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنم از ذهنشان کنار رفت، بار دیگر به کفر و بت‌پرستی رو می‌آورند.

انعام: آیه ۳۰ - ۲۹

وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ
بِمُبْعُوثِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وَقَفُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ قَالَ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ
قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٠﴾

آنان که راه کفر را برگزیدند، می‌گویند: «هرچه هست، فقط در این دنیا است، دنیای دیگری وجود ندارد، وقتی ما مُردیم، دیگر زنده نمی‌شویم».

اما روز قیامت فرا می‌رسد، در آن روز، فرشتگان آنان را برای حسابرسی به پیشگاه من می‌آورند، به آنان می‌گویم: آیا این روز حسابرسی و بازپرسی حق و درست نیست؟

آنان در جواب چنین می‌گویند: آری، سوگند به تو که امروز حق است.

سپس به آنان می‌گویم: پس سزای کفر خود را بچشید و به عذاب جهنم درآید!

انعام: آیه ۳۱

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ
السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ
عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ﴿۳۱﴾

کسانی که روز قیامت و بهشت و جهنم را انکار می‌کنند، در ضرر و خسران هستند تا آن‌گاه که ناگهان روز قیامت فرا برسد، آنان با خود می‌گویند: «افسوس که در دنیا کوتاهی کردیم! افسوس که به خدا و این روز ایمان نیاوردیم! افسوس که باعث بدبختی خود شدیم».

در آن روز، آنان بار سنگین گناهان خود را بر دوش می‌کشند و چه باری است این بار سنگین!!

آنان سزای کارهای خود را می‌بینند و آتش جهنم در انتظار آنان است.

خسران یعنی چه؟

در دنیای تجارت، گاهی یک نفر معامله‌ای انجام می‌دهد و هیچ سودی نمی‌کند، اما اصل سرمایه او باقی است، در اینجا می‌گوییم که او ضرر کرده است، اما گاهی یک نفر، نه تنها سود نمی‌کند، بلکه تمام سرمایه خود را از دست می‌دهد، او «خسران» کرده است.

کسانی که به دنیا مشغول شدند، اصل سرمایه خود را هم از دست دادند، آن‌ها خیال می‌کنند که وقتی پول و ثروت برای خود جمع می‌کنند سود می‌کنند، اما وقتی مرگ سراغشان بیاید باید همه دنیای خود را بگذارند و با دست خالی بروند.

آن‌ها دیگر سرمایه‌ای ندارند، وقت و عمر ارزشمند خود را صرف دنیا کردند و

اکنون دیگر هیچ وقتی برای انجام کارهای خوب ندارند. آن‌ها هیچ توشه‌ای کسب نکرده‌اند. آن‌ها خسران کرده‌اند. (۸۳)

انعام: آیه ۳۲

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ حَٰئِرٌ
لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۳۲﴾

سخن از روز قیامت به میان آمد، تو می‌دانی که وقتی من شیفته دنیا بشوم، روز قیامت را فراموش می‌کنم، این فراموشی هم سبب می‌شود تا علاقه من به دنیا، بیشتر و بیشتر بشود، اکنون تو حقیقت زندگی دنیا را برایم بازگو می‌کنی: «زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست، خانه آخرت که باقی و جاوید است برای اهل تقوا بهتر است، چرا فکر نمی‌کنید تا درستی این سخن را دریابید؟» (۸۴)

به خانه یکی از دوستان رفته بودم، مرغی با چند جوجه آنجا بود، من دقت کردم دیدم او سرش را نزدیک چیزی می‌برد و بلند قُد قُد می‌کند. گویا کسی را صدا می‌زند.

نزدیک رفتم دیدم که آنجا یک تخم هست و مرغ برای آن این قدر سر و صدا راه انداخته است.

من نفهمیدم که ماجرا چیست، دوستم گفت: این تخم را که می‌بینی مثل بقیه تخم‌ها باید از جوجه آن بیرون آمده باشد، مرغ مادر نگران است، اگر جوجه زیاد در این تخم بماند خفه خواهد شد، برای همین، جوجه اش را صدا می‌زند تا تخم را بشکند و بیرون بیاید.

من چنین تصور کردم که مرغ به جوجه چنین می‌گوید: «به این تخم، دل نبند، بیا بیرون! تو خیال می‌کنی که دنیا فقط همین تخمی است که در آن هستی، نه دنیا

خیلی بزرگتر از این‌ها است، اینجا غذاهای مختلف، آب گوارا و هوای پاک است. تو به چه دلت را خوش کرده‌ای. این تخم، برای گذشته تو خوب بود؛ اما حالا دیگر تو بزرگ شدی، اگر زیاد آنجا بمانی، هوا به تو نمی‌رسد و خفه می‌شوی». و جوجه هم در پاسخ می‌گوید: «چه کسی این دنیایی را که تو می‌گویی دیده است؟ من در دنیای قشنگ خودم مدّت‌ها بوده‌ام، زرده تخم مرغ خورده‌ام، چه غذای لذیذی! من اینجا را دوست دارم، تو می‌گویی من این تخم قشنگ خودم را بشکنم! من به اینجا تعلق دارم، اینجا دنیا و همه چیز من است».

در این فکرها بودم که لحظه‌ای با خودم سخن گفتم: من هم به این دنیا دل بسته‌ام و مرگ را دوست ندارم! دنیا همه چیز من شده است.

این دنیا برای من کوچک است، اگر در این دنیا خوب رشد کنم تازه به بن بست می‌رسم. این دنیا نمی‌تواند مرا آرام کند. من مرغ باغ ملکوت هستم، چرا دل به این دنیا بسته‌ام؟ دنیا برای من قفس است. وقتی حرکت کردم و جریان پیدا کردم، همه دنیا برایم با این وسعتش زندان می‌شود.

آن روز که مرگ و دیدار خدا را دوست بدارم، من بزرگ شده‌ام و دنیا کوچک. دنیا چیزی جز بازی نیست. هر وقت احساس کنم که از بازی‌ها سیر شده‌ام آن وقت بزرگ شده‌ام. این سخن خداست: «این زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست».

آری، دنیا همچون نمایش‌نامه‌ای است که بازیگران آن، انسان‌ها هستند، آنان که به دنیا دل بسته‌اند، در واقع، کودکان هوس‌بازی هستند که عمری را به بازی می‌گذرانند و از همه چیز بی‌خبر می‌مانند و هدف اصلی آفرینش خود را فراموش می‌کنند.

انسان گاهی خواب می‌بیند: «مناظر زیبا، خانه بزرگ، باغ، پول و... همه چیز در

اختیار اوست»، همه آنها را می‌بیند و برای استفاده از آنها، برنامه می‌ریزد و نقشه‌ها می‌کشد، ناگهان از خواب می‌پرد و خود را در همان خانه کوچک خود می‌بیند و می‌فهمد که آنچه دیده است، خواب بوده است.

همین‌طور وقتی مرگ به سراغ انسان می‌آید و او از این دنیا می‌رود، آن وقت از خواب بیدار می‌شود. در آن هنگام او می‌فهمد که حقیقت در آنجاست و هرچه در دنیا بوده است، خوابی بیش نبوده است. آری، مردم در خواب هستند، وقتی مرگ به سراغشان آمد، بیدار می‌شوند. (۸۵)

دنیایی که از یاد آخرت خالی باشد، بازیچه‌ای بیش نیست و انسان را سرگرم می‌کند و از هدف نهایی باز می‌دارد، اما کسانی که دنیا را وسیله‌ای برای سعادت آخرت خود قرار می‌دهند، هدف را گم نکرده‌اند، دنیا برای آنان، مزرعه آخرت است، چنین دنیایی، باشکوه و با ارزش است.

در این دنیاست که اهل تقوا، سعادت ابدی را به دست می‌آورند. اینجا میدان رشد و کمال بندگان خوب توست، آری، دنیا، مزرعه آخرت است.

انعام: آیه ۳۵ - ۳۳

قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَخْرُجُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لَكَ
يُكذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ كُذِّبَتْ
رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ فَصَبَرُوا عَلَىٰ مَا كُذِّبُوا وَأَوْدُوا حَتَّىٰ أَتَاهُمْ نَصْرُنَا وَلَا
مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَكَ مِنْ نَبِيٍّ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٤﴾ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ
عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّمًا فِي
السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ
الْجَاهِلِينَ ﴿٣٥﴾

تو در این دنیا به همه فرصت دادی تا راه درست را انتخاب کنند، عده‌ای به

پیامبر و قرآن تو ایمان آوردند و گروهی هم راه گمراهی را برگزیدند. تو در این دنیا، به انسان اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند، برای همین اهل ایمان نباید برای گمراهی کافران غصّه بخورند و اندوهناک شوند. بُت پرستان مکه پیامبر تو را دروغگو شمردند و این گونه سعادت را از خود دور کردند، پیامبر برای آنان اندوهناک شد، اکنون تو با او سخن می‌گویی: ای محمّد! وقتی شنیدی که آنان تو را دروغگو و جادوگر و دیوانه خواندند، اندوهناک شدی، من از غم تو باخبر هستم، اما بدان که آنان تنها تو را انکار نمی‌کنند، بلکه در حقیقت، آیات مرا انکار می‌کنند. آنان با این کار، به خود ظلم کرده‌اند و خود را از سعادت محروم ساخته‌اند.

ای محمّد! انسان‌های جاهل، پیامبرانی را که قبل از تو بودند، انکار کردند و آنان را دروغگو شمردند، اما آن پیامبران در مقابل آزار و اذیت آن مردم، صبر و استقامت کردند تا این که یاری من به آنان رسید و آنان در نهایت، پیروز شدند. این سنت و قانون من است، حقّ و حقیقت، سرانجام پیروز است اما شرط آن صبر و استقامت است. سنت و قانون من تغییر نمی‌کند، من در این قرآن برای تو حکایت پیامبران را بیان کردم و تو می‌دانی که چگونه آنان از یاری من بهره‌مند شدند. از دشمنی کافران اندوهناک نشو و بدان که سرانجام پیروزی از آن توست. ای محمّد! تو هر کاری بکنی، زمین بروی یا به آسمان بروی و هر معجزه‌ای که برای آن‌ها بیاوری، آنان ایمان نمی‌آورند.

فراموش مکن که ایمان نیاوردن به خاطر عیب و نقص در سخنان و برنامه‌های تو نیست، تو دعوت خود را به خوبی انجام دادی و آنان پیام تو را درک کردند، مشکل این است که آنان تصمیم گرفته‌اند تا حقّ را نپذیرند.

من انسان را آفریدم، راه حقّ و باطل را به او نشان دادم و او را در انتخاب راه خود آزاد گذاشتم، اگر من اراده بکنم که همه مردم ایمان بیاورند، همه به راحتی به

تو ایمان می‌آورند، اما آن ایمان دیگر از روی اختیار نخواهد بود، بلکه از روی اجبار خواهد بود. من اراده کرده‌ام که هر کس به اختیار خود ایمان را برگزیند. این سنت و قانون من است.

شکوه انسان در اختیار اوست، وقتی قرار است انسان، موجودی آزاد و مختار باشد، طبیعی است که گروهی از انسان‌ها، راه کفر را انتخاب خواهند نمود و به تو ایمان نخواهند آورد.

ای محمد! تو می‌دانی همه زیبایی انسان در اختیار اوست، معنای انسان در اختیار است، اگر این اختیار را از انسان بگیریم، ایمان انسان، ارزش چندانی ندارد، اکنون که این قانون و سنت مرا دانستی، پس از بی‌خبران مباش و صبر پیشه کن و از ایمان نیاوردن کافران حسرت و اندوه به خود راه نده! (۸۶)

انعام: آیه ۳۶

إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَىٰ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ
ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ﴿۳۶﴾

ای محمد! مردمی که سخن تو را می‌شنوند، دو گروه هستند: گروه اول: کسانی که گوش شنوا دارند و دعوت تو را اجابت می‌کنند و به من و قرآن و روز قیامت ایمان می‌آورند.

گروه دوم: کسانی که مانند مردگان هستند، آنان گوش و چشم خود را بسته‌اند و تصمیم گرفته‌اند به تو ایمان نیاورند، آنان روز قیامت را انکار می‌کنند تا وقتی که من آنان را در آن روز، زنده کنم و فرشتگان، آنها را برای حسابرسی به پیشگاه من بیاورند.

وقتی آنان صحنه‌های قیامت و آتش دوزخ را ببینند، حق را باور می‌کنند، اما دیگر دیر شده است.

* * *

انعام: آیه ۳۷

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَى
 أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۷﴾

عده‌ای از بزرگان مکه نزد محمد ﷺ آمدند و گفتند: «ای محمد! تو می‌گویی من فرستاده خدا هستم، اگر راست می‌گویی معجزاتی مانند عصای موسی ﷺ برای ما بیاور.»

عصای موسی ﷺ معجزه بزرگی بود، وقتی آن را بر سنگی زد، از آن دوازده چشمه آب جوشید، وقتی آن را در مقابل فرعون بر زمین انداخت، تبدیل به اژدهایی بزرگ شد.

بزرگان مکه به پیامبر چنین پیشنهادی را دادند، اما این پیشنهاد آن‌ها برای ایمان آوردن نبود، آن‌ها به دنبال بهانه بودند، پیامبر برای آنان، قرآن را به عنوان معجزه آورده بود و از آنان خواسته بود تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اگر آنان به دنبال حقیقت بودند، وقتی عجز خود را از آوردن یک سوره مانند قرآن دیدند، باید ایمان می‌آوردند.

اکنون تو از پیامبر می‌خواهی تا در جواب آنان چنین بگوید: «خدای من می‌تواند هر معجزه‌ای را که شما می‌خواهید نازل کند، ولی شما از سنت و قانون خدا بی‌خبر هستید.»

این قانون توست: اگر کسی ایمان آوردن خود را مشروط به نازل شدن معجزه‌ای کند و پس از نازل شدن آن معجزه ایمان نیاورد، آن شخص بدون درنگ به کیفر و مجازات می‌رسد و فرصت توبه از او گرفته می‌شود.

آن بُت‌پرستانی که چنین پیشنهادی به پیامبر دادند، از این قانون تو بی‌خبر بودند، تو می‌دانستی که آنان به دنبال بهانه‌جویی هستند و اگر آن معجزه هم نازل شود،

ایمان نمی آورند، باز هم تو در حق آنان مهربانی کردی، تو نمی خواهستی آنان فرصت توبه را از دست بدهند، شاید در آینده، پشیمان شوند و راه سعادت را انتخاب کنند. (۸۷)

انعام: آیه ۳۸

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أَسْمُ أَمْثَالِكُمْ مَا فَحَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ﴿۳۸﴾

بُت پرستان از پیامبر تو درخواست معجزه جدید کردند، تو می دانستی که فراوانی معجزه دلیل هدایت نمی شود، بلکه این درک و فهم است که باعث هدایت انسان می شود، انسانی که معجزه‌ای را می بیند باید در آن فکر کند و از رهگذر این فکر است که هدایت به سراغ او می آید.

بُت پرستان از پیامبر تقاضای عصایی همچون عصای موسی عليه السلام کردند، اگر آنان در این جهان هستی با دقت نگاه می کردند، نشانه‌های زیادی از قدرت تو می یافتند.

آری، همه موجودات زنده از جنبندگانی که در زمین حرکت می کنند تا پرندگانی که در آسمان پرواز می کنند، همه آنان گروه‌هایی همچون انسان‌ها هستند که تو به قدرت خود، مدت زندگانی و روزی آنان را معین نموده‌ای.

کسانی که به دنبال معجزه‌اند، چرا در جهان هستی فکر نمی کنند، تو در این جهان پهناور، هرچه لازم بوده است از انسان و حیوان آفریده‌ای و چیزی که نقشی در کمال خلقت داشته باشد، فروگذار نکرده‌ای. تفکر در کتاب هستی، انسان را به قدرت بی‌کران تو راهنمایی می کند.

همچنین این قرآن تو، کامل‌ترین کتاب آسمانی است، همه موضوعاتی که برای

کمال و سعادت انسان لازم است، تو در این کتاب آورده‌ای و چیزی را که بشر برای هدایت به آن نیازمند است، خلق کردی. این قرآن، معجزه جاوید پیامبر توست.

قرآن تو از روز قیامت سخن می‌گوید، روزی که همه گروه‌ها و امت‌ها زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو خواهند آمد تا کسی که ستمگری نموده است، سزای ستم خویش را ببیند. در آن روز تو حیوانات را هم زنده خواهی کرد.

اگر گوسفندی به گوسفند دیگری شاخ زده است، هر دوی آنان زنده می‌شوند، گوسفندی که مورد ظلم واقع شده است، آن شاخ را به آن گوسفند می‌زند، نظام هستی بر اساس عدالت برقرار شده است، هر کس ظلمی کند، باید سزای آن را ببیند. البته وقتی حسابرسی حیوانات تمام شد، آنان به خاک تبدیل می‌شوند و بهشت و جهنم ندارند.^(۸۸)

تو برای حیوانات فهم و شعوری به اندازه خودشان قرار داده‌ای و از سخن گفتن مورچگان با سلیمان علیه السلام و سخن گفتن هدهد با او سخن به میان آورده‌ای، شعور و درک آنان، چیزی است که به فهم ما در نمی‌آید، چگونگی زنده شدن آن‌ها در روز قیامت هم چیزی است که از فهم ما پوشیده است.^(۸۹)

انعام: آیه ۳۹

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّوا وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأْ
اللَّهُ يُضِلُّهُ وَمَنْ يَشَأْ يُجْعَلُهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٩﴾

در این جهان هستی، نشانه‌های زیادی از قدرت تو آشکار است، پس چرا عده‌ای به تو کفر می‌ورزند؟

آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده‌اند، اسیر دنیا و

هوس‌های زودگذر آن شده‌اند، گویا کر و لال اند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده‌اند.

تو برای همه انسان‌ها زمینه هدایت را آماده کردی، راه خوب و بد را نشان آن‌ها دادی، عده‌ای به اختیار خود از پذیرش حق سر باز می‌زنند و پیامبر تو را دروغگو و قرآن تو را دروغ می‌خوانند، آنان راه شیطان را انتخاب نمودند پس تو آنان را به حال خود رها می‌کنی.

از طرف دیگر، عده‌ای به پیامبر تو ایمان آوردند و به سخنان او گوش فرا دادند، تو به آنان امتیاز ویژه‌ای می‌دهی و آنان را موفق به کارهای خوب و زیبا می‌نمایی و مسیر کمال را به آنان نشان می‌دهی و به راه راست هدایتشان می‌کنی.

أنعام: آیه ۴۱ - ۴۰

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَتَتْكُمُ
السَّاعَةُ أَغَيْرَ اللَّهِ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٠﴾ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ
فَبِكَيْفٍ مَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ وَتَسْأَلُونَ مَا تُشْرِكُونَ ﴿٤١﴾

تو می‌دانی که بُت پرستان شیفته بُت‌های خود شده‌اند، آن‌ها پیام قرآن تو را نمی‌شنوند و در نشانه‌های قدرت تو فکر نمی‌کنند، اکنون به پیامبر دستور می‌دهی تا این سخن را به آنان بگوید:

آیا تا به حال فکر کرده‌اید که اگر عذاب خدا بر شما نازل شود یا روز قیامت فرا برسد، برای رهایی از عذاب، چه کسی را صدا می‌زنید؟ اگر شما راست می‌گویید که این بُت‌ها، خدای شما هستند، بگویید بدانم در لحظه گرفتاری و سختی‌ها، چه کسی را می‌خوانید؟

در آن لحظات سخت، قطعاً خدا را به یاری می‌خوانید و خدا اگر بخواهد، مشکل شما را برطرف می‌کند و بلا را از شما دور می‌گرداند، آری، شما در آن

لحظه، همه بُت‌های خود را فراموش می‌کنید.

آیا روزگار بُت‌پرستی دیگر سپری شده است؟ گاهی ریاست، شهرت، ثروت، آبرو، عزّت و... بُت من می‌شود، من به آن‌ها دل می‌بندم و تو را از یاد می‌برم، اما وقتی که بلای سختی به من برسد، می‌فهمم که این‌ها به درد من نمی‌خورند، همه این‌ها فانی می‌شوند، من باید فقط به تو تکیه کنم و دل به تو ببندم.

هرچه غیر توست، در شرایط عادی جلوه دارد، اما هنگام خطرها و بلاهای سخت، همه آن‌ها از یاد می‌رود، همه انسان‌ها با فطرت خویش به جستجوی تو می‌پردازند و از عمق وجود تو را می‌خوانند.

افسوس که انسان فراموش‌کار است، وقتی که بلاها و سختی‌ها برطرف شد، بار دیگر، بُت‌های دروغین در نظر او جلوه‌نمایی می‌کنند!

انعام: آیه ۴۵ - ۴۲

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ ﴿٤٢﴾ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا
تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ ﴿٤٣﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ
حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ ﴿٤٤﴾ فَقَطَّعَ
دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٥﴾

تو پیامبرانی را برای امت‌های قبل فرستادی تا راه هدایت و رستگاری را برای آنان بیان کنند، اما آنان نافرمانی کردند و دعوت پیامبران را اجابت نکردند، از این‌رو تو آنان را به بلاها و سختی‌ها مبتلا ساختی تا شاید به درگاه تو رو آورند و دست از کفر بردارند و به پیامبران ایمان آورند.

آنان با دیدن آن بلاها و سختی‌ها، به درگاه تو رو نیاوردند و زاری نکردند و از

کفر خود توبه نکردند. اگر آنان به درگاه تو تضرع می‌کردند، توبه آنان را می‌پذیرفتی و عذاب را از آنان دور می‌کردی.

چرا آنان توبه نکردند؟ چرا به سوی تو بازنگشتند؟

زیرا آنان سنگدل شده بودند و شیطان کارهای آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده بود، آنان هر عمل زشتی که انجام می‌دادند، آن را خوب می‌پنداشتند.

تو دیدی که آنان راه شیطان را ادامه دادند و سخنان پیامبران خود را فراموش کردند، پس درهای نعمت‌ها را به روی آنان گشودی، صحت و تندرستی، ثروت و دارایی، قدرت و توانایی و مانند آن را به آنان عنایت کردی تا سرگرم خوشگذرانی شوند و وقتی غرق نعمت‌ها و خوشی‌ها شدند، آنان را به عذابی ناگهانی گرفتار ساختی و آن لحظه بود که امید آنان ناامید شد و هیچ راهی برای نجات نداشتند و همه نابود شدند.

و این‌گونه ریشه آن گروه ستمگر برکنده شد و ستایش از آن توست که تو پروردگار جهانیان هستی.

این هشدار برای همه است، اگر کسی گناه و معصیت تو را بکند و در مقابل ببیند که تو به او نعمت بیشتری می‌دهی و با معصیت بیشتر، نعمت بیشتر می‌شود، باید به هوش باشد، چه بسا این مقدمه عذاب ناگهانی است. (۹۰)

انعام: آیه ۴۷ - ۴۶

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ أَنْظِرْ كَيْفَ نَصَرَفُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ يَصْدِفُونَ ﴿٤٦﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنَا كُنتُمْ عَذَابُ اللَّهِ بَعْتَهُ أَوْ جَهْرَةً هَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ ﴿٤٧﴾

با انسان چنین سخن می‌گویی تا شاید به خود آید و از خواب غفلت بیدار شود: ای انسان! همه نعمت‌هایی که داری، من به تو داده‌ام، اگر من گوش و چشم تو را از کار بیندازم و عقل و هوش تو را بگیرم تا دیگر چیزی نفهمی، جز من چه کسی می‌تواند آن نعمت‌ها را به تو بازگرداند؟ جز من چه کسی می‌تواند بار دیگر تو را شنوا و بینا و دانا کند؟

تو این سخنان را بیان می‌کنی تا کسانی که تو را فراموش کرده‌اند، به هوش آیند، اما آنان هیچ توجهی نمی‌کنند.

اگر عذاب تو به صورت ناگهانی یا به طور آشکار نازل شود، ستمکاران چه خواهند کرد؟ آیا به جز آنان، کسی از خشم تو، هلاک خواهد شد؟

وقتی که بلایی همچون زلزله و طوفان و... فرا برسد، ستمکاران به غضب تو گرفتار می‌شوند و از این دنیا به آتش دوزخ منتقل می‌شوند و در آتش سوزان آن، می‌سوزند، البته در این میان ممکن است عده‌ای از اهل ایمان هم جان بدهند، اما آنان هرگز به خشم تو مبتلا نمی‌شوند، آنان مهمانِ رحمت و مهربانی تو می‌شوند و به بهشت تو وارد می‌شوند.

آری، ممکن است بندگان خوبت در این دنیا به بلاها و سختی‌ها مبتلا شوند، اما آنان هرگز به خشم تو گرفتار نمی‌شوند، (خشمی که سرانجام آن، آتش جهنم است). (۹۱)

انعام: آیه ۴۹ - ۴۸

وَمَا تُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ
آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٤٨﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا يَمَسُّهُمْ الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿٤٩﴾

تو پیامبران را فرستادی تا مردم را به عبادت و بندگی تو دعوت کنند و از کفر و

بُت پرستی نهی کنند.

پیامبران اهل ایمان را به بهشت مژده دادند و کافران و گناهکاران را از عذاب تو ترساندند، پیامبران را فقط برای بیم و امید فرستادی. هر کس که به آنان ایمان آورد و عمل نیکو انجام دهد، در روز قیامت، هیچ ترس و نگرانی نخواهد داشت و از چیزی اندوهناک نخواهد بود.

اما کسانی که پیامبران تو را دروغگو بشمارند و آیات و نشانه‌های تو را انکار کنند، به سبب این نافرمانی، به عذاب گرفتار خواهند شد.

أنعام: آیه ۵۰

قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبِ
وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنِّي أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ
وَالْبَصِيرُ أَفَلَا تَتَفَكَّرُونَ ﴿۵۰﴾

بُت پرستان از پیامبر معجزه‌های عجیبی طلب می‌کردند، به او می‌گفتند: اگر تو پیامبری آن کوه را تبدیل به طلا کن و از همه اتفاقاتی که در آینده برای ما می‌افتد، ما را باخبر کن تا بتوانیم از حوادث بد پیشگیری کنیم.

اکنون تو در اینجا به پیامبر چنین می‌گویی:

ای محمد! به آنان بگو که من ادعا نمی‌کنم که گنجینه‌های علم و قدرت خدا نزد من است تا هرچه بخواهید برای شما بیاورم.

من پیامبری بیش نیستم و علم غیب هم ندارم، فقط چیزی را می‌دانم که خدا به من آموخته است.

هرگز ادعا نکرده‌ام که فرشته هستم، من انسانی مانند شما هستم که به غذا و آب نیاز دارم. شما انتظار دارید که پیامبر به این امور محتاج نباشد، این سنت خدای من است که پیامبر را از میان خود شما انتخاب کرده است.

من از آنچه خدا به من وحی می‌کند پیروی می‌کنم، خدا مرا هدایت نموده است و به من علم و دانش عنایت کرده است، اکنون از شما می‌پرسم آیا نادان و دانا با هم یکسان هستند؟ چرا فکر نمی‌کنید؟ چرا از حق و حقیقت پیروی نمی‌کنید؟ اگر می‌دانید که دانایی بهتر از جهالت است، از من پیروی کنید تا شما را از علم و دانشی آسمانی بهره‌مند سازم.

أنعام: آیه ۵۱

وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُخْشَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿۵۱﴾

ای پیامبر! کسانی را که از روز قیامت هراس به دل دارند با قرآن هشدار بده تا اهل تقوا بشوند و از گناهان دوری کنند.
روز قیامت، روزی است که انسان‌ها، تک و تنها می‌شوند و هیچ دوست و شفیع‌ی به غیر از من ندارند.

آن روز، همه برای حسابرسی به پیشگاه من حاضر می‌شوند و یار و یاور جز من نخواهد بود، هیچ کس بدون اجازه من، نمی‌تواند آنان را یاری کند و آنان را نجات بدهد.

در آن روز پیامبران و بندگان خوب من، به اذن من می‌توانند شفاعت دیگران را بنمایند، شفاعت آنان، شفاعت من است، زیرا من به آنان اجازه چنین کاری داده‌ام.

أنعام: آیه ۵۳ - ۵۲

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَمَا مِنْ حِسَابِكَ عَلَيْهِمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَطْرُدَهُمْ فَتَكُونَ مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۵۲﴾ وَكَذَلِكَ فَتَنَّا بَعْضَهُمْ

بِبَعْضٍ لِيَقُولُوا أَهَؤُلَاءِ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ
بِالشَّاكِرِينَ ﴿۵۳﴾

گروهی از ثروتمندان مکّه نزد پیامبر آمدند، آن‌ها دیدند که پیامبر با چند نفر از بردگان و فقیران نشسته است. این عادت پیامبر بود که همیشه در جمع آنها می‌نشست و با آنان سخن می‌گفت، بلال که برده‌ای سیاه چهره بود و پیامبر او را دوست می‌داشت نیز در میان بردگان بود.

در این هنگام، یکی از ثروتمندان به پیامبر گفت: وقتی ما به دیدن تو می‌آییم، این بردگان و فقیران را از مجلس خود بیرون کن، ما دوست داریم که شخصیت و ارزش ما حفظ شود، وقتی مهمانانی به این شهر می‌آیند، ما خجالت می‌کشیم که ما را با این فقیران و بردگان ببینند. جلسه ما را از آنان جدا کن، این کار باعث می‌شود بزرگی و عظمت تو حفظ شود و در دل‌های مردم بیشتر جا باز کنی. (۹۲)

تو این دو آیه را بر پیامبر نازل کردی:

ای محمد! کسانی که هر صبح و شام مرا می‌خوانند و خشنودی و رضای مرا می‌طلبند، از خود دور مکن! نه حساب اعمال آن‌ها با توست و نه حساب تو با آنان!

اگر آنان خطایی انجام دهند، آن خطا، در نامه عمل تو ثبت نمی‌شود و کسی تو را به گناه آنان بازخواست نمی‌کند، اگر آنان را از خود برانی، از ستمگران خواهی بود.

من این بندگان فقیر خود را وسیله امتحان ثروتمندان قرار دادم، ثروتمندان وقتی این فقیران را می‌بینند می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که خدا از میان ما برگزید و بر آنان منت نهاد و هدایتشان کرد؟ پس به آن ثروتمندان بگو که خدای من بندگان شکرگزار خود را می‌شناسد.

وقتی تو به این فقیران و بردگان، نعمت ایمان دادی، آنان با همه وجود خود، تو را شکر و سپاس کردند، تو از سپاس و شکرگزاری آنان باخبر هستی و نعمت ایمان را از آنان نخواهی گرفت، اما آن ثروتمندان، بنده شکرگزار تو نیستند و هرگز تو را به خاطر نور ایمان، شکر نکرده‌اند و هر لحظه ممکن است نعمت ایمان را از آنان بگیری. این قانون توست، اگر نعمتی را به کسی دادی و او شکر آن را به جا نیاورد، تو آن نعمت را از او می‌گیری.

این سخن تو هشدار برای ثروتمندان است، ثروتمندانی که فکر می‌کنند که مقام آن‌ها به خاطر ثروت از فقرا بالاتر است، اکنون آن‌ها در برابر یک آزمایش قرار گرفته‌اند، آیا آن‌ها می‌توانند زنجیرهای خرافات و غرور طبقاتی را در هم بشکنند و فقیرانی را که تو دوست داری، دوست بدارند؟

أنعام: آیه ۵۵ - ۵۴

وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ
عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ
ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥٤﴾ وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

تو در قرآن از عذاب بُت پرستان و کافران و مُجرمان سخن گفتی، این که آنان در روز قیامت هیچ یار و یآوری نخواهند داشت و آتش دوزخ در انتظار آنان خواهد بود.

گروهی از گناهکارانی که این سخنان تو را شنیده بودند، به فکر فرو رفتند، آیا آنان هم گرفتار عذاب تو خواهند شد؟ آن‌ها به تو و پیامبر تو ایمان آورده بودند اما گناهانی را انجام داده بودند.

سرانجام آن‌ها تصمیم گرفتند تا نزد پیامبر بروند و از او درباره آینده خود سؤال کنند، به راستی آیا تو گناه آنان را می‌بخشی؟ (۹۳)
اکنون این چنین با پیامبر خود سخن می‌گویی:

ای محمّد! وقتی کسانی که به قرآن و آیات من ایمان دارند، نزد تو می آیند، با مهربانی به آنان چنین بگو: «درود بر شما! بدانید که پروردگار شما، مهربانی و لطف را بر خود واجب کرده است، هر کدام از شما از روی نادانی، گناهی بکند و پس از آن توبه کند و کارهای نیک انجام دهد، خدا گناه او را می بخشد زیرا او آمرزنده و مهربان است و خدا این گونه سخن خود را بیان می کند تا راه گناهکار از مُجرم جدا شود».

تو از پیامبر خود می خواهی تا به گناهکاری که از گناه خود پشیمان شده است، سلام کند و او را گرامی بدارد و به او مژده بخشش و مهربانی تو را بدهد. تو گناهکار پشیمان را می بخشی، این وعده توست، تو حساب گناهکار را از مُجرم، جدا کرده ای.

به راستی چه فرقی میان گناهکار و مُجرم وجود دارد؟ گناهکار کسی است که خطایی انجام می دهد، اما این کار را از روی عناد و دشمنی و لجاجت با تو انجام نمی دهد، او از روی نادانی و غفلت یا به سبب غلبه شهوت و غضب گناهی می کند. وقتی او پشیمان بشود و از گناهش توبه کند، تو او را می بخشی.

اما مُجرم کسی است که از روی عناد و دشمنی با تو به دستورات تو عمل نمی کند و راه خطا می رود، هدف او چیزی جز لجاجت با تو نیست، تو مُجرم را به عذاب سخت گرفتار خواهی ساخت. (۹۴)

أنعام: آیه ۵۸ - ۵۶

قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قُلْ لَأَتَّبِعُ أَهْوَاءَكُمْ قَدْ ضَلَلْتُ إِذًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾ قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَكَذَّبْتُمْ بِهِ مَا عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ بِهِ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ

يَقْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ ﴿٥٧﴾ قُلْ لَوْ أَنَّ عِنْدِي مَا تَسْتَعْجِلُونَ
بِهِ لَقُضِيَ الْأَمْرُ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ ﴿٥٨﴾

سخن از مُجرمان به میان آمد، مُجرمان کسانی هستند که حق را شناخته‌اند، اما از روی عناد و دشمنی آن را انکار کردند، گروهی از مردم مکّه، با این که می‌دانستند محمد ﷺ پیامبر توست، اما به او ایمان نمی‌آوردند. آنان از پیامبر می‌خواستند دست از آرمان خود بردارد و به عبادت بُت‌های آنان رو بیاورد.

پیامبر به امر خدا در جواب آنان چنین باید بگوید: «من از پرستش بُت‌هایی که شما به جای خدا می‌پرستید، نهی شده‌ام، من از هواهای نفسانی شما پیروی نمی‌کنم، اگر چنین کنم، قطعاً گمراه خواهم شد و از هدایت‌یافتگان نخواهم بود. من برای شما قرآن را آوردم، قرآن، دلیل روشن خدا برای شماست، اما شما آن را تکذیب کردید».

گروهی از آن بُت‌پرستان به پیامبر می‌گفتند: تو ما را از عذاب خدا می‌ترسانی، اگر راست می‌گویی آن عذاب را همین الآن بر ما نازل کن!
از پیامبر می‌خواهی به آنان چنین بگویی: «آن عذابی که شما برای نازل شدنش عجله می‌کنید، در دست من نیست، در زود یا دیر آمدن عذاب، فقط خدا حکم و فرمان می‌دهد، او به حقّ فرمان می‌دهد و بهترین جداکننده حقّ از باطل است».
آری، این سنّت توست که به ستمکاران و کافران مهلت می‌دهی تا شاید بیدار شوند و راه درست را انتخاب کنند و به سعادت برسند.

سخن پیامبر با کافران چنین ادامه می‌یابد: «شما از من خواستید تا عذاب نازل شود، اگر اختیار این کار در دست من بود، عذاب نازل شده بود و شما هلاک شده بودید و گفتگوی میان من و شما به پایان رسیده بود، اما این کار در دست من

نیست، خداست که میان بندگان خود داوری می‌کند و هر وقت بخواهد شما را هلاک می‌کند، او به حال ستمکاران آگاه‌تر است».

انعام: آیه ۶۲ - ۵۹

وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي
الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ سَّمَاءٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ
وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٥٩﴾ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم
بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِقَاضِي أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٦٠﴾ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ
عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُم حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا
وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴿٦١﴾ ثُمَّ رُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ
أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ﴿٦٢﴾

سخن از قانون تو به میان آمد، تو کافران را به یکباره نابود نمی‌کنی، به آنان فرصت می‌دهی تا سخنان تو را بشنوند، شاید هدایت شوند. اکنون در اینجا از خودت سخن می‌گویی، از علم و قدرت بی‌اندازهات سخن می‌گویی تا بندگان با تو بیشتر آشنا شوند و به جای عبادت بت‌های بی‌جان، به پرستش تو رو بیاورند.

ای بندگان من!

بدانید که کلیدهای غیب نزد من است، هیچ کس جز من به آن‌ها آگاهی ندارد، من آنچه در خشکی و دریاست می‌دانم، از آن برگ که پژمرده می‌شود و فرو می‌افتد تا آن دانه که در دل زمین جای می‌گیرد، همه را می‌دانم و هر مخلوقی که در زمین و دریا وجود دارد، در «لوح محفوظ» که همان علم من می‌باشد، ثبت است. (۹۵)

هنگام شب، شما را به خواب می‌برم، از همه کارهایی که در روز انجام داده‌اید،

باخبرم، شما را از خواب بیدار می‌کنم، این خواب و بیداری برای شما وجود دارد تا آن زمان که مرگ شما فرا برسد، زمان مرگ هر کدام از شما مشخص است، وقتی زمان آن فرا برسد، شما به دنیای دیگر می‌روید و در روز قیامت به پیشگاه من حاضر می‌شوید، آن روز من شما را از همه کارهایی که در این دنیا کرده‌اید، باخبر می‌سازم و به بندگان خوبم پاداش می‌دهم و کافران را کیفر می‌نمایم. من به همه بندگان خود تسلط دارم، فرشتگانی را برای حفاظت از شما قرار داده‌ام، آنان شما را تا لحظه مرگ از بلاها حفظ می‌کنند و همه اعمال شما را می‌نویسند.

وقتی مرگ شما فرا برسد، فرشتگان جان شما را می‌گیرند، آنان در انجام مأموریت خود کوتاهی نمی‌کنند و حتی لحظه‌ای هم وظیفه خود را به تأخیر نمی‌اندازند.

در روز قیامت همه شما برای حسابرسی به پیشگاه من که مولای حقیقی شما هستم حاضر می‌شوید، آگاه باشید که آن روز، داوری با من است و من سریع‌تر از هر حسابگری به حساب شما رسیدگی می‌کنم. (۹۶)

تو آنچه در زمین و آسمان است را می‌دانی، هر برگی که از درختی می‌افتد، تو به آن آگاه هستی. (۹۷)

تو می‌دانی که الآن من مشغول چه کاری و چه فکری هستم، تو می‌دانی که در دریاها، کوه‌ها و... چه می‌گذرد، تو به رفتار و کردار بندگان خود آگاهی کامل داری.

من این‌ها را می‌دانم، فقط یک سؤال دارم، آیا تو قبل از خلق جهان، به این چیزها علم داشتی؟

بعضی‌ها می‌گویند تو قبل از خلقت جهان، فقط چیزهای کلی را می‌دانستی و به

جزئیات این جهان آگاهی نداشتی. من می خواهم بدانم این سخن درست است یا نه؟

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از او این سؤال را نمود: «آیا آنچه الآن در این جهان وجود دارد، قبلاً خدا از آن آگاهی داشت؟». امام هم در پاسخ چنین فرمود: «خدا قبل از این که آسمانها و زمین را بیافریند، به همه چیز آگاهی داشت». (۹۸)

وقتی این جواب را می شنوم، به فکر فرو می روم. تو با قدرت خودت این جهان را آفریدی و علم تو حدّ و اندازه ای ندارد، تو الآن به همه چیز علم داری، همان طور که قبل از خلقت نیز به همه چیز علم و آگاهی داشتی.

آیا تو قبل از خلقت جهان، می دانستی در سال ۶۱ هجری یزید، امام حسین علیه السلام را شهید می کند؟

آری، تو قبل از خلقت آسمانها و زمین به همه چیز علم و آگاهی داشتی، اکنون با خود می گویم: «اگر خدا می دانست که یزید، امام حسین علیه السلام را می کشد، پس چرا خدا یزید را به جهنم می برد؟ یزید که تقصیری نداشته است؟».

باید برای جواب این سؤال خود فکر کنم، به راستی چگونه می توان علم تو را با اختیار انسان جمع کرد؟

باید فکر کنم، مثالی به ذهن من می رسد، به دو دانش آموز فکر می کنم، یکی از آنان شاگرد درس خوانی است، او با اختیار خودش، خوب درس می خواند، اما دانش آموز دیگر، بازیگوشی می کند و اصلاً درس نمی خواند.

هنوز فصل امتحانات نشده است، فقط یک ماه از سال درسی گذشته است، اما معلّم همه چیز را می داند، او می داند که دانش آموز درس خوان، آخر سال قبول می شود و دانش آموز بازیگوش، مردود خواهد شد.

آخر سال می شود، نتیجه معلوم می شود، یکی قبول شده است و دیگری مردود.

آیا دانش آموز بازیگوش می تواند فریاد بزند و یقۀ معلّم را بگیرد که ای آقای

معلم! تو می دانستی که من مردود می شوم، این علم و دانستن تو باعث شد که من مردود شوم!

معلم می دانست که او مردود می شود، اما علم معلم، باعث مردود شدن او نشد، او به اختیار خودش، درس نخواند، او می توانست درس بخواند، اما نخواست، خودش بازیگوشی را انتخاب کرد و الآن هم نتیجه آن را می بیند.

تو قبل از خلقت جهان می دانستی که یزید در سال ۶۱ هجری، امام حسین علیه السلام را شهید می کند، اما این علم تو، باعث این نشد که یزید اختیار خود را از دست بدهد.

یزید خودش دنیا و حکومت دنیا را انتخاب کرد و برای چند روز حکومت بیشتر، امام حسین علیه السلام را شهید کرد، او این کار را به اختیار خود انجام داد و به همین سبب در روز قیامت در آتش جهنم خواهد سوخت و این هرگز ظلم نیست. تو عادل هستی و به هیچ کس ظلم نمی کنی.

انعام: آیه ۶۴ - ۶۳

قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ
تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٣﴾ قُلْ
اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٦٤﴾

از قدرت خود سخن گفتمی تا شناخت بندگان به تو افزون شود و در دل آن‌ها، محبت و دوستی تو زیادتر شود. اکنون از لحظه‌هایی سخن می‌گویی که پرده کبر و غفلت از مقابل چشمان بندگان کنار می‌رود.

این سخن توست: به راستی چه کسی جز من شما را از سختی‌ها نجات می‌دهد؟ سختی‌هایی که در دریا یا خشکی به شما رو می‌آورند، شما در آن لحظه، آشکار و نهان، مرا می‌خوانید و می‌گویید که اگر نجات پیدا کنیم، بنده شکرگزار خدا

خواهیم شد. من شما را از آن بلاها و هر اندوه دیگری نجات می‌دهم، اما باز شما مرا فراموش می‌کنید و به بُت‌های خود رو می‌کنید.

در لحظه‌های سخت که از همه جا ناامید شده‌ام، با تمام وجود تو را می‌خوانم که ای خدا! نجاتم بده که اگر چنین کنی من دیگر گناه نمی‌کنم، از بدی‌ها توبه می‌کنم و بنده شکرگزار تو می‌شوم.

در آن هنگام، احساس می‌کنم که بنده ضعیف تو هستم و از خود هیچ ندارم و تو خدای نیرومند و مهربان هستی و می‌توانی مرا نجات بدهی.

تو در حق من مهربانی می‌کنی، نجاتم می‌دهی و وقتی من، در ساحل آرامش قرار گرفتم، همه چیز را فراموش نمی‌کنم و بار دیگر، تو را از یاد می‌برم و باز شیفته دنیا و هوس‌های آن می‌شوم.

حکایت من چقدر عجیب است، مدتی که گذشت من می‌گویم که شانس با من بود و من از آن بلا نجات پیدا کردم، آری، من تو را فراموش می‌کنم، لطف تو را از یاد می‌برم و می‌گویم شانس آوردم، به راستی من چه بنده بدی برای تو هستم و تو چه خدای خوبی! تو می‌دانستی که من تو را فراموش خواهم کرد، اما باز هم در آن لحظه تنهایی رهایم نکردی، دستم را گرفتی و نجاتم دادی.

انعام: آیه ۶۶ - ۶۵

قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّنْ
فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبَسَكُمْ شِيْعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ
بَعْضٍ أَنْظُرْ كَيْفَ نَصَّرَفَ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ
وَهُوَ الْحَقُّ قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦٦﴾

دیگر وقت آن است که بُت‌پرستان را از عذاب بترسانی، پیامبر بارها با آنان

سخن گفت و سعی کرد آنان را از خواب غفلت بیدار کند، اما آنان شیفته بت‌های خود شده‌اند.

اکنون به آنان هشدار می‌دهی که می‌توانی آن‌ها را به این سه عذاب گرفتار سازی:

۱ - عذاب آسمانی (صاعقه، طوفان).

۲ - عذاب زمینی (زلزله، سیل)

۳ - کیفر اختلافات قومی و بروز جنگ و به جان هم افتادن.

آری، پیروی از بت‌پرستی، نتیجه‌ای جز عذاب یا گرفتار شدن به اختلاف‌ها ندارد، طبیعی است که در هر گروه و ملتی که اختلاف رخنه کند، آنان به سراشیبی سقوط می‌افتند.

تو بارها سخنان خود را برای آن گمراهان بیان کردی، گاه آنان را مژده رحمت دادی، گاهی از عذاب خود ترساندی، شاید از خواب غفلت بیدار شوند و به حق ایمان بیاورند.

ولی آنان قرآن را تکذیب کردند در حالی که قرآن، سخن حق است، پس از پیامبر می‌خواهی به آنان چنین بگویی: «من مسئول کردار و رفتار شما نیستم، کار من فقط رساندن پیام خدا به شما بود، من وظیفه خود را انجام دادم، دیگر خودتان می‌دانید، انتخاب با شماست، خدا شما را آزاد آفریده است، شما خودتان باید تصمیم نهایی را بگیرید. من راه حق را برای شما آشکار ساختم، شما می‌توانید ایمان یا کفر را انتخاب کنید.» (۹۹)

أنعام: آیه ۶۷

لِكُلِّ نَبِيٍّ مُّسْتَقَرٌّ وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٦٧﴾

برای هر یک از وعده‌ها و پیش‌گویی‌های تو، وقت و زمانی است، هر وقت که

زمان آن فرا برسد، آن وعده‌ها آشکار خواهد شد و به زودی همگان راستی وعده‌های تو را خواهند فهمید.

بت پرستی، بزرگ‌ترین مانع سعادت و رستگاری انسان است، وقتی انسان به جای پرستش خدای یگانه، به عبادت بُت‌های بی‌جان رو می‌آورد، خود را از سعادت محروم می‌کند. همین‌طور وقتی تو از ما می‌خواهی تا از گناهان دوری کنیم، این به نفع خودمان است، عبادت و معصیت انسان‌ها، برای تو هیچ نفع و ضرری ندارد.

حکایت سخنان تو مانند سخنان آن پزشکی است که به کسی می‌گوید: «تو به سرطان مبتلا شده‌ای، باید به فکر درمان و معالجه خود باشی»، اما او سخن پزشک را دروغ می‌شمارد و به دنبال معالجه نمی‌رود.

مدتی می‌گذرد و وقتی سرطان همه بدن بیمار را فرا می‌گیرد، می‌فهمد که با دروغ شمردن سخن پزشک، چه ضرری به خود زده است و دیگر هیچ چاره‌ای ندارد.

پیامبران تو انسان را از بت پرستی و گناهان نهی می‌کنند و آن‌ها را از عذاب تو می‌ترسانند، کسانی که این هشدارها را دروغ می‌خوانند، به زودی متوجه می‌شوند که این هشدارها حقیقت داشت و آنان خود را از سعادت ابدی محروم کرده‌اند، افسوس که دیگر، زمانی برای جبران گذشته نمانده است.

أنعام: آیه ۶۹ - ۶۸

وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِي آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ وَإِمَّا يُنسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرَى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٦٨﴾ وَمَا عَلَى الَّذِينَ الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذُكِّرُوا لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٦٩﴾

کافران اینجا و آنجا می‌نشستند و قرآن را مسخره می‌کردند و درباره آن، یاهو گویی می‌نمودند، آنان سخنان نامناسبی درباره قرآن می‌گفتند تا به خیال خود، مردم را از شنیدن آیات قرآن باز دارند.

اکنون تو از مسلمانان می‌خواهی که اگر در مجلسی بودند و کافران مشغول بدگویی قرآن شدند، از آنان رو بگردانند و از گفتگو با آنان پرهیز کنند تا آنان به موضوع دیگری مشغول شوند و اگر شیطان باعث شود که این دستور را فراموش کنند، همان لحظه که یادشان آمد، جلسه را ترک کنند و با آن کافران هم‌سخن نشوند.

آری، نشستن در مجلسی که قرآن را مسخره می‌کنند، گناه بزرگی است، البته اگر افراد باتقوا برای ارشاد و هدایت گمراهان با آنان همنشین شوند، گناهی بر آنان نیست، ولی باید توجه داشته باشند که این کار فقط برای هدایت آنان باشد نه چیز دیگری، شاید گمراهان این پندها را بشنوند و پرهیزکار شوند. (۱۰۰)

انعام: آیه ۷۰

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا وَعَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ
الدُّنْيَا وَذَكَرُوا بِهِ أَنْ تُبْسَلَ نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا
شَفِيعٌ وَإِنْ تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ أُبْسِلُوا بِمَا كَسَبُوا
لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿۷۰﴾

ای محمد! کسانی را که دین خود را به بازیچه و هوسرانی گرفته‌اند و بت‌ها را عبادت می‌کنند و زندگی دنیا آنان را فریفته است، به حال خود رها کن، آنان شیفته دنیا شده‌اند و به فکر روز قیامت نیستند، پس تو از همنشینی با آنان دوری کن. از تو می‌خواهم تا آنان را با آیات قرآن، از نتیجه کارهایشان بترسانی و به آنان خبر دهی که به عذاب من گرفتار خواهند شد، روز قیامت فرا می‌رسد و هر کس

به نتیجه اعمال خودش، سپرده می شود و راه فراری نمی یابد، در آن روز جز من یار و فریادرسی نیست.

اگر آنان برای نجات خود، هر گونه عوضی بدهند، از آنان پذیرفته نمی شود، آنان گرفتار نتیجه کردار و رفتار خود شده اند، برای آنان به خاطر کفرشان، نوشیدنی از آبی جوشان می نوشانند و آنان دچار عذابی دردناک خواهند بود.

أنعام: آیه ۷۳ - ۷۱

قُلْ أَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا
وَتُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي
الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ
الْهُدَىٰ وَأْمُرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٧١﴾ وَأَنْ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْهُ
وَهُوَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٧٢﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُنْ فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي
الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴿٧٣﴾

گروهی از مردم مکه ندای پیامبر را اجابت کردند و دست از بت پرستی برداشتند و مسلمان شدند. بزرگان مکه وقتی این خبر را شنیدند، نزد آن تازه مسلمانان رفتند و آنان را به کفر و بت پرستی دعوت کردند.

اکنون تو به پیامبر دستور می دهی تا به مشرکان چنین بگوید:

ای مشرکان! آیا از پرستش خدا دست برداریم و بت هایی را پرستش کنیم که نمی توانند سودی به ما برسانند. بت ها هرگز نمی توانند به ما ضرری برسانند، عده ای خیال می کنند اگر دست از بت پرستی بردارند به خشم بت ها گرفتار می شوند، اما بت ها هرگز نمی توانند به کسی ضرری برسانند.

ای مردم! آیا بعد از آن که خدا ما را هدایت کرد، به عقاید گذشته خود بازگردیم؟ آیا شما می خواهید مانند آن کسی باشیم که شیطان ها او را با وسوسه ها، فریب

داده‌اند و او در بیابان، حیران و سرگردان مانده است، در حالی که دوستانش او را صدا می‌زنند و به او می‌گویند: «به سوی ما بیا تا تو را به جای امن ببریم»، اما آن شخص به سخن او گوش نمی‌کند و از آن شیاطین پیروی می‌کند و در آن بیابان می‌ماند تا از تشنگی هلاک شود.

هدایتی که از سوی خدا باشد، هدایت حقیقی است و آنچه شما ما را به آن فرا می‌خوانید، چیزی جز گمراهی نیست. بر ماست که به راهی برویم که خدا ما را به آن فرا خوانده است و تسلیم کسی شویم که آسمان‌ها و زمین تسلیم اویند. ما مأموریم که تسلیم خدای جهانیان باشیم و نماز را به پاداریم و تقوا پیشه کنیم، همه ما در روز قیامت، برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر خواهیم شد. خدای ما، خدایی است که آسمان‌ها و زمین را به درستی آفرید و کار او بیهوده نبود.

بترسید از وقتی که خدا خطاب به روز قیامت بگوید: «موجود شو» و روز قیامت بی درنگ موجود می‌شود، کلام خدا حق و پابرجاست.

وقتی در «صور اسرافیل» دمیده شود، روز قیامت بر پا می‌شود، در آن روز، فرمانروایی از آن اوست، او دانای نهران و آشکار است و او درستکار و آگاه است.

صور اسرافیل چیست؟ اسرافیل کیست؟

او یکی از فرشتگان توست، «صور» چیزی مانند شیپور است، کسی نمی‌داند این شیپور چگونه است، وقتی که تو بخواهی این جهان را نابود کنی، به اسرافیل دستور می‌دهی تا در شیپور خود بدمد، سپس همه موجودات نابود می‌شوند و بعد از آن خود اسرافیل هم نابود می‌شود.

سال‌ها می‌گذرد، هیچ کس نمی‌داند چه مدت زمان سپری می‌شود، بعد از آن، وقتی که تو بخواهی روز قیامت را برپا کنی، اول اسرافیل را زنده می‌کنی و به او

دستور می‌دهی تا برای بار دوم، در شیپور خود بدمد، سپس همه فرشتگان و انسان‌ها زنده می‌شوند و روز قیامت آغاز می‌شود.

در روز قیامت، فرمانروایی از آن توست، اکنون نیز فرمانروایی آسمان و زمین برای توست، روز قیامت، امتداد فرمانروایی تو بر همه جهان است، اما در این دنیا، پرده بر چشم من است و من نمی‌توانم خیلی چیزها را ببینم، اما روز قیامت، روز شهود است، پرده‌ها از چشم من کنار می‌رود و همه چیز را آن‌چنان که هست، می‌بینم.

من باید تو را پرستش کنم، تویی که آسمان‌ها و زمین را خلق نمودی، فرمانروای جهان می‌باشی، با قدرت خود هرچه را بخواهی، می‌آفرینی، روز قیامت را تو برپا می‌کنی و به بندگان خوبت پاداش می‌دهی و آنان را مهمان بهشت خود می‌گردانی و کافران را کیفر می‌دهی. آری، فقط تو، شایسته عبادت و پرستش هستی. (۱۰۱)

انعام: آیه ۷۴

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ أَرَزَرَأْتَتَّخِذُكُ أَصْنَامًا إِلَهَةً إِنِّي
أَرَاكَ وَقَوْمَكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۷۴﴾

از ابراهیم علیه السلام سخن می‌گویی، ابراهیم علیه السلام یکی از پیامبران بزرگ تو بود، وقتی او کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، برای همین عمویش، «آذر» او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می‌کرد. (۱۰۲)

آذر بت پرست بود و دوست داشت که ابراهیم علیه السلام هم مانند او بت‌ها را پرستند، اما ابراهیم علیه السلام به او چنین گفت: «چرا بت‌ها را به عنوان خدای خود، پرستش می‌کنی؟ تو و قبیله‌ات در گمراهی آشکار هستید».

تو در اینجا از آذر به عنوان «پدر» ابراهیم یاد می‌کنی، در حالی که او عمومی ابراهیم علیه السلام بود، به راستی هدف تو از این سخن چیست؟

آذر، ابراهیم علیه السلام را بزرگ کرده بود و بر او سلطه داشت، ابراهیم علیه السلام می‌خواست در برابر سرپرستی که او را به کفر فرا می‌خواند، ایستادگی کند و او را از انحراف بزرگی که داشت، برحذر دارد.

این نکته مهمی است که باید به آن توجه کرد، اگر تو می‌گفتی که ابراهیم علیه السلام عمویش آذر را گمراه خواند، این پیام به من منتقل نمی‌شد، اهمیت کار ابراهیم علیه السلام این بود که در مقابل کسی ایستاد که نقش پدر را برای او داشت و بر او سلطه داشت.

تو می‌خواهی به من بگویی که هرگز تحت تأثیر قدرت برتر از خودم قرار نگیرم، اگر پدر یا جامعه یا حکومت مرا به راهی فرا خواندند که رضای تو در آن نیست، هرگز آن را نپذیرم، باید مانند ابراهیم علیه السلام در مقابل گمراهی بایستم.

در قرآن مورد دیگری پیدا کردم که از «عمو» به عنوان «پدر» یاد شده است. در سوره بقره آیه ۱۳۳ این ماجرا ذکر شده است: وقتی یعقوب علیه السلام احساس کرد که دیگر مرگ او فرا رسیده است، فرزندان خود را صدا زد و به آنان گفت: بعد از مرگ من چه کسی را می‌پرستید؟ آن‌ها در جواب گفتند: ما خدای تو و خدای پدران تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیهم السلام را می‌پرستیم.

من باید در این آیه دقت کنم، فرزندان یعقوب علیه السلام گفتند ما از دین پدران تو پیروی می‌کنیم و نام سه نفر را به عنوان پدران یعقوب علیه السلام ذکر کردند:

۱ - ابراهیم: او پدر بزرگ یعقوب بود.

۲ - اسحاق: او پدر یعقوب بود.

۳ - اسماعیل: او عموی یعقوب بود.

نکته جالب این است که در این آیه، اسماعیل که «عموی یعقوب» است، به عنوان «پدر یعقوب» ذکر شده است.

من نتیجه می‌گیرم که در قرآن، گاهی اوقات، واژه «پدر» آمده است، اما منظور از این واژه، «عمو» می‌باشد. در داستان ابراهیم علیه السلام نیز، آذر که «عموی ابراهیم» است به عنوان «پدر ابراهیم» ذکر شده است.

* * *

أنعام: آیه ۷۵

وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ ﴿۷۵﴾

تو بودی که ابراهیم علیه السلام را از بُت پرستی و پیروی از دین عمویش آذر نجات دادی و قلب او را به نور ایمان روشن نمودی، تو بر همه آسمان‌ها و زمین فرمانروایی داری، تو این فرمانروایی خود را به ابراهیم علیه السلام نشان دادی تا با دیدن آن، یقین پیدا کند.

ابراهیم علیه السلام عجائب و شگفتی‌های جهان را با چشم خود دید و یقین او بیشتر و کامل‌تر شد. او قدرت و عظمت تو را در جهان دید، او با چشم خود چیزهایی را دید که دیگران از دیدن آن، ناتوان هستند، تو پرده از چشم او گرفتی و او ملکوت آسمان‌ها و زمین را دید. (۱۰۳)

* * *

أنعام: آیه ۷۹ - ۷۶

بَارِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي
رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿۷۷﴾ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَارِعًا قَالَ
هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا
تُشْرِكُونَ ﴿۷۸﴾ إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۷۹﴾

ابراهیم علیه السلام دید که عده‌ای از مردم ستاره زهره را می‌پرستند، عده دیگری ماه را و گروه دیگر خورشید را می‌پرستند. او تصمیم گرفت تا با آنان سخن بگوید. شب که فرا رسید، ستاره زهره در آسمان پدیدار شد، ابراهیم علیه السلام رو به کسانی کرد که زهره را می‌پرستیدند، به آنان چنین گفت: آیا این خدای من است؟ او از این سؤال هدفی داشت، می‌خواست تا پیام خود را به آنان برساند، ساعتی

گذشت و ستاره زهره ناپدید شد و غروب کرد، اینجا بود که ابراهیم علیه السلام به آنان گفت: من چیزی که غروب می‌کند را دوست ندارم. بعد از آن ماه تابان طلوع کرد، او به کسانی که ماه را می‌پرستیدند چنین گفت: آیا این خدای من است؟

چندین ساعت گذشت و ماه هم ناپدید شد، ابراهیم علیه السلام گفت: اگر پروردگارم مرا به معرفت و شناخت خود، راهنمایی نکند، از گمراهان خواهم بود.

شب به پایان رسید و سپیده در افق نمایان شد و بعد از ساعتی خورشید طلوع کرد، وقتی ابراهیم علیه السلام به خورشید نگاه کرد به کسانی که خورشید را می‌پرستیدند گفت: «آیا این خدای من است؟ خورشید از ستاره زهره و ماه بزرگتر است». ابراهیم علیه السلام صبر کرد تا خورشید هم غروب کرد، اینجا بود که چنین گفت: ای مردم! من از چیزهایی که شما آن را می‌پرستید، بیزارم، من با تمام وجود به خدایی رو می‌کنم که آسمان‌ها و زمین را آفریده است، من در ایمان به خدای خویش، اخلاص دارم و از مشرکان نیستم و برای خدای خود شریکی برنگزیده‌ام. (۱۰۴)

به راستی این سخنان ابراهیم علیه السلام برای من چه پیامی دارد؟ باید فکر کنم... عشق، زندگی مرا زیبا می‌کند، اگر احساس عشق را از دست بدهم، دیگر زندگی برایم بی معنا می‌شود و نمی‌توانم زیبایی‌های آن را درک کنم. افرادی را دیده‌ام که عشق آنان، ثروت است، آنان شیفته دنیا شده‌اند و برای جمع کردن مال دنیا تلاش زیادی می‌کنند، آنان ضروریات زندگی، مانند خانه، ماشین و دیگر امکانات را دارند، اما باز هم به دنبال دنیا می‌دوند. کسی که دیوانه وار به دنبال دنیا است، عاشق دنیا شده است، چه کند؟ عاشق نمی‌تواند به دنبال معشوق نباشد.

بعضی‌ها عاشق شهرت می‌شوند و برای رسیدن به آن کوشش می‌کنند، گروهی به دنبال ریاست هستند و در طلب آن بی‌قرارند.

شور و عشق، همیشه در وجود همه هست، همه انسان‌ها، عاشق آفریده شده‌اند، فقط معشوق‌ها مختلف‌اند.

اکنون وقت آن رسیده است که درباره معشوق‌های خود، فکر کنم. وقتی معشوق من عوض شود، زندگی من هم تغییر می‌کند. هرچه معشوق من بزرگتر شود، من بزرگتر می‌شوم، اگر معشوق من پایان داشته باشد، من هم پایان خواهم داشت. خوشا به حال کسی که معشوقی دارد بی‌پایان! چنین کسی هرگز تمام نمی‌شود. یادم نمی‌رود آن روزی که کنار بستر دوستم بودم، او همه عمر خود را برای به دست آوردن ثروت صرف کرده بود، لحظات پایانی عمرش بود، من اشک را در چشمان او دیدم.

آن روز، او گریه کرد و اطرافیان او نگران بودند، آن‌ها نمی‌دانستند راز این گریه او چیست.

من فهمیدم که گریه او، گریه عاشق دلسوخته است، عاشقی که تا ساعتی دیگر برای همیشه از معشوق خود جدا می‌شد.

آن روز معنای سخن ابراهیم علیه السلام را فهمیدم: انسان باید معشوقی برای خود انتخاب کند که پایان ندارد!

این پیام بزرگی بود که ابراهیم علیه السلام به من آموخت، او وقتی دید که ستاره زهره غروب کرد، فریاد برآورد: «من چیزی را که غروب می‌کند دوست ندارم».

پیام او این بود: ای انسان! تو موجود بزرگی هستی، نباید گرفتار چیزی شوی که پایان دارد!

انعام: آیه ۸۳ - ۸۰

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ
 وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا
 أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٨٠﴾ وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ
 أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ
 إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨١﴾ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ
 لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٨٢﴾ وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى
 قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٨٣﴾

ابراهیم علیه السلام با مردم سخن گفت و آن‌ها را از پرستش غیر خدا برحذر داشت. عده‌ای ماه و خورشید و ستاره زهره را می‌پرستیدند، اما بیشتر مردم آن روزگار، بت پرست بودند. ابراهیم علیه السلام از آنان خواست تا فقط تو را پرستند و یکتاپرست شوند.

آنان وقتی سخن ابراهیم علیه السلام را شنیدند به او گفتند:

ای ابراهیم! تو از ما می‌خواهی از دین پدران خود دست بکشیم، در حالی که پدران و نیاکان ما، همه بر این دین بوده‌اند، ما از دین آنان دست بر نمی‌داریم، زیرا از عاقبت آن می‌ترسیم، ما می‌ترسیم به خشم بت‌ها گرفتار شویم، تو هم که از عبادت بت‌ها جدا شده‌ای، به زودی به خشم آنان گرفتار خواهی شد، پس بهتر است به دین ما بازگردی.

این حکایت همه انسان‌های آزاده است، وقتی آنان به مرحله بالایی از فهم و درک می‌رسند و از مردم زمان خود بیشتر می‌فهمند، گرفتار هجوم مردم می‌شوند، مردم می‌خواهند آن‌ها را مثل خود کنند و اینجاست که مبارزه آغاز می‌شود، مبارزه بین دانایی و جهالت!

ابراهیم علیه السلام در جواب آنان چنین گفت:

ای مردم! چرا دربارهٔ خدایی که مرا هدایت کرده است با من بحث و ستیزه می‌کنید، من هرگز از بُت‌هایی که شما می‌پرستید، نمی‌ترسم، بُت‌ها نمی‌توانند به کسی سود یا زیانی برسانند.

ممکن است برای من اتّفاق ناگواری پیش بیاید، اما هرگز آن اتّفاق به خاطر خشم بُت‌های شما نیست، بلکه خدا چنین اراده کرده است.

یقین دارم که مصلحت من هم در همان است، زیرا وسعت علم خدا، همه چیز را فراگرفته است. آیا وقت آن نشده است از سخنان من پند بگیرید؟

شما مرا از خشم بُت‌ها می‌ترسانید، من چگونه از خشم بُت‌های شما بترسم ولی شما از این که پرستش خدای یگانه را رها کرده‌اید و به بُت‌پرستی رو آورده‌اید، نمی‌ترسید؟

شما که هیچ دلیلی برای عبادت این بُت‌ها ندارید، اگر ادّعا می‌کنید که اهل فهم هستید بگویید بدانم کدام یک از ما به امن و آرامش شایسته‌تر هستیم و نباید ترسی به دل داشته باشیم؟

چه کسی از آیندهٔ خود ترس ندارد، شما که بُت‌ها را عبادت می‌کنید یا من که خدای یگانه را می‌پرستم؟

کسانی که به خدا ایمان آوردند و ایمان خود را به شرک آلوده نکردند، در امنیت و آسودگی خواهند بود، آنان کسانی هستند که به راه راست، هدایت شده‌اند. (۱۰۵)

ابراهیم علیه السلام در این سخن خود پیام دیگری به همهٔ انسان‌ها داد، آرامش و آسایش فقط در سایهٔ ایمان به تو حاصل می‌شود.

کسی که به تو ایمان بیاورد و ایمان خود را به شرک آلوده نسازد، به هدایت دست یافته است و در دو جهان در آسایش و آرامش خواهد بود.

ممکن است در این دنیا با بلا و سختی‌هایی روبرو شود، اما چون می‌داند که همه کارهای تو از روی حکمت و مصلحت است و در مهربانی تو هیچ شکئی ندارد، آن سختی‌ها را به جان می‌خرد و صبر می‌کند، ممکن است او در اوج سختی باشد، اما قلب او آرام است و این سرمایه‌ای بس بزرگ است. او در روز قیامت در بهشت جاودان جای دارد.

این سخنان و روشی که ابراهیم علیه السلام در سخن گفتن با مردم به کار برد، از سوی تو بود، تو این سخنان را به ابراهیم علیه السلام وحی نمودی و به او آموختی. تو مقام هر کس را که بخواهی، بالا و بالاتر می‌بری، این لازمه حکمت و علم توست، وقتی می‌بینی که بنده‌ای از بندگانت، در راه تو کوشش می‌کند و از گمراهان نمی‌هراسد و در همه جا از ایمان به تو سخن می‌گوید، تو به او مقامی بزرگ عنایت می‌کنی.

انعام: آیه ۸۸ - ۸۴

وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا
 هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى
 وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٤﴾ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى
 وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٨٥﴾ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوسُفَ وَلُوطًا
 وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٨٦﴾ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ
 وَاجْتَنِبْنَا لَهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٨٧﴾ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ
 يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَعْمَلُونَ ﴿٨٨﴾

تو ابراهیم علیه السلام را شایسته مقام پیامبری دانستی و او را برای هدایت مردم فرستادی، ابراهیم علیه السلام در راه تو زحمت کشید و فداکاری زیادی نمود، تو هم به او

نسل نیک و فرزندان صالح و شایسته عنایت کردی، اکنون نسل و ذریّه او را نام می‌بری:

۱ - تو به ابراهیم علیه السلام، پسری به نام «اسحاق» دادی. وقتی اسحاق بزرگ شد، ازدواج کرد و تو به او، فرزندی به نام «یعقوب» عنایت کردی. یعقوب، نوه ابراهیم بود. (ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام، به ترتیب پدربزرگ، پدر و پسر بودند).

تو ابراهیم و اسحاق و یعقوب علیهم السلام را به علم و اخلاق نیک و پیامبری هدایت کردی، همان‌گونه که قبل از آن، به نوح علیه السلام هم نعمت علم و فضیلت عنایت کردی، ابراهیم علیه السلام، از نسل نوح علیه السلام بود. (نوح علیه السلام حدود دو هزار سال قبل از ابراهیم علیه السلام، زندگی می‌کرد).

۲ - به داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون علیهم السلام که همه از نسل ابراهیم علیه السلام بودند، نیز نعمت پیامبری و علم و دانش دادی، آنان از نیکوکاران بودند و تو به نیکوکاران، ثواب و پاداش می‌دهی.

۳ - همچنین تو زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس علیهم السلام را به پیامبری برگزیدی، آنان نیز همه از نسل ابراهیم علیه السلام بودند و همه از نیکوکاران بودند.

۴ - به ابراهیم علیه السلام پسر دیگری به نام اسماعیل دادی و او هم پیامبر بود. الیسع و یونس علیهم السلام هم دو پیامبری بودند که از نسل ابراهیم علیه السلام بودند، همچنین لوط علیه السلام، از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و تو او را هم به پیامبری برگزیدی، تو آنان را بر همه مردم زمان خود برتری دادی.

تو از پدران و فرزندان و برادران آنان، افرادی را برگزیدی و به راه راست هدایت نمودی.

این هدایت تو بود، تو هر کس از بندگان خود را بخواهی، هدایت می‌کنی، معلوم

است که هدایت تو با شرک و بُت پرستی جمع نمی‌شود، اگر آنان به تو شرک می‌ورزیدند، همهٔ اعمال نیک آنان، نابود می‌شد.

سعادت دنیا و آخرت در سایهٔ یکتاپرستی و ایمان به تو به دست می‌آید، اگر کسی از خط یکتاپرستی منحرف شود، همهٔ تلاش‌های قبلی خود را از بین می‌برد. این قانون توست و پیامبران تو هم مشمول این قانون هستند و از این نظر با دیگران هیچ تفاوتی ندارند، اگر آنان به تو شرک بورزند، اعمالشان نابود می‌شود، البته پیامبران تو معصوم هستند و هرگز به شرک رو نمی‌آورند.

لحظه‌ای صبر می‌کنم و به فکر فرو می‌روم، تو در اینجا عیسی علیه السلام را از نسل ابراهیم علیه السلام معرفی کردی. این سخن برایم عجیب است، عیسی علیه السلام که پدر نداشت، چگونه او از نسل ابراهیم علیه السلام است؟

چه کسی به من کمک می‌کند تا به جواب سؤال خود برسم؟ باید به تاریخ سفر کنم، به عراق بروم، به روزگاری که حجاج بر عراق حکومت می‌کرد، من در جستجوی حقیقت هستم...

روز عید قربان است، همهٔ مردم برای خواندن نماز عید جمع شده‌اند، همه منتظر هستند تا حجاج بیاید و آن‌ها نماز را پشت سر او بخوانند، بعد از لحظاتی همه از جا بلند می‌شوند، حجاج می‌آید و نماز را آغاز می‌کند.

بعد از نماز دوستان او دور او جمع می‌شوند، او در حالی که لبخند می‌زند می‌گوید: امروز روز عید قربان است، باید مردی از اهل عراق را قربانی کنم و خون او را بر روی زمین بریزم!

حجاج، حاکم خونریزی است که با شیعیان دشمنی دارد، او خون شیعیان زیادی را ریخته است، هیچ کس نمی‌داند امروز قرعه به نام چه کسی می‌افتد.

سکوت همه جا را فرا می‌گیرد، حجّاج دستور می‌دهد تا ابن‌یَعْمُر را بیاورند. آنجا را نگاه کن، آن پیرمرد را که با دست‌های بسته می‌آورند، همان ابن‌یَعْمُر است که حجّاج می‌خواهد خون او را در این روز عید بریزد.

خدایا! مگر گناه او چیست؟ چرا حجّاج می‌خواهد او را به قتل برساند؟ حجّاج دستور می‌دهد تا جلّاد مخصوص او بیاید، همه چیز آماده می‌شود. اکنون حجّاج رو به ابن‌یَعْمُر می‌کند و می‌گوید:

– تو همان کسی هستی که می‌گویی رهبر مردم عراق هستی؟

– من دانشمندی از دانشمندان این کشور هستم.

– شنیده‌ام که تو حسن و حسین را به عنوان فرزندان پیامبر معرفی کرده‌ای.

– آری! من آن‌ها را فرزندان پیامبر می‌دانم و این عقیده‌ای است که قرآن آن را تأیید می‌کند.

– چه حرف‌هایی می‌زنی؟ کدام آیه قرآن به این معنی دلالت دارد؟

– به من مهلت بده تا برایت بگویم.

– اگر جواب درستی بدهی به تو ده هزار سکه نقره جایزه خواهم داد، اما اگر

نتوانی جواب بدهی، امروز خون تو را خواهم ریخت.

– ای حجّاج! بگو بدانم آیا این آیه قرآن را خوانده‌ای: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ...» (۱۰۶)

– آری.

– بگو بدانم منظور از این آیه چیست؟

– خدا در این آیه می‌گوید که داوود و سلیمان از فرزندان ابراهیم هستند.

– ای حجّاج! آیا می‌شود آیه بعد آن را برایم بخوانی؟

– «وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ...»

– معنای این جمله که خواندی چه می‌شود؟

— معلوم است. خدا می‌گوید که زکریّا و یحیی و عیسی از فرزندان ابراهیم هستند.

— ای حجاج! بگو بدانم، پدر عیسی که بود؟

— چه حرف‌ها می‌زنی. معلوم است، خداوند عیسی را از مریم و بدون پدر آفرید.

— خوب. اگر عیسی، پدر ندارد، پس از طرف مادرش به ابراهیم می‌رسد، یعنی مادر او مریم، با چند واسطه به حضرت ابراهیم می‌رسد، پس معلوم می‌شود قرآن، عیسی را که فرزند دختر ابراهیم است، فرزند ابراهیم می‌داند، البتّه مریم، با چندین واسطه، دختر ابراهیم می‌شود. اکنون می‌خواهم بپرسم، چطور می‌شود که عیسی، فرزند ابراهیم است، امّا حسن و حسین، فرزندان پیامبر نیستند؟ آیا فاصله مریم به ابراهیم بیشتر است یا فاصله فاطمه به پیامبر؟ مریم با چندین واسطه به ابراهیم می‌رسد و خدا فرزند مریم را فرزند ابراهیم معرفی می‌کند، امّا فاطمه، دختر پیامبر است و بین او و پیامبر هیچ واسطه‌ای نیست، آیا باز هم می‌گویی که حسن و حسین فرزندان پیامبر نیستند؟

حجاج دیگر هیچ نمی‌تواند بگوید، او در مقابل اطرافیان خود سرافکنده شده است، او نمی‌تواند هیچ جوابی به ابن‌یعمُر بدهد، چاره نیست، حجاج دستور می‌دهد تا ابن‌یعمُر را آزاد کنند و ده هزار سکه نقره به او بدهند تا زود از جلوی چشم او دور شود.

وقتی ابن‌یعمُر می‌رود، حجاج دستور می‌دهد تا شتری را قربانی کنند و سپس به اطرافیان خود می‌گوید تا سفره را پهن کنند و مهمانان غذا بخورند، ولی هیچ کس او را خندان نمی‌بیند، او از جواب دندان‌شکن ابن‌یعمُر خشمناک است. (۱۰۷)

أنعام: آیه ۸۹

أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ
يَكْفُرُ بِهَا هَوًّا فَقَدْ كَلَّمْنَا بِهَا قَوْمًا لَيْسُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ﴿۸۹﴾

در آیه قبل، از ۱۷ پیامبر بزرگ خود یاد کردی، همه آنان را برای هدایت انسان‌ها فرستادی تا آنان پیام و سخن تو را ابلاغ کنند و بتوانند راه سعادت و خوشبختی را پیدا کنند.

ابراهیم علیه السلام را فریادگر توحید قرار دادی و به او نسلی پربرکت عنایت کردی. با موسی علیه السلام سخن گفتی، به عیسی علیه السلام معجزات خاصی عنایت کردی و جبرئیل را به کمک او فرستادی، به محمد صلی الله علیه و آله امتیاز خاتمیت دادی و دین او را کامل‌ترین و جامع‌ترین ادیان قرار دادی.

عده‌ای پیامبری پیامبران را نپذیرفتند و می‌گفتند که تو هرگز کسی را به عنوان پیامبر خود نفرستادی، آنان محمد صلی الله علیه و آله را دروغگو می‌شمارند و سخن او را سحر و جادو می‌خوانند.

اکنون با محمد چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! اگر این مردم به دین من (که همان راه پیامبران و راه قرآن است) ایمان نیاورند، من قوم دیگری را برای پاسداری از دین خود می‌گمارم. آنان به دین من ایمان می‌آورند و به آن کفر نمی‌ورزند. آری، تو هرگز نمی‌گذاری که خط پیامبری غریب بماند، تو مردمی را می‌آوری که به آن ایمان می‌آورند و در راه آن جانبازی و فداکاری می‌کنند و جان خویش را فدای ایمان به پیامبران تو می‌کنند.

أنعام: آیه ۹۰

أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿۹۰﴾

تو پیامبران را به راه خیر و نیکی هدایت کرده‌ای و اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا راه آنان را پیروی کند، روش پیامبران یک سرمشق خوب برای محمد ﷺ است، اصول پیامبری همان ایمان به تو، تسلیم تو بودن و ایمان به روز قیامت است. پیامبران تو هرگز از دیگران مزدی نخواستند، تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا به مردم بگویی: من از شما برای رسالت خود، اجر و مزدی نمی‌طلبم، این رسالت من، پند و هدایت برای همهٔ جهانیان است، من وظیفهٔ خود را انجام می‌دهم.

انعام: آیه ۹۱

وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ
بَشَرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى نُورًا وَهُدًى
لِلنَّاسِ تَجْعَلُونَهُ قَرَاطِيسَ تُبْدُونَهَا وَتُخْفُونَ كَثِيرًا وَعُلِّمْتُمْ مَا لَمْ تَعْلَمُوا
أَنْتُمْ وَلَا آبَاؤُكُمْ قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ ﴿٩١﴾

تو آسمان‌ها و زمین را آفریدی، همهٔ آفریده‌های تو از روی حکمت بوده است و از آفرینش آن‌ها هدفی داشته‌ای، انسان را آفریدی و او را به حال خود رها نکردی، تو پیامبران را فرستادی تا راه سعادت و رستگاری را برای او بیان کنند. مؤمن واقعی کسی است که به پیامبران تو ایمان بیاورد، هر کس پیامبران تو را انکار کند، تو را انکار کرده است.

گروهی از یهودیان به محمد ﷺ گفتند که خدا هیچ پیامبری نفرستاده است و هرگز کتابی را بر انسانی نازل نکرده است.

تو این سخن یهودیان را شنیدی، اکنون در جواب آنان چنین می‌گویی:
سخن شما را شنیدم، شما بر این باورید که من کتابی را بر انسانی نازل نکرده‌ام، شما با این سخن خود، بزرگی و عظمت مرا شناختید.
شما به تورات ایمان دارید، بگویید بدانم چه کسی تورات را بر موسی نازل

کرد؟

کتاب تورات، نور و هدایت بود و من آن را برای هدایت انسان‌ها به موسی نازل کردم.

شما تورات را به صورت کاغذهای پراکنده می‌نویسید و فقط آنچه به سودتان است برای مردم می‌خوانید و آنچه به زیان شماست، پنهان می‌کنید. من در تورات نشانه‌های ظهور محمد را بیان کرده‌ام و مژده آمدن او را داده‌ام و از شما خواسته‌ام تا به او ایمان بیاورید، اما شما این مژده مرا پنهان می‌کنید.

شما قرآن و آیات آن را شنیده‌اید و مطالب و حقایقی را در آن یافته‌اید که هرگز آن را نمی‌دانستید. شما می‌دانید که این قرآن، کتاب آسمانی است و محمد هم پیامبر من است، اما از روی لجاجت نمی‌خواهید حق را بپذیرید. (۱۰۸)

ای محمد! به آنان بگو که خدا میان من و شما داوری خواهد کرد، او سخنان شما را می‌شنود و کردار و رفتار شما را می‌بیند.

ای محمد! آنان را به حال خود رها کن تا در افکار و سخنان باطل و بیهوده خود، سرگرم باشند و آنچه می‌خواهند انجام دهند، زیرا کار تو فقط رساندن پیام من است، مهم این است که حق به آنان برسد، دیگر اختیار با خودشان است، آنان باید خودشان راه خود را انتخاب کنند، بدان که حساب و بازپرسی از ایشان با من است و من روز قیامت از همه اعمال آنان، سؤال خواهم نمود.

انعام: آیه ۹۲

وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُصَدِّقٌ لِّلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ
وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَهُمْ
عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٩٢﴾

یهودیان گفتند که تو کتابی را بر محمد ﷺ نازل نکردی، بار دیگر پاسخ آنان را می دهی: این قرآن، کتابی مبارک و فرخنده است که من آن را بر محمد نازل کرده‌ام، کتابی که تورات و انجیل و دیگر کتب آسمانی را تأیید می کند، محمد با این کتاب، مردم مکه و کسانی که پیرامون مکه هستند را بیم می دهد. کسانی که به روز قیامت ایمان دارند، به این قرآن ایمان می آورند و بر نماز خود مداومت می کنند.

تو رسالت محمد ﷺ را در سه مرحله قرار دادی:

- ۱ - مرحله دعوت خویشان و فامیل او: در آیه ۲۱۴ از سوره شعرا به محمد ﷺ می گویی تا رسالت خود را از دعوت اقوام و خویشانش آغاز کند.
 - ۲ - مرحله دعوت مردم مکه و اطراف آن: در این آیه از او می خواهی تا رسالت خود را به مردم مکه و شهرهای اطراف آن برساند.
 - ۳ - مرحله دعوت همگانی و جهانی: در آیه ۱۰۷ از سوره انبیاء به این نکته اشاره می کنی که محمد ﷺ را برای همه جهانیان فرستادی.
- نکته جالب این است که در اینجا، از میان همه وظایف یک مسلمان، فقط از نماز سخن می گویی، نماز سرلوحه همه عبادت ها می باشد، اگر نماز قبول شود، اعمال دیگر انسان نیز پذیرفته خواهد شد. نماز، معراج مؤمن است.

انعام: آیه ۹۳

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَكُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٩٣﴾

من دوست دارم بدانم چه گناهی، از همه گناهان بزرگ تر است؟ گناهکارترین انسان ها چه کسی است؟

کسی که به تو دروغ ببندد و به دروغ ادعای وحی کند یا بگوید که من نیز مانند آنچه خدا نازل کرده است، نازل می کنم، این بزرگ ترین گناه است، چنین کسی هم به خود ظلم کرده است و هم به دیگران. کسی که دین دروغی بنا می کند و مردم را فریب می دهد و با سخنان گمراه کننده خود مردم را سرگرم می کند، به عذاب تو گرفتار خواهد شد، یکی از عذاب های آنان، تشنگی سختی است که در روز قیامت به آنان دست می دهد و آنان از این تشنگی، عذاب می کشند. (۱۰۹)

لحظه مرگ آنان چقدر هولناک است! لحظه ای که آنان در سختی های مرگ افتاده اند.

فرشتگان که برای گرفتن جان آنان آمده اند، به آنان می گویند: جان خود را تسلیم کنید، امروز شما به عذابی سخت گرفتار می شوید، زیرا به خدا دروغ بستید و در مقابل آیات و نشانه های او، تکبر ورزیدید و آن را انکار کردید.

انعام: آیه ۹۴

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَىٰ كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَتَرَكْتُمْ
مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَىٰ مَعَكُمْ شُفَعَاءَ كُفَّ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ
فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ﴿۹۴﴾

به راستی چرا آنان حق را انکار می کنند و به دروغ ادعای پیامبری می کنند و مردم را گمراه می کنند؟ آیا می خواهند به ثروت و مقام و قدرت برسند؟ چرا فکر نمی کنند که در لحظه مرگ، هیچ کدام از این ها به کارشان نمی آید؟ آنان باید ثروت و پست و مقام خود را رها کنند و دست خالی به سوی قبر بروند.

سرنوشت همه انسان ها، همین است، هیچ کس نمی تواند ثروت و دارایی و مقام

خود را با خود به آن جهان ببرد، زن، فرزند، رفیق و دوست هم با او همراه نیستند، همه تنها به سوی قبر و قیامت می روند، لحظه‌ای که انسان به این دنیا آمد، دستش خالی است، لحظه مرگ هم دستش خالی است، این قانون توست، او باید همه ثروت و دارایی‌های خود را بگذارد و از فامیل و اقوام و دوستان خود جدا شود. بُت پرستانی که بُت‌ها را می پرستند، آن‌ها هم باید از بُت‌های خود جدا شوند، در روز قیامت، آن بُت‌ها هرگز نمی توانند آن‌ها را شفاعت کنند. در آن روز، همه پیوندها بریده می شوند و تمام تکیه‌گاه‌ها از دست رفته و نابود می شوند. خوشا به حال کسی که در دنیا به تو ایمان آورد و به تو توکل کند. در آن روز، تو امید او را ناامید نمی کنی و او را در سختی‌ها تنها نمی گذاری!

أنعام: آیه ۹۷ - ۹۵

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَفْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٩٧﴾

اکنون از قدرت خود برایم سخن می‌گویی تا من از خواب غفلت بیدار شوم و در زندگی خود بیشتر به یاد تو باشم.

تو رمز و راز پیدایش حیات را بیان می‌کنی، تو هستی که دانه و هسته را می‌شکافی و از آن جوانه سبز بیرون می‌آوری تا گیاهی سرسبز شود.

تو زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آوری، فقط تو شایسته پرستش هستی.

از دانه مرده، گیاه تر و تازه به وجود می‌آوری، از گیاه سرسبز، دانه می‌آفرینی. تو انسان را از نطفه‌ای به وجود می‌آوری و سپس از این انسان، نطفه می‌آفرینی تا نسل انسان ادامه پیدا کند. تو آفریدگار این جهان هستی و قدرت تو، بی‌پایان

است، پس چرا انسان‌ها از حقّ روی گردان می‌شوند؟
 تو با قدرت خود، صبح و روشنی را از تیرگی شب آشکار می‌کنی و شب را مایه آرامش بشر قرار دادی و برای حرکت خورشید و ماه، برنامه‌ریزی نمودی، میلیون‌ها سال است که خورشید و ماه در آسمان نورافشانی می‌کنند و با نظم و طبق برنامه، طلوع و غروب دارند، این برنامه‌ای است که تو از روی علم و توانایی برای آن دو قرار داده‌ای. انسان‌ها می‌توانند از روی حرکت دقیق و منظم ماه و خورشید، گذشت زمان را به صورت دقیق، محاسبه کنند.
 تو در آسمان‌ها، ستارگان را برای راهنمایی بشر قرار دادی تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به وسیله آن‌ها، راه خود را پیدا کنند، تو نشانه‌های قدرت خود را برای کسانی که اهل تحقیق و اندیشه‌اند، بیان می‌کنی.

* * *

در بیابان غربت، گرفتار شده‌ام، هیچ کس نیست تا به فریادم برسد، من چه باید بکنم؟ کجا بروم؟ هیچ پناهی ندارم، از مردم شهر فراری شده‌ام، راه را گم کرده‌ام. فهمیده‌ام که این دنیا، وفایی ندارد، دیر یا زود باید از اینجا بروم، دل بستن به اینجا کاری بیهوده است، آیا آدم عاقل به «سراب» دل می‌بندد؟
 چه کنم؟ به که پناه ببرم؟
 این سخن تو را می‌خوانم: «و در آسمان‌ها، ستارگان را برای راهنمایی بشر قرار دادم تا در تاریکی‌ها به وسیله آن‌ها راه خود را پیدا کنند».
 این ستارگانی که راه را به من نشان می‌دهند، کجایند؟ به جستجو ادامه می‌دهم، تحقیق می‌کنم، مطالعه می‌کنم...
 سرانجام می‌فهمم که این ستارگان، آل محمد ﷺ هستند. (۱۱۰)
 امام‌زمان ﷺ، کسی است که می‌تواند دست مرا بگیرد و راهنمایی‌ام کند، تو او را «مهدی» نام نهاده‌ای و امام من قرار داده‌ای.

مهدی علیه السلام، همانند پدری مهربان مرا دوست دارد، وقتی پدری می بیند که فرزندش به بیراهه می رود، دست روی دست نمی گذارد. پدر وقتی می بیند که فرزندش به سوی گمراهی می رود، برمی خیزد، فرزندش را کمک می کند، دستش را می گیرد و او را نجات می دهد. خدا او را همچون ستاره ای برای هدایت انسان ها قرار داده است.

اکنون من دیگر نگران نیستم، من با نور امام زمان، هدایت شده ام، چرا نگران باشم؟ من مهربانی او را باور دارم، او نشانه مهربانی توست. هر کس بخواهد به سوی تو بیاید، باید به سوی مهدی علیه السلام آید و به او توجه کند، هر کس راه دیگری برود، هرگز به مقصد نمی رسد.

أنعام: آیه ۹۹ - ۹۸

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ
وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَضَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ ﴿٩٨﴾ وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ
السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتٍ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ
حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ
وَالزَّيْتُونِ وَالرَّيْحَانِ مُمْتَثِلِينَ غَيْرِ مُتَشَابِهٍ انظُرُوا إِلَيَّ تَمَرًا إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ
إِنَّ فِي ذَٰلِكُمْ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٩٩﴾

تو انسان ها را با چهره ها، رنگ ها، افکار و اندیشه های مختلف از یک تن (حضرت آدم علیه السلام) آفریدی، تو آنان را برای زندگی، به این دنیا آوردی و بعد از مدتی، آنان را از این دنیا می بری.

بعضی از انسان ها به تو ایمان می آورند و هرگز این ایمان، از قلب های آنان زدوده نمی شود، آنان ایمان راستین به تو دارند و تا لحظه جان دادن بر پیمانی که با تو بسته اند، وفادار می مانند، اما گروهی دیگر، در آغاز به تو ایمان می آورند، اما در مسیر زندگی، دست به خطاهایی می زنند که سبب می شود ایمان خود را از دست

بدهند و عاقبت به خیر نشوند. (۱۱۱)

تو نشانه‌های قدرت خود را برای کسانی که می‌فهمند، بیان می‌کنی، از آسمان باران نازل می‌کنی و با آن، گیاهان گوناگون می‌رویانی، سبزه‌ها پدید می‌آوری، آن‌گاه از آن، دانه‌های چیده شده روی هم مانند دانه‌های گندم پدیدار می‌سازی. از شکوفه درخت خرما، خوشه‌های به هم پیوسته پدید می‌آوری. باغ‌هایی از درختان انگور و زیتون و انار که میوه‌های آن برخی شبیه هم می‌باشند و برخی مانند هم نیستند، پدیدار می‌سازی.

از من می‌خواهی تا به هنگام رسیدن میوه و حاصل دادن به گیاهان نگاه کنم که چقدر شگفت‌انگیز می‌باشند، آب باران یک چیز است اما از آن اقسام میوه‌ها و گیاهان به وجود می‌آوری، این حکایت از قدرت بی‌پایان تو دارد. در همه این‌ها نشانه‌هایی از قدرت تو برای اهل ایمان است.

انعام: آیه ۱۰۳ - ۱۰۰

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ الْجِنَّ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا
لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُصِفُونَ ﴿۱۰۰﴾ بَدِيعُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنِّي بَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةً وَخَلَقَ كُلَّ
شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۰۱﴾ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ
كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۱۰۲﴾ لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ
وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿۱۰۳﴾

بعضی از مشرکان، دچار انحراف شده بودند و باور داشتند که جن، شریک تو در امر خلقت جهان است و آن را می‌پرستیدند، آخر چگونه ممکن است جن، شریک تو باشد در حالی که تو آن را آفریده‌ای؟

بعضی‌ها می‌گفتند که تو پسران و دخترانی داری، این سخن‌ها از روی نادانی بود، یهودیان عزیز را پسر تو می‌دانند، مسیحیان عیسی را پسر تو می‌دانند.

مشرکان عرب هم فرشتگان را دختران تو می دانستند. این سخن ها، همه دروغ است، مقام تو بسی بالاتر از این سخنانی است که آن ها درباره تو می گفتند. تو آسمان ها و زمین را پدید آوردی، چگونه ممکن است تو فرزندی (دختر یا پسر) داشته باشی در حالی که تو همسری نداری.

هرچه در جهان هستی است، آفریده توست و تو به همه چیز علم و آگاهی داری. تو هرگز فرزندی نداری، زیرا تو خدا هستی و هرگز صفات و ویژگی های انسان ها را نداری.

انسان می تواند فرزند داشته باشد، این یکی از ویژگی های انسان است، انسان که فرزند دارد، روزی از بین می رود و فرزندش جای او را می گیرد. این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست.

تو هرگز فرزند نداری پس هرگز پایانی نداری، تو مثل و همانندی نداری و پایانی هم نداری، تو همیشه بوده و هستی.

آری، چنین است مقام تو، هیچ خدایی جز تو نیست، فقط تو شایسته عبادت هستی و ما تو را می پرستیم، زیرا تو سرپرست و حمایت کننده همه چیز هستی، چشم ها نمی توانند تو را ببینند ولی تو آن ها را می بینی، تو با احساس کسی، درک نمی شوی و به همه چیز آگاهی داری.

چگونه خدایی را که نمی بینم، پرستش کنم؟ این که نمی شود، من برای خدایی نماز بخوانم که او را نمی بینم!

این سؤال بود که به ذهن یکی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام رسیده بود. سرانجام او تصمیم گرفت تا نامه ای به امام عسکری علیه السلام بنویسد و از او این سؤال را بپرسد.

بعد از مدتی نامه ای از امام به دست او رسید، وقتی او نامه را باز کرد، جواب را

خیلی کوتاه و مختصر یافت، جواب این چنین بود: «آقا و مولا و خدای من بالاتر و والاتر از این است که با چشم دیده شود» (۱۱۲)

او در این سخن فکر کرد، کلامی کوتاه که به اندازه یک دنیا حرف داشت، او فهمید که تو از دیده‌ها پنهان هستی، هیچ کس نمی‌تواند تو را ببیند و حقیقت تو را بفهمد. اگر تو با چشم دیده می‌شدی، دیگر خدا نبود، بلکه یک آفریده بودی. عده‌ای، بُت‌هایی را پرستش می‌کنند، بُت را می‌توان دید، اما آن بُت نابود می‌شود، این یک قانون است: هرچه با چشم دیده شود، روزی از بین می‌رود، دیر یا زودش فرقی نمی‌کند.

وقتی انسان دل‌باخته چیزی می‌شود که پایان دارد، ابتدا خیلی خوشحال است، از این دل‌بستگی لذت می‌برد، آن چیز، بت او می‌شود و همه فضای قلب او را پر می‌کند. وقتی بُت‌های انسان نابود می‌شود، خود انسان هم نابود می‌شود، باید دل‌باخته کسی شد که هرگز پایانی نداشته باشد.

من تو را می‌پرستم که هرگز با چشم دیده نمی‌شوی، افتخار هم می‌کنم که فقط تو را می‌پرستم و تو پنهان از دیده‌ها هستی و هرگز نابود نمی‌شوی، تو همیشه بوده و خواهی بود.

او یکی از شاگردان امام جواد علیه السلام بود، نامش، عبد الرحمن بود و اهل کوفه بود، سؤالی ذهنش را مشغول کرده بود، می‌خواست بداند که خدا چگونه است، او به دنبال فرصت مناسبی بود که سؤال خود را از امام جواد علیه السلام بپرسد. یک روز که مهمان آن حضرت بود سؤال خود را پرسید.

امام در جواب چنین فرمود: «خدا را نمی‌توان با عقل بشری درک کرد. شاید تو در ذهن خود تصویری از خدا داشته باشی، پس بدان که خدا غیر از آن چیزی است که در ذهن توست. خدا به هیچ چیز شبیه نیست، تو نباید در ذهن خود خدا

را به چیزی تشبیه کنی. فراموش نکن که عقل بشر نمی تواند به ذات خدا پی ببرد. هر تصویری را که از حقیقت خدا در ذهن خود ساخته‌ای، بدان که حقیقت خدا، غیر از آن است! خدا چیزی است که حد و اندازه‌ای ندارد و نمی توان با عقل آن را درک نمود». (۱۱۳)

وقتی این ماجرا را می خوانم، می فهمم که باید خیلی دقت کنم، گاه می شود که من تصویری از خدا در ذهن خود دارم، اما این تصویری چیزی است که آن را با عقل بشری خود ساخته‌ام و خدا را به چیزی تشبیه کرده‌ام.

امام جوادی علیه السلام به ما یاد داد که خدا، غیر از آن چیزی است که ما در ذهن خود تصویری می کنیم، ما هرگز نمی توانیم خدا را تصویری کنیم.

خدا بالاتر و بالاتر از این است که به تصویری ذهن انسان در آید، من فقط می توانم او را با صفاتی که خودش در قرآن گفته است، بشناسم، من می دانم که خدا بخشنده و مهربان است، شنونده و بیناست، از همه چیز باخبر است، همیشه بوده و خواهد بود، پایان ندارد همان گونه که آغاز نداشته است...

من این صفات خدا را در قرآن می خوانم و نسبت به خدای خود شناخت پیدا می کنم، همه این ها که گفتم صفات خداست، اما ذات خدا چگونه است؟ این را هرگز نمی توانم بفهمم، هرچه که در ذهن خودم برای ذات خدا تصویری کنم، باید بدانم که خدا غیر از آن است.

من می فهمم که نه تنها خدا را نمی توان با چشم سر دید، بلکه با چشم دل هم فقط می توان بودن او را درک کرد، اما چشم دل هم هرگز نمی تواند چگونگی خدا را بفهمد. (۱۱۴)

انعام: آیه ۱۰۷ - ۱۰۴

قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ

فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾ وَكَذَلِكَ
 نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ لَّا يُدْرِسُونَ ﴿١٠٥﴾ اتَّبِعْ مَا
 أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٠٦﴾ وَلَوْ
 شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكُوا وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِمْ
 بِوَكِيلٍ ﴿١٠٧﴾

تو برای هدایت انسان‌ها، رهنمودهای زیادی فرستادی، این قرآن، کتابی است که شیوه زندگی صحیح را به او یاد می‌دهد.

هر کس به چشم بصیرت در قرآن بنگرد و پیام آن را بفهمد و به آن ایمان آورد، به نفع خودش است و هر کس هم چشم را خود ببندد و ایمان نیاورد، به خودش ضرر زده است.

تو از پیامبر نخواستی تا مردم را با اجبار و زور، مسلمان کند، پیامبر وظیفه دارد پیام قرآن را به همه برساند، این خود انسان است که باید تصمیم بگیرد و راه خود را انتخاب کند.

تو سخنان خود را به شیوه‌های مختلف بیان می‌کنی تا مردم، پیام تو را به خوبی بفهمند و دست از بت پرستی بردارند و به تو ایمان بیاورند.

تو می‌دانی که بت پرستان می‌گویند: «این قرآن، از طرف خدا نیست، محمد این سخنان را از علمای یهودی و مسیحی فرا گرفته است».

به راستی اگر محمد ﷺ، آیات قرآن را از تورات یهودیان و انجیل مسیحیان فرا گرفته است، پس چرا این قدر میان قرآن و آن دو کتاب اختلاف است؟

چرا مطالب تحریف شده آن دو کتاب در قرآن راه نیافته است؟ چرا قرآن در خیلی موارد، بر خلاف آن سخن گفته است؟

اکنون تو به محمد ﷺ می‌گویی:

بگذار آنان هر چه می‌خواهند بگویند، به یقین بدان کسانی که اهل فهم و دانش

هستند، حقیقت را می‌دانند، آنان با کمی فکر متوجه می‌شوند که این قرآن، سخن من است که به تو وحی کرده‌ام.

ای محمد! وقتی پیام مرا برای مردم بیان کردی، دیگر کاری نداشته باش که آنان ایمان می‌آورند یا نه، تو کار خودت را ادامه بده، من انسان‌ها را آزاد آفریده‌ام، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می‌آورند یا کافر می‌شوند، من هیچ کس را مجبور به ایمان نمی‌کنم، از آنچه به تو وحی کرده‌ام، پیروی کن، خدایی جز من نیست، از کسانی که به من شرک می‌ورزند و بت‌ها را عبادت می‌کنند، روی بگردان.

اگر من می‌خواستم هیچ کس به من شرک نمی‌ورزید و بت‌ها را پرستش نمی‌کرد و همه اهل ایمان بودند، اما این ایمان، ایمانی از روی اجبار بود و ارزشی نداشت، ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند.

من هرگز کسی را مجبور نمی‌کنم که دست از شرک و بت پرستی بردارد. من پیام و سخن خود را برای هدایت او به گوشش می‌رسانم، این کار من است، اما او باید خودش ایمان یا کفر را انتخاب کند.

ای محمد! من تو را مسئول اعمال و رفتار آنان قرار ندادم، از تو نخواستم که آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی، وظیفه تو، تنها رساندن پیام من به آنان است.

انعام: آیه ۱۰۸

وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ
عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ كَذَلِكَ زَيْنًا لِكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ مَرْجِعُهُمْ
فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۰۸﴾

بعضی از بت پرستان مکه، مسلمانان را به جرم ایمان آوردن، اذیت و آزار و شکنجه می‌کردند، گاهی بعضی از مسلمانان که گرفتار شکنجه‌ها می‌شدند به بت‌ها ناسزا می‌گفتند.

اکنون از آنان می‌خواهی که هرگز به بُت‌ها دشنام ندهند، زیرا این کار سبب می‌شود تا بُت‌پرستان از روی نادانی به تو دشنام بدهند. هرگز نمی‌توان کسی را با دشنام به اعتقاداتش از مسیر غلط بازگرداند.

هر گروه و ملّتی، به عقاید و اعمال خود دلبستگی دارد، تو بُت‌پرستان را به حال خود رها می‌کنی تا آنجا که عقاید و کارهای خود را زیبا می‌بینند. تو به آنان فرصت می‌دهی، اما به زودی مرگ سراغ آنان می‌آید و مهلت آنان تمام می‌شود و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند و تو آنان را به سزای کارهایشان می‌رسانی.

تو در قرآن بارها از کافران بی‌زاری جسته‌ای و ظالمان را لعن کرده‌ای. لعن و برائت با دشنام فرق دارد. تو از من می‌خواهی هرگز به دشمنان تو، دشنام ندهم، اما وظیفه دارم که از آنان بی‌زاری بجویم و تبرّا داشته باشم.

تبرّا یعنی چه؟

با دشمنان تو دشمن بودن.

من می‌توانم بُت‌ها و بُت‌پرستان را لعنت کنم، لعنت، هرگز دشنام نیست، من می‌گویم: «خدایا! آن بُت‌ها و پیروان آن بُت‌ها را از رحمت خود دور کن»، این معنای لعنت است.

من برای زندگی در این دنیا دو راه بیشتر ندارم، یا باید به حزب تو بپیوندم یا به حزب شیطان. تبرّا از دشمنان تو و لعنت کردن به آنان، یعنی: «شیطان ستیزی و شیطان‌گریزی!».

انعام: آیه ۱۱۱ - ۱۰۹

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَتْهُمْ

آيَةُ لِيُؤْمِنَنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠٩﴾ وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُوا بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَنْزِرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١١٠﴾ وَلَوْ أَنَّنَا نَزَّلْنَا إِلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةَ وَكَلَّمَهُمُ الْمَوْتَى وَحَشَرْنَا عَلَيْهِمْ كُلَّ شَيْءٍ قُبُلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ يَجْهَلُونَ ﴿١١١﴾

گروهی از بُت پرستان نزد پیامبر آمدند و چنین گفتند:

— تو می گویی که من پیامبر خدا هستم و نیز می گویی که پیامبران قبلی، معجزات زیادی داشته اند، پس تو هم مثل آن معجزات را بیاور تا ما به تو ایمان بیاوریم، مثلاً این کوه را طلا کن یا مردگان را زنده کن.
— اگر من این کار را بکنم، ایمان می آورید؟
— آری، ما قطعاً ایمان می آوریم.

پیامبر دست به سوی آسمان برد تا دعا کند و از تو بخواهد تا خواسته های آنها را برآورده کنی، در این لحظه تو جبرئیل را فرستادی تا این پیام مهم را به پیامبر برساند:

ای محمد! اگر تو دعا کنی، من دعای تو را مستجاب می کنم، با این کار، بر آنان اتمام حجت می شود و اگر آنان ایمان نیاورند، همه به سختی کیفر می بینند و عذاب بر آنان نازل می شود. اما اگر آنان را مدتی به حال خود گذاری، برخی از آنان توبه می کنند و راه حق را در پیش می گیرند.

وقتی پیامبر این سخن را شنید، دست از دعا برداشت و تو این دو آیه را نازل کردی:

بُت پرستان سوگند یاد کردند که اگر معجزه ای بر آنان نازل شود، حتماً ایمان بیاورند. به آنان بگو که نازل شدن معجزه، فقط در دست خداست و در اختیار من

نیست.

ای مسلمانان! شما سخن بُت پرستان را شنیدید و فکر کردید که آنان راست می‌گویند، بدانید که اگر معجزه‌ای هم نازل شود، آنان باز ایمان نمی‌آورند.

کسی که از فرمان عقل خود پیروی می‌کند، سعادت‌مند می‌شود و به نور ایمان هدایت می‌شود، اما کسی که از شهوت و هوس‌های خود اطاعت می‌کند، روز به روز، قلب او سیاه‌تر و تاریک‌تر می‌شود، او شیفته شهوت و خواسته‌های خودش می‌شود و دیگر نمی‌تواند به پیامبر و قرآن تو ایمان بیاورد.

این بُت پرستان اگر همه معجزات را هم به چشم ببینند، ایمان نخواهند آورد، همانگونه که روز اول، ایمان نیاوردند، دل‌ها و دیدگان آنان دگرگون شده است. تو آنان را به حال خود رها می‌کنی تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان شوند.

اگر تو فرشتگان را به سوی آنان بفرستی و مردگان را زنده کنی تا با آنان سخن بگویند و هر آنچه را که درخواست کرده‌اند برایشان فراهم سازی، باز آنان ایمان نمی‌آورند.

اگر بخواهی و اراده کنی، قدرت داری که آنان را مجبور به ایمان آوردن کنی، اما تو انسان را آزاد آفریده‌ای و به او اختیار داده‌ای تا راه خود را انتخاب کند، ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد.

تو خبر داری که بعضی از مسلمانان وقتی سخن بُت پرستان را شنیدند، آرزو کردند که کاش پیامبر تو دعا کند و آن معجزات از آسمان نازل شود، بیشتر آن مسلمانان نمی‌دانند که این بُت پرستان با دیدن آن معجزات باز ایمان نمی‌آورند.

أنعام: آیه ۱۱۳ - ۱۱۲

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ

الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوجِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذُرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿۱۱۲﴾ وَلِتَصْغَىٰ إِلَيْهِ أَفئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرْضَوْهُ وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ ﴿۱۱۳﴾

ای محمد! می دانم که بُت پرستان تو را دروغگو و جادوگر می خوانند، آنان با تو دشمنی می کنند، نگران نباش و اندوهناک نشو، فقط تو به دشمنی بدخواهان گرفتار نشدی، راهی که تو انتخاب کرده ای، دشمنی شیاطین را به دنبال دارد. من برای هر پیامبری، دشمنانی از شیاطین جن و انسان، قرار دادم. آیا می خواهی بدانی چرا این دشمنی بین پیامبران و شیاطین به وجود آمد؟ من همه را آزاد آفریدم، راه خوب و بد را به آنان نشان دادم، سپس میان گروه حق و باطل دشمنی قرار دادم، این دو گروه، همواره با هم دشمن خواهند بود. هر کس با اختیار خود آزاد است که راه حق یا باطل را انتخاب کند. این سنت و قانون من است: میان کسانی که راه حق می روند با کسانی که راه باطل می روند، همیشه دشمنی وجود داشته و خواهد داشت.

ای محمد! آن شیطانها، پنهانی با یکدیگر سخنان فریبنده و بی اساس می گویند، شیاطین می خواهند آن سخنان را به مردم بگویند تا آنها را فریب بدهند. اگر من اراده می کردم، می توانستم جلوی کار آنها را بگیرم، ولی چنین نکردم، زیرا همه باید در معرض امتحان قرار بگیرند. باید راه خوب و بد به روی همه باز باشد، تا هر کس به اختیار خود، یکی از این دو راه را برگزیند. ای محمد! اکنون از تو می خواهم تا دشمنانت را به حال خود رها کنی، بگذار آنان هر نسبت ناروایی که می خواهند به تو بدهند، من سزای این کار آنان را در روز قیامت خواهم داد و آنان را به عذاب سختی گرفتار خواهم کرد.

ای محمد! درست است که دشمنان تو را دروغگو و جادوگر می خوانند، اما بدان کسانی که دل های آنان به نور ایمان روشن شده است، هرگز این را باور نمی کنند. فقط کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند، این سخنان ناروا را گوش می کنند و آن را می پسندند تا هر گناهی که بخواهند انجام دهند.

انعام: آیه ۱۱۴

أَفَغَيْرَ اللَّهِ أَبْتَغِي حَكْمًا وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكُمُ الْكِتَابَ
مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنَزَّلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا
تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿۱۱۴﴾

ای محمد! گفتگوهای تو با این بُت پرستان به نتیجه ای نمی رسد، آنان از تو می خواهند تا یک نفر میان تو و آنان داوری کند. من قرآن را بر تو نازل کرده ام، قرآن، معجزه جاوید توست، تو به آنان گفتی که اگر یک سوره مانند قرآن بیاورند، تو دست از ادعای خود برمی داری، چرا آنان یک سوره نیاوردند؟

ای محمد! حق بودن قرآن تو بر آنان آشکار است، دیگر چه نیازی به داوری است، به آنان بگو: «آیا جا دارد غیر از خدا را به داوری برگزینم، در حالی که خدا قرآن را برای شما فرستاده است، در این قرآن، حق از باطل جدا شده است، اگر شما در حق بودن قرآن شک دارید، کافی است که به علمای باانصاف یهودی و مسیحی مراجعه کنید، در تورات و انجیل بشارت نازل شدن قرآن آمده است.»

من می دانم که محمد ﷺ هرگز بر آنچه تو بر قلب او نازل کردی، شک نداشته است، اما تو به او چنین می گویی: «از کسانی نباش که به قرآن شک می کنند».

معنای این سخن چیست؟

مناسب می‌بینم خاطره‌ای (از ده سال پیش) بنویسم:
 همسایه‌ای داشتیم که خانواده‌ی او در خانه، قالی می‌بافتند. بافتن قالی به شکل
 سنتی، کار سختی است. قالی، تار و پود دارد، وقتی می‌خواهند به قالی پود دهند،
 باید با وسیله‌ای که به آن شانه می‌گویند، محکم به روی پود بکوبند. این کار، سر و
 صدا ایجاد می‌کند.

بعضی وقت‌ها، همسایه‌ی ما ساعت ۱۰ شب هم شانه بر قالی می‌زد!
 من مدتی این را تحمل کردم، خجالت می‌کشیدم به آن‌ها چیزی بگویم، اما
 سرانجام یک شب حوصله‌ام تمام شد، صدای شانه زدن در آن وقت شب، واقعاً
 مزاحمت بود.

وسط حیاط آمدم، می‌دانستم که مرد همسایه در حیاط است. من با صدای بلند
 خانواده‌ی خود را صدا زدم و گفتم: «چرا این وقت، شب شانه بر قالی می‌زنی؟ چرا
 مراعات حال همسایه‌ها را نمی‌کنی؟».

پسر کوچکم نزد من آمد و گفت: «بابا! چرا عصبانی شدی! چرا با مامان
 این طوری حرف می‌زنی؟ ما که اصلاً در خانه قالی نداریم!».

من به او گفتم: «پسر! من به در می‌گویم تا دیوار بشنود».
 او دفعه‌ی اول بود که این ضرب‌المثل را می‌شنید، من باید این را هم برای او
 توضیح می‌دادم!

اکنون سؤالی می‌کنم: من برای پسر ضرب‌المثلی را گفتم، به راستی اگر من یک
 عرب‌زبان بودم، برای پسر چه ضرب‌المثلی را می‌گفتم؟
 عرب‌ها وقتی در شرایطی که من در آن بودم، قرار می‌گیرند، از این ضرب‌المثل
 استفاده می‌کنند.

«يَاكُ أَعْنِي وَاسْمَعِي يَا جَارَهُ».

«مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

اکنون وقت آن است که سخنی از امام صادق علیه السلام را نقل کنم.

روزی به یاران خود فرمود: قرآن این گونه نازل شده است: «مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

وقتی من به همسرم گفتم: «چرا این وقت شب، شانه بر قالی می‌زنی؟»، معنایش این نبود که همسرم، در خانه قالی می‌بافد، معنای سخنم این بود: «ای همسایه! تو این وقت شب، شانه بر قالی نزن!».

در اینجا تو به محمد صلی الله علیه و آله می‌گویی: «از کسانی نباش که به قرآن شک می‌کنند».

منظور اصلی تو از این سخن، پیروان محمد صلی الله علیه و آله است، تو این گونه سخن می‌گویی تا دیگران حساب کار خود را بکنند و هرگز درباره قرآن، تردید نکنند.

أنعام: آیه ۱۱۵

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ

السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱۱۵﴾

ای محمد! قرآنی که به تو نازل کردم، در نهایت کمال است و از هر جهت بی‌عیب است، همه آنچه درباره زندگی پیامبران و امت‌ها در قرآن بیان کردم راست است، احکامی که در آن ذکر کرده‌ام نیز بر اساس عدالت می‌باشد.

هیچ کس نمی‌تواند آن را تغییر دهد و من خدای شنوا و دانا هستم.

این وعده من است، قرآن برای همیشه از تحریف حفظ خواهد شد و برای همیشه باقی خواهد ماند.

أنعام: آیه ۱۱۷ - ۱۱۶

وَإِنْ تَطَّعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكَ عَنْ
سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿۱۱۶﴾ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ
أَعْلَمُ مَنْ يَضِلُّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۱۱۷﴾

تو پیامبرت را از پیروی اکثریت مردم که بُت پرستان و کافران هستند منع می‌کنی، منظور تو در اینجا هم پیروان پیامبر می‌باشند و گرنه پیامبر هرگز از بُت پرستان پیروی نمی‌کند.

تو می‌خواهی به همه بگویی که خواست اکثریت، دلیل بر حقانیت نیست، ممکن است گروهی که اکثریت هستند، باطل باشند و گروهی که در اقلیت هستند، حق باشند.

هرگز نباید انبوهی پیروان باطل، ملاک انتخاب و داوری من باشد. اگر از بیشتر کسانی که روی زمین هستند، پیروی کنم، آن‌ها مرا گمراه می‌کنند و از راه تو دور می‌کنند، زیرا آن‌ها از گمان و پندار پیروی می‌کنند و جز دروغ چیزی نمی‌گویند.

در اعتقادات خود نباید از حدس و گمان پیروی کنم. نتیجه این کار، گمراهی است، عقیده من باید بر اساس دانش و آگاهی باشد. تو به خوبی بندگان خود را می‌شناسی، بهتر از همه کس می‌دانی که چه کسی راه گمراهی را انتخاب کرد و چه کسی راه هدایت و ایمان را! تو در روز قیامت، مؤمنان را در بهشت مهمان می‌کنی و گمراهان را به کیفر اعمالشان می‌رسانی.

أنعام: آیه ۱۲۱ - ۱۱۸

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ
مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۸﴾ وَمَا لَكُمْ أَلَّا تَأْكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَدْ فَصَّلَ
لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرُّرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَاءِهِمْ

بَغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ ﴿١١٩﴾ وَذَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ
 وَبَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا
 يَفْتَرُونَ ﴿١٢٠﴾ وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ
 الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ لِيَجَادِلُوا بِكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ
 لَمُشْرِكُونَ ﴿١٢١﴾

گفتگوی پیامبر با بُت پرستان به نتیجه نرسید، آنان راه گمراهی را ادامه دادند و در مقابل حق تسلیم نشدند، اکنون تو با مسلمانان سخن می‌گویی و از آنان می‌خواهی تا راه خود را از بُت پرستان جدا کنند و از آداب و رسوم آنان پیروی نکنند.

بُت پرستان، برای بُت‌های خود قربانی می‌کردند و حیوانی (مانند گوسفند یا شتر) را می‌کشتند، آن‌ها هنگام کشتن آن حیوان، نام بُت‌های خود را به زبان می‌آوردند.

این سخن توست: «اگر به دستورات من ایمان دارید، از گوشت حیوانی بخورید که هنگام ذبح آن، نام من برده شده است».

آری، ایمان تنها یک ادعا نیست که به زبان گفته شود، ایمان باید با عمل و کردار نیز آشکار گردد، کسی که به تو ایمان دارد، فقط از گوشتی می‌خورد که نام تو بر آن برده شده است.

بُت پرستان برای خود رسوم دیگری هم داشتند، مثلاً اگر گوسفندی پنج بار زاییده بود، خوردن گوشت او را حرام می‌دانستند. اگر مسلمانی چنین گوسفندی را ذبح می‌کرد و هنگام ذبح، نام تو را بر آن می‌خواند، باز عده‌ای از مسلمانان تصور می‌کردند که خوردن گوشت آن گوسفند حرام است. (۱۱۵)

آری، سال‌های سال، خرافات و رسوم جاهلی در میان کسانی که تازه مسلمان شده بودند، رسوخ کرده بود، آن‌ها به این سادگی نمی‌توانستند دست از این خرافات بردارند.

اکنون تو با آنان سخن می‌گویی: ای مسلمانان! چرا گوشت حیوانی را که نام من هنگام ذبح آن، بر آن برده شده است، را نمی‌خورید؟

من که انواع گوشت‌های حرام را برای شما بیان کردم، (آیه ۳ از سوره مائده)، از شما خواستم تا از خوردن گوشت مردار خودداری کنید، البته اگر شما در جایی گرفتار شوید که به هیچ غذایی دسترسی نداشته باشید و جان شما در خطر باشد، از روی ضرورت، می‌توانید از گوشت مردار استفاده کنید.

بدانید که گروهی از روی نادانی و جهالت، دیگران را گمراه می‌کنند، آن‌ها چیزهایی را حرام اعلام می‌کنند که هرگز حرام نبوده است و این حرام بودن را به من نسبت می‌دهند و می‌گویند: «خدا، گوشت گوسفندی که پنج شکم زاییده بود، حرام کرده است».

در کدام کتاب آسمانی خود چنین حکمی را بیان کرده‌ام؟ به کدام پیامبر این سخن را گفته‌ام؟

من از همه دروغ‌های آنان باخبرم و در روز قیامت آنان را کیفر خواهم کرد. سخن خود را این‌گونه ادامه می‌دهی: «گناه آشکار و نهان را ترک کنید، کسانی که دست به گناه می‌زنند، به زودی کیفر آنچه را انجام می‌دهند، می‌بینند».

گناه آشکار، گناهی است که زشتی آن، برای همه معلوم است، اعمالی مانند بت‌پرستی، قتل، دزدی و... (همه با فطرت خویش می‌توانند زشتی این اعمال را

درک کنند).

به راستی گناه پنهان چیست؟

گناهی که در نگاه اول، زشتی و حرام بودن آن، معلوم نمی‌شود، بلکه وقتی تو حرام بودن آن را اعلام کردی، من می‌فهمم که آن کار حرام است. خوردن گوشت حیوانی که هنگام ذبح آن، نام تو بر آن برده نشده است، گناه پنهان است و من از آن دوری می‌کنم، تو سخن خود را این‌گونه ادامه می‌دهی: «گوشت حیواناتی که هنگام ذبح، نام من بر آن‌ها برده نشده است، نخورید زیرا خوردن آن، گناه است، شیطان به پیروان خود دستور می‌دهد تا با شما دربارهٔ حلال و حرام، بحث و جدل کنند، اگر از آنان اطاعت کنید، شما نیز در صف بُت‌پرستان قرار خواهید گرفت».

تأکید تو بر حرام بودن گوشت حیوانی که نام تو بر آن برده نشده است، برای چیست؟

این امر، صف مؤمن و کافر را از هم جدا می‌کند، کسی که گوشتی را می‌خورد که تو حرام کرده‌ای، ایمان واقعی به تو و قرآن تو ندارد، ایمان فقط یک حس قلبی نیست، ایمان باید در عمل نشان داده شود، مسلمان واقعی کسی است از تمام فرمان‌های تو پیروی می‌کند. (۱۱۶)

انعام: آیه ۱۲۲

أَوْ مَنْ كَانَ مَبِينًا فَأَخْبَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي
النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۲﴾

خیلی وقت‌ها، «زندگی» را «زنده بودن» معنا می‌کنم، در حالی که این طور نیست، زنده بودن، یعنی این که نفس بکشم، حرف بزنم، راه بروم و تصمیم بگیرم، اما نعمت زندگی، همانند چشمه نوری است که از درون، وجود مرا نورانی می‌کند. کسی که قلب او از نور ایمان، بهره‌ای ندارد، مرده‌ای بیش نیست، تو با نور ایمان قلب‌های مرده را زنده می‌کنی.

کسی را که تو هدایت کنی، برای او نور ایمان قرار دادی. او با آن نور، می‌تواند حق را از باطل تشخیص دهد، او میان مردم زندگی می‌کند و راه سعادت خود را می‌یابد و هرگز به دام جهالت نمی‌افتد، چنین کسی هرگز با کسی که در تاریکی‌ها گرفتار شده است و از آن تاریکی‌ها بیرون نمی‌آید، یکسان نیست. انسان موجود عجیبی است، وقتی او در تاریکی کفر گرفتار می‌شود، کارهای خود را زیبا می‌بیند

و به آن دل بسته می‌گردد.

نام او «بُرَید» بود و در کوفه زندگی می‌کرد. او از یاران امام صادق علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام او را خیلی دوست داشت و درباره او چنین فرمود: «بُرَید از کسانی است که یاد ما را در قلب‌ها زنده نگه داشت». (۱۱۷)

در یکی از سفرها، بُرَید به مدینه آمد و به خانه امام باقر علیه السلام رفت و درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. بُرَید می‌خواست ببیند امام این آیه را چگونه تفسیر می‌کند.

امام نگاهی به او کرد و چنین فرمود:

— ای بُرَید! خدا در این آیه از مرده‌ای سخن می‌گوید که برای او، نوری قرار می‌دهد، آیا می‌دانی منظور از «مرده» کیست؟

— فدایت شوم! نمی‌دانم.

— مرده کسی است که امام زمان خود را نشناسد. آیا می‌دانی منظور از زنده شدن

چیست؟

— نه. نمی‌دانم.

— کسی که خدا به او معرفت امام زمانش را عنایت کند، او را زنده نموده است. ای بُرَید! تفسیر این آیه چنین است: «آیا آن‌کس که مرده بود و امام خود را نمی‌شناخت و من او را با شناخت امام، زنده نمودم با کسی که امام زمانش را نمی‌شناسد، یکسان است؟». (۱۱۸)

وقتی بُرَید این سخن را می‌شنود، این آیه برایش بسیار معنا پیدا می‌کند، زندگی واقعی در پرتو معرفت امام زمان است، او به یاد سخن پیامبر می‌افتد که فرمود: «کسی که امام زمانش را نشناسد، با مرگ جاهلیت از دنیا می‌رود».

من تو را شکر می‌کنم که به من عنایت کردی و من امام‌زمان خود را می‌شناسم، من پیرو حضرت مهدی علیه السلام هستم، او پیشوای من است، تو از من خواسته‌ای تا ولایت او را بپذیرم.

مهدی علیه السلام نماینده تو روی زمین است. او نور تو در آسمان‌ها و زمین است، او مایه هدایت همه است، می‌دانم فقط از راه او می‌توان به تو رسید. هر کس با او بیگانه باشد، هرگز به مقصد نخواهد رسید.

انعام: آیه ۱۲۴ - ۱۲۳

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا
لِيْمَكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ﴿١٢٣﴾ وَإِذَا
جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ
حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ
شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ﴿١٢٤﴾

در هر شهر و روستایی، سردسته گناهکاران را به حال خود رها کردی و آنان به فریب مردم پرداختند، آنان نمی‌دانستند که خودشان را فریب می‌دهند.

تو به آنان فرصت و مهلت دادی، این قانون توست: انسان‌ها را در انتخاب راه حق یا باطل آزاد می‌گذاری تا هر کس، راه خود را انتخاب کند.

وقتی معجزه‌ای را بر پیامبران خود نازل می‌کنی، گناهکاران می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر این که مثل آنچه بر پیامبران نازل شده است، بر ما نیز نازل شود»، تو بهتر می‌دانی که مسئولیت پیامبری را بر عهده چه کسی بگذاری.

به زودی کسانی را که به این بهانه مردم را از راه حق منحرف کردند، خوار و حقیر می‌سازی و آنان را به عذاب سختی گرفتار می‌کنی، زیرا آنان، اهل نیرنگ و فریب بودند، آنان سزای این فریب‌کاری خود را می‌بینند.

انعام: آیه ۱۲۵

فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ
يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ
يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۲۵﴾

راه حق و باطل را نشان انسان‌ها می‌دهی و زمینه انتخاب را برای آنان فراهم می‌کنی، پیام آسمانی قرآن را همه می‌شنوند و حق بودن قرآن را می‌فهمند. اکنون نوبت خود آن‌هاست، هر کس که به این ندای توییک گفت، دلش را گشاده و آماده پذیرش اسلام می‌کنی.

اما بعضی‌ها قرآن را می‌شنوند ولی به ندای آن، گوش فرا نمی‌دهند، آنان خودشان راه گمراهی را انتخاب می‌کنند و تو هم آنان را به حال خود رها می‌کنی، اینجاست که ایمان آوردن، برای آنان چنان سخت و دشوار می‌شود که گویی می‌خواهند بر فراز آسمان بالا بروند. (۱۱۹)

کسی که راه کفر را برگزیند، سینه‌اش تنگ می‌شود و همواره در شک و اضطراب است.

تو نمی‌گذاری کسی که راه باطل را انتخاب کرده است، به یقین برسد، هیچ چیز هم برای انسان بدتر از شک و تردید نیست، او عمر خود را در راه باطل سپری می‌کند، اما هرگز لذت یقین را نمی‌چشد.

این گونه، پلیدی را بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، قرار می‌دهی و آنان را به حال خود رها می‌کنی، آنان از نعمت سعادت و رستگاری محروم می‌شوند و در حیرت و سرگردانی گرفتار می‌مانند. (۱۲۰)

انعام: آیه ۱۲۷ - ۱۲۶

وَهَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا
الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ﴿۱۲۶﴾ لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۷﴾

این اسلام، راه راست توست که در آن هیچ انحرافی نیست، تو آیات خود را برای کسانی که پند می‌گیرند، به خوبی روشن ساختی، آنان از قرآن بهره‌مند می‌شوند و راه نجات خویش را به کمک آن می‌یابند و رستگار می‌شوند. کسانی که از قرآن پند می‌گیرند، در روز قیامت در بهشت، مهمان تو خواهند بود، بهشتی که خانه آرامش است، در آنجا مرگ، بیماری، اندوه، خطر و نگرانی نیست. تو آنان را دوست داری، زیرا به قرآن تو عمل می‌کنند.

انعام: آیه ۱۲۹ - ۱۲۸

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَقَالَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا أَلَا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿١٢٨﴾ وَكَذَلِكَ نُؤَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٢٩﴾

تو فایده ایمان را برایم بیان کردی، اگر من به تو ایمان بیاورم، تو مرا دوست می‌داری و در روز قیامت، در بهشت زیبای خود، مهمان می‌کنی.

اما اگر کفر بورزم، به چه نتیجه‌ای می‌رسم؟

شیطان‌ها که بیشتر آنان از جن هستند، مرا دوست خواهند داشت و من در روز قیامت با آنان محشور خواهم شد.

تو در روز قیامت همه را زنده می‌کنی و سپس به شیاطین می‌گویی: «ای شیطان‌ها! شما گروه زیادی از انسان‌ها را گمراه کردید و بر گروه پیروان خود افزودید، اکنون شما و همه پیروان شما، به عذاب گرفتار می‌شوید».

آتش جهنم زبانه می‌کشد و شیاطین را به سوی خود می‌خواند. در این هنگام انسان‌هایی که از شیطان‌ها پیروی کرده‌اند می‌گویند: «بارخدا یا! در دنیا، برخی از

ما از برخی دیگر، بهره‌برداری می‌کردند، شیطان‌ها ما را به گناهان تشویق می‌کردند و ما را وسوسه می‌کردند که به پیامبران تو ایمان نیاوریم، ما از آنان پیروی کردیم، از پیامبر تو شنیدیم که روز قیامت، حَقّ است، امّا به آن ایمان نیاوردیم، اکنون روز قیامت فرا رسیده است، این همان وعده‌ای است که پیامبر تو از آن سخن می‌گفت. پس امروز با ما چه می‌کنی؟».

تو در جواب به آنان می‌گویی: «آتش جهنّم، جایگاه شماسست، شما در آن جاودانه خواهید ماند، مگر آن که من بخواهم تا رهایی پیدا کنید».

سزای آنان این است که برای همیشه در جهنّم بمانند، ولی تو قدرت داری آنان را از جهنّم نجات دهی، تو بر هر کاری توانا هستی، همه کارهای تو از روی حکمت است، تو به همه چیز آگاهی داری، می‌دانی که بعضی از آنان، بعد از آن که مدّتی در جهنّم ماندند، شایستگی عفو و بخشش تو را پیدا می‌کنند و تو آنان را از آتش جهنّم نجات می‌دهی.

فرشتگان آن گناهکاران را (که به خود و دیگران ظلم کرده‌اند) به جهنّم می‌برند و آنان در آتش سوزان گرفتار می‌شوند. در آنجا، بعضی از آنان را به بعضی دیگر وامی‌گذاری و به آنان می‌گویی: «شما در دنیا پشتیبان و یار و یاور هم بودید، پس اینجا هم از یکدیگر حمایت کنید و مشکلات خود را خودتان حل و فصل کنید». تو آنان را یاری نمی‌کنی زیرا آنان گناهان زیادی انجام دادند، تو از آنان بی‌زاری می‌جویی و آنان را به حال خود رها می‌کنی.

أنعام: آیه ۱۳۲ - ۱۳۰

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ
مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا قَالُوا شَهِدْنَا
عَلَىٰ أَنفُسِنَا وَعَزَّيْنَاهُمُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا

كَافِرِينَ ﴿۱۳۰﴾ ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا
 غَافِلُونَ ﴿۱۳۱﴾ وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا
 يَعْمَلُونَ ﴿۱۳۲﴾

آنانی که در جهنم عذاب می‌شوند، گرفتار گمراهی‌ها شده‌اند، شاید کسی فکر کند که آنان، بی‌خبر بودند و کسی نبود آنان را هدایت کند.

چرا تو آنان را به جهنم انداختی؟ کسی که راه را از چاه تشخیص نمی‌داده است، گناهکار نیست.

برای این که حقیقت روشن شود، خطاب به کسانی که در جهنم هستند، چنین می‌گویی:

ای گروه جن و ای انسان‌ها!

آیا پیامبرانی از جنس خودتان برای شما نیامدند؟ آیا پیامبران سخنان مرا برای شما نگفتند؟ آیا آنان شما را از فرا رسیدن چنین روزی، بیم ندادند؟

اهل جهنم در جواب می‌گویند: «ما به زیان خود گواهی می‌دهیم، آری، پیامبران تو به سوی ما آمدند و سخن تو را برای ما گفتند».

آنان سخن حق را شنیدند و حقیقت را شناختند و آن را انکار کردند، این زندگی دنیا بود که آنان را فریب داد، آری، محبت دنیا، ریشه هر خطایی است، آنان به زیان خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که راه کفر را برگزیدند و به سخنان پیامبران ایمان نیاوردند.

با این پاسخ اهل جهنم، معلوم می‌شود که تو هرگز قبل از اتمام حجّت و روشن شدن حقّ برای مردم، آنان را مجازات نمی‌کنی.

تو حقّ را به آنان می‌رسانی و آنان حقّ را تشخیص می‌دهند و به آنان قدرت

انتخاب می دهی، آنان می توانند حق را برگزینند و اهل سعادت و رستگاری شوند اما خودشان آزادانه راه کفر را انتخاب می کنند و سرانجام به عذاب تو گرفتار می شوند.

آری، انسان ها بیهوده آفریده نشده اند، تو در این دنیا به آنان فرصت می دهی و در روز قیامت همه آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، تو برای هر مؤمنی با توجه به اعمال خوبش، رتبه ای در بهشت قرار می دهی و برای هر کافری با توجه به اعمال بدش، جایگاهی در جهنم قرار می دهی. تو به همه رفتار و کردار بندگان خود آگاه هستی و هرگز از آنچه آنان انجام می دهند، غافل نمی باشی.

أنعام: آیه ۱۳۴ - ۱۳۳

وَرُبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُدْهِبِكُمْ
وَيَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ
آخِرِينَ ﴿۱۳۳﴾ إِنَّ مَا تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿۱۳۴﴾

تو همه انسان ها را به اطاعت از دستورات خود فرا خواندی، اما اطاعت بندگان برای تو هیچ سودی ندارد همانگونه که کفر و عصیان آن ها، هیچ ضرری برای تو ندارد، تو خدای بی نیاز هستی و بی نیاز هرگز ظلم نمی کنی.

اگر تو بندگان را به ایمان فرا می خوانی، از روی مهربانی است، این ایمان است که سعادت و رستگاری را برای آنان به ارمغان می آورد، نتیجه کفر و گناه هم، عذاب جهنم است، آری، اگر ما به دستورات تو عمل کنیم، خودمان بهره اش را می بریم و به رستگاری می رسیم.

اکنون با کسانی که کفر می‌ورزند سخن می‌گویی: اگر بخواهم می‌توانم همه شما را نابود کنم و به جای شما، هر کس را که بخواهم، جایگزین کنم، همانگونه که شما را از نسل گروهی دیگر پدید آوردم، اما من از روی مهربانی در هلاک کردن شما، عجله نمی‌کنم، به شما فرصت می‌دهم، شاید گروهی از شما دست از کفر بردارند و ایمان بیاورند و سعادت‌مند شوند.

پیامبر به شما وعده عذاب و کیفر روز قیامت را داده است، بدانید که این وعده، حتماً واقع خواهد شد و هرگز شما نمی‌توانید مانع آن شوید.

انعام: آیه ۱۳۵

قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَيَّ مَكَاتِبِكُمْ إِنِّي عَائِلٌ فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ مَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿۱۳۵﴾

در اینجا از پیامبر می‌خواهی تا به بت پرستان چنین بگویی: شما امروز به قدرت خود می‌بالید و با آن که می‌دانید سخن من حق است، آن را انکار می‌کنید، هر کاری از دستتان بر می‌آید، انجام دهید و به آنچه عقیده دارید، عمل کنید، من هم به وظیفه خود عمل می‌کنم.

شما فعلاً گرفتار غرور شده‌اید و عشق به دنیا چشم‌های شما را کور کرده‌است و نمی‌خواهید بفهمید، اما به زودی خواهید دانست که سرانجام نیک و جایگاه نیکو از آن کیست و چه کسی سعادت‌مند خواهد شد، شما که به خود و دیگران ظلم می‌کنید، هرگز روی سعادت را نخواهید دید و این حقیقت در روز قیامت معلوم می‌شود.

انعام: آیه ۱۳۷ - ۱۳۶

وَجَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ

نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلَا
يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا
يَحْكُمُونَ ﴿١٣٦﴾ وَكَذَلِكَ زَيْنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتَلَ أَوْلَادِهِمْ
شُرَكَاءُهُمْ لِيُرِدُّوهُمْ وَلْيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ
فَذَرَهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ ﴿١٣٧﴾

بار دیگر از خرافات بت پرستان سخن می‌گویی، تو می‌خواهی مرا هرچه بیشتر
با اثری که خرافات بر روح و جان انسان‌ها می‌گذارد، آشنا کنی، خرافاتی که به نام
دین در جامعه رواج پیدا می‌کند و مردم از روی نادانی آن را می‌پذیرند.
این خرافات را کسانی رواج می‌دهند که به فکر ثروت بیشتر و مقام بالاتر
هستند، افسوس که جاهلان این خرافات را باور می‌کنند.

اکنون برایم می‌گویی که در روزگار جاهلیت، بت پرستان اموال خود را میان تو و
بت‌ها تقسیم می‌کردند، اموال آنان بیشتر زراعت و چهارپایانی مثل شتر و گوسفند
بود. سهم تو و سهم بت‌ها، کاملاً مشخص می‌شد.

آنان قسمتی را که از آن تو بود به فقرا و نیازمندان می‌دادند و قسمتی که برای
بت‌ها بود در اختیار کسانی قرار می‌دادند که به بت‌ها خدمت می‌کردند.

گاهی حادثه‌ای مثل سیل می‌آمد و مقداری از آن زراعت و چهارپایان تلف
می‌شد، اگر سهم بت‌ها، تلف شده بود، از سهم تو برمی‌داشتند و به سهم بت‌ها
اضافه می‌کردند، اما اگر سهم تو تلف شده بود، هرگز از سهم بت‌ها به آن
نمی‌افزودند.

این کار آن‌ها برای چه بود؟

کسانی که در بت‌خانه‌ها خدمت می‌کردند، به آنان این دستور را داده بودند،
وقتی سهم بت‌ها کم می‌شد، در واقع سهم خادمان بت‌ها کم می‌شد، آنان به مردم

می‌گفتند که خدا هرگز نیاز ندارد، اما بُت‌ها نیازمند هستند، پس سهم خدا را بردارید و به سهم بُت‌ها اضافه کنید.

با این کار، کم‌کم، بُت‌ها در ذهن مردم، جلوه و حرمت بسیار زیادی پیدا کردند. اصل بُت‌پرستی گناه بزرگی بود، اما این کار آن‌ها هم گناه دیگری بود، این خرافه را خادمان بُت‌ها رواج دادند تا مبادا منافع آنان کم شود، آنان برای رسیدن به پول و ثروت بیشتر، این خرافات را رواج می‌دادند.

خادمان بُت‌ها فقط به این امر اکتفا نکردند، آن‌ها مردم را تشویق می‌کردند تا فرزندان خود را برای بُت‌ها قربانی کنند، هدف آنان از این کار این بود که اعتبار و ارزش بُت‌ها در میان آن مردم نادان، زیاد و زیادتر شود، کسی که فرزند خود را برای یک بُت قربانی می‌کند، دیگر چگونه می‌تواند دست از پرستش آن بُت بردارد!

خادمان بُت‌ها با این کار، حکومت و اقتدار خود را بر آن مردم بیچاره استوار می‌کردند. آنان با سخنان خود، کاری می‌کردند که قربانی کردن فرزند برای آن مردم، کاری زیبا جلوه کند.

نتیجه این خرافات این بود که مردم از دین آسمانی و حقیقی جدا شدند و گرفتار خرافاتی این چنینی شدند.

اگر تو می‌خواستی می‌توانستی مانع کارهای کفرآمیز آنان بشوی، اما سنت و قانون تو این است که انسان‌ها را آزاد می‌گذاری تا خودشان راه ایمان یا کفر را آزادانه انتخاب کنند.

پیامبر تو بارها با آنان سخن گفت و از آنان خواست تا از بُت‌پرستی و خرافات دست بردارند و دین اسلام را بپذیرند، اما آنان سخن او را قبول نکردند و دوست

داشتند در تاریکی آن خرافات بمانند، برای همین اکنون از پیامبر می‌خواهی تا آنان را به خودشان واگذار کند تا با دروغ‌هایی که می‌بافند و خرافاتی که اسیرش شده‌اند، سرگرم شوند.

أنعام: آیه ۱۳۸

وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَزْتُ حِجْرًا لَا يَطْعُمُهَا إِلَّا مَنْ نَشَاءُ
بِرَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً
عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ يَوْمَ كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿۱۳۸﴾

خادمان بتکده‌ها، این پنج قانون را برای مردم بیان کرده بودند:

- ۱- اگر گوسفندی، پنج بار زایید، دیگر خوردن گوشت آن گوسفند حرام است.
- ۲- اگر شتری، ده بار زایید، پس از آن دیگر کشتن آن شتر و همچنین سوار شدن بر آن شتر نیز حرام است. (۱۲۱)
- ۳- قسمتی از کشتزارها برای بُت‌ها قرار داده شده است، برای همین هرگز کسی نباید بدون اجازه ما از آن کشتزارها استفاده کند.
- ۴- چهارپایانی را که می‌خواهید برای خود ذبح کنید، باید هنگام ذبح، نام بت‌ها را بر زبان بیاورید تا برای شما حلال باشد.
- ۵- فقط کسانی می‌توانند از آن چهارپایان و کشتزارها استفاده کنند که ما با آنان موافق باشیم.

خادمان بتکده‌ها، آن چهارپایان و کشتزارها را برای خود برمی‌داشتند و بر ثروت خود می‌افزودند و از جهالت مردم، سوء استفاده می‌کردند.

آنان به مردم می‌گفتند که این قوانین، از طرف توست، آنان این گونه به تو دروغ

می‌بستند و تو به زودی سزای این دروغگویی‌ها را به آنان می‌دهی و آنان را به آتش جهنم گرفتار می‌سازی.

أنعام: آیه ۱۳۹

وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِّذُكُورِنَا
وَمُحَرَّمٌ عَلَيَّ أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مِثْنَةً فَمِنْهُمُ شُرَكَاءُ سَيُجْزَى بِهِمْ وَضَعَهُمُ
إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿۱۳۹﴾

گوسفندی که پنج بار بچه می‌زاید یا شتری که ده بار بچه می‌زاید، گوشت آن شتر و گوسفند، بر همه حرام بود، اما درباره بچه آن گوسفند و شتر، قانون عجیبی داشتند:

اگر بچه آن شتر و گوسفند، زنده به دنیا می‌آمد، فقط مردان حق داشتند از گوشت آن بخورند.

اگر آن بچه شتر یا گوسفند، مرده به دنیا می‌آمد، گوشت آن، بر زنان و مردان، حلال بود. (۱۲۲)

این قانونی بود که ریشه در خرافات داشت، در واقع این قانون، یک یاوه‌گویی بود و می‌گفتند که خدا دستور این قانون را داده است.

تو به زودی آنان را به سبب این یاوه‌گویی‌ها مجازات خواهی کرد که تو فرزانه و دانا هستی.

أنعام: آیه ۱۴۰

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ
وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا
مُهْتَدِينَ ﴿۱۴۰﴾

کسانی که به سخنان خادمان بتکده‌ها گوش کردند ضرر کردند، آنان فرزندان

خود را از روی نادانی، قربانی بُت‌ها نمودند و خود را از خوردن گوشت حیواناتی که تو حلال می‌دانستی، محروم کردند، آنان هم از نظر انسانی و عاطفی و مادی ضرر کردند و هم از سعادت و رستگاری دور شدند. آنان به تو نسبت دروغ دادند و با دین تو بازی کردند و به گمراهی افتادند و هرگز بهره‌ای از هدایت نداشتند.

در این آیات، سخن از خرافاتی است که دربارهٔ چهارپایان در میان بُت‌پرستان رواج داشت، در زبان عربی، به چهارپایان «انعام» می‌گویند. به همین جهت این سوره را سورهٔ «انعام» می‌نامند.

أنعام: آیه ۱۴۱

وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ جَنَّاتٍ مَعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ
وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْلُهُ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشَابِهًا وَغَيْرَ مُشَابِهٍ
كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ ﴿١٤١﴾

اکنون از نشانه‌های قدرت خود سخن می‌گوییم تا همه اندیشه کنند و تو را
بپرستند و از عبادت غیر تو دست بردارند.
آفرینش درختان که هرکدام از آنان میوه‌ای با طعم و بوی مختلفی دارد و نیازهای
بدن انسان را تأمین می‌کند، نشانه عظمت و قدرت توست.
تو باغ‌هایی را آفریدی که درختان آن، بعضی (مثل درخت انگور) بر روی پایه
قرار گرفته‌اند و بعضی خود بر روی پای ایستاده‌اند.
تو درخت خرما و کشتزار با محصولات مختلف را آفریدی. درخت زیتون و انار
پدید آوردی، میوه‌هایی که شبیه هم هستند و میوه‌هایی که شباهتی به هم ندارند را
خلق کردی.

از بندگان خود می‌خواهی تا از آن درختان، هنگامی که به ثمر می‌نشینند، بخورند. همچنین هنگامی که محصول خود را برداشت می‌کنند، حق فقیران را بدهند و به آنان کمک کنند و نه در خوردن و نه در انفاق کردن، اسراف و زیاده‌روی نکنند که تو اسراف‌کنندگان را دوست نداری.

بعضی‌ها همه دارایی خود را به فقیران می‌دهند و هیچ چیز برای زن و فرزند خود باقی نمی‌گذارند، این کار اسراف است و تو آن را دوست نداری. (۱۲۳)

انعام: آیه ۱۴۲

وَمِنَ الْأَنْعَامِ حَمُولَةٌ وَفَرَشًا كُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۴۲﴾

تو از چهارپایان، حیواناتی مثل شتر آفریدی که بارکش است، همچنین حیواناتی مثل گوسفند آفریدی تا از گوشت و پشم آن‌ها استفاده کنیم، اکنون که این‌ها را برای ما آفریده‌ای و بر ما حلال کرده‌ای، از ما می‌خواهی تا از گوشت آنان بخوریم و شکر تو را به جا آوریم و به دنبال فریب شیطان نرویم که او دشمن آشکار ماست و همیشه تلاش می‌کند ما را گمراه کند.

بعضی‌ها از پیش خود، حلال تو را حرام می‌کنند مثلاً اگر گوسفندی، پنج بار زاییده باشد، گوشت آن گوسفند را حرام اعلام می‌کنند، آنان دنباله‌رو شیطان هستند، فقط آن چیزی حرام است که تو آن را حرام اعلام کرده باشی، همه باید از خرافات و رسوم جاهلی و شیطانی دست بردارند.

ما باید دقت کنیم، شیطان، اهداف خود را قدم به قدم، پیش می‌برد، باید همان قدم اول با او مخالفت کنیم، تغییر در حکم گوشت چهارپایان، شاید امر مهمی به نظر نیاید، اما چون این نقشه شیطان است، باید ترسید، اگر این سخن او را بپذیریم، نوبت قدم بعدی فرا می‌رسد و نتیجه آن، چیزی جز هلاکت و بدبختی

نیست.

أنعام: آیه ۱۴۴ - ۱۴۳

ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ
 اثْنَيْنِ قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثِيَيْنِ أَمْأَ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ
 تَبْتَئُونَ بِعِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۴۳﴾ وَمِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ
 اثْنَيْنِ قُلْ أَلَّذَكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمْ الْأُنثِيَيْنِ أَمْأَ اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأُنثِيَيْنِ أَمْ
 كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ وَصَّاكُمْ اللَّهُ بِهَذَا فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
 لِيُضِلَّ النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنْ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۴۴﴾

تو بار دیگر با خرافات آن روزگار مبارزه می کنی و این گونه به ما یاد می دهی که در برابر خرافات و فرهنگ های غلط بایستیم و در راه ریشه کن کردن آن ها مبارزه کنیم. این هدف تو از ذکر این موضوع است: تو در اینجا هشت جفت از چهارپایان را ذکر می کنی، تو آن ها را خلق نمودی و خوردن گوشت آن را بر همه حلال اعلام می کنی:

- ۱ - گاو اهلی.
 - ۲ - گاو غیر اهلی.
 - ۳ - شتر عربی اصیل.
 - ۴ - شتر غیر عربی.
 - ۵ - گوسفند اهلی.
 - ۶ - گوسفند غیر اهلی (که به آن قوچ هم می گویند).
 - ۷ - بز اهلی.
 - ۸ - بز غیر اهلی (که همان آهو می باشد). (۱۲۴)
- هر کدام از این چهارپایان، نر و ماده دارند و خوردن گوشت همه آن ها بر انسان حلال است.

بُت پرستان، گوشت بعضی از این حیوانات را بر زنان حرام کرده بودند و این سخن را به تو نسبت می دادند.

آیا تو گوشت نر این حیوانات یا گوشت ماده آنان را حرام کردی؟ آیا تو گوشت بچه های آنها را که در شکم مادرانشان هستند را حرام کردی؟ آنها می گویند که این قانون توست، به راستی آیا وقتی تو حکم خود را بیان می کردی، آن بُت پرستان حاضر بودند؟

این بُت پرستان، این قوانین را از کجا آورده اند؟ آنان که پیامبران تو را انکار می کردند، پس چگونه شده است که از جانب تو خبر می دهند؟ چرا می گویند که تو گوشت این حیوانات را بر زنان حرام کرده ای؟ چرا آنان بدون علم و آگاهی، حکم صادر می کنند و آن را به تو نسبت می دهند؟

کسی که بر خلاف دستور خدا و بدون دلیل و مدرک، حکمی را به خدا نسبت بدهد، ستمگر است، او با سخنان دروغ خود، مردم را فریب می دهد و از راه هدایت دور می کند.

تو این خرافه پرستان و ستمگران را به حال خود رها می کنی، آنان دیگر از راه هدایت دور شده اند و در روز قیامت به عذاب سختی گرفتار خواهند شد.

أنعام: آیه ۱۴۵

قُلْ لَّا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَىٰ طَاعِمٍ
يَطْعُمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ
فِسْقًا أَهْلًا لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَلْيَأْكُلْ رِجْسًا
رَجِيمٌ ﴿١٤٥﴾

ای محمد! به آنان بگو که من در آنچه وحی شده است، هیچ غذایی را حرام

نمی‌بینم به جز اینکه گوشت مردار باشد یا خونی باشد که از بدن حیوان، بیرون ریخته است یا گوشت خوک که این‌ها همه پلید می‌باشند. همچنین آن قربانی که هنگام ذبح، نام بُت‌ها بر آن برده شده باشد، حرام است.

اگر شخصی از روی ناچاری و ضرورت گرسنگی، اندکی از این غذاهای حرام را هم بخورد، من او را می‌بخشم و او را به سبب خوردن آن غذای حرام عذاب نمی‌کنم که من بخشنده و مهربانم، البته باید قصد کسی که از روی ضرورت، غذای حرام می‌خورد، انجام گناه نباشد، او باید این کار را فقط برای حفظ جان‌اش انجام دهد و در خوردن گوشت حرام، زیاده‌روی نکند.

انعام: آیه ۱۴۶

وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الشَّجَرِ
وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوِ الْحَوَايَا أَوْ مَا
اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ﴿١٤٦﴾

سخن از غذاهای حرام به میان آمد، اکنون از غذاهایی که بر یهودیان حرام کرده‌ای، سخن می‌گوییم، ثروتمندان یهود گوشت پرندگان و پیه گاو و گوسفند را دوست می‌داشتند و پول زیادی برای تهیه آن‌ها صرف می‌کردند.

آنان غذاهای خوشمزه با آن‌ها درست می‌کردند و بوی غذای آنان در همه جا می‌پیچید، آنان هرگز به فقیران از این غذاها نمی‌دادند و می‌گفتند که فقیران نباید از گوشت پرندگان و پیه حیوانات بخورند.

تو این سخن آنان را شنیدی و برای همین بر آنان غضب کردی و این دو قانون را برای آنان قرار دادی:

- ۱ - گوشت حیوان و پرندۀ‌ای که ناخن (چنگال) داشته باشد، حرام است.
- ۲ - پیه گاو و گوسفند حرام است، (البته آن چربی را که بر پشت یا روده‌ها یا بر

استخوان چسبیده باشد، حلال نمودی).
نکته مهم این است که این دو مورد، فقط بر یهودیان حرام است و برای دیگران اشکالی ندارد. (۱۲۵)

أنعام: آیه ۱۴۷

فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ رَبُّكُمْ ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ
عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۴۷﴾

پیامبر سخن تو را برای مردم بیان کرد، او خیلی از غذاهایی که بت پرستان حرام کرده بودند را حلال اعلام کرد.
همچنین او دو نوع غذایی که فقط بر یهودیان حرام بود، بیان کرد و آن را بر اهل ایمان حلال اعلام کرد.

بت پرستان این سخن محمد ﷺ را دروغ خواندند و گفتند که این غذاها بر همه حرام است. یهودیان هم به همه گفتند که آن دو نوع غذا بر همه حرام شده است و همه باید از خوردن آن پرهیز کنند و محمد ﷺ که حلال بودن آن را برای دیگران اعلام کرده است، دروغگوست.

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به بت پرستان و یهودیان چنین بگویی: «شما شایسته عذاب و کیفر هستید، اما خدا مهربانی زیادی دارد و در عذاب شما شتاب نمی کند، شما در صبر و شکیبایی خدا طمع نکنید زیرا وقتی زمان آن فرا برسد، شما را عذاب می کند و از مجازات شما گذشت نمی کند».

أنعام: آیه ۱۴۹ - ۱۴۸

سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا
وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّى ذَاقُوا
بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ

﴿۱۴۸﴾ قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿۱۴۹﴾

ای محمد! بُت پرستان به تو چنین خواهند گفت: «ما مجبور به شرک و بت پرستی هستیم، اگر خدا می خواست ما و پدرانمان، هرگز بت پرست نمی شدیم و غذای حلالی را حرام نمی کردیم، اگر واقعاً بُت پرستی بد بود، خدا مانع ما می شد و نمی گذاشت ما بت پرست بشویم».

ای محمد! تو آنان را به سوی ایمان دعوت کردی و از آنان خواستی تا از خرافاتی که برای خود ساخته اند، دست بردارند، اما آنان تو را دروغگو خواندند، قبل از تو هم، گروه زیادی پیامبران مرا دروغگو شمردند و سرانجام گرفتار عذاب و کیفر من شدند.

ای محمد! آنان ادعا می کنند که مجبور به بُت پرستی هستند، اکنون از آنان بخواه تا اگر برای این سخن خود، دلیل از روی علم دارند، آن را بیان کنند.
اما آنان فقط از گمان خود پیروی می کنند و جز دروغ چیزی نمی گویند.

آنان گفتند که ما مجبور هستیم بت پرست باشیم اما برای سخن خود، دلیلی نیاوردند، دلیل کامل و روشن از آن من است.

من این گونه اراده کرده ام که انسان در انتخاب خوبی و بدی آزاد باشد تا زمینه امتحان او فراهم باشد، این که من جلوی بُت پرستی آنان را نگرفته ام، دلیل بر این نیست که از بُت پرستی آنان خوشنود هستم، من به آنان فرصت می دهم تا امتحان شوند.

اگر قرار بود که من، انسان ها را مجبور به کاری کنم و حق انتخاب را از آنان بگیرم، آیا انسان را به گمراهی و بُت پرستی مجبور می کردم؟ این کار در شأن من

نیست، آخر چگونه ممکن است که من بُت پرستی و گمراهی را دوست داشته باشم؟ این چه سخنی است که آنان می‌گویند، چرا فکر نمی‌کنند؟ اگر قرار بود من انسان را مجبور کنم، او را مجبور به ایمان و یکتاپرستی می‌کردم. حکمت من در این است که انسان، آزاد باشد و راهش را خودش انتخاب کند، این چیزی است که به انسان، ارزش می‌دهد.

أنعام: آیه ۱۵۰

قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ هَذَا
فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُمْ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَالَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَهُمْ بِرَبِّهِمْ يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۰﴾

این آخرین سخن تو درباره غذای‌های حلالی است که بُت پرستان حرام کرده‌اند. آنان از روی گمان این سخنان را گفتند و این خرافات را میان مردم رواج دادند، آنان برای سخن خود، هیچ دلیل علمی ندارند، اکنون از آنان می‌خواهی تا حداقل شاهدانی برای ادعای خود بیاورند.

به محمد ﷺ دستور می‌دهی تا به بُت پرستان چنین بگوید: «شما می‌گویید که خدا این غذاها را حرام کرده است، پس اگر شاهدانی دارید، آن‌ها را بیاورید». ای محمد! اگر بُت پرستان به دروغ شهادت دادند، تو با آنان هم‌صدا نشو و گواهی نده و از هوس کسانی که قرآن مرا دروغ شمردند و به روز قیامت ایمان نیاوردند، پیروی نکن!

تو در اینجا با پیامبر سخن می‌گویی، اما منظور تو پیروان پیامبر می‌باشد و گرنه پیامبر که از بُت پرستان پیروی نمی‌کند. (۱۲۶)

أنعام: آیه ۱۵۳ - ۱۵۱

قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ ذَلِكَُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَبِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذَلِكَُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٢﴾ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكَُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿١٥٣﴾

چند نفر از بزرگان مکه با هم سخن می‌گویند:

— ایام حج نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمد است و بزرگ‌ترین تهدید برای ما! ما باید فکری بکنیم.

— محمد برای مردم قرآن می‌خواند. نمی‌دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می‌شوند.

— راست می‌گویی. خود ما هم در تاریکی شب، نزدیک خانهٔ محمد می‌رویم و قرآن گوش می‌دهیم.

— مگر قرار نبود این راز را هرگز بر زبان نیاوری؟ اگر مردم بفهمند که ما شب‌ها قرآن گوش می‌کنیم، دیگر آبرویی برای ما نمی‌ماند.

— حال چه کنیم؟

— اگر ما کاری کنیم که مردم سخن محمد را نشنوند، مشکلی نخواهیم داشت. بهترین سیاست این است که مردم را در بی‌خبری بگذاریم.

— آری، مردم فقط باید آن چیزی را بشنوند که ما می‌خواهیم.

— باید پنبه‌های زیادی خریداری کنیم.

— پنبه برای چه؟

— ما پنبه‌های تمیز و درجهٔ یک خریداری می‌کنیم و کنار کعبه می‌ایستیم و وقتی مردم می‌خواهند طواف بکنند به آن‌ها این پنبه‌ها را می‌دهیم تا در گوش‌های خودشان بگذارند. آن وقت دیگر آن‌ها صدای محمد را نمی‌شنوند.

آن‌ها فکر می‌کنند که با این کار می‌توانند حقیقت را پنهان نمایند. آیا می‌توان حقیقت را مخفی نمود؟

چند نفر کنار کعبه ایستاده‌اند و پنبه‌های سفیدی در دست دارند و می‌گویند:

ای مردم!

به هوش باشید! در شهر ما، دیوانه‌ای پیدا شده است که فکر می‌کند فرشتگان بر او نازل می‌شوند!

حواس خودتان را جمع کنید! شما نباید به سخنان او گوش کنید! این پنبه‌ها را بگیرید و در گوش خود قرار دهید.

آگاه باشید، سخن او شما را سحر می‌کند، مواظب جوانان خود باشید، مبادا

سخنان این یاوه‌گو را بشنوند!

اگر به سخنان محمد گوش کنید به دین پدران خود کافر خواهید شد و دختران خدا بر شما غضب خواهند کرد. بترسید از روزی که گرفتار خشم بت‌ها بشوید.

او از یثرب به این شهر آمده است تا طواف کعبه انجام بدهد، مثل بقیه مردم قدری پنبه می‌گیرد و در گوش خود می‌گذارد و مشغول طواف می‌شود.

دور دوم طواف اوست، او به فکر فرو می‌رود، با خود می‌گوید: چرا به حرف رهبران مکه گوش کردم و پنبه در گوش خود قرار دادم؟ چرا سخن محمد را نشنیدم؟ چرا باید هرچه را که این مردم می‌گویند، قبول کنم؟ من فریب خورده‌ام. آن‌ها با این کار خود، آزادی مرا به یغما برده‌اند.

او تصمیم می‌گیرد تا نزد محمد ﷺ برود و سخن او را بشنود، برای همین، پنبه‌ها را از گوش خود بیرون آورده است و به محمد ﷺ چنین می‌گوید: تو ما را به چه چیزی دعوت می‌کنی؟

اینجاست که محمد ﷺ این سه آیه را برای او می‌خواند. در این سه آیه، تو ده دستور را بیان کرده‌ای، این ده دستور، اساس و پایه اسلام می‌باشند. این ده دستور تو چنین است:

- ۱ - برای من شریک و همتایی قرار ندهید و بت پرستی نکنید.
- ۲ - به پدر و مادر خود نیکی کنید.
- ۳ - هرگز فرزندان خود را به خاطر فقر و تنگدستی نکشید، زیرا من روزی شما و آن‌ها و همه روزی خواران را می‌دهم.
- ۴ - به کارهای زشت نزدیک نشوید، چه آن گناهان آشکار باشند، چه پنهان.
- ۵ - انسانی که من کشتن او را حرام کرده‌ام نکشید، (فقط جهت اجرای عدالت می‌توانید کسی را که جنایتی کرده است قصاص کنید).

۶- به مال یتیم نزدیک نشوید مگر به گونه‌ای که مصلحت آنان باشد، مواظب باشید که مال یتیم حیف و میل نشود و وقتی که یتیم به اندازه رشد خود برسد، مال او را به او تحویل دهید.

۷- در خرید و فروش اجناس، اندازه‌ها را به طور کامل مراعات کنید تا حق کسی ضایع نشود. البته ممکن است کسانی در این امر، دچار وسواس‌های بیجا شوند، من به اندازه توان هر کس، او را مکلف می‌کنم، هنگام خرید و فروش، دچار وسواس بیجا نشوید، به اندازه‌ای که می‌توانید، دقت کنید تا حقی ضایع نشود.

۸- به هنگام شهادت دادن در دادگاه، سخن حق بگویید و به حق شهادت بدهید گرچه به زیان خویشان شما باشد.

۹- به پیمان من وفادار باشید و از سخنان من اطاعت کنید.

۱۰- از راه من که همان راه مستقیم است، پیروی کنید و از این راه، جدا نشوید و به راه‌های متفرقه توجهی نکنید.

من شما بندگان خود را به مراعات این ده دستور، سفارش می‌کنم تا شما اهل تقوا شوید.

وقتی او این سخنان را می‌شنود، می‌فهمد که درمان دردهای جامعه او در عمل به این سخنان است، او به فکر فرو می‌رود و سرانجام مسلمان می‌شود.

او از پیامبر می‌خواهد تا یک نفر را به شهر او بفرستد تا مردم را با قرآن آشنا کند. پیامبر به سخن او عمل می‌کند و یکی از یاران خود را همراه او می‌فرستد.

بعد از مدتی، مردم شهر یثرب، به اسلام علاقه‌مند می‌شوند و پیام‌های آن را مطابق با فطرت خویش می‌یابند. آنان از پیامبر دعوت می‌کنند تا به شهر آنان هجرت کند. پیامبر هم دعوت آنان را اجابت می‌کند و به یثرب می‌رود. بعد از

ورود پیامبر، نام شهر هم عوض می‌شود، دیگر به آن شهر، یثرب نمی‌گویند، آنجا «مدینه» است.

من به این دستور ده گانه تو فکر می‌کنم، اولین و آخرین دستور تو برایم اهمیت ویژه‌ای دارند، دستور اول، مرا به یکتاپرستی فرا می‌خواند، دستور آخر، مرا به راه مستقیم تو!

به راستی این راه مستقیم چیست؟

می‌دانم راه مستقیم، همان راه محمد و اهل بیت علیهم‌السلام اوست، باید پیرو آخرین پیامبر و جانشینان او باشم. راه مستقیم، همان راه علی علیه‌السلام است، با ولایت او و فرزندان او می‌توانم به تو نزدیک و نزدیک‌تر شوم. امروز هم مهدی علیه‌السلام، امام‌زمان من است و اگر در راه او باشم، به راه مستقیم تو، هدایت شده‌ام. من باید از راه دشمنان امام‌زمان دوری کنم. (۱۲۷)

انعام: آیه ۱۵۷ - ۱۵۴

ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ تَمَامًا عَلَى الَّذِي
أَحْسَنَ وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ
يُؤْمِنُونَ ﴿١٥٤﴾ وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ
تُزَكَّوْنَ ﴿١٥٥﴾ أَنْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى طَائِفَتَيْنِ مِنْ قَبْلِنَا
وَإِنْ كُنَّا عَنْ دِرَاسَتِهِمْ لَغَافِلِينَ ﴿١٥٦﴾ أَوْ تَقُولُوا لَوْ أَنَّا أُنزِلَ عَلَيْنَا
الْكِتَابُ لَكُنَّا أَهْدَىٰ مِنْهُمْ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً فَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا سَنَجْزِي الَّذِينَ يَصْدِفُونَ عَنْ
آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ ﴿١٥٧﴾

تو دو راه را برای انسان‌ها قرار دادی: راه ایمان و راه گمراهی، به انسان اختیار دادی تا یکی از این دو راه را انتخاب کند. راه هدایت، همان راه پیامبران توست.

به پیامبران شیوه درست زندگی کردن را آموختی تا آن را به انسان‌ها آموزش بدهند.

تو بر موسی علیه السلام تورات را نازل کردی تا نعمت خود را بر نیکوکاران، تمام کنی. تو در تورات، شیوه زندگی صحیح را توضیح دادی و مردم را با حقایق آشنا ساختی و همه احکامی که به آن محتاج بودند را بیان کردی. این کتاب آسمانی، زندگی ایمن و با سعادت به مردم ارزانی داشت و مایه هدایت و رحمت بود تا مردم به روز قیامت ایمان بیاورند.

همانطور که بر موسی علیه السلام کتاب نازل نمودی، قرآن را هم بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی، قرآن، سرشار از رحمت و برکت است. از همه می خواهی از آن پیروی کنند و تقوا پیشه کنند تا مورد رحمت و مهربانی تو قرار گیرند.

تو قرآن را نازل کردی تا حجّت را بر مردم تمام کنی، اگر قرآن را نازل نکنی، در روز قیامت، مردم یکی از این دو بهانه را خواهند آورد:

بهانه اول: «خدایا! تو برای یهودیان، تورات را نازل کردی، برای مسیحیان انجیل فرستادی، ولی برای ما کتابی نفرستادی، ما از آنچه در آن کتاب‌ها بود، بی خبر بودیم».

بهانه دوم: «اگر برای ما کتابی نازل می کردی، ما در رشد و هدایت از یهودیان و مسیحیان پیش می افتادیم».

تو می دانستی اگر قرآن را نازل نکنی، مردم، چنین خواهند گفت، برای همین قرآن را برای آنان فرستادی.

قرآن را به محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی و او قرآن را برای مردم خواند، برای همین با مردم چنین می گویی: «اکنون، دلیل روشن و آشکاری از طرف من برای شما آمده

است، این قرآن، مایه هدایت و رحمت است، از شما می‌پرسم: ستمگرتر از آن کسی که قرآن را دروغ بشمارد و از آن روی‌گرداند، کیست؟ به زودی کسانی که این قرآن را، انکار می‌کنند، به عذاب سختی کیفر خواهم داد».

انعام: آیه ۱۶۰ - ۱۵۸

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انظُرُوا أَنَا مُنْتَظِرُونَ ﴿١٥٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِيْنَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿١٥٩﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٦٠﴾

کسانی که به تو ایمان نیاورده‌اند، تعجب کرده‌اند که چرا من تو را پیامبر قرار داده‌ام، آنان بارها گفتند: «باید فرشته‌ای، پیامبر ما می‌شد تا ما ایمان بیاوریم». آنان در انتظار این هستند که فرشتگان از آسمان نازل شوند یا این که تو خودت نزد آنان بیایی یا معجزات دیگری که درخواست کرده‌اند، بر آنان نازل شود. آنان نمی‌دانند اگر تو معجزات و نشانه‌هایی که آنان درخواست می‌کنند، نازل کنی، دیگر ایمان آوردن آنان هیچ سودی برای آنان نخواهد داشت، مهم این است که آنان اکنون ایمان بیاورند و اعمال نیکو انجام دهند.

اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! به آنان بگو که شما منتظر رسیدن به این انتظارات بیهوده خود باشید، من نیز منتظر رسیدن زمان عذاب شما هستم.

ای محمد! آنان کسانی هستند که در دین خود اختلاف انداختند و دسته‌های

گونگون شدنند، تو مسئول اعمال و رفتار آنان نیستی، کار آنها را به من واگذار کن، آنان در روز قیامت برای حسابرسی نزد من می آیند و من آنان را به همه کارهایی که کردند، باخبر می سازم و آنان را به سزای کردارشان می رسانم. در قیامت، هر کس کار نیکی با خود بیاورد، ده برابر آن را پاداش خواهد گرفت و هر کس کار بدی با خود بیاورد، به همان مقدار (نه بیشتر و نه کمتر) کیفر خواهد دید و هیچ گونه ظلم و ستمی به آنان نخواهد شد.

انعام: آیه ۱۶۴ - ۱۶۱

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا
 قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٦١﴾ قُلْ إِنْ صَلَّاتِي
 وَتُشْكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَأَسْأَلَنَّ لَهُ
 وَبَدَلِكَ أَمْزُتٌ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾ قُلْ أَعْيُرَ اللَّهُ أُنْبِيَّ رَبًّا وَهُوَ
 رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى
 ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ﴿١٦٤﴾

وقتی بُت پرستان دیدند که روز به روز بر تعداد مسلمانان اضافه می شود، احساس خطر کردند، آنها تصمیم گرفتند هر طور هست مانع رشد اسلام شوند، آنان ابتدا مسلمانان را اذیت و آزار کردند، اما نتیجه ای نگرفتند، بعد از آن به این فکر افتادند که محمد ﷺ را از راهی که انتخاب کرده است باز دارند، آنان وعده پول و ثروت زیادی به او دادند و گفتند: «ای محمد! دست از دین خود بردار و از ما پیروی کن، تو می گویی روز قیامت هست، در آن روز، اگر معلوم شد که راه ما خطا بوده است، ما گناه تو را به گردن می گیریم».

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا پاسخ آنان را این گونه بدهد:

پروردگارم مرا به راه راست و دینی استوار راهنمایی کرد، من پیرو دین ابراهیم ﷺ هستم، همان ابراهیم که از آیین های خرافی روی گرداند و از بُت پرستان

و مشرکان نبود.

نماز و تمام عبادت‌های من، زندگی و مرگ من، همه برای خدایی است که پروردگار جهانیان است.

من یکتاپرستم، ایمانی که من از آن سخن می‌گویم، فقط در سخن و گفتار من نیست، من ایمان خود را با عمل نشان می‌دهم. بدانید همه کارهای من، در راه رضای اوست. من هرچه دارم را در راه او فدا می‌کنم، من زنده می‌مانم تا در راه رضای خدای خویش، قدم بردارم، مرگ من هم برای اوست.

خدای من شریکی ندارد، او خدای یکتاست، من از طرف خدای خود، به یکتاپرستی مأمور شده‌ام و من در این امت، نخستین مسلمان هستم.

به من می‌گویید که از شما پیروی کنم و بت پرست بشوم، شما گناه مرا به گردن می‌گیرید، مگر نمی‌دانید هر کس گناهی انجام دهد، به خود ضرر زده است، در روز قیامت، هیچ کس بارگناه دیگری را به دوش نخواهد کشید، هرگز کسی را به گناه دیگری عذاب نمی‌کنند. همه شما در آن روز، برای حسابرسی به پیشگاه خدا حاضر می‌شوید و او شما را به آنچه در آن اختلاف داشتید، آگاه می‌سازد و بین مؤمنان و کافران داوری می‌کند، مؤمنان را به بهشت می‌فرستد و کافران را به عذاب گرفتار می‌سازد.

انعام: آیه ۱۶۵

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ
فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ
لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٦٥﴾

تو همه انسان‌ها را به این دنیا آوردی تا امتحان کنی، تو آن‌ها را جایگزین کسانی که قبلاً بودند، قرار می‌دهی و از آنان می‌خواهی تا قدر این فرصت را بدانند و

فراموش نکنند که مرگ به سراغ آنان می‌آید و فرصت آن‌ها تمام می‌شود. تو بعضی‌ها را به بعضی دیگر از نظر مال و مقام و استعداد برتری دادی تا آن‌ها را به این وسیله امتحان کنی که آیا به وظیفه خود عمل خواهند کرد یا خیر؟ به عده‌ای ثروت دادی، آیا آنان شکر نعمت تو را به جا می‌آورند و به نیازمندان کمک می‌کنند یا نه؟

گروه دیگر را فقیر قرار دادی، آیا آنان صبر و شکیبایی می‌کنند یا نه؟ دنیا محلی برای امتحان انسان‌ها است و در روز قیامت، آنان نتیجه امتحان خود را می‌بینند، در آن روز، تو کافران را سریع کیفر می‌نمایی و خطای بندگان مؤمن خود را می‌بخشی و به آنان مهربانی می‌کنی. (۱۲۸)

سوره أعراف

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۷ قرآن است.

۲ - «أعراف» به معنای «مکان‌های بلند» می‌باشد، در آیه ۴۶ این سوره از کسانی یاد شده است که در روز قیامت، کنار پل صراط در مکان‌های بلندی می‌ایستند. آنان بندگان برگزیده خدا هستند و برای مؤمنانی که گناهکار هستند، دعا می‌کنند و خدا هم شفاعت آنان را می‌پذیرد.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: آفرینش انسان، اشاره به میثاق اول یا عالم ذرّ در آیه ۱۷۲، اشاره به ماجرای پیامبران بزرگ (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام) و ماجرای موسی علیه‌السلام و بنی اسرائیل...

اعراف : آیه ۲ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْمص ﴿١﴾ كِتَابٌ
أُنزِلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى
لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

در ابتدا چهار حرف «الف»، «لام» و «میم» و «صاد» را ذکر می‌کنی. تو با حروف الفبا با انسان سخن گفتی، قرآن، معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است، من باید در قرآن فکر کنم و پیام آن را دریابم. گروهی از مردم تصور می‌کردند که قرآن، سخنان خود پیامبر است، تو تأکید می‌کنی که قرآن، کتابی است آسمانی. آری، قرآن، سخن توست، از طرف توست، تو جبرئیل را فرستادی و او قرآن را بر قلب پیامبر نازل کرد تا آن را برای مردم بخواند و آنان را هدایت کند. تو می‌دانی که کار پیامبر، چقدر سخت است، او باید مردم را از بت پرستی نجات بدهد، سال‌های سال، آنان بت‌ها را پرستیده‌اند و اسیر خرافات شده‌اند، جدا کردن مردم از باورهای غلطی که به آن وابسته‌اند، کار ساده‌ای نیست.

کسانی که پست و مقامشان در گرو نادانی و بُت پرستی مردم بود، با پیامبر دشمنی می کردند.

تا زمانی که مردم بُت ها را می پرستیدند رهبران به پول و ثروت می رسیدند، آری، مردم برای آن بُت ها نذر می کردند. همه چیزهایی که نذر بُت ها می شد به کسانی که خود را خدمتگزاران بُت ها می دانستند، می رسید.

معلوم است که آنان برای از دست ندادن منافع خود، با پیامبر دشمنی می کنند. اکنون تو پیامبر را دلداری می دهی و از او می خواهی که نگرانی به خود راه ندهد و هرگز از دشمنی دشمنان ناراحت نباشد، از او می خواهی تا به وظیفه خود عمل کند و پیام تو را به مردم برساند و به آنان بگوید که به قرآن عمل نمایند و از شیطان پیروی نکنند و بُت ها را عبادت نکنند، این سخن تو با مردم است، اما اندکی از آنان، از این سخن پند می گیرند.

تو همه انسان ها را آزاد آفریده ای و به آنان اختیار داده ای، آن ها باید راه خود را انتخاب کنند، تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، راز خلقت انسان، همان اختیار اوست.

کسانی که آمادگی پذیرش حقیقت را دارند، به قرآن ایمان می آورند و از این قرآن، پند می گیرند، آنان وقتی قرآن را می شنوند، می فهمند که با مرگ، همه چیز تمام نمی شود، پس به روز قیامت ایمان می آورند و خود را برای آن روز آماده می کنند و در روز قیامت، پاداش همه کارهای نیک خود را می بینند و بهشت جاودان، منزلگاه آنان خواهد بود، آنان سعادت واقعی را در بهشت تجربه خواهند کرد، آنان از همه نعمت های زیبای بهشت بهره مند می شوند و می دانند که این آرامش و سعادت، نتیجه ایمان به قرآن است.

اعراف : آیه ۵ - ۳

اتَّبِعُوا مَا نُزِّلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مِمَّا تَدَّكَّرُونَ ﴿۳﴾ وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ ﴿۴﴾ فَمَا كَانَ دَعْوَاهُمْ إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا إِلَّا أَنْ قَالُوا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿۵﴾

از ما می خواهی تا به کسانی که قبلاً روی زمین زندگی می کردند، فکر کنیم و از سرنوشت آنان پند بگیریم، تو پیامبران را برای هدایت انسان ها فرستادی ولی آنان به سخنان پیامبر خود گوش نکردند و به گناه و معصیت و بُت پرستی ادامه دادند. تو به آنان فرصت توبه دادی ولی آنان راه خود را ادامه دادند، تا این که عذاب تو فرا رسید، بعضی از آن ها را در دل شب، وقتی که همه در خواب بودند به عذاب گرفتار ساختی، بعضی ها را وسط روز گرفتار عذاب نمودی، آنان بعد از فعالیت روزانه، ساعتی به استراحت پرداخته بودند که عذاب تو نازل شد.

آری، آنان به کفر و ستم خود ادامه دادند و وقتی پیامبرشان از آنان می خواست که دست از گناه بردارند و توبه کنند، سخن او را مسخره می کردند، وقتی پیامبرشان به آنان وعده عذاب می داد، او را دروغگو می شمردند و هرگز باور نمی کردند عذاب تو فرا برسد، اما وقتی عذاب تو فرا رسید که آنان در کمال آرامش و خواب بودند.

وقتی آنان عذاب سخت تو را دیدند، پشیمان شدند و گفتند: «بارخدا! ما خطاکار بودیم. به خودمان ظلم کردیم که به سخن پیامبرمان گوش ندادیم»، اما این پشیمانی دیگر سودی نداشت و دیر شده بود.

این قانون توست، قبل از فرا رسیدن عذاب، توبه بندگان خود را می پذیری، زیرا این توبه از روی اختیار و انتخاب است، کسی که از گناهان توبه می کند، در واقع در امتحان خود، موفق می شود، او راه سعادت را برای خود انتخاب می کند. اما وقتی عذاب تو نازل بشود، توبه گناهکاران پذیرفته نمی شود، آن لحظه، دیگر

لحظه انتخاب نیست، آن توبه از روی انتخاب نیست، از روی ترس و وحشت است.

اعراف : آیه ۹ - ۶

فَلَسْنَا لَ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَسْنَا لَ
 الْمُرْسَلِينَ ﴿٦﴾ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ﴿٧﴾ وَالْوَزُونَ
 يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨﴾ وَمَنْ
 خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا
 يَظْلِمُونَ ﴿٩﴾

درست است که گناهکاران به عذاب تو گرفتار شدند و از این دنیا رفتند، اما عذاب آنان پایان نگرفته است، در روز قیامت، بار دیگر آنان را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند و بعد از حسابرسی به آتش جهنم گرفتار می‌شوند.

در روز قیامت از آنان می‌پرسی که چرا به سخنان پیامبران گوش ندادید؟ پیامبران شما را به راه راست دعوت کردند، چرا دعوت آنان را اجابت نکردید؟ در روز قیامت، از پیامبران هم سؤال می‌کنی و به آنان می‌گویی: آیا شما وظیفه خود را به خوبی انجام دادید؟ آیا سخن مرا برای مردم بیان کردید؟

گناهکاران در آن روز چه جواب خواهند داد؟ آیا آنها می‌توانند بهانه بیاورند و از گفتن حقیقت خودداری کنند؟ هرگز.

تو در همه جا حاضر بودی و همه رفتار و کردار آنها را دیدی و در روز قیامت به آنان می‌گویی که چه گفته‌اند و چه کرده‌اند، تو هرگز از کارهای آنان غافل نبود و برای همین آنان نمی‌توانند در آن روز دروغ بگویند.

روز قیامت، روز سنجش اعمال است، در آن روز، حسابرسی اعمال در نهایت درستی و به حق انجام می‌گیرد و به هیچ کس ظلم نمی‌شود. کسانی که کارهای نیک آنان، زیادتیر از گناهانشان باشد، رستگار می‌شوند و به بهشت می‌روند و از نعمت‌های زیبای آنجا بهره‌مند می‌شوند. اما کسانی که کارهای نیک آنان از گناهانشان کمتر باشد، به عذاب گرفتار می‌شوند، آنان در دنیا از شیطان پیروی کردند و سخن تو را انکار کردند و با این کار، سرمایه وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند.

اعراف : آیه ۱۹ - ۱۰

وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ ﴿١٠﴾ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ﴿١١﴾ قَالَ مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿١٢﴾ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاخْرُجْ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿١٣﴾ قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤﴾ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ﴿١٥﴾ قَالَ فِيمَا أُغْوَيْتَنِي لَأَفْعَدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ لَا تَبْيَهُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ ﴿١٧﴾ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْءُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿١٨﴾ وَيَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾

انسان را آفریدی و او را روی زمین جای دادی و هرچه برای کمال او نیاز بود، در اختیارش قرار دادی، اما عده کمی از انسان‌ها، شکر این نعمت‌های تو را به جا می‌آورند.

توانسان را آفریدی و او را به این صورت کامل، آراستی!
 تو نعمت‌های فراوان به او دادی، به راستی چرا این انسان، گناه و عصیان می‌کند
 و گرفتار غفلت و فراموشی می‌شود؟

این سؤالی است که تو می‌خواهی در اینجا به آن پاسخ بدهی، برایم از آدم ﷺ،
 اولین انسانی که آفریدی، سخن می‌گویی، ماجرای آفرینش را بازگو می‌کنی و از
 وسوسه شیطان حکایت می‌کنی.

هدف تو این است که من این سخنان را بشنوم و بدانم شیطان، دشمن من است،
 باید به هوش باشم، مبدا فریب وسوسه‌های او را بخورم:

تو آدم ﷺ را آفریدی و از فرشتگان خواستی بر او سجده کنند، آن‌ها تسلیم تو
 بودند و در مقابل آدم ﷺ به سجده افتادند، این چیزی است که تو از آنان خواسته
 بودی.

راز سجده فرشتگان چه بود؟

این‌گونه به آنان می‌فهمانی که باید همه توان خود را در راه رشد و کمال انسان
 قرار دهند.

در این میان یکی سجده نمی‌کند، او شیطان (ابلیس) است. به راستی شیطان در
 میان فرشتگان چه می‌کرد؟

او از گروه جنّ بود، بعد از آن که جنّ‌ها در زمین معصیت کردند، تو آن‌ها را از
 بین بردی ولی شیطان را به آسمان‌ها بردی، زیرا او به تو ایمان داشت.

شیطان سالیان سال عبادتت را می‌کرد، همه تصوّر می‌کردند که او هم یکی از
 فرشتگان است، تو به او مقام والایی دادی، اما در این امتحان بزرگ مردود شد.

تو به شیطان گفتی:

— چرا بر آدم سجده نکردی؟

— من بهتر از آدم هستم، آدم از خاک آفریده شده است و من از آتش.

— ای شیطان! از فرشتگان من دور شو! تو شایستگی این مقام را نداری، تو

اجازه نداری که در اینجا بمانی و تکبر و بزرگی داشته باشی، از اینجا بیرون شو که

تو پست و زبون هستی.

— خدایا! به من تا روز قیامت مهلت بده.

— من به تو مهلت می‌دهم.

— تو مرا از رحمت خود دور کردی و آن مقام را از من گرفتی، من هم سر راه

مستقیم در کمین بندگان تو می‌نشینم و آنان را گمراه می‌کنم. من از چهارطرف به

سراغ آنان می‌روم و کاری می‌کنم که روز قیامت را فراموش کنند، آنان را به جمع

کردن مال دنیا مشغول می‌کنم، راه گمراهی را برای آنان زیبا نشان می‌دهم،

شهوت‌رانی را برای آنان، دوست‌داشتنی می‌نمایم، من دست از تلاش بر نمی‌دارم

تا آنجا که بیشتر آنان، تو را ناسپاسی کنند.

— تو تصمیم به گناه دیگری گرفته‌ای و می‌خواهی بندگان مرا گمراه کنی، از این

مقام و از نزد فرشتگان دور شو، با ذلت و خواری برو که تو از رحمت من دور

شده‌ای، سوگند یاد می‌کنم که هر کس از تو پیروی کند، او را در جهنم جای دهم و

جهنم را از تو و پیروانت، پر خواهم کرد.

شیطان هرگز حاضر به سجده بر آدم علیه السلام نشد و این‌گونه بود که او را از رحمت

خود دور ساختی. تکبر شیطان کار دستش داد، او به خاطر تکبرش از سعادت دور

شد و آتش غضب تو را برای همیشه از آن خود کرد و نتیجه کارش کفر و دشمنی با تو شد.

تو شیطان را از آتش آفریدی و آدم علیه السلام را از خاک. شیطان فکر می کرد که آتش از خاک برتر است، اگر او قدری فکر می کرد می فهمید که خاک، سرچشمه انواع برکات است و منبع تمام مواد حیاتی است و مهم ترین وسیله برای ادامه زندگی موجودات زنده است، در حالی که آتش این چنین نیست.

شیطان شیفته نور آتش شده بود، کاش او به نورانیت انسان توجه می کرد و می فهمید که انسان از او برتر است، تو انسان را خلق کردی و او را گل سرسبد آفرینش قرار دادی. هنر انسان این است که اختیار دارد، می تواند راه درست را انتخاب کند، اگر انسان رستگار شود، به اختیار خودش بوده است و این زیبایی انسان است.

شیطان، گرفتار خودبینی شده بود و همین سبب شد تا از سجده بر آدم علیه السلام سر باز زند و از درگاه تو رانده شود. آری، خودبینی و تکبر، یادگاری است که از شیطان باقی مانده است، اگر من دچار خودبینی شوم، خود را از سعادت محروم کرده ام.

سر کلاس بودم و این آیات را تفسیر می کردم، یکی از دانشجویانم رو به من کرد و گفت:

— استاد! شیطان از خدا تقاضای عمر طولانی کرد، چرا خدا این خواسته او را پذیرفت و به او مهلت داد؟

— آیا شنیده ای که شیطان سال ها، خدا را عبادت کرد؟ آیا شنیده ای که شیطان دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید. (۱۲۹)

— نه. من این مطلب را تازه می‌شنوم و برایم جالب است.
 — خدا شیطان را در اصل پاک و بی‌عیب آفرید و او هزاران سال در کنار فرشتگان بود و خدا را عبادت می‌کرد ولی در امتحان خود مردود شد و از درگاه خدا رانده شد.

— استاد! پس چرا خدا او را آزاد گذاشت و عمر طولانی به او داد؟
 — خدا هرگز به کسی ظلم نمی‌کند، او عادل است و اگر کسی کار خوبی انجام دهد، نتیجه آن کار را به او می‌دهد، شیطان در مقابل این عبادت‌ها، تقاضایی از خدا کرد و تقاضای او طبق قانون عدالت خدا پذیرفته شد.

— استاد! آیا خدا به شیطان فرصت داد تا انسان را وسوسه کند؟
 — درست است که خدا به شیطان مهلت داد و او را در وسوسه‌گری آزاد گذاشت، اما انسان را در مقابل او بی‌دفاع نگذاشت، خدا به انسان، نعمت عقل داد و فطرت پاک و عشق به کمال را در وجودش قرار داد و فرشتگانی را مأمور کرد که الهام‌بخش انسان باشند و او را به سوی خوبی‌ها و زیبایی‌ها دعوت کنند، همچنین خدا در توبه را به روی انسان باز نمود.

وقتی آدم علیه السلام فهمید که خدا به شیطان عمر طولانی داده است، رو به آسمان کرد و گفت:

— بارخدا یا! به شیطان مهلت دادی، از تو می‌خواهم در حق من و فرزندانم، عنایتی کنی.

— ای آدم! من به تو امتیازی می‌دهم و فرزندان تو هم در آن با تو شریک هستند.
 — آن امتیاز چیست؟

— اگر گناه کنی، آن گناه را یکی حساب می‌کنم، اما اگر کار خوبی انجام دهی، آن را ده برابر حساب می‌کنم و ده برابر پاداش می‌دهم.

— بارخدایا! باز هم به من عنایتی کن!

— ای آدم! من توبه تو و فرزندان تو را تا قبل از لحظه مرگ، می‌پذیرم، اگر کسی، یک عمر گناه کند و قبل از فرا رسیدن مرگ، واقعاً پشیمان شود و توبه کند، من توبه او را می‌پذیرم و گناهان او را به حسنات تبدیل می‌کنم، اما اگر کسی با دیدن عزرائیل، توبه کند، دیگر دیر است و توبه او پذیرفته نمی‌شود.

— خدایا! به من هم عنایتی کن!

— من گناه بندگان خود را می‌بخشم و در بخشیدن گناهان بندگانم، نیاز به اجازه هیچ کس ندارم و از هیچ چیز و هیچ کس، واهمه ندارم.

— خدایا! من ممنون تو هستم، این‌ها برای من و فرزندان من، بس است. (۱۳۰)

شیطان، وسیله‌ای برای پیشرفت و تکامل انسان است، زیرا راه شکوفایی استعدادها، از میان تضادها می‌گذرد، شیطان با وسوسه‌هایی که می‌کند سبب می‌شود قدرت روحی انسان اوج بگیرد.

روزی به کارگاه آجرپزی رفتم، من خیال می‌کردم که برای تهیه آجر، ماده‌ای مثل چسب به خاک اضافه می‌کنند، اما آن روز دیدم که آنان گل را قالب می‌گیرند و به شکل آجر درمی‌آورند، سپس آن را در کوره آتش قرار می‌دهند.

آتش داغ باعث می‌شود تا این آجرها محکم و بادوام شوند، در واقع ارزشی که آجر دارد به خاطر همین آتش است، هر آجری که به شعله آتش نزدیک‌تر باشد محکم‌تر می‌شود. اگر یک آجر، به آتش خیلی نزدیک باشد، از بتن و سیمان هم

محکم تر می شود. اگر اجر ارزش دارد به دلیل آتش است و اگر آتش نباشد، اجر با چند قطره باران، از بین می رود، اصلاً تا آتش نباشد، اجر، اجر نمی شود. شیطان برای انسان مانند همان آتش است، اگر شیطان و وسوسه های او نباشد، انسان بودن انسان، معنا پیدا نمی کند. اگر شیطان نبود، میدان مبارزه با بدی ها پدید نمی آمد و انسان از فرشتگان برتر نمی شد. زیبایی و شکوه انسان در این است که می تواند راه خوب و بد را انتخاب کند.

اگر شیطان نبود، زمینه راه بد فراهم نمی شد، انسانی که به وسوسه های شیطان گوش نمی کند و راه خوبی ها را انتخاب می کند، مقام او از فرشتگان بالاتر می رود. اگر شیطان نباشد، انسان هم ارزشی بالاتر از فرشتگان ندارد، اگر شیطان نباشد، همه انسان ها، میل به تقوا و زیبایی ها دارند، ولی آن تقوا، تقوا نیست، تقوا وقتی تقواست که انسان میان وسوسه شیطان و الهام فرشتگان یکی را انتخاب کند، شیطان او را به راه زشتی ها فرا می خواند، فرشتگان او را به خوبی ها دعوت می کنند، انسانی که راه زیبایی ها را انتخاب می کند، این تقوای واقعی است، این همان انسانی است که فرشتگان بر او سجده کردند.

اعراف : آیه ۲۵ - ۲۰

فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا
 وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا
 أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ ﴿٢٠﴾ وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا
 لَمِنَ النَّاصِحِينَ ﴿٢١﴾ فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا
 سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادَاهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ
 أَنْهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ
 مُبِينٌ ﴿٢٢﴾ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ
 مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي

الْأَرْضِ مُسْتَقَرًّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٢٤﴾ قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ
وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ ﴿٢٥﴾

تو به آدم علیه السلام گفتی: «ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی نزدیک آن درختی که برای شما ممنوع کردم، نشوید و از میوه آن نخورید، اگر این کار را بکنید، به خود ستم می‌کنید». آدم علیه السلام وارد بهشت می‌شود و شیطان در پی وسوسه او بر می‌آید، آن بهشتی که آدم علیه السلام در آنجا بود، بهشت جاودان نبود، زیرا اگر کسی وارد آن بهشت شود، برای همیشه در آن خواهد بود.

آن بهشت، باغی زیبا بود و آدم علیه السلام و همسرش در آنجا زندگی خود را آغاز کردند، شیطان بی‌کار نشست و آنان را وسوسه کرد.

شیطان که به خاطر سجده نکردن بر انسان از مقام خود رانده شده بود، تصمیم داشت از انسان انتقام بگیرد. آدم علیه السلام و حوّا در آن بهشت زندگی راحتی داشتند و مهمان مهربانی تو بودند، هدف شیطان این بود که این مقامی را که تو به آدم علیه السلام دادی از او بگیرد.

شیطان می‌دانست که انسان به زندگی جاویدان علاقه دارد و در وجود او علاقه به کمال قرار دارد، برای همین به آدم علیه السلام و همسرش چنین گفت: «اگر از آن درخت ممنوعه بخورید، شما یا فرشته می‌شوید یا زندگی جاوید پیدا می‌کنید و هرگز مرگ به سراغ شما نمی‌آید».

وقتی من این سخن شیطان را می‌خوانم، می‌فهمم که مهم‌ترین راه نفوذ شیطان این دو چیز است: عشق به مقام بالاتر، عشق به جاودانگی.

آدم ﷺ و همسرش با شنیدن این سخن به فکر فرو رفتند، شیطان برای این که اثر و سوسه خود را قوی تر کند، به آنان گفت: «به خدا قسم من خیرخواه شما هستم». وقتی آنان این سخن شیطان را شنیدند، فریب خوردند، آنان باور نمی کردند که کسی به نام خدا قسم دروغ بخورد، آنان به سوگند شیطان اطمینان کردند، آن هم سوگندی که به نام خدا بود. (۱۳۱)

آدم ﷺ و حوا فریب خوردند و از میوه آن درخت خوردند، ناگهان متوجه شدند که لباس هایشان از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار شد. آنان اندام خود را با برگ های درختان پوشاندند.

آنان در تعجب ماندند که چه شده است، اما شیطان خوشحال بود، این نشانه پیروزی او بود. شیطان می دانست که این یک نشانه است، نشانه غضب تو. وقتی آدم ﷺ و حوا را آفریدی، برای آنان لباسی قرار دادی، درست است که آن دو، زن و شوهر بودند، اما تو برای آنان لباسی قرار داده بودی، شیطان می دانست که هرگاه این لباس از بدن آنها فرو افتد، در نقشه خود موفق شده است.

هنوز آدم ﷺ و حوا نمی دانند چه اتفاقی افتاده است، آنان به سخن شیطان گوش کرده اند، او به نام تو سوگند یاد کرد که هر کس از میوه آن درخت بخورد، فرشته می شود و عمر جاودان پیدا می کند، اما چرا لباس های آنان فرو افتاد؟ تو با آنان سخن گفتی: «مگر من نگفتم که از میوه آن درخت نخورید؟ مگر نگفتم شیطان دشمن سرسخت شماست؟ چرا سخن مرا فراموش کردید و فریب شیطان را خوردید؟».

آنان فهمیدند فریب خورده‌اند، اما مهم این بود که آنان پشیمان شدند، به اشتباه خود اعتراف کردند و گفتند: «بارخدا یا! ما بر خود ظلم و ستم کردیم و اگر تو ما را نبخشی و به ما رحم نکنی، زیانکار خواهیم شد».

درست است که آنان نافرمانی تو را کردند، اما این نافرمانی از روی دشمنی با تو نبود، از روی جهالت و نادانی بود، برای همین بود که تو آنان را بخشیدی، اما آنان را از بهشت بیرون کردی و آنان زندگی روی زمین را آغاز کردند، توبه آنان را پذیرفتی اما آنان دیگر نمی‌توانستند در آن بهشت بمانند. آدم علیه السلام و حوا را از آن بهشت بیرون کردی و آنان زندگی خود را روی زمین آغاز کردند.

تو به آدم علیه السلام گفتی که نسل او در زمین زیاد می‌شود و بین فرزندان او اختلاف و دشمنی پدیدار خواهد شد، گروهی راه خوبی‌ها را پیش خواهند گرفت و گروهی هم به راه شیطان خواهند رفت و همیشه میان این دو گروه دشمنی خواهد بود. انسان در زمین زندگی خواهد کرد و در اینجا امتحان خود را پس خواهد داد و سرانجام مرگ به سراغ او می‌آید. انسان در روز قیامت زنده می‌شود و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شود.

آری، انسان روی زمین زندگی می‌کند و روی زمین می‌میرد و از همان جا برای حسابرسی روز قیامت، برانگیخته می‌شود.

اعراف : آیه ۲۷ - ۲۶

يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي
سَوَآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسَ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ
يَذَكَّرُونَ ﴿٢٦﴾ يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ
الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتَهُمَا إِنَّهُ يَرَائِكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِمَّنْ
حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٢٧﴾

اکنون وقت آن است که با فرزندان آدم علیهم السلام سخن بگویید: من برای شما نعمت لباس را قرار دادم تا بدن شما را بپوشاند و مایهٔ زینت شما باشد، ولی این پوشش کافی نیست، من برای شما یک لباس معنوی هم قرار دادم که آن لباس پرهیزکاری و تقوا است که از لباس ظاهری بهتر است.

لباس چگونگی بدن شما را از گرما و سرما حفظ می‌کند و زشتی‌های جسم شما را می‌پوشاند، لباس تقوا هم، روح شما را از گناه حفظ می‌کند و زشتی‌های گناهان را می‌پوشاند و بهترین زینت برای شماست.

فراموش نکنید که این لباس ظاهری و معنوی، از نشانه‌های من برای شماست تا فکر کنید و پند بگیرید.

مراقب باشید که شیطان شما را فریب ندهد همان‌گونه که پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد و کاری کرد که لباس‌های آنان از بدنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار شد.

شیطان در کمین شما است، او و گروه او، شما را می‌بینند و شما آن‌ها را نمی‌بینید، از چنین دشمنی باید سخت بترسید.

البته شیطان نمی‌تواند بدون ارادهٔ شما بر شما مسلط شود، او چنان قدرتی ندارد که بدون اجازه شما وارد قلب شما شود و شما را به گمراهی بکشاند، او فقط وسوسه می‌کند، اگر ندای او را اجابت کردید، آن وقت است که او بر شما مسلط می‌شود، آری، شیطان بر کسانی تسلط دارد که ولایت او را به میل و رغبت می‌پذیرند و از او پیروی می‌کنند.

اعراف : آیه ۳۰ - ۲۸

وَإِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا

وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢٨﴾ قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ وَأَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ ﴿٢٩﴾ فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنََّّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٠﴾

شیطان برای فریب انسان، برنامه دارد، او اعمال گذشتگان را برای انسان زیبا جلوه می‌دهد و به همین دلیل، انسان‌هایی که از نور ایمان بی‌بهره‌اند، راه و روش پدران خود را ادامه می‌دهند و به راحتی گناه و معصیت می‌کنند.
اگر به آنان بگوییم چرا این کارها را انجام می‌دهید، آنان در پاسخ می‌گویند: «این راه و رسمی است که گذشتگان ما انجام می‌دادند، ما هم به شیوه و رسم آنان عمل می‌کنیم و این دستور خداست».

این سخن آنان عجیب است، گناه انجام می‌دهند و آن را به تو نسبت می‌دهند. اکنون از پیامبر خود می‌خواهی تا چنین سخن بگویی: «خدا هرگز به کارهای زشت، فرمان نمی‌دهد، چرا شما به خدا این سخن‌های دروغ را نسبت می‌دهید». من دوست دارم بدانم در زمان پیامبر، پیروان شیطان چه گناهی انجام می‌دادند و آن را به تو نسبت می‌دادند، باید تاریخ را بخوانم.

سال‌ها پیش در مکه هیچ نشانی از آبادی نبود. دره‌ای خشک که هیچ کس آن را نمی‌شناخت. تو به ابراهیم علیه السلام فرمان دادی تا فرزندش اسماعیل علیه السلام را همراه با مادرش به آنجا ببرد و کعبه را که ویران شده بود، دوباره بسازد.
ابراهیم علیه السلام از فلسطین به سوی مکه رفت، او کعبه را بازسازی کرد، کار ساخت کعبه که تمام شد، حضرت ابراهیم علیه السلام به فلسطین بازگشت و هاجر و اسماعیل علیه السلام

را کنار کعبه گذاشت.

چند روز که گذشت، گروهی از عرب‌ها، گذرشان به آنجا افتاد. آن‌ها وقتی آب زمزم را دیدند در آنجا منزل کردند. کم‌کم مردم زیادی در آنجا جمع شدند و شهر مکه ساخته شد. بیشتر مردم این شهر به دین ابراهیم علیه السلام ایمان آوردند. سال‌ها گذشت، آرام آرام شهرت کعبه به اطراف رسید، مردم از هر گوشه و کنار برای طواف آن می‌آمدند، زیرا حجّ از اعمالی بود که در دین ابراهیم علیه السلام به آن تأکید شده بود.

شهر تا مدّتی در اختیار فرزندان اسماعیل علیه السلام بود؛ اما بعد از مدّتی، گروهی از عرب‌ها شهر مکه را در اختیار خود گرفتند. آن‌ها خود را خادمان کعبه خواندند و رسوم زیارت کعبه را تحریف کردند و از این راه به ثروت زیادی رسیدند.

یکی از قوانینی که آن‌ها وضع کردند این بود: «هر کس که برای طواف کعبه می‌آید باید حتماً لباس مردم شهر مکه را به تن کند و اگر کسی این لباس را نمی‌توانست تهیه کند، باید لباس‌های خود را از بدن بیرون بیاورد و عریان طواف کند!!» (۱۳۲)

مردمی که برای طواف کعبه می‌آمدند، تصوّر می‌کردند این دستور توسّط، تو از زن و مرد آنان خواسته‌ای تا اگر پول ندارند که لباس مردم مکه را بخرند، لخت و عریان طواف کنند.

رهبران مکه به آن‌ها گفته‌اند شما با این لباس‌های خود که گناه انجام داده‌اید نمی‌توانید کعبه را طواف کنید، یا باید لباس ما را تهیه کنید یا آن که با بدن عریان طواف کنید. (۱۳۳)

امان از روزی که دین وسیله‌ای برای فریب مردم شود!
تو از ما می‌خواهی تا هنگام عبادت لباس‌های زیبای خود را به تن کنیم.

تو هرگز به کارهای زشت، فرمان نمی‌دهی، تو به خوبی‌ها و زیبایی‌ها فرمان می‌دهی، مرا به عدالت و میانه‌روی فرا می‌خوانی، هم زیاده‌روی بد است و هم کوتاهی کردن، زندگی من باید بر اساس میانه‌روی باشد.
از من می‌خواهی تا در مسجد که خانه‌توست، تو را بخوانم، با تمام وجود به تو رو کنم و تو را پرستش کنم، از ریا و ظاهر فریبی دست بردارم، دین خود را خالص کنم و فراموش نکنم تو همان‌گونه که مرا آفریدی، بار دیگر مرا در روز قیامت زنده می‌کنی و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوم.

تو به من حقّ انتخاب داده‌ای، من باید راه خود را انتخاب کنم، انسان‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، دسته‌ای راه ایمان را انتخاب می‌کنند و از نعمت هدایت تو بهره‌مند می‌شوند.

گروهی هم از شیطان پیروی می‌کنند و به گمراهی می‌افتند. تو آنان را به حال خود رها می‌کنی و آنان شیطان را دوست خود می‌گیرند و به دنبال وسوسه‌های او می‌روند. شیطان همه وقت و همه جا، باطل را به صورت حقّ و زشتی‌ها را به صورت زیبایی‌ها جلوه می‌دهد، انسان‌های گمراه فریب شیطان را می‌خورند و کارهای زشت خود را زیبا می‌بینند و خیال می‌کنند که اهل هدایت هستند.

اعراف: آیه ۳۲ - ۳۱

يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ قُلْ مَنْ حَرَّمَ
 زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نَفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
 يَعْلَمُونَ ﴿٣٢﴾

از من می خواهی که هنگامی که می خواهم تو را عبادت کنم و نماز بخوانم، خود را زیبا کنم، بهترین لباس خود را به تن کنم، عطر بزنم و خوشبو شوم، موهای خود را شانه نمایم، آری، تو زیبایی را دوست داری و برای همین دوست داری بندگان تو هنگامی که به مسجد می روند، زیبا بروند.

تو به بندگان نعمت های زیادی داده ای و از آنان می خواهی تا از آن خوراکی ها بخورند و از آشامیدنی ها بیاشامند و زیاده روی نکنند که تو کسانی که اسراف می کنند را دوست نداری.

تو در این دنیا، نعمت های خود را به مؤمن و کافر می دهی، به همه آنها روزی می دهی و همه از آن نعمت ها بهره می برند، اما در روز قیامت، نعمت های خود را فقط به اهل ایمان می دهی، آنان را در بهشت مهمان خود می کنی و از میوه ها، نوشیدنی ها و زیبایی ها بهره مند می سازی، کافران در آتش جهنم گرفتار خواهند شد، تو این گونه سخنان خود را برای کسانی که آگاهند، بیان می کنی.

آری، کسانی بودند که خیال می کردند که اگر از نعمت های دنیا بهره نبرند، به تو نزدیک می شوند، آنان غذاهای خوب نمی خوردند، لباس زیبا به تن نمی کردند و به طور کلی دنیا را ترک کرده بودند، آنان فکر می کردند که زندگی زاهدانه همین چیزی است که آنان انتخاب کرده اند.

اکنون تو به پیامبر خود دستور می دهی تا به آنان چنین بگوید: «چه کسی زینت ها و نعمت هایی که خدا برای بندگانش آفریده است را حرام کرده است؟».

آری، زهد واقعی این است که من از نعمت‌های دنیا استفاده کنم، اما دل به دنیا نبندم، هنر این است که برای زندگی بهتر خود و دیگران تلاش کنم و ثروتی فراهم سازم ولی اسیر دنیا و ثروت خود نشوم.

اعراف : آیه ۳۳

قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ
وَالْأَيْثَمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ
تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾

تو کارهای زشت را حرام کرده‌ای، چه این کارها آشکار باشد چه پنهان. همچنین تو تجاوز به حقوق دیگران را حرام نموده‌ای و نیز از ما خواسته‌ای تا هرگز کسی یا چیزی را شریک تو قرار ندهیم، تو خدای یگانه هستی و هیچ، شریکی نداری.

عده‌ای به تو سخنانی را نسبت می‌دهند که تو هرگز آن سخنان را نگفته‌ای، آنان به نام دین، دستوراتی را به مردم می‌دهند و می‌گویند که خدا این چنین خواسته است. این سخنان، دروغ است و هیچ اصل و اساسی ندارد. تو به همه هشدار می‌دهی تا هرگز به دروغ به تو سخنی را نسبت ندهند.

قبل از اسلام، بزرگان مکه این قانون را پیش خود ساخته بودند و آن را به تو نسبت می‌دادند، آنان به مردم می‌گفتند کسی که برای طواف کعبه می‌آید باید لباس مردم مکه را به تن کند و اگر این لباس را نمی‌تواند تهیه کند باید لخت و عریان طواف کند. (۱۳۴)

آری، در هر زمانی این افراد پیدا می‌شوند، من باید مواظب باشم که فریب آنان را نخورم، مبدا سخنانی را که اصل و اساسی ندارند، به نام دین قبول کنم. باید هشیار باشم، همواره و در همه جا به دنبال دلیل باشم.

اعراف : آیه ۳۶ - ۳۴

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا
يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٣٤﴾ يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ
مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ
النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٣٦﴾

برای هر قوم و ملّتی، دوره و زمان معینی را قرار دادی و راه ایمان و راه گمراهی را برای آنان بیان کردی و به آنان حقّ انتخاب دادی، تو هیچ کس را مجبور به ایمان نمی‌کنی، آنان در آن مدّت و زمانی که به آنان داده‌ای، آزاد هستند، می‌توانند راه خوب یا بد را انتخاب کنند، سرانجام مهلت آن‌ها تمام می‌شود و وقتی مرگ آنان فرا رسید، حتی یک لحظه هم نمی‌توانند مرگ خود را عقب یا جلو بیندازند. تو زمان مرگ آنان را قبلاً مشخص کرده‌ای، وقتی آن زمان فرا برسد، مرگ آنان را درمی‌یابد.

تو پیامبران خود را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، آنان سخنان تو را برای مردم بیان کردند، کسانی که از پیامبران تو اطاعت کردند و اهل تقوا شدند و کار نیک

انجام دادند، به سعادت می‌رسند، آنان در روز قیامت، هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت و زندگی همراه با آرامش را تجربه خواهند کرد و در بهشت، مهمان تو خواهند بود.

اما کسانی که سخنان پیامبران تو را دروغ شمردند و سرکشی کردند، گرفتار آتش جهنم خواهند شد و برای همیشه در آن خواهند سوخت.

اعراف : آیه ۳۷

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ
أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ النَّصِيبُ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوهُمْ
قَالُوا أَإِنَّا لَمَّا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ
أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ ﴿۳۷﴾

با خود فکر می‌کنم که چه کسی ستمکارتر از همه است؟ چه کسی بیش از همه ظلم می‌کند؟

تو پاسخ این سؤال را این گونه می‌دهی: کسی که سخن دروغ به تو نسبت بدهد و دین تو را به بازی بگیرد، او از همه ستمکارتر است. کسی که مردم را فریب بدهد و سخنی را که تو نگفته‌ای به نام تو به آنان بگوید، ظلم بزرگی کرده است زیرا سبب انحراف آنان شده است. کسانی که فریب او را می‌خورند و سخن او را می‌پذیرند، به گمراهی می‌افتند.

همچنین کسی که حق را بشناسد اما باز هم آن را انکار کند، ستمکارترین مردم است، کسی که می‌داند قرآن، سخن توست، اما باز هم آن را دروغ بشمارد، به خود ظلم کرده است.

من نباید انتظار داشته باشم که وقتی یک نفر قرآن را دروغ شمرد یا در دین بدعتی ایجاد کرد، زود و سریع به عذاب گرفتار شود، این قانون توست که به همه

فرصت می دهی، دنیا، محل امتحان و آزمایش انسان ها می باشد. مدّت عمر هر انسانی مشخص است، حال او کافر باشد یا مؤمن، عمر خود را سپری می کند و از نعمت های تو استفاده می کند. تو هرگز به خاطر کفر، نعمت های این دنیا را از کسی دریغ نمی کنی، به همه روزی می دهی. تو انسان را آفریدی و او را به این دنیا آوردی و راه رستگاری را به او نشان دادی، به او اختیار دادی تا خودش راهش را انتخاب کند. کسی که بُت ها را می پرستد، تو او را به حال خود رها می کنی تا زمانی که زمان مرگ او فرا برسد، وقتی مرگ او فرا رسید، فرشتگان خود را نزد او می فرستی تا جان او را بگیرند، در آن لحظه، پرده ها از جلوی چشم او کنار می رود و او آتش جهنّم را با چشم خود می بیند، صدای ناله و فریاد کافران را می شنود که چگونه در آتش می سوزند! در آن لحظه جان دادن فرشتگان به او می گویند: آن بُت هایی را که به جای خدا می پرستیدی، چه شدند؟ آن ها کجایند؟ چرا به یاری تو نمی آیند؟ او در آن لحظه ای که مرگ را جلوی چشم خود می بیند می گوید: نمی دانم آن بُت ها چه شدند، آن ها همه از من دور شدند و نمی توانند به من سودی برسانند! کسی که راه گمراهی برگزید در آن لحظه سخت جان دادن، خود را تنها می یابد و اعتراف می کند که کافر بوده است، آن لحظه او آرزو می کند که ای کاش به تو و پیامبران تو ایمان می آورد، اما دیگر پشیمانی او هیچ سودی ندارد، زیرا دیگر خیلی دیر شده است.

اعراف : آیه ۳۹ - ۳۸

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ
الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّى إِذَا ادَّارَكُوا
فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِنَاهُمْ عَذَابًا
ضِعْفًا مِنَ النَّارِ قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿۳۸﴾ وَقَالَتْ أَوْلَاهُمْ

لَاخْرَاهُمْ فَمَا كَانَ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ
تَكْسِبُونَ ﴿۳۹﴾

تو در روز قیامت به کافران می‌گویی: پیش از شما نیز گروه‌هایی از انسان و جن به من کفر ورزیدند و پیامبران مرا دروغگو شمردند، اکنون همگی با هم وارد جهنم شوید.

وقتی آنان وارد آتش جهنم می‌شوند، هر گروه، گروه دیگر را لعنت می‌کند تا زمانی که همه با ذلت در دوزخ جای می‌گیرند.

اهل آتش به دو گروه تقسیم می‌شوند: رهبران باطل و پیروان آنان. کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند چنین می‌گویند: «بارخدایا! این‌ها بودند که ما را به گمراهی کشاندند، از تو می‌خواهیم که عذاب آنان را دو برابر کنی». تو در جواب آنان چنین می‌گویی: «عذاب هر کدام از شما، دو برابر است ولی شما اندازه و سختی عذاب دیگران را نمی‌دانید».

کسانی که از رهبران باطل پیروی کرده‌اند، از تو می‌خواهند که عذاب رهبران آنان را دو برابر کنی، این دعا و سخن آنان به گوش رهبرانشان می‌رسد. رهبران آنان رو به آنان می‌کنند و می‌گویند: «خیال نکنید که شما از ما بهتر هستید! ما شما را به گمراهی فرا خواندیم و شما پذیرفتید، ما گفتیم و شما تأیید کردید، ما ستم کردیم و شما یاری کردید، پس ما و شما با هم مساوی هستیم، این عذاب نتیجه کارهای خودتان است، اکنون عذاب را بچشید».

آری، تو انسان‌ها را با اختیار آفریدی، راه خوب و بد را نشان آن‌ها دادی، پیامبران را فرستادی تا مردم را به راه خوب فرا بخوانند، کسانی که از رهبران باطل پیروی کردند، به اختیار خود این کار را کردند، آنان این راه را انتخاب نمودند و نتیجه آن، چیزی جز عذاب نیست.

در آن روز، میان پیروان و رهبران باطل دشمنی است، در این دنیا، پیروان می‌خواستند جان خود را فدای رهبران خود کنند و رهبران آنان نیز از دوستی و محبت آنان دم می‌زدند، اما در جهنم، آنان با هم دشمن می‌شوند، پیروان برای رهبران خود تقاضای عذاب بیشتر می‌کنند و رهبران هم از عذابی که پیروانشان می‌بینند، شادی می‌کنند.

آن روز عذاب رهبران باطل، دو برابر است، آنان به دو گناه عذاب می‌شوند:

۱ - گناه کفر خودشان.

۲ - گناه گمراه کردن دیگران.

اما کسانی که از آن رهبران باطل پیروی کردند نیز دو عذاب خواهند داشت:

۱ - گناه کفر خودشان.

۲ - گناه پیروی کردن از رهبران باطل.

اگر آنان از رهبران خود حمایت نمی‌کردند، رهبران آنان قدرتی نداشتند، همه قدرت و نفوذ رهبران آنان، به سبب پیروی کورکورانه آنان بود.

اعراف: آیه ۴۱ - ۴۰

إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَأَنفُتَحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾ لَهُمْ مِنْ جَهَنَّمَ مِهَادٌ وَمِنْ فَوْقِهِمْ غَوَاشٍ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٤١﴾

کسانی که به پیامبران تو ایمان نمی‌آورند و قرآن تو را دروغ می‌شمارند و سرکشی می‌کنند، چه آینده‌ای خواهند داشت؟
روز قیامت که فرا برسد، آنان آتش جهنم را در برابر خود خواهند دید، در آن

روز، آنان دعا می‌کنند شاید از عذاب نجات پیدا کنند، اما دیگر دیر شده است، آن روز، درهای آسمان به روی آنان باز نمی‌شود، آنان از رحمت تو دور هستند و هرگز دعایشان مستجاب نمی‌شود.

آنان نگاه می‌کنند که چگونه اهل ایمان به بهشت می‌روند، برای همین آرزو می‌کنند که ای کاش ما هم به بهشت می‌رفتیم!
اما زهی خیال باطل!

هر وقت ممکن شد که شتری از سوراخ سوزنی عبور کند، آنان نیز می‌توانند به بهشت بروند.

آری، آتش سوزان جهنم در انتظار گناهکاران است و تو این‌گونه گناهکاران را کیفر می‌دهی، برای آنان، بستری از آتش آماده کردی و روی آنان را آتشی متراکم می‌پوشاند و این سزای ستمکاران است.

أعراف : آیه ۴۲

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا
وُسْعَهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿۴۲﴾

اما کسانی که به تو و پیامبران تو ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دادند، برای همیشه در بهشت، مهمان تو خواهند بود و از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند خواهند شد.

من لحظه‌ای با خود فکر می‌کنم، آرزو می‌کنم که اهل بهشت باشم، آیا می‌توانم؟
به راستی اهل بهشت شدن، کار سختی است؟

تو در پاسخ این سؤال چنین می‌گویی: «من هرگز کسی را بیش از قدرت و توانش، فرمان نمی‌دهم و تکلیف نمی‌کنم».

این هم قانون توست: در دین تو، فرمان طاقت‌فرسا وجود ندارد، همه می‌توانند

اهل بهشت بشوند، تکلیف هر کس به اندازه قدرت اوست، تو از هر کس به اندازه استعداد و امکاناتش، انتظار ایمان و عمل نیک داری. مهم این است که من به وظیفه‌ام عمل کنم، وظیفه‌ای که با توجه به شرایط خود من برای من تعریف کرده‌ای و هرگز خارج توان و قدرت من نیست.

اعراف: آیه ۴۳

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ
الْأَنْهَارُ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا
اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ رَبِّنَا بِالْحَقِّ وَتُودُّوا أَنْ تَلَكُمُ الْجَنَّةَ أَوْ رِثْتُمُوهَا بِمَا
كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۴۳﴾

تو دل‌های بهشتیان را از کینه و حسد و دشمنی پاک می‌کنی تا آنان در آنجا درکمال آرامش باشند. کینه و حسد و دشمنی، آرامش را از انسان می‌گیرد. من با خود فکر می‌کنم، ریشه کینه، حسد و دشمنی، همان فقر و محدودیت است. در بهشت تو، هیچ فقر و محدودیتی نیست، همه از نعمت‌های تو بهره می‌برند و این نعمت‌ها هیچ حد و اندازه‌ای ندارد، برای همین دیگر انگیزه‌ای برای کینه و حسد و دشمنی باقی نمی‌ماند.

این آرامشی که به دل‌های بهشتیان می‌دهی، از بزرگترین نعمت‌ها می‌باشد، کسی که کینه و حسد به دل دارد، اگر در دریایی از نعمت‌ها غرق باشد، باز هم احساس راحتی و آرامش نمی‌کند.

اهل بهشت در نهایت دوستی، صفا و صمیمیت زندگی می‌کنند، همه از وضع خود راضی هستند، کسانی که در مقام‌های پایین بهشت هستند، هرگز به کسانی که در مقام‌های بالای بهشت هستند، حسد نمی‌ورزند. نهرها و جوی‌های بزرگ از زیر درختان بهشت جاری است و اهل بهشت زیر

درختان بلند آنجا منزل می‌کنند. آنان وقتی نعمت‌های تو را می‌بینند چنین می‌گویند: «سپاس مخصوص خدایی است که ما را به این جایگاه پر از نعمت، رهنمون ساخت و اگر او ما را راهنمایی نمی‌کرد و پیامبران را برای راهنمایی ما نمی‌فرستاد، ما هرگز به این مقام، راه نمی‌یافتیم، به درستی که پیامبران ما را به حق رهبری کردند».

در آن هنگام، تو به آنان چنین می‌گویی: «این همان بهشتی است که شما به وسیله اعمال خوب خود، وارث آن شده‌اید».

تو برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنم آماده کرده‌ای، وقتی کسی کفر بورزد به جهنم می‌رود، پس جایگاه بهشتی او چه می‌شود؟ تو آن جایگاه را به مؤمنان می‌دهی، در واقع، اهل ایمان، وارث جایگاه بهشتی کسانی می‌شوند که به بهشت نیامده‌اند. این معنای سخن توست: «این بهشتی است که شما وارث آن شده‌اید».

أعراف : آیه ۴۵ - ۴۴

وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ
وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ
مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ
اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ كَافِرُونَ ﴿٤٥﴾

کافران در این دنیا، بارها و بارها مؤمنان را مسخره می‌کردند و به سرزنش آنان می‌پرداختند و می‌گفتند چرا به چیزی که ندیده‌اید، ایمان آورده‌اید؟ در روزهای گرم تابستان، روزه می‌گیرید به امید بهشتی که هرگز ندیده‌اید؟ چرا لذت‌های این دنیا را ترک می‌کنید به آن امید که روز قیامت به بهشت درآید؟ شما چقدر عقب

مانده هستید؟

آری، کافران، روز قیامت را دروغ می‌شمردند و بهشت و جهنم را باور نداشتند و می‌گفتند که بعد از مرگ، دیگر کسی زنده نمی‌شود.

روز قیامت برپا می‌شود، کافران در آتش جهنم گرفتار می‌شوند و بندگان خوب تو در بهشت منزل می‌کنند، آن وقت تو به آنان اجازه می‌دهی تا با کافران گفتگو کنند، میان بهشت و جهنم، فاصله‌ای است، برای لحظه‌ای آن فاصله برداشته می‌شود و مؤمنان به کافرانی که در آتش می‌سوزند، چنین می‌گویند: «ما وعده‌ی خدای خود را حقّ یافتیم و به آن رسیدیم، آیا شما نیز به آنچه خداوند وعده داده بود، رسیدید؟».

آری، پیامبران تو کافران را به آتش جهنم وعده داده بودند و به آنان گفته بودند که اگر راه کفر در پیش گیرند، به عذاب گرفتار خواهند شد.

اهل جهنم فریاد برمی‌آورند: «آری! ما عذاب خدا را حقّ یافتیم».

در این هنگام، ندا دهنده‌ای بین اهل بهشت و اهل جهنم، ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد! همان کسانی که مردم را از یاد خدا باز می‌داشتند و با سخنان دروغ می‌خواستند راه صحیح را نادرست نشان بدهند و روز قیامت را انکار می‌کردند.

اسم او احمد بود، او در بازار کوفه سرکه می‌فروخت، از شیعیان بود و در زمان امام رضا علیه السلام زندگی می‌کرد. روزی او این آیه قرآن را خواند، از خود سؤال کرد آن ندا دهنده‌ای که روز قیامت بین اهل بهشت و اهل جهنم ندا می‌دهد کیست؟ از هر کس سؤال کرد، به جوابی نرسید. ایام حجّ نزدیک شد، او برای انجام حجّ به سوی سرزمین حجاز حرکت کرد، قبل از این که به مکه برود به شهر مدینه رفت تا امام رضا علیه السلام را ببیند. او از امام، سؤال خود را پرسید، امام در جواب چنین

فرمود: «آن ندا دهنده، حضرت علی علیه السلام می باشد.» (۱۳۵)
 آن روز، او معنای این آیه را فهمید، او به خود افتخار کرد که شیعه علی علیه السلام است و
 او را امام اول خود می داند.

اعراف : آیه ۵۱ - ۴۶

وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ
 يَعْرِفُونَ كُلًا بِسِيمَاهُمْ وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ
 يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ
 النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لِمَ تَجْعَلُنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ
 الْأَعْرَافِ رِجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَمَا
 كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ ﴿٤٨﴾ أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ
 ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٤٩﴾ وَنَادَى أَصْحَابُ
 النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالُوا
 إِنَّ اللَّهَ حَرَّمَهُمَا عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿٥٠﴾ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا
 وَغَرَّبَتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا
 بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿٥١﴾

درست است که اهل بهشت، اهل جهنم را می بینند، اما این طور نیست که نسیم
 خنک بهشت به اهل جهنم برسد یا گرمای سوزان جهنم به اهل بهشت آزاری
 برساند، تو بین بهشت و جهنم، حجاب و پرده قرار داده‌ای.

در روز قیامت، همه باید از پل «صراط» عبور کنند، «صراط» پلی است که از روی
 جهنم می‌گذرد، وقتی گناهکاران از این پل عبور می‌کنند، به داخل جهنم سقوط
 می‌کنند. (۱۳۶)

از طرف دیگر، تو در کنار پل صراط، مکان‌های بلندی را آماده کرده‌ای تا گروهی
 از بندگان خوبت در آنجا بایستند، نام مکان بلند، «اعراف» است.

در زبان عربی به جای بلند که مانند تپه است، «اعراف» می‌گویند. از بالای آن

بلندی‌ها، هم بهشت و هم جهنم نمایان است. کسانی که آنجا هستند بندگان برگزیده‌ی تو هستند، آنان می‌دانند چه کسانی اهل بهشت می‌شوند و چه کسانی از روی پل صراط به جهنم سقوط می‌کنند. آنان برای مؤمنانی که گناهکار هستند، دعا می‌کنند و تو هم شفاعت آنان را می‌پذیری، این مقامی است بزرگ که تو به آنان داده‌ای.

نام من «بشیر» است، از شاگردان امام صادق علیه السلام هستم، دوست دارم بدانم کسانی که در بلندی «اعراف» می‌ایستند و گناهکارانی که اهل ایمان بودند را شفاعت می‌کنند، کیستند؟

امروز می‌خواهم به خانه امام صادق علیه السلام بروم و این آیه قرآن را برای آن حضرت بخوانم و سؤال خود را بپرسم.

فرصت خوبی برای سؤال است، رو به امام می‌کنم و می‌گویم:

— آقای من! خدا در قرآن از «اعراف» سخن گفته است، چه کسانی بر آنجا قرار می‌گیرند؟

— «اعراف»، مکانی بلند است که بین بهشت و جهنم واقع شده است. در روز قیامت، محمد صلی الله علیه و آله، علی، حسن، حسین، فاطمه و خدیجه علیها السلام در آنجا قرار می‌گیرند.

— برای چه آنان در آنجا خواهند بود؟

— در روز قیامت، همه باید از پل صراط عبور کنند، در آن روز، آنان شیعیان خود را صدا می‌زنند، شیعیان صدای آنان را می‌شنوند و به سوی آنان می‌روند. آنان نام و مشخصات شیعیان خود را می‌دانند. در آن روز، آنان دست شیعیان خود را می‌گیرند و از روی پل صراط عبور می‌دهند و آنان را وارد بهشت می‌کنند. (۱۳۷)

من وقتی این سخن را می‌شنوم، به فکر فرو می‌روم، کاش در هنگام ترجمه قرآن بیشتر دقت می‌کردیم!

در این آیه، کلمه «رجال» به کار رفته است. این کلمه در زبان عربی دو معنا دارد: مردان، افراد.

به بیش از چهل ترجمه قرآن و تفسیر فارسی قرآن مراجعه کردم، دیدم که همه در این آیه، کلمه «رجال» را به «مردان» ترجمه کرده‌اند. (۱۳۸)

اگر این سخن را بپذیریم، معنای آیه این می‌شود: «در بلندی بین بهشت و جهنم، مردانی هستند...»، ولی امام صادق علیه السلام در سخن خود برای ما بیان کردند که در بالای آن بلندی بین بهشت و جهنم که «اعراف» نام دارد، فاطمه (دختر پیامبر) و خدیجه (همسر پیامبر) هم هستند.

اگر کلمه «رجال» را «مردان» ترجمه کنیم، هر کس این ترجمه را بخواند، فکر می‌کند که سخن امام صادق علیه السلام مخالف قرآن است. جوانی که از زبان عربی آگاهی کامل ندارد، فکر می‌کند قرآن فقط از مردانی سخن می‌گوید که بر بلندی‌ها بین بهشت و جهنم ایستاده‌اند و این سؤال پیش می‌آید که چرا امام صادق علیه السلام از فاطمه و خدیجه علیهما السلام که زن هستند سخن به میان می‌آورد؟ چرا امام صادق علیه السلام می‌فرماید که بر آن بلندی‌ها، فاطمه و خدیجه علیهما السلام می‌ایستند و شفاعت می‌کنند؟ آنان که از گروه مردان نیستند؟

ترجمه صحیح این است: «بر بلندی بین بهشت و جهنم، افرادی ایستاده‌اند...»، این ترجمه، کاملاً با سخن امام صادق علیه السلام هماهنگ است. آری، بین بهشت و جهنم افرادی (که بهترین بندگان خدا هستند و بعضی مرد و بعضی زن هستند)، ایستاده‌اند تا از شیعیان گناهکار خود شفاعت کنند.

روز قیامت برپا شده است، همه برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شده‌اند،

فرشتگان بهشت را برای بندگان خوب تو آماده کرده‌اند.

در آن روز، مردم به سه دسته تقسیم می‌شوند:

گروه اول: کسانی که به تو و قرآن تو ایمان داشتند و عمل صالح انجام داده‌اند و از گناهان دوری کرده‌اند. آنان به سوی پل صراط می‌روند و به سلامت از آن عبور می‌کنند و وارد بهشت می‌شوند.

گروه دوم: کسانی که راه کفر را انتخاب کردند و به تو و قرآن و پیامبر تو ایمان نیاوردند. آنان وقتی به پل صراط می‌رسند، از بالای آن به داخل جهنم سقوط می‌کنند و در آتش عذاب تو گرفتار می‌شوند.

گروه سوم: کسانی که به تو و قرآن تو ایمان داشته‌اند، اما شیطان آنان را فریب داده است و گناهی انجام داده‌اند، آنان امیدوارند که تو گناه آنان را ببخشی و آنان را وارد بهشت کنی. اکنون سخن از این گروه سوم است. فرشتگان تو به آنان دستور می‌دهند تا از روی پل صراط عبور کنند، پلی که از روی جهنم می‌گذرد، صحنه عجیبی است، ترس و اضطراب تمام وجود آنان را فرا می‌گیرد. آنان در دنیا به تو و پیامبر ایمان داشتند و شیعه علی علیه السلام و فرزندان پاک او بودند، اکنون در انتظار شفاعت پیامبر و امامان هستند.

پیامبر و دوازده امام و فاطمه و خدیجه علیها السلام بر بلندی‌های کنار پل صراط ایستاده‌اند، نگاه آنان به شیعیان گناهکار (گروه سوم) می‌افتد. رو به آنان می‌کنند و به آنان می‌گویند: سلام و درود خدا بر شما! بهشت را ببینید، به دوستان خود نگاه کنید که اکنون در بهشت منزل کرده‌اند، آنان بندگان خوب خدا بودند و بدون هیچ معطلی به بهشت رفتند. به زیر پایتان نگاه کنید، دشمنان خدا در آنجا گرفتار آتش شده‌اند.

وقتی نگاه آنان به داخل جهنم می‌افتد، دست به دعا برمی‌دارند و می‌گویند:

«بارخدا یا! ما را با این گروه ستمگر قرار مده».

پیامبر و همراهان او که در بلندی‌ها ایستاده‌اند رو به اهل جهنم می‌کنند و با آنان چنین سخن می‌گویند: «شما در دنیا ثروت زیادی جمع کردید و به آن دل خوش داشتید، دیدید که آن ثروت‌ها به شما سودی نرساند! دیدید که غرور و تکبر شما برای شما فایده‌ای نداشت و شما اکنون گرفتار آتش شده‌اید. به بهشت نگاه کنید، آیا اهل بهشت را می‌شناسید؟ آنان در دنیا، فقیر و ناتوان بودند و شما خود را برتر از آنان می‌دانستید و می‌گفتید که هرگز آنان به بهشت نخواهند رفت، آیا یادتان هست که آنان را حقیر می‌شمردید؟ اکنون چشم باز کنید، ببینید که چگونه در بهشت از نعمت‌های خدا بهره‌مند شده‌اند».

اکنون لحظه شفاعت است، تو به پیامبر و امامان معصوم و عده شفاعت داده‌ای و به آنان قول دادی که دعای آنان را درباره دوستانشان مستجاب کنی. آری، آنان از تو می‌خواهند که از گناه شیعیان درگذری و تو هم سخن آنان را پذیرا می‌شوی. (۱۳۹)

در آن لحظه که شیعیان می‌خواهند از پل صراط عبور کنند، تمام وجود آنان را ترس و اضطراب فرا گرفته است، ناگهان صدایی به گوششان می‌رسد: «به بهشت داخل شوید، دیگر هیچ ترسی نداشته باشید و غمگین نباشید».

این صدای پیامبر و علی و فاطمه... است، آنان شیعیان خود را به سوی بهشت فرا می‌خوانند، این همان وعده بزرگ است.

بارخدایا! ما به گناه خود اعتراف می‌کنیم و پشیمان هستیم، تو می‌دانی که ما پیامبر و علی و فاطمه را دوست داریم، عشق آنان در دلمان زبانه می‌کشد. چگونه باور کنم که در آن روز، آنان که دریای مهربانی هستند، ما را فراموش کنند و در غربت و تنهایی رهایمان سازند؟ (۱۴۰)

* * *

لحظاتی می‌گذرد، اهل جهنم نگاه می‌کنند، می‌بینند که اهل ایمان و کسانی که پیامبر و اهل بیت او آن‌ها را شفاعت کرده‌اند، به بهشت رفته‌اند و زیر درختان میوه، کنار نه‌های زیبا نشسته‌اند و از آب گوارای بهشتی می‌نوشند و از میوه‌های خوشمزه آن می‌خورند.

آتش جهنم زبانه می‌کشد و همه وجود اهل آن را می‌سوزاند، آنان از تشنگی بی‌تاب شده‌اند، بی‌اختیار فریاد برمی‌آورند: «ای اهل بهشت! مقداری از آب و آنچه خدا از میوه‌ها روزیتان کرده است، به ما بدهید تا تشنگی ما فرو نشیند و قدری از سوز این آتش، نجات یابیم».

اهل بهشت در پاسخ می‌گویند: «خدا این نعمت‌ها را بر کافران حرام نموده است، کافرانی که دین را به بازی گرفتند و زندگی دنیا آنان را فریب داد». آری، اهل بهشت به آنان می‌فهمانند که ما نمی‌توانیم آب و میوه‌های بهشتی را در اختیار شما قرار بدهیم، زیرا اهل جهنم در دنیا راه کفر را انتخاب کرده‌اند و شایستگی استفاده از نعمت‌های بهشتی را از کف داده‌اند.

* * *

اهل جهنم در آتش می‌سوزند و از تشنگی بی‌تابی می‌کنند، تو این حالت آنان را می‌بینی ولی به آنان بی‌اعتنایی می‌کنی، زیرا آنان در دنیا، این چهار ویژگی را داشتند:

- ۱ - دین را وسیله‌ای برای اهداف مادی قرار داده بودند و دین را به بازی گرفته بودند.
- ۲ - شیفته دنیا شده بودند و لذت‌ها و شهوت‌ها و خودخواهی‌های دنیا آنان را به خود مشغول کرده بود، همه چیز آنان در دنیا و در لذت‌های آن خلاصه شده بود.
- ۳ - روز قیامت را از یاد برده بودند و هرگز به فکر این روز نبودند.

۴ - قرآن را انکار می کردند و سخنان تو را دروغ می شمردند. کسانی که در دنیا این گونه زندگی کرده اند، شایستگی بهره بردن از نعمت های بهشتی را ندارند، آنان در دنیا به سخنان توبی اعتنایی کردند، اکنون وقت آن است که تو به آنان بی اعتنایی کنی و آنان را به حال خود واگذاری تا در آتشی که خود برای خود آماده کرده اند، بسوزند.

اعراف : آیه ۵۳ - ۵۲

وَلَقَدْ جِئْنَاَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاَهُ عَلٰی عِلْمٍ
هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۵۲﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا تَاوِيلَهُ يَوْمَ يَأْتِي
تَاوِيلَهُ يَقُولُ الَّذِيْنَ كَسَبُوْهُ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَاءَتْ رُسُلًا بِالْحَقِّ فَهَلْ لَنَا
مِنْ شَفَعَاءَ فَيَشْفَعُوْا لَنَا اَوْ نُزِدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِيْ كُنَّا نَعْمَلُ قَدْ خَسِرُوْا
اَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ﴿۵۳﴾

تو برای هدایت و راهنمایی بندگان خود چیزی را فروگذار نکردی و آنچه برای هدایت آنان لازم بود در قرآن بیان کردی و قرآن بر پایه علم و رحمت برای کسانی است که ایمان می آورند.

آری، زمینه هدایت را برای همه فراهم کردی، اما کسانی که راه کفر را برگزیدند، خودشان کوتاهی کردند. آنان به اختیار خود، این راه را انتخاب کردند و نتیجه آن هم، آتش جهنمی است که در آن گرفتار می شوند.

به راستی چرا کافران به روز قیامت ایمان نمی آورند؟ گویا آنان انتظار دارند که قیامت و بهشت و جهنم را در این دنیا به چشم خود ببینند، آنان می گویند که اگر بهشت و جهنم راست است، ما باید آن را ببینیم، اگر ما بهشت و جهنم را با چشم خود ببینیم، حتماً ایمان می آوریم.

ولی در اینجا یک قانون وجود دارد، اگر پرده ها از جلوی چشم انسان کنار برود و انسان بهشت و جهنم را ببیند، دیگر این ایمان ارزشی ندارد. مهم این است که

انسان غیب را باور داشته باشد و با درکِ عقلانی خود به روز قیامت و بهشت و جهنم ایمان آورد.

کافران تا زمانی که در این دنیا هستند، روز قیامت را انکار می‌کنند، اما وقتی که روز قیامت فرا برسد و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر شوند، دیگر نمی‌توانند آن را انکار کنند، وقتی آتش جهنم را با چشم ببینند که چگونه زبانه می‌کشد به فکر چاره‌جویی می‌افتند و به دنبال کسی می‌گردند که از آنان شفاعت کند، اما کسی را نمی‌یابند، بُت‌های آنان نابود شده‌اند و کسی آن‌ها را یاری نمی‌کند.

آن‌ها عمل صالحی همراه خود ندارند تا به واسطهٔ آن، از آتش نجات پیدا کنند. در آن روز، آرزو می‌کنند که ای کاش می‌توانستیم به دنیا بازگردیم و در آنجا توشه بگیریم. آنان همهٔ سرمایهٔ وجودی خود را از دست دادند و به خود ضرر زدند و همهٔ آنچه را که مایهٔ نجات خود می‌انگاشتند، از دست داده‌اند، دل آن‌ها به ثروتشان خوش بود، اما در آن روز نگاه می‌کنند که همهٔ ثروت آنان از بین رفته است و با دست خالی به صحرای قیامت آمده‌اند. (۱۴۱)

اعراف : آیه ۵۴

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي
سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ
اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٥٤﴾

تو زمین و آسمان‌ها را در شش مرحله آفریدی، تو می‌توانستی که در یک چشم
به هم زدن، جهان را بیافرینی اما این چنین خواستی که جهان را در چند مرحله
خلق کنی تا نشانه بهتری از قدرت تو باشد.

بعد از آن تو بر «عرش» قرار گرفتی، «عرش» به معنای «تخت» است. بعد از آن
که جهان را آفریدی، بر تخت پادشاهی خود قرار گرفتی.

کودک که بودم خیال می‌کردم که تو در آسمان‌ها، تخت بزرگی داری و بر روی
آن نشسته‌ای! وقتی بزرگ‌تر شدم، فهمیدم که تو جسم نیستی تا بخواهی بر روی
تخت پادشاهی خودت بنشینی. منظور از «تخت» تو در این آیه، علم و دانش
توست. علم و دانش تو، همه زمین و آسمان‌ها را فرا گرفته است. هیچ چیز از علم

تو پوشیده نیست.

وقتی پادشاه بر روی تخت خود می‌نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می‌دهد. تخت پادشاه، نشانه قدرت او بر کشورش است. تو که خدای یگانه‌ای، از همه هستی خبر داری، آری! هیچ چیز بر تو پوشیده نیست. هر برگ درختی که از درختان می‌افتد تو از آن آگاهی داری، تو تختی نداری که بر روی آن بنشینی و به آفریده‌های خود فرمان بدهی، تو بالاتر از این هستی که بخواهی در مکانی و جایی قرارگیری.

پس معنای صحیح این قسمت آیه چنین است: «تو بعد از آفرینش زمین و آسمان‌ها، به تدبیر امور جهان پرداختی».

از دیگر نشانه‌های قدرت تو، خلقت روز و شب است، تو روز را با پرده تاریک شب می‌پوشانی و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است، تو ماه و ستارگان را آفریدی و همه آن‌ها به فرمان تو هستند. آفرینش همه چیز به دست توست، تدبیر همه چیز از آن توست، تو سرچشمه همه برکات و خوبی‌ها هستی و تو پروردگار جهانیان هستی.

در اینجا به این نکته اشاره می‌کنم: در این آیه کلمه «یوم» ذکر شده است، بعضی‌ها این کلمه را در این آیه به معنای «روز» گرفته‌اند، اما این مطلب درست نیست.

منظور از «یوم» در اینجا، «دوران» است، نه ۲۴ ساعت، زیرا در آن زمان هنوز زمین و آسمان وجود نداشت، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهارساعته آن به دور خودش.

اعراف : آیه ۵۵

ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ

الْمُعْتَدِينَ ﴿۵۵﴾

از من می خواهی هنگامی که تو را می خوانم با تضرع و زاری و در پنهان تو را بخوانم و صدایم را هنگام نماز و دعا، بلند نکنم. من باید راه و رسم دعا کردن را مراعات کنم! تو کسانی را که راه و رسم دعا کردن را ترک کنند، دوست نداری. اگر من از تو حاجتی را بخواهم و آن به صلاح من نباشد، تو چون مرا دوست داری، حاجتم را روانمی کنی، در این صورت، من نباید اصرار زیاد بورزم و تصور کنم که تو دعای مرا نمی شنوی و به آن توجهی نداری، گاهی لطف تو در این است که من به حاجتم نرسم. گذشت زمان همه چیز را به من ثابت می کند. تو از من دور نیستی و صدای مرا می شنوی، تو از خود من به من نزدیک تری، لازم نیست که فریاد بزنم تا صدای مرا بشنوی. پیامبر عده ای را دید که با صدای بلند دعا می کردند، پیامبر به آنان فرمود: «شما کسی را که ناشناست نمی خوانید، شما کسی را که از شما دور باشد، صدا نمی زیند. خدا شنواست و نزدیک شماست». (۱۴۲)

آری، تو از همه چیز به ما نزدیک تر هستی، صدای ما را می شنوی، پس بهتر است که به آرامی تو را بخوانیم و با تو مناجات کنیم.

اعراف : آیه ۵۶

وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا

وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۵۶﴾

تو از انسان می خواهی تا روی زمین فساد و تبهکاری نکند، تو زمین را با فرستادن پیامبران و بیان احکام اصلاح نمودی و راه رشد و کمال را برای ما گفتی

و از ما می خواهی تا به دستورات تو عمل کنیم. ما باید تو را از سر بیم و امید به یاری بخوانیم، باید از عذاب روز قیامت بترسیم و به رحمت و مهربانی تو امید داشته باشیم، آری رحمت و مهربانی تو به کسانی که کار نیک انجام می دهند، نزدیک است. ما با اعمال نیک می توانیم رحمت تو را به سوی خود جذب کنیم.

من با دو بال «ترس و امید» می توانم به سوی سعادت پرواز کنم، هم باید به رحمت تو امیدوار باشم و هم از گناهان خود بترسم.

من نباید آن چنان از خطاهایم بترسم که دچار یأس و ناامیدی بشوم، همچنین نباید آن چنان به رحمت تو امیدوار باشم که خیال کنم هر خطایی بکنم تو آن را می بخشی. باید بین «ترس و امید» باشم، از خطایم هراس به دل داشته باشم و به رحمت تو امیدوار باشم.

* * *

اعراف : آیه ۵۷

وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ
 إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ
 كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿۵۷﴾

اگر من به نعمت های تو فکر کنم، تو را بیشتر دوست خواهم داشت و این باعث کمال و رشد من خواهد شد، نعمت های تو بر ما زیاد است، یکی از آنان همین باران است، تو به وسیله بادها، ابرهای باران را به سوی سرزمین های خشک و پژمرده می فرستی و باران رحمت خود را نازل می کنی، نهرهای آب از این باران جاری می شود و زمین خشک زنده می شود و گیاهان رشد می کنند.

تو از دل خاک، میوه های گوناگون بیرون می آوری، تو این گونه زمین مرده را زنده می کنی و به آن طراوت و سرسبزی می دهی، این نشانه قدرت توست، تو در روز

قیامت هم مردگان را زنده می‌کنی و از خاک بیرون می‌آوری تا برای حسابرسی به پیشگاه تو بیایند. من باید قدری فکر کنم، کسی که می‌تواند زمین مرده را زنده کند، می‌تواند مردگان را هم زنده کند.

اعراف : آیه ۵۸

وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبِثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ ﴿۵۸﴾

تو باران را نازل می‌کنی، این باران اگر بر زمین آماده و حاصلخیز ببارد، باعث سرسبزی آن می‌شود و گیاهان زیادی در آن می‌روید، اما اگر این باران بر زمین سخت و شوره‌زار ببارد، جز علف هرز در آن نمی‌روید. این مثالی است که تو در اینجا برای بندگان شکرگزار خود بیان کردی.

هدف تو از این مثال چه بود؟ چه چیزی را می‌خواستی به ما بفهمانی؟ وقتی باران می‌بارد، زمین پر از سبزی و طراوت و برکت می‌شود، اما همین باران اگر در زمین کویری ببارد، شوره‌زاری درست می‌شود، باران همان باران است، اما چرا یک‌جا سرسبز می‌شود و جایی دیگر شوره‌زار؟

مهم این است که باران بر کجا می‌بارد و استعداد آن زمین چیست؟ حکایت پیامبران تو هم، حکایت این باران است، تو پیامبران را برای هدایت انسان‌ها فرستادی و آنان انسان‌ها را به سوی رستگاری و سعادت فرا خواندند، گروهی از مردم که قلب‌های پاک داشتند، سخن پیامبران را پذیرفتند و ایمان آوردند و راه هدایت را انتخاب کردند و رستگار شدند.

ولی گروهی هم که دل‌های آنان باگناهان سیاه شده بود، وقتی سخنان پیامبران را شنیدند، آن را انکار کردند و راه کفر را برگزیدند.

مهم این است که تو زمینه‌ی هدایت را برای همه فراهم می‌کنی، راه خوب و بد را

نشان همه می‌دهی، بعد از آن دیگر، اختیار با انسان‌ها می‌باشد، آنان باید خود راه را انتخاب کنند.

اگر من می‌بینم که در هر زمانی، عده‌ای پیامبران تو را دروغگو شمردند، باید بدانم اشکال در برنامه تو نبوده است، حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره‌زار شد، عیب از باران نیست، عیب از زمینی است که باران بر آن باریده است.

وقتی دل کسی شیفته دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیا شد، سخن حق در آن اثر نمی‌کند، چنین انسانی برای این که بتواند به لذت‌ها و خوشی‌های دنیای خود ادامه بدهد، راه کفر را انتخاب می‌کند.

از طرف دیگر، کسانی که می‌دانند دیر یا زود، مرگ آنان فرا می‌رسد و باید این دنیا را ترک کنند، شیفته دنیا نمی‌شوند، دل‌های آنان، زمینه قبول سخن حق را پیدا می‌کند و راه ایمان را بر می‌گزینند و رستگار می‌شوند.

اعراف : آیه ۶۴ - ۵۹

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ
اغْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ
عَظِيمٍ ﴿٥٩﴾ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٦٠﴾ قَالَ
يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي ضَلَالَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦١﴾ أُبَلِّغُكُمْ
رِسَالَاتِ رَبِّي وَأُنصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٦٢﴾ أَوْعَجِبْتُمْ
أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَلِتَتَّقُوا وَلَعَلَّكُمْ
تُرحَمُونَ ﴿٦٣﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَأَغْرَقْنَا
الَّذِينَ كَذَّبُوا يَا يَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ﴿٦٤﴾

در اینجا از پنج پیامبر بزرگ خود برایم سخن می‌گویی: نوح، هود، صالح، لوط و

شعیب علیهم‌السلام.

این پنج پیامبر، به عنوان اولین معلمان انسان‌ها بوده‌اند و مردم زمان خود را به
سوی توحید و یکتاپرستی فراخوانده‌اند. این پیامبران از روی دلسوزی، مردم
زمان خود را از عذاب ترساندند، اما متأسفانه کمتر کسی به سخن آنان گوش فرا
داد و سرانجام عذاب تو بر آنان نازل شد.

ابتدا از حضرت نوح علیه السلام سخن می‌گویی، تو او را به پیامبری برگزیدی و به سوی قومش فرستادی، او به مردم گفت: «ای مردم! خدای یکتا را بپرستید که جز او خدایی نیست، اگر سخن مرا نپذیرید و به پرستش بُت‌ها ادامه دهید، بدانید که روز قیامت به عذاب گرفتار خواهید شد، من از عذابی که در انتظار شماست، هراسان هستم».

مردم وقتی این سخن نوح علیه السلام را شنیدند در جواب گفتند: «ای نوح! تو دچار گمراهی آشکاری شده‌ای! تو از ما می‌خواهی تا پرستش بُت‌ها را رها کنیم. این چه سخنی است که تو می‌گویی؟».

نوح علیه السلام گفت: «من گمراه نشده‌ام، این شما هستید که خطا می‌روید، من فرستاده و پیامبر خدا هستم، همان خدایی که پروردگار جهانیان است، یکتاست و هیچ شریکی ندارد. من پیام و سخن خدا را برای شما می‌گویم و خیرخواهانه شما را نصیحت می‌کنم که دست از پرستش این بُت‌های بی‌جان بردارید و خدای یگانه را بپرستید، خدا به من چیزهایی را وحی کرده‌است که شما آن را نمی‌دانید».

وقتی مردم این سخن نوح علیه السلام را شنیدند، تعجب کردند، آنان نمی‌دانستند که وحی چیست و تو چگونه با انسانی مانند آنان سخن می‌گویی، آنان با خود می‌گفتند چگونه می‌شود انسانی که مانند ماست، فرستاده خدا و پیامبر او باشد.

اینجا بود که نوح علیه السلام به آنان چنین گفت: «ای مردم! آیا تعجب می‌کنید که خدای شما، کسی را برای هدایت شما بفرستد و به او وحی نازل کند تا شما را از عذاب روز قیامت بترساند و از شما بخواهد از گناهان دوری کنید و مورد رحمت و مهربانی او قرار گیرید و به بهشت جاودان بروید؟».

آری، این قانون توست، تو پیامبران خود را از میان انسان‌ها بر می‌گزینی و برای همین آن‌ها می‌توانند الگو باشند، پیامبری که از جنس بشر باشد می‌تواند از دردها، نیازها و مسائل انسان باخبر باشد. اگر تو پیامبر را از میان فرشتگان

برمی‌انگیختی، او نمی‌توانست به درستی مشکلات و احتیاجات انسان‌ها را درک کند.

افسوس که گروه زیادی از مردم، سخنان نوح علیه السلام را تکذیب کردند و به او ایمان نیاوردند، اینجا بود که نوح علیه السلام نفرین کرد و تو طوفانی سهمگین فرستادی و همه آن کافران را نابود ساختی. قبل از فرا رسیدن طوفان به نوح علیه السلام دستور دادی تا به دست خود کشتی بسازد، وقتی طوفان فرا رسید نوح علیه السلام و کسانی که به او ایمان آورده بودند بر آن کشتی سوار شدند و از طوفان نجات پیدا کردند، آن روز همه کافران که کوردل و نادان بودند و سخن حق را انکار کرده بودند، در دریا غرق شدند.

أعراف : آیه ۷۲ - ۶۵

وإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
 اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٦٥﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
 قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَظُنُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٦٦﴾ قَالَ يَا قَوْمِ
 لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٧﴾ أُبَلِّغُكُمْ
 رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ ﴿٦٨﴾ أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ
 رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ
 نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾
 قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ وَنَذَرَ مَا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ
 كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧٠﴾ قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ
 رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا نَزَّلَ
 اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنتَظِرِينَ ﴿٧١﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ
 وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَقَطَعْنَا دَابِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا وَمَا كَانُوا
 مُؤْمِنِينَ ﴿٧٢﴾

دومین پیامبری که از او یاد می‌کنی حضرت هود علیه السلام است، هود علیه السلام را به سوی قوم

«عاد» فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بُت پرست بودند. هود علیه السلام با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم! فقط خدای یگانه را بپرستید که غیر از او برای شما خدایی نیست. چرا بُت‌ها را می‌پرستید، آیا از روز قیامت نمی‌ترسید؟».

رهبران جامعه وقتی فهمیدند که هود علیه السلام مردم را از بُت پرستی نهی می‌کند، موقعیت و ریاست خود را در خطر دیدند، آنان ریاست و ثروت خود را مدیون گمراهی و بُت پرستی مردم می‌دانستند، برای همین آنان به هود علیه السلام گفتند: «ای هود! این چه سخنی است که تو می‌گویی، ما تو را انسانی کم‌عقل می‌دانیم زیرا از آیین قوم خود دست کشیده‌ای و دین تازه‌ای آورده‌ای، ای هود! بدان که ما هرگز به سخنان تو گوش نخواهیم داد زیرا تو را دروغگو می‌دانیم».

هود علیه السلام به آنان گفت: «ای مردم! نه تنها در من نشانه‌ای از کم‌عقلی نیست، بلکه من فرستاده خدایی هستم که پروردگار جهانیان است، او مرا به پیامبری فرستاده است تا پیام‌های او را به شما برسانم، بدانید که من خیرخواه و دلسوز شما هستم و در کار رساندن پیام خدای یگانه، امین و درستکار هستم».

مردم نیز وقتی این سخنان را شنیدند، تعجب کردند که چگونه انسانی مانند آنان، پیامبر شده است، برای همین هود علیه السلام به آنان چنین گفت: «ای مردم! آیا تعجب می‌کنید که خدا مردی را از میان خودتان به پیامبری انتخاب کند تا شما را از عذاب روز قیامت بترساند؟ ای مردم! به یاد آورید که چگونه خدا شما را بعد از هلاک قوم نوح، جانشین آنان ساخت و به شما نیرو و توان جسمی بیشتری داد، نعمت‌های خدا را به یاد آورید و شکر آن را به جا آورید تا رستگار شوید. از بُت پرستی دست بردارید، فقط او را بپرستید تا گرفتار عذاب جهنم نشوید».

مردم به او گفتند: «ای هود! آیا می‌خواهی ما را وادار کنی که فقط خدا را بپرستیم و از پرستش بُت‌هایی که پدران ما آن‌ها را می‌پرستیدند، دست بکشیم؟ چگونه

چنین چیزی ممکن است؟ ما دین پدران خود را رها کنیم و به دین تو ایمان بیاوریم؟ تو ما را از عذاب خدای خود ترسانی، پس اگر راست می‌گویی کاری کن که عذاب بر سر ما فرود آید. تو ما را از عذاب می‌ترسانی، پس اقدام کن.»

هود علیه السلام که از هدایت شدن آن مردم کاملاً ناامید شد، به آنان گفت: «حالا که چنین است بدانید که حتماً عذاب و خشم خدا بر شما واقع می‌شود، آیا با من که شما را به پرستش خدای یگانه دعوت می‌کنم ستیزه می‌کنید؟ شما به خاطر بُت‌هایی که چیزی جز چوب و سنگ نیستند، با من دشمنی می‌کنید، پدران شما از روی نادانی، بُت را به عنوان خدای خود پرستیدند، قدری فکر کنید، این بُت‌ها، چیزی جز قطعه‌ای از سنگ و چوب نیستند، چرا آن‌ها را می‌پرستید؟ حالا که با من دشمنی می‌کنید و از من می‌خواهید دعا کنم تا عذاب نازل شود، پس منتظر بمانید که من هم با شما منتظر می‌مانم، شما به انتظار یاری بُت‌ها و من به انتظار آمدن عذاب! آینده نشان خواهد داد که کدام یک از این دو انتظار، نتیجه می‌دهد، قدری صبر کنید.»

و همان‌طور که هود علیه السلام به آنان گفته بود، عذاب آسمانی به سراغ آنان آمد، باد و طوفانی شدید و کوبنده (همراه با صاعقه) به مدت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را تار و مار کرد و نابود ساخت. از این عذاب، فقط هود علیه السلام و کسانی که به او ایمان آورده بودند، نجات پیدا کردند. (۱۴۳)

اعراف : آیه ۷۹ - ۷۳

وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ الْعَذَابِ ﴿٧٣﴾ وَادْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا

أَلَاءَ اللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ﴿۷۴﴾ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
 اشْتَكَبُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اشْتَبَعُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ أَتَعْلَمُونَ أَنَّ صَالِحًا
 مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ﴿۷۵﴾ قَالَ الَّذِينَ
 اشْتَكَبُوا إِنَّا بِالَّذِي آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۷۶﴾ فَعَقَرُوا النَّاقَةَ وَعَتَوْا عَنْ
 أَمْرِ رَبِّهِمْ وَقَالُوا يَا صَالِحُ إِنِّتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ
 الْمُرْسَلِينَ ﴿۷۷﴾ فَأَخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
 جَاثِمِينَ ﴿۷۸﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولًا مِنْ
 رَبِّكُمْ فَأَخَذْتُمْ لَكُمْ وَالْكِنَ لَأَ تَجِيبُونَ النَّاصِحِينَ ﴿۷۹﴾

سومین پیامبری که در اینجا از او یاد می‌کنی، حضرت صالح علیه السلام است، او را به
 سوی قوم «ثمود» فرستادی، قوم ثمود در سرزمینی بین حجاز و شام زندگی
 می‌کردند. تو به آنان نعمت‌های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و
 روزی فراوان بهره‌مند بودند، آنان در تابستان‌ها به مناطق کوهستانی می‌رفتند و در
 آنجا خانه‌هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می‌رسید آن‌ها از
 کوهستان به دشت کوچ می‌کردند. در آنجا نیز خانه‌های زیبایی برای خود ساخته
 بودند.

صالح علیه السلام سالیان سال آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از آنان خواست تا دست
 از بت‌پرستی بردارند، اما آنان سخن حق را نپذیرفتند تا این که با صالح علیه السلام قرار
 گذاشتند که هرکدام از خدای دیگری چیزی را بخواهند تا معلوم شود کدام خدا
 حق است.

مردم ثمود بت‌پرست بودند، صالح علیه السلام هرکدام از آن بت‌ها را صدا زد هیچ
 پاسخی نشنید. بعد از آن، مردم از صالح علیه السلام خواستند تا از خدا بخواهد از دل کوه،
 شتری بیرون بیاورد.

صالح علیه السلام دست به سوی آسمان برد و دعا کرد، ناگهان کوه شکافت و شتری از آن

بیرون آمد. در این هنگام صالح علیه السلام به آنان رو کرد و چنین گفت: «ای مردم! خدا را پرستید و دست از بُت پرستی بردارید، ببینید که من از طرف خدا برای شما معجزه‌ای آورده‌ام، شما دیگر هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید، از من خواستید تا از میان این کوه، شتری برای شما بیرون آورم تا نشانه پیامبری من باشد، این شتر، معجزه خدا است، او را به حال خود واگذارید تا در زمین بچرد و به آن آسیبی نرسانید، به شما هشدار می‌دهم اگر به او آسیبی برسانید، عذابی دردناک شما را فراخواهد گرفت، ای مردم! به یاد بیاورید که خدا شما را پس از هلاک قوم عاد جانشین آن‌ها نمود و شما در دشت‌های هموار، برای خود کاخ‌ها بنا کرده‌اید و در دل کوه‌ها و صخره‌ها نیز خانه‌هایی از سنگ تراشیده‌اید، نعمت‌های خدا را به یاد آورید و شکرگزار آن باشید و روی زمین فساد و تباهی نکنید و در نافرمانی او نکوشید».

گروهی از مردم با دیدن آن معجزه بزرگ به صالح علیه السلام ایمان آوردند و دست از بُت پرستی برداشتند، اما بیشتر مردم همان راه کفر و بُت پرستی را ادامه دادند. رهبران قوم که منافع خود را در بُت پرستی مردم می‌دیدند، مانع می‌شدند که مردم به سوی حق بیایند. آنان رهبرانی سرکش و مغرور بودند که حاضر نبودند به صالح علیه السلام ایمان بیاورند.

کسانی که به صالح علیه السلام ایمان آورده بودند، دارای ثروت و مال زیادی نبودند، آنان از حقوق مادی و اقتصادی کمی برخوردار بودند و بُت پرستان حق آنان را ضایع کرده بودند. بزرگان ثمود برای این که بتوانند به اهداف خود برسند، سعی می‌کردند در دل این مؤمنان، شبهه ایجاد کنند تا شاید آنان دست از پیروی صالح علیه السلام بردارند.

بزرگان ثمود به کسانی که به صالح علیه السلام ایمان آورده بودند می‌گفتند:

— شما از کجا می دانید که صالح راست می گوید؟ آیا احتمال نمی دهید او دروغگو باشد و شما را فریب داده باشد؟ آیا شما یقین دارید که صالح پیامبر است؟

— بله، ما یقین داریم که او فرستاده خداست و به او ایمان آورده ایم.
— ما به آنچه شما ایمان آورده اید، کفر می ورزیم.
— وقتی عذاب خدا فرا برسد، همه چیز معلوم خواهد شد.

بزرگان نمود تصمیم گرفتند تا شتر صالح علیه السلام را از بین ببرند، آنان شخصی به نام «قداره» را تشویق کردند تا آن شتر را از بین ببرد، او ابتدا قسمتی از پای شتر را برید و شتر بر روی زمین افتاد و سپس او را کشت. مردم گوشت آن شتر را میان خود تقسیم کردند و هر کدام قسمتی از گوشت آن را به خانه بردند. درست است که شتر را یک نفر کشت اما آن مردم به این کار او راضی بودند، آنان در جرم او شریک شدند.

وقتی صالح علیه السلام از ماجرا باخبر شد به مردم رو کرد و گفت: «ای مردم! عذاب خدا نزدیک است، هنوز فرصت دارید توبه کنید، از کاری که کرده اید توبه کنید وگرنه گرفتار عذاب سختی می شوید».

آنان در جواب گفتند: «ای صالح! اگر تو پیامبر خدا هستی، آن عذابی را که از آن سخن می گویی، بیاور».

و این گونه بود که آنان گرفتار عذاب شدند، شب در منزل به خواب خوش رفتند و ناگهان در نیمه شب، صیحه ای آسمانی فرا رسید، آن صیحه آن قدر وحشتناک بود که همه در یک لحظه جان دادند، صبح که فرا رسید جسم بی جان شان افتاده بود، بعد از آن زلزله ای سهمگین همه خانه های آنان را در هم کوبید.

وقتی آنان آن شتر را که معجزه تو بود، کشتند و بر کفر خود پافشاری کردند،

صالح علیه السلام از هدایت آنان ناامید شد و از آنان روی برتافت و از روی حزن و اندوه چنین گفت: «ای مردم! من پیام خدا را به شما رساندم و شما را از روی خیرخواهی، نصیحت کردم، ولی شما سخن مرا نپذیرفتید و بر جهل و نادانی خود اصرار کردید».

تو صالح علیه السلام و کسانی که به او ایمان آورده بودند را از آن عذاب سهمگین نجات دادی و به وعده خود عمل نمودی.

اعراف: آیه ۸۴ - ۸۰

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا
سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ
دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴿٨١﴾ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ
قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أَنْفُسٌ يَتَطَهَّرُونَ ﴿٨٢﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ﴿٨٣﴾ وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ﴿٨٤﴾

چهارمین پیامبری که در اینجا از او سخن می‌گوییم حضرت لوط علیه السلام است. لوط علیه السلام، از بستگان ابراهیم علیه السلام بود و همراه او از بابل (عراق) به فلسطین هجرت نمود و بعد از آن تو او را به سوی مردم شهر «سدوس» فرستادی. (این شهر در اردن واقع شده بود). آن مردم دچار انحراف جنسی شده بودند، آنان اولین گروهی بودند که به هم‌جنس بازی رو آورده بودند.

لوط علیه السلام با آنان چنین سخن گفت: «ای مردم! چرا کار زشتی را می‌کنید که هیچ کس پیش از شما آن را انجام نداده است؟ چرا همسران خود را رها کرده‌اید و به منظور شهوت‌رانی نزد مردان می‌روید و لواط می‌کنید، شما مردمی تجاوزکار هستید».

مردم به سخنان او گوش نکردند و به یکدیگر گفتند: «لوط و خاندان او را از شهر

خود بیرون کنید، آنان لواط را زشت می‌دانند و از آن دوری می‌کنند و مزاحم آسایش و آزادی عمل ما هستند».

تو عذاب را بر آن مردم نازل کردی، تو لوط و خانواده‌اش را که پاکدامن بودند نجات دادی، البته زن لوط با آن مردم به عذاب گرفتار شد زیرا او زنی بود که اسرار لوط علیه السلام را برای دشمنان بازگو می‌کرد و کافران گناهکار را دوست می‌داشت. برای همین وقتی لوط علیه السلام و همراهانش از شهر کوچ کردند، زن لوط علیه السلام در آنجا ماند و گرفتار عذاب شد.

آری، در خانه پیامبر بودن، هرگز باعث نجات انسان نمی‌شود، زن لوط علیه السلام در خانه مقدسی بود، اما دچار عذاب شد، در حالی که زن فرعون در کاخ فساد و طغیان بود، اما به موسی علیه السلام ایمان آورد و از بهترین زنان مؤمن بود.

هنگامی که لوط علیه السلام و همراهانش از آن شهر رفتند، تو بارانی از سنگریزه بر آن مردم نازل کردی، بارانی که همه آنان را در هم کوبید و آن شهر را زیر و رو کرد و همه آنان نابود شدند، این عاقبت کار کسانی بود که گناه می‌کردند و از فرمان تو سرپیچی می‌نمودند.

اعراف : آیه ۹۳ - ۸۵

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا
اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَ تَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ
وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ
إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿٨٥﴾ وَلَا تَفْعُدُوا بِكُلِّ
صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا
وَأذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَّرَكُمْ وَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ ﴿٨٦﴾ وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلَتْ بِهِ وَطَائِفَةٌ
لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٧﴾
قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا

مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ ﴿۸۸﴾ قَدْ
 افْتَرَيْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ
 لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ
 تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ﴿۸۹﴾
 وَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ شُعَيْبًا إِنَّكُمْ إِذًا
 لَخَاسِرُونَ ﴿۹۰﴾ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
 جَاثِمِينَ ﴿۹۱﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا الَّذِينَ كَذَّبُوا
 شُعَيْبًا كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ ﴿۹۲﴾ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ
 رِسَالَاتِ رَبِّي وَنَصَحْتُ لَكُمْ فَكَيْفَ آسَىٰ عَلَىٰ قَوْمٍ كَافِرِينَ ﴿۹۳﴾

پنجمین پیامبری که از او یاد می‌کنی حضرت شعیب علیه السلام است، تو او را برای هدایت مردم «مدین» فرستادی، مدین، نام منطقه‌ای در شام (سوریه) بود. آنان مردمی بُت‌پرست بودند و دچار انحراف اقتصادی شده بودند و در معامله با دیگران تقلب می‌کردند و کم‌فروشی می‌نمودند.

آنان در منطقه حساس تجاری بر سر راه کاروان‌ها قرار داشتند، کاروان‌ها در وسط راه نیاز پیدا می‌کردند که با آنان داد و ستد کنند، آنان نیز گران‌فروشی و کم‌فروشی می‌کردند.

شعیب علیه السلام به آنان چنین گفت: «ای مردم! فقط خدای یگانه را بپرستید که خدایی جز او نیست، من از طرف خدا با نشانه‌های آشکار، برای هدایت شما آمده‌ام، هنگام خرید و فروش، پیمانانه و ترازو را درست و کامل بسنجید و از اموال و حق مردم، چیزی کم نکنید، در زمین بعد از آن که به دست پیامبران، اصلاح شده است، فساد نکنید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید بدانید که عمل به این سخنان برای شما سودمندتر است و سبب رستگاری شما می‌شود».

عده‌ای از مردم مدین به شعیب علیه السلام ایمان آوردند، مردم وقتی این مطلب را

فهمیدند، بر سر راه آنان می نشستند و آنان را تهدید می کردند و به آنان می گفتند: «چرا فریب شعیب را خورده اید؟ او دروغگویی بیش نیست. چرا بت‌ها را رها کرده اید و به دین او ایمان آورده اید؟».

وقتی شعیب رضی الله عنه از ماجرا باخبر شد به مردم گفت: «چرا سر راه مردم با ایمان می نشینید و آنان را تهدید می کنید؟ چرا مؤمنان را از راه خدا باز می دارید؟ چرا راه خدا را نادرست نشان می دهید؟ لحظه‌ای فکر کنید، به یاد آورید زمانی را که گروهی اندک بودید و خدا بر جمعیت شما افزود و شما قدرت پیدا کردید، چرا نعمت خدا را فراموش می کنید؟ چرا به کسانی که قبل از شما بودند و به عذاب خدا گرفتار شدند، فکر نمی کنید؟ چرا عبرت نمی گیرید؟ به راستی سرانجام آن تبه‌کاران چه شد؟».

کافران همواره مؤمنان و پیروان شعیب رضی الله عنه را آزار و اذیت می کردند، مؤمنان به شعیب رضی الله عنه می گفتند: «ای شعیب! تا کی باید این شرایط را تحمل کنیم، چرا خدا دشمنان را نابود نمی کند؟»

از طرف دیگر، کافران به شعیب رضی الله عنه می گفتند: «تو می گویی که پیامبر هستی و از طرف خدا فرستاده شده‌ای و ما را از عذابی آسمانی می ترسانی، اگر راست می گویی این عذاب را برای ما بیاور!».

شعیب رضی الله عنه به هر دو گروه چنین گفت: «صبر کنید، به زودی خدا میان ما داوری خواهد کرد که او بهترین داوران است».

بزرگان مدین که از روی سرکشی و تکبر حق را انکار می کردند، به شعیب رضی الله عنه گفتند:

— ای شعیب! ما تو و کسانی را که به تو ایمان آورده‌اند از شهر خود بیرون می کنیم، اگر می خواهید در اینجا زندگی کنید باید به آیین ما بازگردید و به پرستش

بُت‌ها بپردازید.

— چگونه ممکن است به دین شما بگرویم حال آن که می‌دانیم دین شما باطل است و از آن بیزار هستیم؟ آیا سزاوار است که شما عقیده خود را بر ما تحمیل کنید؟

— شما چاره‌ای جز این ندارید.

— اگر ما بخواهیم بُت‌ها را بپرستیم، باید بگوییم که خدا به ما دستور داده است که بُت‌ها را بپرستیم و این دروغی بزرگ است، خدا هرگز کسی را به پرستش بُت‌ها دعوت نکرده است. ما از روی هوس یا تقلید، بُت‌پرستی را ترک نکرده‌ایم، بلکه ما به روشنی فهمیده‌ایم که بُت‌پرستی باطل است.

— ما به زودی شما را از شهر خود بیرون می‌کنیم.

— ما بُت‌های شما را نمی‌پرستیم مگر آن که خدا به ما چنین فرمانی بدهد، آگاه باشید که خدا هرگز ما را به این کار فرمان نمی‌دهد، خدای ما به همه چیز علم و آگاهی دارد، ما در همه کارهای خود به او توکل می‌کنیم.

در این هنگام بود که شعیب علیه السلام دست به دعا برداشت و چنین با تو سخن گفت: «بارخدا! میان ما و این مردم به حق داوری کن که تو بهترین داوران هستی». بزرگان قوم مدین وقتی دعای شعیب علیه السلام را شنیدند رو به کسانی کردند که به شعیب ایمان آورده بودند و به آنان گفتند: «ایمان شما به ضرر شما تمام می‌شود، ما شما را از این شهر بیرون می‌کنیم و اموال و ثروت شما را تصرف می‌کنیم».

وعده تو فرا رسید، شبی که آنان در خواب ناز بودند، عذاب آسمانی به سراغ آنان آمد و زلزله سهمگین، همگی آنان را نابود کرد.

آری، این عذاب سهمگین بود، کسانی که شعیب را دروغگو شمردند، چنان با خاک یکسان شدند که گویی هرگز در آن خانه‌ها سکونت نداشتند، آن وقت

معلوم شد که چه کسانی ضرر و زیان کرده‌اند.

کافران به مؤمنان می‌گفتند که وقتی شما را از شهر بیرون کنیم، این شما هستید که ضرر می‌کنید، اما وقتی عذاب نازل شد، معلوم شد که چه کسی زیان می‌کند، مؤمنان همراه با شعیب علیه السلام از عذاب آسمانی نجات پیدا کرده بودند و آنان در روز قیامت هم در بهشت مهمان مهربانی تو خواهند بود و برای همیشه از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند خواهند شد.

وقتی که شعیب علیه السلام از هدایت آن مردم ناامید شد از آنان روی برتافت و چنین گفت: «ای مردم! من پیام خدا را به شما رساندم و شما را از روی خیرخواهی نصیحت کردم، دیگر چرا بر شما که راه کفر را برگزیدید، تأسف بخورم؟».

اعراف : آیه ۹۵ - ۹۴

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا
بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَضُرَّعُونَ ﴿٩٤﴾ ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ
الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَا هُمْ
بِعْتَتِهِمْ وَهُمْ لَا يُشْعُرُونَ ﴿٩٥﴾

از پنج پیامبر بزرگ (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) سخن گفتی، این پیامبران وظیفه خود را انجام دادند، اما بیشتر مردم به سخن آنان گوش نکردند و سرانجام به عذاب گرفتار شدند.

البته این طور نبود که تو بدون هیچ مقدمه‌ای عذاب را بر آنان نازل کنی، تو قانونی داری، وقتی می‌بینی که مردمی دعوت پیامبر خود را اجابت نمی‌کنند، ابتدا آنان را به بلاها و سختی‌ها گرفتار می‌سازی تا شاید به خود آیند و از گناهان خود توبه کنند و به سوی تو بازگردند و تو هم آنان را ببخشی و رحمت خود را بر آنان نازل کنی.

اما اگر آنان باز به همان راه باطل خود اصرار بورزند، مرحله دیگری فرا می‌رسد، تو نعمت‌های خود را بر آنان نازل می‌کنی تا آنجا که دارای فرزندان و ثروت زیادی می‌شوند، آنان به جای شکر نعمت‌های تو، راه کفر را ادامه می‌دهند و می‌گویند: «عادت و روش روزگار این بوده است، گاهی سختی و گاهی خوشی پیش می‌آورد، پدران ما هم گاهی در سختی و گاهی در خوشی بودند». آری، این چنین است که آنان دچار غفلت می‌شوند و فکر نمی‌کنند که تو آنان را به سختی‌ها گرفتار کردی تا به خود بیایند، آنان راه کفر را ادامه می‌دهند، سپس در حالی که در بی‌خبری هستند ناگهان تو عذاب را بر آنان نازل می‌کنی و آنان را نابود می‌کنی.

أعراف : آیه ۱۰۲ - ۹۶

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا
يَكْسِبُونَ ﴿٩٦﴾ أَفَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ
نَائِمُونَ ﴿٩٧﴾ أَوْ آمِنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ
يُلْعَبُونَ ﴿٩٨﴾ أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ
الْحَاسِرُونَ ﴿٩٩﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ مِن بَعْدِ أَهْلِهَا أَنْ لَوْ
نَشَاءُ أَصَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا
يَسْمَعُونَ ﴿١٠٠﴾ تِلْكَ الْقُرَىٰ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ
رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ
عَلَىٰ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ﴿١٠١﴾ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ وَإِن
وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ﴿١٠٢﴾

اگر مردم شهرها به تو و پیامبران تو ایمان می‌آوردند و از گناهان دوری می‌کردند، تو خیر و برکت از آسمان و زمین بر آنان نازل می‌کردی، اما آنان پیامبران تو را تکذیب کردند و راه کفر را برگزیدند و تو هم آنان را به کیفر گناهانشان گرفتار

نمودی و آنان را مجازات کردی.

تو در این دنیا به بندگان خود مهلت می‌دهی و آنان را در انتخاب راه آزاد می‌گذاری، همین مسأله سبب می‌شود که کافران دچار غرور و غفلت شوند، آنان وقتی می‌بینند که با ظلم و کفری که دارند، عذابی بر آنان نازل نمی‌شود، احساس ایمنی از عذاب به آنان دست می‌دهد و هیچ ترسی از عذاب تو به دل راه نمی‌دهند، آنان نمی‌دانند که هر صبح و شام، ممکن است عذاب تو بر آنان نازل شود، این سخن تو دربارهٔ آنان است: «آیا مردم شهرها در امان هستند از این که عذاب ما شب هنگام وقتی که همه خوابند فرا رسد؟ آیا مردم شهرها در امان هستند از این که عذاب ما در هنگام روز در حالی که آنان سرگرم کارشان هستند به سراغشان بیاید؟ آیا آنان از مجازات من در امان هستند؟ فقط تبهکاران خود را از مجازات من، در امان می‌دانند و این نشانهٔ غفلت آنان است. شما جانشین کسانی هستید که قبلاً روی زمین زندگی می‌کردند و به علت کفر و گناه، نابود شدند، چرا از سرنوشت آنان عبرت نمی‌گیرید؟

اگر من اراده کنم، همهٔ گناهکاران را به کیفر می‌رسانم، اگر بخواهم بر دل‌های آنان پرده‌ها می‌افکنم که دیگر نتوانند حق را درک کنند و سخن حق را بشنوند».

این حکایت مردمانی بود که قبلاً روی زمین زندگی می‌کردند. نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم‌السلام را برای هدایت آنان فرستادی و آن پیامبران برای مردم، معجزات روشنی آوردند، اما آنان سخنان پیامبران خود را دروغ شمردند و به آن ایمان نیاوردند، تو هم بر دل آنان مهر زدی، تو به همهٔ انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما آنان سخنان پیامبران را انکار کردند، نتیجهٔ کار آنان، این بود که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را

انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می شود. گویا آنان قرار بر این گذاشته بودند که به پیامبران تو ایمان نیاورند، مشکل آنان، نادانی و جهل نبود، مشکل این بود که تصمیم گرفته بودند که ایمان نیاورند. کسی که در مسیر انحرافی حرکت کند، کفر و انحراف چنان در دلش نقش می بندد که دیگر نمی تواند از آن جدا بشود، این خاصیت تکرار یک عمل است، کسانی که در کفر و گناه غوطه ور می شوند، دیگر نمی توانند از آن جدا بشوند، گویی که بر دلشان مهر کفر زده شده است، آنان با اختیار خود، به چنین سرنوشتی مبتلا شده اند، خودشان اصرار بر گناه و کفر را انتخاب کرده اند و به این نتیجه رسیده اند.

بیشتر آنان بر عهد و پیمان خود وفادار نماندند، شکر نعمت های تو را به جا نیاوردند و راه کفر و تبهکاری را انتخاب نمودند، از این رو آنان به عذاب تو گرفتار شدند و همگی نابود شدند.

یک بار دیگر آیه ۹۶ را می خوانم: «اگر مردم به خدا و پیامبران ایمان می آوردند و از گناهان دوری می کردند، خدا خیر و برکت از آسمان و زمین بر آنان نازل می کرد.»

قدری فکر می کنم. به راستی، خیر و برکت چیست؟ چرا من فقط به برکات مادی فکر می کنم؟ آیا آن کسی که ثروت بسیاری دارد، اما آرامش قلبی ندارد به خیر و برکت رسیده است؟ آیا انسان غربی که غرق در تکنولوژی است به برکت رسیده است؟ آیا تکنولوژی می تواند آرامش را به قلب انسان هدیه کند؟ هرگز.

ممکن است کسی غرق در نعمت های مادی و ثروت ها باشد، اما روح او ناآرام

باشد، آن قدر ناآرام که چاره را در «خودکشی» ببیند، بیشتر خودکشی‌ها در میان انسان‌هایی است که به بن‌بست ثروت رسیده‌اند.

ثروتی که انسان را به بن‌بست می‌رساند، برکت نیست، کسی که به یک زندگی پست، دل‌خوش می‌کند به برکت نرسیده است.

به راستی من کی این حقیقت را خواهم فهمید؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می‌فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و فقط زندگی آخرت است که زندگی واقعی است، زندگی آخرت، هرگز تمام‌شدنی نیست! ابدی است.

دنیا چیزی جز بازیچه‌ای فریبنده نیست، مردمی جمع می‌شوند و به پندارهایی دل می‌بندند، آنان همه سرمایه‌های وجودی خویش را صرف آن پندارها می‌کنند و پس از مدتی، همه می‌میرند و زیر خاک پنهان می‌شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می‌شود!

خوشا به حال کسی که از این دنیا، برای خود توشه ایمان و عمل صالح بگیرد، این توشه هرگز نابود نمی‌شود، این گنجی است پر بها که زندگی جاوید در بهشت را برای او به ارمغان می‌آورد. این برکت واقعی است.

اعراف : آیه ۱۱۲ - ۱۰۳

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الْمُفْسِدِينَ ﴿١٠٣﴾ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ
الْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ
بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿١٠٥﴾ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ
بِآيَةٍ فَأْتِ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿١٠٦﴾ فَأَلْفَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ
تُغْبِطُ مِيبِينَ ﴿١٠٧﴾ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ ﴿١٠٨﴾ قَالَ
الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ﴿١٠٩﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ
مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَمَّا تَأْمُرُونَ ﴿١١٠﴾ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَرْسِلْ فِي
الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ﴿١١١﴾ يَا تَوَكَّلْ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ﴿١١٢﴾

اکنون می‌خواهی برای من از موسی علیه السلام سخن بگویی، آن پیامبری که وعده آمدنش را به بنی اسرائیل داده بودی.

حدود سه هزار سال پیش، یعقوب علیه السلام در کنعان (منطقه‌ای در شام) زندگی می‌کرد. او پیامبر بود و دوازده پسر داشت، یکی از آنها یوسف علیه السلام بود. یوسف علیه السلام پس از سختی‌های بسیار در مصر به مقام بزرگی رسید، برای همین بود که همه

پسران یعقوب علیه السلام به مصر هجرت کردند. کم‌کم تعداد آنان زیاد شد، از نسل این دوازده برادر، قوم بنی اسرائیل شکل گرفت. بعد از مدتی قوم بنی اسرائیل گرفتار ظلم و ستم فرعون (پادشاه مصر) شدند، تو موسی علیه السلام را برای نجات آنان فرستادی، بین یعقوب علیه السلام و آمدن موسی علیه السلام حدود هشتصد سال فاصله بود.

تو موسی علیه السلام را با چند معجزه به سوی فرعون و بزرگان قوم او فرستادی، اما آنان معجزات موسی علیه السلام را سحر و جادو دانستند و او را دروغگو خواندند، آنان به خود ظلم کردند و برای همین به عذاب تو گرفتار شدند، آری، عاقبت و پایان تبهکاران این چنین است.

فرعون در قصر خود نشسته بود، او خود را خدا می‌دانست، همه او را با القابی مثل سرور! خدایگان! خطاب می‌کردند، موسی علیه السلام همراه با برادرش هارون رو به روی او ایستاد و به او گفت:

— ای فرعون! من فرستاده‌ی خدای جهانیان هستم و شایسته نیست که سخن دروغ بگویم، من معجزه‌ای آشکار از طرف خدا آورده‌ام، از تو می‌خواهم تا بنی اسرائیل را همراه من بفرستی تا آنان را به فلسطین که وطن پدرانشان است بازگردانم.

— اگر راست می‌گویی، معجزه خود را نشان بده!

در این هنگام، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، آن عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می‌رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر». موسی علیه السلام دست دراز کرد و آن اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند

که دست او نورانی و درخشنده شد به طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت. این معجزه دوم موسی علیه السلام بود.

عصای موسی علیه السلام نشانه‌ای از خشم تو بود، دست نورانی او، نشانه مهربانی تو.

فرعون با بزرگان قومش مشورت کرد، آنان گفتند که موسی جادوگری دانا و ماهر است.

فرعون به آنان گفت: او می‌خواهد با سحر و جادو بر سرزمین شما مسلط شود و حکومت را از شما بگیرد و به بنی اسرائیل بدهد. به نظر شما باید برای مقابله با او چه کنیم؟

مشاوران فرعون در جواب گفتند: مدتی موسی و برادرش را به حال خود واگذار، عجله و شتاب نکن، عده‌ای را به شهرها بفرست تا همه جادوگران را نزد تو بیاورند، جادوگران می‌توانند موسی را شکست بدهند و جادوی او را بی‌اثر کنند.

أعراف : آیه ۱۱۹ - ۱۱۳

وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ ﴿۱۱۳﴾ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ كَمِنَ الْمُفْرَبِينَ ﴿۱۱۴﴾ قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ نَحْنُ الْمُلْقِينَ ﴿۱۱۵﴾ قَالَ أَلْقُوا فَلَمَّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرَهُبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرِ عَزِيمٍ ﴿۱۱۶﴾ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ﴿۱۱۷﴾ فَوَقَعَ الْحَقُّ وَبَطَلَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۱۸﴾ فَغُلِبُوا هُنَالِكَ وَانْقَلَبُوا صَاغِرِينَ ﴿۱۱۹﴾

وقتی جادوگران از شهرهای مختلف آمدند، ابتدا به دیدار فرعون رفتند، آنان به فرعون گفتند:

— اگر ما موسی را شکست بدهیم، آیا به ما پاداش خوبی می‌دهی؟
 — آری، من پاداشی بزرگ به شما می‌دهم و شما را از نزدیکان درگاه خود، قرار
 می‌دهم.

روز خاصی برای مقابلهٔ جادوگران با موسی ﷺ مشخص شد، در آن روز، همهٔ
 مردم دعوت شدند، فرعون به پیروزی جادوگران یقین داشت.
 روز موعود فرا رسید، جادوگران حدود هفتاد نفر بودند، موسی ﷺ یک تنه در
 مقابل آنان ایستاده بود، جادوگران با تکیه به سابقهٔ کار خود، اعتماد به نفس
 عجیبی داشتند، آنان به موسی ﷺ گفتند:

— ای موسی! آیا تو شروع به کار می‌کنی و عصای خود را می‌افکنی یا ما کار
 خود را آغاز کنیم؟
 — اول شما آغاز کنید.

در این هنگام، جادوگران، وسایل جادوگری خود را به زمین انداختند،
 ریسمان‌ها و چوب‌هایی که آنان با خود آورده بودند، به شکل مار در آمدند و به
 یکدیگر می‌پیچیدند و چشم‌های مردم را جادو کردند. جادوی آنان، جادوی
 بزرگی بود، چشم‌ها را خیره کرده بود و ترس در دل‌ها نشانده بود.
 موسی ﷺ نگاه کرد، یک بیابان جلوی چشم او پر از جادو شده بود، او ترسید که
 مبادا مردم او را باور نکنند، اینجا بود که تو به موسی ﷺ وحی کردی: «ای موسی!
 عصای خود را بینداز».

موسی ﷺ عصای خود را بر زمین افکند، ناگهان آن عصا به اژدهایی تبدیل شد و
 با سرعت همهٔ وسایل جادوگری که در آنجا بود، بلعید، وحشتی عجیب در همه
 آشکار شد، گروهی از ترس فرار کردند، فرعون و یاران او هم با وحشت به صحنه
 می‌نگریستند.

آری، این‌گونه بود که حق پیروز شد و جادو باطل شد و فرعون و فرعونیان با

خواری و ذلت شکست خوردند.

آعراف : آیه ۱۲۲ - ۱۲۰

وَأَلْقَى السَّحَرَةَ
سَاجِدِينَ ﴿۱۲۰﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۲۱﴾ رَبِّ مُوسَى
وَهَارُونَ ﴿۱۲۲﴾

جادوگران که در جادوگری استاد بودند، فهمیدند که عصای موسی ﷺ، جادو نیست، بلکه معجزه است، آنان به خوبی تفاوت جادو و معجزه را می دانستند. اگر عصای موسی ﷺ، جادو بود، فقط می توانست جادوی آنان را باطل کند، نه این که همه وسایل جادوگری آنان را ببلعد.

اگر موسی ﷺ در چشمها تصرف کرده بود و آنها را جادو کرده بود، بعد از پایان کار او، باید چوبها و ریسمانها نمایان می شد، اما چنین اتفاقی نیفتاد، آنها فهمیدند که کار موسی ﷺ، معجزه است و جادو نیست.

پس آن جادوگران به سجده افتادند و گفتند: «ما به خدای جهانیان ایمان آورده ایم، ما به خدای موسی و برادرش هارون ایمان داریم».

این گونه نور ایمان به دل های آنان تابید و آنان در مقابل عظمت و بزرگی تو سر به سجده نهادند.

آعراف : آیه ۱۲۶ - ۱۲۳

قَالَ فِرْعَوْنُ آمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ
إِنَّ هَذَا لَمَكْرٌ مَكْرٌ تُؤْمُوهُ فِي الْمَدِينَةِ لِتُخْرِجُوا مِنْهَا أَهْلَهَا فَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ ﴿۱۲۳﴾ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ ثُمَّ لَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ ﴿۱۲۴﴾ قَالُوا إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ﴿۱۲۵﴾ وَمَا نُنْفِئُ مِنَّا إِلَّا أَنْ
آمَنَّا بِآيَاتِ رَبِّنَا لَمَّا جَاءَتْنا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَوَقَّفْنَا
مُسْلِمِينَ ﴿۱۲۶﴾

فرعون وقتی دید که آن جادوگران به موسی علیه السلام ایمان آوردند، بسیار ناراحت شد، این برای فرعون شکست بزرگی بود که آنان در مقابل مردم، سر به سجده بندگی خدا بگذارند و از دین فرعون بیزاری بجویند.

فرعون رو به آنان کرد و گفت:

— آیا قبل از آن که من به شما اجازه دهم به خدا ایمان آوردید؟ این نیرنگ شما بود تا در این شهر توطئه کنید و مردم را از این شهر بیرون کنید، به زودی عاقبت کار خود را خواهید دانست. من دست راست و پای چپ یا دست چپ و پای راست شما را خواهم برید و شما را به دار خواهم آویخت تا درس عبرتی برای دیگران باشد.

— ای فرعون! ما از کشته شدن و مرگ باکی نداریم، زیرا اگر تو ما را بکشی ما به سوی رحمت و مهربانی خدای خویش می رویم. می دانیم چرا می خواهی ما را بکشی، ما به خدا و پیامبر او ایمان آوردیم. تو این را گناه می دانی. اما بدان که ما دست از ایمان خود بر نمی داریم.

در این هنگام آنان با تو چنین مناجات کردند: «بارخدا یا! از تو می خواهیم که به ما صبر و شکیبایی در مقابل شکنجه های فرعون را بدهی و توفیق دهی که تا لحظه مرگ، بر دین تو ثابت و پابرجا بمانیم».

آنان آنقدر در راه ایمان به تو ایستادگی به خرج دادند که فرعون تهدید خود را عملی ساخت و بدن های آنان را کنار رود نیل بر شاخه های درختان بلند خرما آویزان نمود.

من در شگفتم از ماجرای آنان، چگونه شد که این گونه به تو ایمان آوردند و به تمام موقعیت و زندگی خویش پشت پا زدند و آماده شهادت در راه تو شدند.

ایمان آنان، از روی علم و آگاهی بود، آنان به بزرگی معجزه ای که تو به موسی علیه السلام داده بودی، یقین کردند و این آگاهی، سرچشمه ایمانی شد که تمام وجود آنان را

دربرگرفت. آنان به خوبی فهمیدند که در چه راهی گام برداشته‌اند و چه آینده‌زیبایی در انتظار آنان است، آنان شکنجه‌های فرعون را تحمل کردند تا رضایت تو را به دست آورند.

صبح که آفتاب طلوع کرد آنان کافر و جادوگر بودند، اما شب هنگام شهیدان نیکوکار راه تو گشتند، خوشا به حال آنان! (۱۴۴)

اعراف : آیه ۱۳۲ - ۱۲۷

وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُ مُوسَى
وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَالْهَيْكَةَ قَالَ سَنُقْتِلُ آبْنَاءَهُمْ
وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ ﴿١٢٧﴾ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ
اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٢٨﴾ قَالُوا أَوْذَيْنَا مِنْ قَبْلُ أَنْ تَأْتِنَا وَمِنْ بَعْدِ مَا
جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ
فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿١٢٩﴾ وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ
مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿١٣٠﴾ فَأَذَا جَاءَتْهُمْ الْحَسَنَةُ قَالُوا لَنَا هَذِهِ
وَإِنْ نُصِيبُهمُ سَيِّئَةً يَبْغِزُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٣١﴾ وَقَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ
بِهَا فَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾

بعد از شکست فرعون در مقابل معجزات موسی ﷺ، فرعون مجبور شد تا مدتی او و بنی اسرائیل را آزاد بگذارد و موسی ﷺ هم به تبلیغ یکتاپرستی پرداخت، بعد از پیروزی موسی ﷺ بر جادوگران، فرعون صلاح نمی‌دید که به موسی ﷺ سخت‌گیری کند.

پس از مدتی، اطرافیان فرعون از پیشرفت آیین موسی ﷺ بیمناک شدند. آنان نزد فرعون آمدند و گفتند: «ای فرعون! چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده‌ای تا روی زمین فساد کنند و مردم را به مخالفت و نافرمانی تو فراخوانند و

پرستش تو و خدایان تو را ترک کنند؟».

فرعون خود را خدای بزرگ مردم مصر می دانست، اما با این حال، بُت می پرستید و مردم را به عبادت بُت ها فرمان می داد.

فرعون وقتی این سخنان را شنید ترسید که مردم کم کم از پرستش او و بت های او دست بردارند، پس او تصمیم گرفت مبارزه ای ریشه ای و عمیق با یاران موسی ﷺ داشته باشد، او تصمیم گرفت تا پسران جوان آنان را بکشد و زنان را برای کنیزی باقی بگذارد و این گونه بر آنان مسلط شود.

آری، تصمیم فرعون این بود که نیروی انسانی و جوان آنان را از تیغ بگذرانند و این تهدید سنگینی برای یاران موسی ﷺ بود.

وقتی تهدیدها و آزار فرعون بر یاران موسی ﷺ زیاد شد، موسی ﷺ با یاران خود چنین سخن گفت: «هراسی به دل راه ندهید، برای نجات خود از دست ظلم و ستم فرعون، از خدا یاری بخواهید، در آنچه به شما می رسد، صبر و شکیبایی کنید، بدانید که زمین از آن خداست و خدا به هر کس که بخواهد و شایسته بداند، واگذار می کند و سرانجام نیک برای پرهیزکاران است».

یاران موسی ﷺ انتظار داشتند که با آمدن موسی ﷺ، به سرعت همه کارها درست شود، آنان به موسی ﷺ گفتند: «ای موسی! قبل از این که تو بیایی ما در ظلم و ستم فرعون بودیم، او پیش از آمدن تو، فرزندان ما را می کشت، زنانمان را به کنیزی می گرفت، اکنون نیز که تو آمده ای او ما را تهدید کرده است که پسران ما را بکشد و زنانمان را به اسیری بگیرد، پس ما از آمدن تو چه سودی بردیم؟».

موسی ﷺ به آنان گفت: «امیدوارم که خدا دشمن شما را نابود کند و شما را جانشین آنان قرار دهد، روزی که دشمن شما نابود شود، روز امتحان شما فرا

می‌رسد، خدا به همه چیز آگاه و داناست، او شما را در آن روز، امتحان خواهد کرد که آیا شکر نعمت‌های او را به جا می‌آورید یا ناسپاسی می‌کنید». پیروزی در سایه صبر و استقامت به دست می‌آید، مؤمنان باید بر سختی‌ها صبر کنند و یقین داشته باشند که وعده تو فرا می‌رسد.

این قانون توست، تو به کافران مهلت می‌دهی شاید توبه کنند و از کفر دست بردارند، تو آنان را به سختی‌ها و گرفتاری‌ها مبتلا می‌کنی تا شاید از خواب غفلت بیدار شوند. مصر کشور حاصلخیزی بود، تو خشکسالی را برای آنان مقرر کردی و آنان چندین سال گرفتار کمبود محصولات غذایی شدند، شاید پند گیرند و از کفر دست بردارند.

اما افسوس که فرعونیان از این ماجرا، درس نگرفتند، وقتی که اوضاع طبق میل آنان بود می‌گفتند: «این وضعیّت به خاطر شایستگی خودمان است»، وقتی هم که خشکسالی می‌شد و آنان در سختی قرار می‌گرفتند می‌گفتند: «این بلاها به خاطر شومی و بدقدمی موسی و یاران اوست».

این سخن آنان، سخن باطلی بود، زیرا بلاها و سختی‌های آنان، ربطی به موسی علیه السلام و یاران او نداشت، آنان حقّ نداشتند موسی علیه السلام را بد قدم و شوم بدانند و به او فال بد بزنند. آنان در کفر و ظلم و ستم غوطه‌ور بودند، آن سختی‌ها و بلاها به خاطر گناهانشان بود، اما آنان نمی‌دانستند.

وقتی آنان به خشکسالی مبتلا شدند، موسی علیه السلام به آنان گفت:

— ای مردم! دست از بُت‌پرستی بردارید و به خدای یگانه ایمان بیاورید تا خدا بار دیگر رحمت خود را بر شما نازل کند.

— ای موسی! ما می‌دانیم که این خشکسالی به خاطر جادوگری توست، اگر تو معجزه دیگری هم بیاوری و ما را به وسیله آن سحر و جادو کنی، ما باز به تو ایمان نخواهیم آورد.

آری، جهل و نادانی این مردم آنقدر زیاد بود که فکر می‌کردند موسی علیه السلام آنان را جادو کرده است، آنان در راه کفر خود پافشاری می‌کردند و حاضر نبودند به دین موسی علیه السلام ایمان بیاورند.

آری، دستگاه تبلیغاتی فرعون کاری کرده بود که مردم مصر، موسی علیه السلام را به عنوان جادوگر می‌شناختند، این بهترین کاری بود که فرعون می‌توانست با آن، مانع رشد و نفوذ موسی علیه السلام در میان مردم مصر بشود.

کشور مصر، کشوری آباد بود و آبادانی آن به خاطر رود نیل بود، فرعون خود را صاحب رود نیل می‌دانست. فرعون بُت پرست بود و خودش را پروردگار مردم مصر می‌دانست.

در آیه ۱۲۷ این سوره آمده است که پیروان فرعون به او گفتند: «چرا موسی و یارانش را به حال خود رها کرده‌ای تا در زمین فساد کنند و پرستش تو و خدایان تو را رها کنند؟».

در آیه ۱۴ سوره نازعات چنین می‌خوانیم: «فرعون به مردم گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم».

در آیه ۳۸ سوره قصص آمده است که فرعون به موسی علیه السلام گفت: «من خدایی غیر از خود نمی‌شناسم».

وقتی این سه آیه را با هم بررسی می‌کنیم به این نتیجه می‌رسیم:

- ۱ - مردم مصر به خدایان آسمان و خدای زمین باور داشتند، آنان فرعون را خدای زمین و صاحب رود نیل می‌دانستند.
- ۲ - مردم مصر و حتی خود فرعون، خدایان آسمان را می‌پرستیدند. فرعون قدرت خود را از خدای آسمان‌ها می‌دانست.
- ۳ - خدای آسمان‌ها در نظر آنان در بُت‌ها جلوه کرده بود، آنان در مقابل بت‌ها

سجده می‌کردند و بر این باور بودند که روح خدایان آسمان در این بت‌ها جلوه کرده است.

۴ - مردم مصر با یکتاپرستی فاصله زیادی داشتند، آنان هم بت‌های مختلف را می‌پرستیدند و هم در مقابل فرعون به عنوان خدای زمین سجده می‌کردند.

اعراف: آیه ۱۳۷ - ۱۳۳

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ
وَالْقُمَّلَ وَالضَّفَادِعَ وَالْدَّمَ آيَاتٍ مُّفَصَّلَاتٍ فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا
مُجْرِمِينَ ﴿١٣٣﴾ وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ
بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ لِنُكْشِفَ عَنَّْا الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي
إِسْرَائِيلَ ﴿١٣٤﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ الرِّجْزَ إِلَىٰ أَجَلٍ هُمْ بِالْعُوقُوبَةِ إِذَا هُمْ
يَنْكُتُونَ ﴿١٣٥﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ يَأْتُهُمْ كُذُوبًا بِيَأْتِنَا
وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٣٦﴾ وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ
مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَمَعَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ
عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا وَدَمَرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا
كَانُوا يَعْرِشُونَ ﴿١٣٧﴾

فرعون دستور داد تا یاران موسی را دستگیر کرده و به زندان بیندازند، موسی نزد فرعون رفت تا از او بخواهد یاران او را آزاد کند تا آنان را از مصر به فلسطین ببرد، اما فرعون به سخن او گوش نکرد، از این رو تو در آن سال، طوفان را بر آنان نازل کردی و خانه‌های آنان را ویران کردی. آنان مجبور شدند که از شهر بیرون بروند و در بیابان‌ها در خیمه‌ها زندگی کنند.

فرعون به موسی گفت: ای موسی! از خدای خود بخواه تا طوفان را از ما بردارد تا من یاران تو را آزاد کنم و تو آن‌ها را به فلسطین ببری.

موسی دعا کرد و طوفان برطرف شد، اما فرعون به عهد خود وفا نکرد.

پس از مدتی ملخ‌ها را بر آنان مسلط کردی، آن ملخ‌ها همه محصولات آن‌ها را

از بین بردند و بیم قحطی می‌رفت، فرعون بار دیگر از موسی علیه السلام خواست تا دعا کند این بلا از آنان رفع شود و در عوض او یاران موسی علیه السلام را آزاد می‌کند. موسی علیه السلام دعا کرد و این بلا هم رفع شد، اما او باز به وعده خود وفا نکرد. بلاى بعدى، هجوم قورباغه‌ها بود، زندگى آنان پر از قورباغه شد که از در و دیوار و لباس‌های آنان بالا می‌رفتند، بعد از آن بلاى آفت گیاهى (شپش) بود که به گیاهان آنان ضربه زد و نیز بر سر و صورت آنان می‌چسبید و زندگى آنان را مختل می‌کرد.

بلاى بعدى این بود که آب‌های آنان، تبدیل به خون شد، وقتى آنان می‌خواستند آبى بیاشامند، فوراً آن آب، تبدیل به خون می‌شد. آنان وقتى به این بلاها گرفتار می‌شدند از موسی علیه السلام می‌خواستند که دعا کند بلاها برطرف شوند و در عوض آنان، به او ایمان می‌آورند و یاران موسی علیه السلام را آزاد می‌کنند، اما وقتى بلا برطرف می‌شد به پیمان خود وفا نمی‌کردند.

موسى علیه السلام به آنان می‌گفت که اگر ایمان نیاورند، بلاى دیگری خواهد آمد، ولى آنان پس از رفع بلا، همه چیز را فراموش می‌کردند و به کفر خود ادامه می‌دادند، تو آنان را به این بلاها گرفتار ساختى شاید توبه کنند و دست از سرکشی بردارند، اما آنان قومى تبهکار بودند و عهد و پیمان خود را می‌شکستند.

سرانجام، این همه پیمان شکنی پشت سرهم و سرکشی، باعث نازل شدن عذاب تو بر آنان شد.

چند سال گذشت، یک شب تو به موسی علیه السلام فرمان دادی که بنی اسرائیل را به سوی بیت المقدس حرکت بدهد، موسی علیه السلام فرمان تو را اطاعت کرد، فرعون از این ماجرا باخبر شد و با سپاه بسیاری در پشت سر آنان حرکت کرد تا آنان را به قتل برساند.

موسی با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی علیه السلام این کار را کرد، رود نیل شکافته شد، موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و همه آنها در آب غرق شدند، فرعون و سپاه او، معجزات و نشانه‌های تو را دروغ می‌شمردند و از آن غافل بودند.

بعد از نابود شدن فرعون و سپاه او، شرق و غرب سرزمین شام و مصر را به یاران موسی علیه السلام دادی، تو به آنان وعده داده بودی که آنان را از دست فرعون نجات دهی، آنان سالیان سال به دست فرعون ضعیف و ناتوان نگاه داشته شده بودند و سرانجام با چشم خود وعده تو را دیدند.

برای آنان برکت و نعمت‌های فراوانی فرو فرستادی و به پاس صبر و پایداری آنان، وعده تو محقق شد و تو کاخ‌های سر به فلک کشیده فرعون و یاران او را در هم کوبیدی و ویران کردی، تو هر آنچه فرعون و قومش، ساخته و برافراشته بودند را نابود ساختی.

در آن شب، فرعون و سپاهیان او در آب غرق شدند، گروهی هم که در مصر باقی مانده بودند، هیچ قدرتی نداشتند، همه کاخ‌ها و ساختمان‌های آنان را ویران کردی تا دیگر نتوانند قدرت را در دست بگیرند. این‌گونه بود که برای همیشه دست آنان از قدرت کوتاه شد.

أعراف : آیه ۱۴۱ - ۱۳۸

وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا

عَلَىٰ قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَىٰ أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَىٰ اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ
 آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ﴿١٣٨﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ مُمْتَرٌ مَا هُمْ فِيهِ وَبَاطِلٌ مَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣٩﴾ قَالَ أَغَيْرَ اللَّهِ أَبْغِيكُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَىٰ
 الْعَالَمِينَ ﴿١٤٠﴾ وَإِذْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ
 الْعَذَابِ يُقْتُلُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ
 عَظِيمٌ ﴿١٤١﴾

تو یاران موسی ﷺ را به سلامت از آب عبور دادی و آنان به سوی فلسطین حرکت کردند، در مسیر راه خود به مردمی رسیدند که اطراف بُت‌های خود جمع شده بودند و آن‌ها را می‌پرستیدند.

یاران موسی ﷺ وقتی این صحنه را دیدند، رو به موسی ﷺ کردند و گفتند:
 — ای موسی! نگاه کن این مردم خدایانی دارند، تو هم برای ما خدایی بساز تا ما
 او را پرستیم.

— شما چقدر نادان هستید! این‌ها را که می‌بینید، سرانجام کارشان نابودی است و آنچه انجام می‌دهند پوچ و بیهوده است. آیا از من می‌خواهید غیر از خدای یگانه برای شما خدایی بسازم! مگر خدا شما را بر دیگران برتری نداد و شما را بر دشمنانتان پیروز نساخت؟ چقدر زود فراموش کردید روزی را که در دست فرعونیان اسیر بودید و آنان پسران شما را می‌کشتند و زنان شما را به کنیزی می‌بردند، خدا شما را از آن سختی‌ها نجات داد و این بزرگ‌ترین نعمت خدا بر شما بود.

درست است که موسی ﷺ توانست این مردم را از دست فرعون نجات بدهد، اما اکنون کار اصلی موسی ﷺ آغاز شده است و آن مبارزه با جهل و نادانی این مردم است، مردمی که وقتی از دست فرعون نجات پیدا می‌کنند، از پیامبر خود

می خواهند بساط بُت پرستی را راه بیندازد. وقتی موسی علیه السلام این سخن آنان را شنید، بسیار تعجب کرد، مردمی که این همه معجزات آسمانی را دیده بودند، ولی باز به بُت پرستی علاقه دارند و تفاوتی بین خدای یگانه و بُت نمی بینند.

یاران موسی علیه السلام تصور می کردند که تو خدایی مانند دیگر خدایان می باشی. آن ها می خواستند تو را با چشم ببینند. موسی علیه السلام به آنان فهماند که همه بُت ها روزی نبود می شوند، هرچه را که بتوان با چشم دید، روزی از بین می رود. این یک قانون است.

چیزی را که بتوانم با چشم بینم، یک آفریده است، هر آفریده ای، سرانجام نابود می گردد، کسانی که دور بُت ها جمع شده اند و آن ها را عبادت می کنند، به زودی می بینند که بُت های آنان، همگی نابود شده اند.

اما تو را هرگز نمی توان با چشم دید، زیرا تو جسم نیستی، تو غیب هستی و صفات مخلوقات را نداری، تو پایان نداری و همیشگی هستی.

اعراف : آیه ۱۴۲

وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَثَمْتُنَاهَا بِعَشْرٍ
فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ اخْلُفْنِي فِي
قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿١٤٢﴾

قرار بر این بود که موسی علیه السلام سی شب برای مناجات با تو در آنجا بماند تا کتاب آسمانی تورات بر او نازل شود.

کوه «طور» تقریباً در جنوب سرزمین سینا قرار دارد، راه فلسطین از شمال سرزمین سینا می گذرد، موسی علیه السلام باید به سمت جنوب حرکت می کرد تا به کوه

«طور» می‌رسید.

موسی علیه السلام، برادرش، هارون را جانشین خود قرار داد و از او خواست تا به اصلاح کار مردم بپردازد و از راه و روش مفسدان پیروی نکند. بعد از آن موسی علیه السلام با هفتاد نفر از بنی اسرائیل به کوه طور رفت.

تو صلاح را در آن دیدی که مأموریت موسی علیه السلام ده شب دیگر تمدید شود، برای همین موسی علیه السلام ده روز دیرتر نزد قومش بازگشت تا آنان امتحان شوند.

وقتی این آیه را خواندم نکته‌ای به ذهنم رسید:

با وجودی که موسی علیه السلام مدت کوتاهی از امت خود دور می‌شد، برای خود، جانشینی قرار داد، در آخرین سال زندگی محمد صلی الله علیه و آله خدا به او خبر داد که زمان مرگش نزدیک شده است.

اهل سنت می‌گویند: «پیامبر هیچ جانشینی برای امت اسلامی انتخاب نکرد»، چگونه می‌توان باور کرد که پیامبر هیچ جانشینی برای خود انتخاب نکرد و امت خود را رها کرد و رفت؟

اعراف: آیه ۱۴۴ - ۱۴۳

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ
 قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ نَرَاكَ وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ
 مَكَانَهُ فَسَوْفَ نَرَاكَ فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْفًا
 فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ سُبْحَانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٤٣﴾ قَالَ يَا
 مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ
 وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾

موسی علیه السلام با آن گروه هفتاد نفری به سوی کوه طور رفت و تو با او سخن گفتی، آنان صدای تو را شنیدند.

وقتی موسی علیه السلام تورات را به آنها نشان داد، عده‌ای از آنان با تعجب به آن نگاه کردند و باور نکردند که این تورات، سخنان توست و او این تورات را از طرف تو آورده است. موسی علیه السلام به آنان گفت: «خدا با من سخن می‌گوید»، اما آنان این سخن را قبول نکردند و گفتند:

— ای موسی علیه السلام! ما این سخن تو را قبول نمی‌کنیم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم.

— خدا را نمی‌توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید. آنان بر سخن خود اصرار کردند. موسی علیه السلام از طرف مردم چنین گفت: «بارخدا یا! خود را به من نشان بده تا تو را ببینم».

در پاسخ او چنین گفتی: «ای موسی! تو هرگز مرا نخواهی دید، ولی به این کوه بنگر، اگر در جای خود باقی ماند، پس مرا خواهی دید».

پس نور خود را بر آن کوه پدیدار ساختی، آن کوه متلاشی شد، موسی علیه السلام بی‌هوش روی زمین افتاد و همه آن هفتاد نفر هم مردند. (کوه طور، رشته کوه بزرگی است، صاعقه به یکی از کوه‌های آن اصابت کرد).

آنان تاب دیدن آن صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می‌توانستند نور عظمت را ببینند؟

وقتی موسی علیه السلام به هوش آمد چنین گفت: «بارخدا یا! تو بالاتر از این هستی که با چشم دیده بشوی، من از طرف مردم خواستم که تو را ببینم، اکنون نیز از طرف آنان، توبه می‌کنم، من باور دارم که هرگز تو را نمی‌توان دید».

موسی علیه السلام می‌دانست که تو صفات و ویژگی‌های مخلوقات را نداری، اگر تو یکی از این صفات را می‌داشتی، حتماً با چشم دیده می‌شدی، اما دیگر نمی‌توانستی همیشگی و ابدی باشی، گذر زمان تو را هم دگرگون می‌کرد. هر کس که ویژگی مخلوقات و آفریده‌ها را دارد، روزی نابود می‌شود.

* * *

اعراف : آیه ۱۴۷ - ۱۴۵

وَكَتَبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
 مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ فَخَذَهَا بِقُوَّةٍ وَأَمَرَ قَوْمَكِ بِأَخْذِهَا بِحَسَنِهَا
 سَأَرِبْكُمْ دَارَ الْأَفَاسِقِينَ ﴿١٤٥﴾ سَأَصْرَفُ عَنْ آيَاتِي الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ
 فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ
 الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْعِغْيِ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ
 كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ﴿١٤٦﴾ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ
 الْأَخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤٧﴾

اکنون تو با موسی ﷺ چنین سخن می‌گویی: «ای موسی! من تو را به پیامبری برگزیدم، با تو سخن گفتم و پیام‌های خود را به تو ابلاغ کردم تا برای مردم بیان کنی، پس آنچه را به تو دادم شکرش را به جا آور.»
 وقتی موسی ﷺ در کوه طور بود، تو لوح‌هایی که تورات در آن نوشته شده بود به او نازل کردی. لوح‌های تورات از جنس زمرد سبز بود. (۱۴۵)
 تو قرآن را بر قلب پیامبر نازل کردی، اما تورات را به صورت نوشته‌هایی که بر سنگ زمرد حک شده بود، به موسی ﷺ نازل نمودی.

* * *

این سخن تو با موسی ﷺ است:

ای موسی! در تورات، برای هر موضوعی، پندی نوشته شده و هر آنچه مردم به آن نیاز داشتند، آمده است.

ای موسی! به تورات با جدیت عمل کن و از مردم بخواه به بهترین آن‌ها عمل کنند، مثلاً اگر به کسی ظلمی شود، او می‌تواند قصاص کند و یا عفو نماید، معلوم است که عفو بهتر از قصاص است، خوب است که مردم دستور بهتر را عمل کنند.
 ای موسی! به مردم بگو که اگر از این دستورات سرپیچی کنند، به عذاب گرفتار

خواهند شد و به زودی سزای نافرمانی خود را خواهند دید. ای موسی! کسانی که سرکشی می‌کنند و از پذیرفتن حقّ رو برمی‌گردانند، به بلای بزرگی مبتلا می‌کنم و توفیق خود را از آنان برمی‌دارم و آنان را از ایمان آوردن دور می‌کنم.

ای موسی! به آنان هشدار بده و از آنان بخواه دست از سرکشی بردارند. اگر آنان این مسیر را ادامه بدهند، کارشان به آنجا می‌رسد که هر معجزه‌ای را ببینند، دیگر به آن ایمان نمی‌آورند.

اگر راه هدایت را ببینند، از آن رو بر می‌گردانند ولی اگر راه گمراهی را ببینند، به سوی آن می‌روند، همه این‌ها به خاطر آن است که آنان آیات مرا دروغ شمردند و روز قیامت را انکار کردند.

روز قیامت که فرا رسد، همه اعمال آنان تباه می‌شود، این نتیجه مستقیم اعمال خودشان است، آنان با اختیار خود، چنین سرنوشتی برای خود برگزیدند.

کسی که در گمراهی اصرار بورزد و با حقّ دشمنی کند، به مرحله‌ای می‌رسد که دیگر هیچ دلیل و سخنی در او کارگر نمی‌افتد و هیچ پند و اندرزی را نمی‌پذیرد، در این صورت است که تو توفیق خودت را از او می‌گیری و او را به حال خودش واگذار می‌کنی.

اعراف: آیه ۱۵۱ - ۱۴۸

وَ اتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ
عِجْلًا جَسَدًا لَّهُ خُوَارٌ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا اتَّخَذُوهُ
وَكَانُوا ظَالِمِينَ ﴿١٤٨﴾ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيْدِيهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا
قَالُوا لَئِن لَّمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿١٤٩﴾ وَلَمَّا
رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي

أَعَجَلْتُمْ أَمْرَ رَبِّكُمْ وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ وَأَخَذَ بِرَأْسِ أَخِيهِ يَجُرُّهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ
 أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِثْ بِي الْأَعْدَاءَ وَلَا
 تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿١٥٠﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَأَدْخِلْنَا
 فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ﴿١٥١﴾

هنگامی که موسی علیه السلام می خواست به کوه طور برود، به مردم گفت که من پس از
 سی شب نزد شما باز می گردم، اما تو برای این که آن مردم را امتحان کنی از
 موسی علیه السلام خواستی تا چهل شب در کوه طور بماند.

وقتی سی روز گذشت و از آمدن موسی علیه السلام خبری نشد، شخصی به نام «سامری»
 از فرصت استفاده کرد، او می دانست که مردم خواهان آن هستند که خدای خود را
 ببینند. سامری از آنان خواست تا هرچه طلا دارند برای او بیاورند تا او برای آنان
 مجسمه‌ای بسازد تا آن را پرستند.

آن مردم به سخن سامری گوش کردند و سامری برای آنان مجسمه‌ای به شکل
 گوساله ساخت که صدای گاو می داد. سامری به آنان گفت: «این خدای شما و
 خدای موسی است».

اینجا بود که مردم به پرستش آن مجسمه رو آوردند و در مقابل آن به سجده
 افتادند.

حکایت آن مردم بسیار عجیب بود، آیا آنان نمی دیدند که آن مجسمه، با آنان
 سخن نمی گوید و راهنماییشان نمی کند؟ چگونه شد که آنان فریب خوردند و
 مجسمه‌ای را خدای خود قرار دادند و این گونه به خود ظلم کردند؟ وقتی که
 موسی علیه السلام نزد آنان بازگشت، آنان حقیقت را فهمیدند و دریافتند که گمراه شده‌اند،
 برای همین گفتند: «اگر خدا به ما رحم نکند و گناه ما را نبخشد، ما از زیانکاران
 خواهیم بود».

قرار بود که موسی علیه السلام پس از سی روز از کوه طور بازگردد، وقتی سی روز گذشت و از موسی علیه السلام خبری نشد، عده‌ای این شایعه را بر سر زبان‌ها انداختند که موسی علیه السلام از دنیا رفته است، سامری هم فرصت را غنیمت شمرد و مردم را به گوساله‌پرستی دعوت کرد.

موسی علیه السلام در کوه طور مهمان تو بود، وقتی چهل شب تمام شد، تو او را از فتنه‌ای باخبر کردی که مردم به آن مبتلا شده بودند. (۱۴۶)

موسی علیه السلام با خشم و اندوه به سوی مردم بازگشت و دید که آنان دور مجسمه‌ای جمع شده‌اند و آن را می‌پرستند. او با عصبانیت به مردم گفت: «چند روزی که میان شما نبودم، چه کردید؟ چه جانشینان بدی برای من بودید! شما همه زحمات مرا تباه کردید، آیا جا داشت که این چنین عجله کنید؟ چرا منتظر بازگشت من نشدید؟ وقتی دیدید که من چند روز دیر کرده‌ام، فکر کردید که همه چیز تمام شد و به گوساله‌پرستی رو آوردید».

موسی علیه السلام از شدت خشم، لوح‌های تورات را به زمین انداخت و به سوی برادرش هارون رفت و موی سر او را گرفت و به سوی خود کشید و فریاد برآورد: «ای هارون! چرا گذاشتی مردم منحرف بشوند؟ چرا جلوی آنان را نگرفتی؟».

هارون به موسی علیه السلام گفت: «ای پسر مادرم! مردم مرا در محاصره و تنگنا قرار دادند و چیزی نمانده بود که مرا به قتل برسانند، اکنون مرا دشمن شاد نکن و با کافران یکسان حسابم نکن».

هارون و موسی علیه السلام هر دو از یک پدر و مادر بودند، اما هارون برای این که عواطف موسی علیه السلام را تحریک کند به او گفت: «فرزند مادرم!». آری، برخورد عاطفی با افراد خشمگین، می‌تواند آنان را آرام کند.

راز برخورد شدید موسی علیه السلام با برادرش چه بود؟ موسی علیه السلام با این کار، ناراحتی درونی خود را نشان داد، خشم او برای انحراف و بُت پرستی مردم بود، موسی علیه السلام با انداختن تورات و خشم بر برادرش، می خواست آن مردم نادان را از خواب غفلت بیدار کند و این گونه بزرگی خطایی را که انجام داده بودند، به آنان بفهماند. موسی علیه السلام با این کار خود، شوک در میان مردم ایجاد کرد تا آنان زود توبه کنند و از گناه خود پشیمان شوند، با این کار موسی علیه السلام، آن مردم از کار خود پشیمان شدند و دست از گوساله پرستی برداشتند.

آنگاه موسی علیه السلام دست های خود را رو به آسمان گرفت و چنین گفت: «بارخدا یا! من و برادرم را ببخش و رحمت و مهربانی خودت را بر ما نازل کن که تو مهربان ترین مهربانان هستی».

این دعای موسی علیه السلام نشانه فروتنی او بود، او می خواست سرمشقی برای دیگران باشد تا آن ها از تو طلب عفو و بخشش کنند.

هارون همه تلاش خود را برای جلوگیری از گوساله پرستی انجام داد ولی مردم به سخن او گوش نکردند و او را تنها گذاشتند و حتی او را به مرگ هم تهدید کردند.

این تصویری است که قرآن از هارون بیان می کند، اما در توراتی که الآن در دست یهودیان است، هارون را به گونه ای دیگر معرفی می کند. تورات فعلی می گوید که هارون، خودش آن مجسمه را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد. این سخن نشانه دیگری از این است که تورات، تحریف شده است. (۱۴۷)

اعراف : آیه ۱۵۴ - ۱۵۲

إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ سَيِّئًا لَهُمْ

غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ ﴿١٥٢﴾ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِهَا وَأَمَّنُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٥٣﴾ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَاحَ وَفِي نُسخَتِهَا هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَزْهَبُونَ ﴿١٥٤﴾

گوساله پرستی، گناه کوچکی نبود که به این آسانی بخشیده شود و با یک «استغفر الله» همه چیز پایان یابد، مردمی که معجزات زیادی را به چشم دیده بودند و تو آنان را از دست فرعون نجات داده بودی، چرا این گونه دچار انحراف شدند؟ تو موسی علیه السلام را فرستادی تا آنان را به سرزمین فلسطین ببرد و به آرزویشان برساند، اما آنان در مدتی کوتاه، گوساله پرست شدند؟

چنین مردمی باید طعم ذلت در این دنیا را بچشند و خشم تو را به چشم ببینند تا دیگر به این سادگی و آسانی به فکر چنین گناه بزرگی نیفتند.

تو آن مردم را بخشیدی و چون توبه کردند در روز قیامت آنان را عذاب نخواهی کرد، اما در این دنیا باید نتیجه گناه خود را ببینند. این دستور تو بود که آنان باید خودشان را بکشند، آنان یکدیگر را در این انحراف یاری کردند، پس باید به دست یکدیگر کشته شوند.

وقتی آنان کشتن یکدیگر را آغاز کردند و در این آزمایش صداقت خود را نشان دادند، تو به موسی علیه السلام وحی کردی که دست از این کار بردارند که توبه آنان پذیرفته شد. (۱۴۸)

آری، تو کسانی را که واقعاً از گناهان خود توبه می کنند و به تو و پیامبرت ایمان می آورند، می بخشی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

وقتی که خشم موسی علیه السلام فرو نشست، لوح های تورات را از روی زمین برداشت،

بر روی آن لوح‌ها مطالبی نوشته شده بود که برای بندگان خداترس و پرهیزکار، سرشار از هدایت و رحمت بود.
بعد از آن بود که موسی علیه السلام، گوساله سامری را در آتش سوزاند و خاکستر آن را به دریا ریخت. (۱۴۹)

اعراف: آیه ۱۵۶ - ۱۵۵

وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا
لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلِ
وَإِيَّايَ أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِن هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا
مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ تَعْلَمُ الْغُيُوبَ ﴿١٥٥﴾
وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ أَن يَقُولُوا
إِنَّا نَحْنُ الرُّسُلُ وَالَّذِينَ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَنَا لَمَّا كَانُوا كَافِرِينَ
﴿١٥٦﴾

از توبه بنی اسرائیل برایم سخن گفتمی، اکنون از حادثه‌ای سخن می‌گویی که از نظر زمانی قبل از این ماجرا اتفاق افتاده است، آن هم ماجرای میعادگاه!
تو بنی اسرائیل را از رود نیل عبور دادی و فرعون را نابود کردی، بنی اسرائیل به صحرای سینا رسیدند، آنان می‌خواستند به سوی شمال بروند تا به فلسطین برسند. تو از موسی علیه السلام خواستی تا هفتاد نفر را انتخاب کند و با آن‌ها به سوی کوه «طور» که در جنوب صحرای سینا بود حرکت کند. قرار شد بنی اسرائیل در صحرای سینا بمانند تا موسی علیه السلام با آن هفتاد نفر بازگردند.
وقتی موسی علیه السلام با آن هفتاد نفر به آنجا رسیدند، موسی علیه السلام با تو سخن گفت و تو جواب او را دادی، آنان صدای تو را شنیدند، موسی علیه السلام به آنان گفت:
- اکنون که صدای خدای را شنیدید، نزد مردم بروید و به آنان خبر بدهید.

— ای موسی! ما این سخن تو را قبول نمی‌کنیم، مگر اینکه خدا را آشکارا ببینیم.
 — خدا را نمی‌توان با چشم دید، خدا جسم نیست که بتوان او را دید.
 اما آنان بر سخن خود اصرار کردند، در این هنگام صاعقه‌ای از آسمان نازل
 کردی، نور آن صاعقه، آنقدر زیاد بود که همگی جان باختند. آنان تاب دیدن آن
 صاعقه را که مخلوق تو بود نداشتند، چگونه می‌توانستند نور عظمت را ببینند؟
 آری، تو خدایی و از دیده‌ها پنهان هستی. هیچ کس نمی‌تواند تو را ببیند.
 موسی علیه السلام نگاهی به آن هفتاد نفر کرد که جسمشان روی زمین افتاده بود، او در
 فکر بود که چگونه بازگردد و خبر مرگ این هفتاد نفر را به مردم بدهد.
 اینجا بود که موسی علیه السلام رو به تو کرد و گفت:

بارخدایا! اگر می‌خواستی می‌توانستی قبلاً آن‌ها و مرا، هلاک کنی، اکنون من به
 مردم چه بگویم آیا مرا به علت عملی که بی‌خردان ما انجام دادند، مجازات
 می‌کنی؟
 خدایا! می‌دانم این آزمون تو بود، عده‌ای گمراه شدند و عده‌ای هم هدایت
 یافتند، تو کسانی را که از عقل و تدبیر بی‌بهره‌اند به حال خود وامی‌گذاری و آنان
 گمراه می‌شوند، تو کسانی را که شایستگی دارند، هدایت می‌کنی.
 هر کس که به دنبال هدایت باشد، تو زمینه آن را برایش فراهم می‌کنی، هر کس
 هم که بخواهد راه گمراهی را ادامه دهد، تو به او فرصت می‌دهی و او را به حال
 خودش رها می‌کنی.
 خدایا! تو یار و یاور ما هستی، خطای ما را ببخش و از گناه ما درگذر که تو
 بهترین آمرزنده هستی.
 در این جهان و در جهان دیگر، برای ما خیر و خوبی مقدر کن که همه ما به سوی
 تو باز می‌گردیم و امید عفو و بخشش تو را داریم.

* * *

تو در جواب دعای موسی علیه السلام چنین گفتی: من در دنیا یا آخرت، هر کس را که بخواهم به کیفر گناهانش گرفتار می‌سازم و هر کس که شایسته آمرزش باشد، او را از عذاب نجات می‌دهم. رحمت و مهربانی من همه چیز را فرا گرفته است. من رحمت خاص خود را به کسانی نازل می‌کنم که اهل تقوا هستند و از گناهان دوری می‌کنند و به نیازمندان کمک می‌کنند و زکات را پرداخت می‌کنند و به آیات من ایمان می‌آورند.

* * *

موسی علیه السلام حق داشت نگران باشد، او بنی اسرائیل را به خوبی می‌شناخت، می‌دانست بعضی‌ها خواهند گفت: موسی علیه السلام بزرگان ما را به دل کوه برد و آنان را به قتل رساند! معلوم می‌شود او پیامبر نیست، اگر او پیامبر بود که دست به چنین کاری نمی‌زد، او چون دید نمی‌تواند خدا را نشان بزرگان ما بدهد، بزرگان ما را کشت تا زنده نباشند که به عجز و ناتوانی موسی علیه السلام شهادت بدهند. موسی علیه السلام از تو خواست تا این هفتاد نفر را زنده کنی، تو دعایش را مستجاب کردی و آنان را زنده کردی، آری، تو خدای توانایی هستی و هرگاه اراده کنی می‌توانی هر کاری را انجام دهی. آن هفتاد نفر را زنده کردی تا شهادی باشند بر اینکه در روز قیامت هم می‌توانی مردگان را زنده کنی.

* * *

اعراف : آیه ۱۵۸ - ۱۵۷

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُجِلُّ
 لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ
 الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي
 أَنْزَلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿١٥٧﴾ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ
 اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي

وَيُؤَيِّتُ فَأَيُّنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ
وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٥٨﴾

سخن از رحمت و مهربانی مخصوص تو به میان آمد، به موسی علیه السلام گفتی که رحمت مخصوص خود را به کسانی نازل می‌کنی که این ویژگی‌ها را داشته باشند: پرهیزکار باشند، زکات بدهند و به آیات و نشانه‌های تو ایمان بیاورند. به راستی نشانه‌های تو چیست که باید به آن ایمان آورد؟ تو حکایت موسی علیه السلام و قوم او را بیان می‌کردی، در اینجا از آخرین پیامبر خود سخن می‌گویی و از همه انسان‌ها می‌خواهی به او ایمان بیاورند. محمد صلی الله علیه و آله آخرین پیامبر توست و او کامل‌ترین دین آسمانی را برای انسان‌ها آورد، کسانی که از محمد صلی الله علیه و آله پیروی کنند، از رحمت خاص تو بهره‌مند خواهند شد.

این ویژگی‌هایی است که تو برای محمد صلی الله علیه و آله برمی‌شماری:

- ۱- او فرستاده توست و تو پیام خود را برای او بیان کرده‌ای تا به همه برساند.
- ۲- او پیامبری است که درس‌نخوانده است، او هرگز استاد ندیده است، او هرچه از علم و دانش دارد، از تو الهام گرفته است و هیچ دانشی را از این و آن نیاموخته است. او درس‌نخوانده است با این حال، قرآن و آموزه‌های عظیم آن را برای بشر به ارمغان آورده است.
- ۳- ویژگی‌های او در تورات و انجیل بیان شده است و کسانی که این دو کتاب را خوانده‌اند به راحتی می‌توانند او را بشناسند.
- ۴- او به خوبی‌ها و زیبایی‌ها امر می‌کند و از زشتی‌ها نهی می‌نماید.
- ۵- غذاهای پاک را حلال اعلام می‌کند و هرچه پلید و ناپاک است را بر مردم

حرام می‌کند.

۶- برای نجات مردم از اسارت خرافات و عقاید باطل تلاش می‌کند و زنجیرهای شرک و بُت‌پرستی را از پای آنان برمی‌دارد، او با همهٔ رسوم غلط مبارزه می‌کند.

این شش ویژگی آخرین پیامبر توست، محمد ﷺ ادامه دهندهٔ راه پیامبران قبلی است، پیامبران معلّمان بزرگ بشریت هستند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند، آنان از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند، آری، تو برای هدایت انسان، پیامبران زیادی فرستادی و هر کدام از آنان مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

اکنون که قرآن را نازل کرده‌ای و محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی، از همه می‌خواهی که از دین اسلام پیروی کنند، پس چنین می‌گویی: «کسانی که به محمد ایمان بیاورند و او را حمایت و یاری کنند و از نوری که همراه او آمده است، پیروی نمایند، رستگار می‌شوند و در روز قیامت به بهشت خواهند رفت».

این سخن توست: کسانی که به محمد ﷺ ایمان بیاورند و از نوری که همراه او فرستادی پیروی کنند، رستگار می‌شوند.

من می‌خواهم دربارهٔ آن «نور» بیشتر بدانم، یکی از یاران امام صادق ﷺ این آیه را برای آن حضرت خواند، امام فرمود: «منظور از این نور، حضرت علی ﷺ و یازده امام بعد از او می‌باشد».

این سخن نشان می‌دهد که مؤمن واقعی کسی است که به پیامبر ایمان دارد و به امامت هم باور دارد، امامت و ولایت، عهدی آسمانی است، پیروی از امامت،

شرط اساسی سعادت و رستگاری است. (۱۵۰)

تو در این آیه، مردم را به نبوت و امامت دعوت کرده‌ای، همان طوری که آنان باید به پیامبری محمد ﷺ ایمان بیاورند، همان گونه باید ولایت امامان معصوم را هم بپذیرند، امامت و ولایت، ادامه راه پیامبران است.

امامت، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است، امامت، مقامی آسمانی است که تو آن را به هر کس که بخواهی عنایت می‌کنی.

تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری. دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا به مردم چنین بگویی: «من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم، من از جانب خدایی آمده‌ام که زمین و آسمان‌ها از آن اوست، خدایی جز او نیست، اوست که زنده می‌کند و می‌میراند، پس به او و پیامبر او ایمان بیاورید. ای مردم! من پیامبری هستم که درس نخوانده‌ام و به خدا و کتاب‌های آسمانی او ایمان دارم، از من پیروی کنید تا در دنیا و آخرت به سعادت و رستگاری برسید».

أعراف : آیه ۱۵۹

وَمِنْ قَوْمِ مُوسَى أُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ

يَعْدِلُونَ ﴿۱۵۹﴾

سخن از قوم موسی ﷺ بود که چگونه قدر نعمت‌های تو را ندانستند، وقتی

موسی علیه السلام به کوه طور رفت و چند روزی دیر کرد، آنان گوساله پرست شدند و فریب فتنه گران را خوردند، گناه آنان، گناهی بس بزرگ بود، اما تو خدای مهربان هستی و این خطای آنان را بخشیدی.

البته در میان آنان کسانی بودند که مردم را به حق دعوت می کردند و به حق و عدالت رفتار می نمودند، آنان در برابر گوساله پرستی تسلیم نشدند و از آیین موسی علیه السلام حمایت کردند.

این قانون توست، هر گاه جامعه ای دچار انحراف بشود، گروهی هستند که چراغ هدایت را روشن نگاه دارند، اگر چه تعداد آن ها کم باشد، اما همین باعث می شود راه از چاه نشان داده شود، کسی که بخواهد اهل هدایت باشد، می تواند از راهنمایی آنان بهره ببرد.

اعراف : آیه ۱۶۰

وَقَطَّعْنَا لَهُمُ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ إِذِ اسْتَسْقَاهُ قَوْمُهُ أَنِ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ وَظَلَلْنَا عَلَيْهِمُ الْعَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّٰنَ وَالسَّلْوَىٰ كُلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿١٦٠﴾

بنی اسرائیل در مسیر حرکت به فلسطین، وقتی به صحرای سینا رسیدند، تشنه بودند، آن ها نزد موسی علیه السلام آمدند و طلب آب نمودند. موسی علیه السلام نگاهی به آن بیابان خشک کرد، هیچ آبی یافت نمی شد، باید چه می کرد؟ دست به دعا برداشت و با تو سخن گفت، دعا کرد و از تو یاری خواست. موسی علیه السلام به امید تو این همه جمعیت را همراه خود آورده بود.

صدای موسی علیه السلام را شنیدی، تو مهربان هستی و هیچ گاه بندگان را فراموش

نمی‌کنی، نزدیک موسی علیه السلام سنگ بزرگی بود، به موسی علیه السلام دستور دادی تا عصایش را به آن سنگ بزند.

عصایش را به سنگ زد، معجزه‌ای روی داد، از دل آن سنگ، دوازده چشمه آب جوشید، گفتی که مردم از این آب گوارا بنوشند.

اما چرا دوازده چشمه از سنگ جوشید؟

یعقوب علیه السلام، دوازده پسر داشت، بنی اسرائیل همه از نسل این دوازده پسر بودند، آنان به دوازده گروه تقسیم می‌شدند، برای همین برای هر گروه، چشمه‌ای جداگانه جوشید تا از اختلاف میانشان جلوگیری شود.

تو نعمت‌های خود را بر آنان نازل کردی، روزها ابرها را می‌فرستادی تا بر سرشان سایه افکند و نور خورشید اذیتشان نکند، برایشان از آسمان غذای گوارا می‌فرستادی، تو برایشان دو نوع غذای مقوی از آسمان فرو می‌فرستادی: عسل و مرغ بریان.

به آنان اجازه دادی که از این نعمت‌ها استفاده کنند، اما آنان بنای ناسپاسی را گذاشتند، از نعمت‌های تو استفاده می‌کردند و شکر آن را به جا نمی‌آوردند، آنان به تو ظلم نکردند، بلکه به خود ظلم کردند و سرمایه‌های وجودی خود را از دست دادند.

اعراف: آیه ۱۶۲ - ۱۶۱

وَإِذْ قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَقُولُوا حِطَّةٌ وَادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا نَغْفِرْ لَكُمْ خَطِيئَاتِكُمْ سَنُرِيدُ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٦١﴾ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ﴿١٦٢﴾

به راستی آنان چگونه به خود ظلم کردند؟ آنان سال‌های سال در انتظار بازگشت به بیت‌المقدس بودند، تو به آنان دستور دادی تا وقتی به دروازه‌های بیت‌المقدس رسیدند، سجده کنند و این چنین بگویند: «بارخدا یا! گناهان ما را ببخش». آن‌ها باید به زبان خود می‌گفتند: «حطّه».

این آدابی بود که برای آنان قرار دادی، می‌خواستی این‌گونه گناهشان را ببخشی و پاداش نیکوکاران را افزون و افزون‌تر کنی.

مؤمنان به این دستور تو عمل کردند و رحمت و مهربانی‌ات را از آن خود نمودند، اما عده‌ای از آنان سختت را به مسخره گرفتند و به جای واژه «حطّه»، «حنطه» را به کار بردند. «حنطه» به معنای «گندم» بود، آن‌ها قصدی جز مسخره کردن نداشتند، می‌خواستند بگویند که گندم برای ما از این آداب باارزش‌تر است. آنان که این سخن را مسخره کردند، به بلای سختی مبتلا شدند، عذابی همچون طاعون بر آنان فرود آمد و موجب ضعف و ناتوانی و اضطراب آنان شد.

آری، انسان‌ها در سرنوشت خود نقش دارند، نافرمانی آن‌ها، زمینه‌ساز عذاب است، همان‌طور که اطاعت از فرمانت سبب آمرزش و سعادت دنیا و آخرت می‌شود.

اعراف : آیه ۱۶۸ - ۱۶۳

وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ حَاضِرَةَ
الْبَحْرِ إِذْ يَعْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِيتَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرَعًا وَيَوْمَ لَا
يَسْتَيْتُونَ لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبْلُوهُمْ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ﴿١٦٣﴾ وَإِذْ قَالَتْ
أُمَّةٌ مِنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا
مَعذِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْتَفُونَ ﴿١٦٤﴾ فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا
الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا كَانُوا
يَفْسُقُونَ ﴿١٦٥﴾ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً
خَاسِيَةً ﴿١٦٦﴾ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لِيُبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ

يَسْؤُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ
 لَفُؤْرٌ رَّجِيمٌ ﴿١٦٧﴾ وَقَطَّعْنَا لَهُمُ فِي الْأَرْضِ أُمَّمًا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ
 وَمِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَبَلَوْنَاهُمْ بِالْحَسَنَاتِ وَالسَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ
 يَرْجِعُونَ ﴿١٦٨﴾

در اینجا ماجرای گروهی از یهودیان را برایم ذکر می‌کنی که به «یاران روز شنبه» مشهور شده‌اند. آنان مردمی بودند که کنار دریای سرخ زندگی می‌کردند، تو به آنان فرمان داده بودی که شنبه را روز تعطیلی خود قرار دهند و این روز به کسب و کار نپردازند و در این روز به ماهیگیری نپردازند.

تو خواستی آنان را امتحان کنی، روزهای شنبه، ماهیان زیادی به سوی ساحل می‌آمدند، اما روزهای دیگر، ماهیان کمتری به چشم می‌آمد.

طمع مال دنیا در قلب‌هاشان بیشتر شد، برای همین کنار ساحل حوضچه‌هایی ساختند، روزهای شنبه صبر می‌کردند تا ماهی‌ها وارد حوضچه‌ها شوند، بعد از آن، راه حوضچه‌ها را می‌بستند و روز یکشنبه به صید ماهی اقدام می‌کردند. آن‌ها تصور می‌کردند این‌گونه می‌توانند حکم تو را به بازی بگیرند.

مردم آن شهر در آن روز به سه دسته تقسیم می‌شدند:

اول: گروهی که در روزهای شنبه، ماهی می‌گرفتند و پول زیادی هم به دست می‌آوردند، چون در این روز، ماهی‌های زیادی در دریا آشکار می‌شد.

دوم: گروهی که بی‌طرف و بی‌خیال بودند، آنان خودشان ماهی نمی‌گرفتند اما نهی از منکر هم نمی‌کردند.

سوم: گروهی که همواره مردم را از عذاب تو می‌ترساندند و نهی از منکر می‌کردند.

* * *

کسانی که بی طرف و بی خیال بودند وقتی می دیدند عده‌ای از مؤمنان نهی از منکر می‌کنند به آنان می‌گفتند:

– چرا این قدر خودتان را خسته می‌کنید؟ این مردم که به سخن شما گوش نمی‌کنند، خدا اگر بخواهد آنان را عذاب خواهد کرد.

– وظیفه ما این است که نهی از منکر بنماییم، ما باید به وظیفه خود عمل کنیم و کاری نداریم سخن ما نتیجه می‌دهد یا نه. وقتی ما نهی از منکر می‌کنیم، حجت را بر آنان تمام می‌کنیم، البته ممکن است سخن ما در دل آنان، مؤثر افتد و آنان دست از گناه بردارند.

* * *

سرانجام تو تصمیم گرفتی تا عذاب را بر آنان نازل کنی، گروهی که نهی از منکر می‌کردند را نجات دادی، اما دو گروه دیگر را عذاب نمودی، کسانی که روز شنبه ماهی صید می‌کردند و کسانی که نهی از منکر نمی‌کردند را به عذاب سختی مبتلا ساختی، این عذاب، نتیجه نافرمانی خود آنان بود.

آری، آنان نافرمانی تو را کردند و تو هم آنان را از رحمت خود دور کردی و آنان مسخ شدند و به شکل میمون در آمدند و سه روز گذشت، بعد از آن، باران و بادی شدید بر آنان فرستادی و همه آنان نابود شدند. (۱۵۱)

* * *

اعراف : آیه ۱۷۰ - ۱۶۹

فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُوا الْكِتَابَ
يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَدْنَىٰ وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلُهُ
يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ
وَدَرَسُوا مَا فِيهِ وَالذَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا

تَعْتَلُونَ ﴿١٦٩﴾ وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضِيعُ
أَجْرَ الْمُضِلِّينَ ﴿١٧٠﴾

تو یهودیان را در زمین، گروه گروه پراکنده کردی و این برای آنان ذلت و خواری است، بعضی از آنان درستکارند و حق را پذیرفتند، اما گروه دیگر، حق را شناختند و آن را انکار کردند، تو آنان را با نعمت‌ها و بلاها آزمودی، شاید به خود آیند و از عصیان و سرکشی دست بردارند.

اگر یهودیان زمان موسی علیه السلام، دچار خطاهای متعددی شدند، اما نسل‌های بعدی آنان، گناهان بیشتری انجام دادند، آنان تورات را به ارث بردند اما شیفته دنیا شدند و به خود امتیاز ویژه‌ای دادند و گفتند: «هر گناهی که بکنیم، خدا ما را می‌بخشد». آنان از مردم پول می‌گرفتند و تورات را تحریف می‌کردند و به دروغ، سخنانی را به تو نسبت می‌دادند. برای به دست آوردن ثروت بیشتر، هر کاری می‌کردند. چرا آنان فراموش کردند که تو در تورات از آنان عهد گرفتی که جز سخن حق نگویند؟ آنان بارها تورات را خوانده‌اند، پس چرا از گناه دست برنداشتند؟ چه شد که سخن تو در دل‌های آنان اثر نکرد؟ علاقه به دنیا و لذت‌های زودگذر آن، سبب شد قلب آنان تیره و تاریک شود، اگر آنان با خود فکر می‌کردند می‌فهمیدند که آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد، از این دنیا بهتر و نیکوتر است. کسانی که به کتاب آسمانی عمل کنند و نماز را به پادارند، در روز قیامت، اجر و پاداش خود را می‌بینند، زیرا تو هرگز پاداش درستکاران را تباه نمی‌کنی. تو در تورات از ظهور آخرین پیامبر خود سخن گفتی و نشانه‌های او را برای همه بیان کردی، یهودیان به خوبی می‌دانستند که محمد صلی الله علیه و آله، همان پیامبر موعود

است، گروهی از آنان به محمد ﷺ ایمان آوردند و به سخن تو عمل نمودند، تو آنان را در روز قیامت در بهشت خود جای خواهی داد.

اعراف : آیه ۱۷۱

وَإِذْ نَتَقْنَا الْجَبَلَ فَوْقَهُمْ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ
بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿۱۷۱﴾

وقتی موسی ﷺ از کوه طور بازگشت، همراه خود تورات را آورد، او تورات را برای مردم خواند، وقتی آنان از این سخنان تو مطلع شدند، با خود گفتند که عمل به تورات مشکل است و شروع به مخالفت کردند.

اینجا بود که کوه طور به صورت معجزه آسایی از جا کنده شد و بالای سر آنان قرار گرفت، آنان سایه کوه را بالای سر خود دیدند و ترسیدند و گمان کردند که آن کوه برآنان فرود خواهد آمد.

تو به آنان چنین گفتی: «با جدیت و پشتکار به دستورات تورات عمل کنید، آنچه در آن است را به خاطر بسپارید، باشد که پرهیزکار شوید!».

آری، آنان آن روز همه وحشت زده شدند و دست به دامن موسی ﷺ زدند و با تو پیمان بستند که به تورات عمل کنند و اینگونه بود که خطر از آنان برطرف شد. (۱۵۲)

اعراف : آیه ۱۷۴ - ۱۷۲

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ
ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى
شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ
إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿۱۷۲﴾ أَوْ
تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا
مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ
أَفْتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ
الْمُبْطِلُونَ ﴿۱۷۳﴾ وَكَذَلِكَ نَفْصَلُ
الْآيَاتِ وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۱۷۴﴾

برایم از پنج پیامبر بزرگ (نوح، هود، صالح، لوط و شعیب علیهم السلام) سخن گفتم، سپس از موسی علیه السلام و تلاش‌های او برای هدایت مردم حکایت‌ها نقل کردی، پیامبران تو وظیفه خود را انجام دادند، اما بیشتر مردم سخن آنان را نپذیرفتند، آنان شیفته دنیا شدند و راه شیطان را برگزیدند.

اما تو در انسان نور فطرت را قرار دادی و استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. همه انسان‌ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می‌توانند تو را بشناسند و به سوی تو رهنمون شوند.

درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می‌کند و او را به راه گمراهی می‌کشاند، اما آمادگی برای پذیرش یگانگی تو در قلب‌های همه وجود دارد. تو

در همهٔ انسان‌ها، حسّی درونی را به امانت گذاشته‌ای که آن حس، آن‌ها را به سوی تو فرا می‌خواند.

نور فطرت می‌تواند باعث رستگاری انسان‌ها شود. در واقع، این نور، سرمایهٔ ارزشمندی برای انسان است. پیامبران تو با توجّه به این سرمایه، انسان‌ها را به سوی تو فرا خواندند.

به راستی تو چه زمانی، نور فطرت را درون انسان‌ها قرار دادی؟ این سؤال من است و این آیه، پاسخی به این سؤال. تو در این آیه از روزی سخن می‌گویی که تو از پشت فرزندان آدم، همهٔ فرزندان آن‌ها را برگرفتی و آنان را بر خودشان گواه گرفتی و گفتی: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی». به راستی آن روز چه روزی بود؟ تو چه زمانی به همه خود را معرفی کردی و از آنان اعتراف گرفتی؟

نام او زراره است، او در شهر کوفه زندگی می‌کند، همه او را به عنوان یکی از شاگردان امام باقر علیه السلام می‌شناسند و به سخنان او اطمینان دارند. او دوست داشت بداند تفسیر این آیه چیست، برای همین یک بار که به مدینه سفر کرده بود خدمت امام باقر علیه السلام رفت و از آن حضرت دربارهٔ این آیه سؤال نمود.

امام باقر علیه السلام در جواب چنین فرمود: «خدا همهٔ فرزندان آدم را از پشت او بیرون آورد، آنان مانند ذره‌های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرفی کرد...» (۱۵۳)

اکنون می‌فهمم که این آیه از چه روزی سخن می‌گوید، روز میثاق بزرگ، عالم

ذَرِّ. قبل از این که تو انسان‌ها را خلق کنی، آنان را به صورت ذره‌های کوچکی آفریدی و با آنان سخن گفتی، آنان تو را شناختند. در آن روز، همه تو و پیامبران تو را شناختند و به آن اعتراف کردند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود، این کلیات عالم ذر است، اما جزئیات آن برای ما معلوم نیست، اما اصل مطلب، حقیقتی است که امام باقر علیه السلام آن را برای ما بیان کرده است.

به راستی چرا تو چنین کردی؟ تو می‌خواستی آنان در روز قیامت نگویند ما از این امر بی‌خبر بودیم.

کسی که پدر و مادر او بُت‌پرست است و او هم از پدر و مادر خود پیروی کرده است، تو در روز قیامت او را به عذاب گرفتار می‌سازی. اگر چنین کسی در روز قیامت به تو بگوید که من نادان بودم، من از پدر و مادرم پیروی کردم و نمی‌دانستم یکتاپرستی چیست، آیا تو برای او پاسخی داری؟

جواب تو روشن و واضح است، تو در آن روز میثاق، نور فطرت در وجود همه قرار دادی و به همه استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کردی. در عالم ذر، خودت را به همه معرفی کردی و از همه گواهی گرفتی، در وجود آنان، حسّی درونی را به امانت گذاشتی تا آن‌ها را به سوی یکتاپرستی رهنمون سازد.

عالم ذر، عالمی برتر و والاتر از این جهانِ خاکی بود. (عالمی که به آن ملکوت می‌گویند و از جنس دنیای فرشتگان است).

سخن کسی که در روز قیامت می‌گوید من نادان بودم و پدر و مادرم، بُت‌پرست بودند، رد می‌شود، زیرا او ندای فطرت خویش را شنید و آن را انکار کرد، او به خاطر این گرفتار عذاب خواهد شد که به ندای فطرت خویش، پاسخی نداد. تو در اینجا از پیمان بزرگی سخن گفتی، این پیمان، راز بزرگی است که حقیقت

وجودی انسان با آن معنا پیدا می‌کند.

تو این‌گونه آیات خود را برای مردم بیان می‌کنی تا در آن فکر کنند، باشد که به سوی حقیقت بازگردند.

آری، نور فطرت، همان سرمایه‌ای است که هر انسانی با خود دارد و همان برای هدایت و رستگاری او کافی است، افسوس که گروهی به ندای فطرت خویش، پاسخ نمی‌دهند و خود را از سعادت و رستگاری محروم می‌کنند.

تو دو راهنما برای هدایت انسان قرار داده‌ای:

اول: ندای فطرت و سرمایه‌ی درونی که از عالم ذرّ در او قرار داده‌ای.

دوم: پیامبران که فرستاده‌ی تو هستند و پیام تو را به انسان‌ها می‌رسانند، تو آنان را با معجزات آشکار به سوی مردم فرستادی تا آنان را هدایت کنند.

وقتی انسان، سخن پیامبران تو را می‌شنود، آن سخن را آشنا می‌یابد و آن را با ندای فطرت خویش هماهنگ می‌یابد، البته تو به انسان اختیار داده‌ای، او باید خودش راه خود را انتخاب کند. انسان حقّ بودن سخن پیامبران را درک می‌کند و آن را با وجدان خود می‌فهمد، بعد از آن، راه خود را انتخاب می‌کند، یا ایمان می‌آورد و یا راه کفر را برمی‌گزیند.

اعراف : آیه ۱۷۷ - ۱۷۵

وَإِثْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا
فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿١٧٥﴾ وَلَوْ شِئْنَا
لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ
تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
فَأَقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٧٦﴾ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا
بِآيَاتِنَا وَأَنْفُسُهُمْ كَانُوا بِظُلْمٍ ﴿١٧٧﴾

شاید انسان بتواند همه اطرافیان خود را فریب بدهد، اما هرگز نمی تواند خود را فریب بدهد، انسان هر کاری بکند، باز فطرت او، حقیقت را می فهمد. در سخت ترین شرایط، انسان به راحتی می تواند بفهمد که آیا راه حق را انتخاب کرده است یا نه. نور فطرت همواره با او همراه است.

در اینجا از شخصی به نام «بَلَعَم» برایم سخن می گویی، او توانست مردمی را که اطراف او جمع شده بودند فریب بدهد، اما نتوانست فطرت خود را فریب بدهد، او می دانست که راه گمراهی را انتخاب نموده است.

بَلَعَم که بود؟ ماجرای او چه بود؟

او در زمان موسی علیه السلام زندگی می کرد، از علم و دانش زیادی برخوردار بود، او اسم اعظم تو را می دانست و دعایش مستجاب بود.

زمانی که فرعون تصمیم داشت موسی علیه السلام را نابود کند، به فکر آن افتاد تا از بَلَعَم برای هدف خویش استفاده کند. فرعون برای بَلَعَم پول و ثروت زیادی فرستاد و از او خواست تا بر موسی علیه السلام نفرین کند تا او و یارانش نابود شوند.

بَلَعَم این پیشنهاد فرعون را پذیرفت، اما وقتی خواست بر موسی علیه السلام نفرین کند، اسم اعظم را فراموش کرد و هرچه تلاش کرد نتوانست آن را به یاد آورد. بَلَعَم با این کار خود را از آن نعمت هایی که به او داده بودی محروم کرد و شیطان به او دست یافت و او از گمراهان شد. (۱۵۴)

اگر تو می خواهی توانستی به اجبار بَلَعَم را در مسیر حق نگاه داری و مقام او را بالا ببری، اما اجبار انسان ها به انجام کاری، با قانون تو منافات دارد، تو انسان را آزاد آفریده ای، راه خوب و بد را به او نشان دادی، خود او باید راه خود را انتخاب کند. وقتی بَلَعَم راه شیطان را انتخاب کرد، تو او را به حال خود رها کردی.

به راستی چرا بعلم به چنین سرنوشتی مبتلا شد؟ او شیفته دنیا بود و نسبت به ثروت و مال دنیا، عطش زیادی داشت.

او مانند سگی است که همیشه زبان خود را به علامت تشنگی بیرون آورده است، اگر به او حمله کنی، دهانش باز و زبانش بیرون است، اگر او را به حال خود رها کنی، باز چنین است و فرقی به حال او ندارد.

این مثل کسانی است که آیات تو را انکار کردند. از ما می خواهی تا این داستان ها را برای دیگران بازگو کنیم شاید آنان فکر کنند، افرادی مثل بلعم، بر اثر حرص به دنیا، همیشه حالت عطش بی پایان دارند و همواره به دنبال دنیا و ثروت آن می باشند، آنان هیچ گاه از ثروت دنیا، سیر نمی شوند.

به راستی که حکایت کسانی که سخنان تو را دروغ شمردند، چه حکایت بدی است! آنان به خودشان ظلم کردند و خود را از خوشبختی محروم ساختند.

اعراف : آیه ۱۷۹ - ۱۷۸

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَمَنْ يُضِلِّ
فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿١٧٨﴾ وَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا
يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ ﴿١٧٩﴾

هر کس که به دنبال هدایت باشد، تو زمینه هدایت را برای او فراهم می کنی و هر کس هم به دنبال گمراهی باشد، تو به او مهلت می دهی و او را به حال خود رها می کنی و مانع کارش نمی شوی.

آری، تو راه خوب و بد را به انسان نشان می دهی و این انسان است که باید به اختیار خود، راه خود را برگزیند. اگر کسی از زمینه هدایتی که تو برایش فراهم کرده ای، بهره ببرد، او هدایت شده واقعی است.

کسی هم که راه گمراهی را انتخاب می کند، تو او را به حال خود رها می کنی و این گونه است که او به گمراهی خود سرگرم می شود و از زیانکاران می شود.

تو برای مؤمنان، بهشت را آماده کرده‌ای، کسانی که در مسیر هدایت تو گام بردارند، در بهشت جای می‌دهی، اما کسانی که راه گمراهی را در پیش گیرند، در جهنم گرفتار عذاب خواهند شد.

گروه زیادی از انسان‌ها و جن‌ها به جهنم خواهند رفت، جهنم نتیجه اعمال خود آنان است، تو همه انسان‌ها را پاک آفریده‌ای و وسایل سعادت و رستگاری را در اختیار آنان قرار دادی، اما برخی از آنان از چشم و گوش و عقل خود استفاده نمی‌کنند و راه سقوط و جهنم را در پیش می‌گیرند.

آنان دل‌هایی دارند که با آن حق را در نمی‌یابند چشم‌هایی دارند که با آن راه راست را نمی‌بینند، گوش‌هایی دارند که با آن سخن حق را نمی‌شنوند، آنان خود را به کری و کوری زده‌اند، راه دشمنی با حق را پیش گرفته‌اند، برای همین آنان مانند چهارپان هستند، بلکه از آنان گمراه‌ترند. کسی که از استعدادهایی که تو به او داده‌ای استفاده نکند و فقط به فکر خوراک و خواب و شهوت خود باشد، از حیوان، پست‌تر است. آنان از عذابی که در انتظارشان است، غافل هستند.

اعراف: آیه ۱۸۰

وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ

يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۸۰﴾

نام‌های نیکو و زیبایی برای تو وجود دارد، از ما می‌خواهی تا تو را با آن نام‌ها بخوانیم. گروهی نام‌های تو را برای غیر تو به کار می‌برند و برای تو شریک قرار می‌دهند، مسیحیان، عیسی علیه السلام را «خدا» می‌دانند و نام «الله» را برای او به کار می‌برند، در حالی که «الله» نام زیبای توست، اکنون از ما می‌خواهی که از آنان پیروی نکنیم، زیرا آنان به زودی سزای این کار خود را خواهند دید و به عذاب

گرفتار خواهند شد.

تو ۹۹ نام خود را در قرآن ذکر کرده‌ای، همه این نام‌ها زیبا و نیکو هستند، تو دوست داری که بندگان تو را با این اسامی بشناسند. (۱۵۵)

در اینجا بعضی از نام‌های تو را می‌نویسم:

الله، پروردگار، مهربان، بخشنده، آفریننده، عزت دهنده، عادل، قدردان، یکتا، بینا، شنوا، دانا، توانا، توبه‌پذیر، یگانه، قدرتمند، بزرگ، بی‌نیاز، آگاه، پیروز، یاری‌کننده، روزی‌دهنده، نزدیک به بندگان، بی‌نیازکننده، راهنما...

اعراف : آیه ۱۸۱

وَمِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ

يَعْدِلُونَ ﴿۱۸۱﴾

اکنون می‌خواهی دربارهٔ بندگان خود سخن بگویی، این قانون توست که همیشه در بندگان تو، گروهی هستند که به حق راهنمایی می‌کنند و بر اساس حق داوری می‌کنند، آنان مانند چراغ‌های پر نور، در تاریکی‌ها می‌درخشند و راه راست را به مردم نشان می‌دهند.

تو جامعه را بدون راهنما باقی نمی‌گذاری، در همهٔ امت‌ها، پیامبران و جانشینان او رهبری و هدایت مردم را به عهده داشتند، برای امت اسلامی هم دوازده امام معصوم را قرار دادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

علی علیه السلام، تجسم همهٔ خوبی‌ها و زیبایی‌ها بود، تو به او مقام عصمت را بخشیدی و او جامعه را به سوی سعادت رهنمون بود، تو مسیر هدایت را با امامت تداوم بخشیدی، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم عهده‌دار این مقام بودند، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام تا مهدی علیه السلام. امروز هم حجت تو، مهدی علیه السلام است. (۱۵۶)

* * *

اعراف : آیه ۱۸۳ - ۱۸۲

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ
 حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۲﴾ وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ﴿۱۸۳﴾

کسی که قرآن تو را دروغ می‌شمارد، به «استدراج» مبتلا می‌کنی. «استدراج» یعنی کسی را آرام آرام در دام انداختن!
 اگر کسی راه گمراهی را پیش بگیرد و تو مال و ثروت او را زیاد کنی، در واقع او را به دام انداخته‌ای، او را به دنیا مشغول می‌کنی و او آن‌چنان غرق دنیا می‌شود که دیگر توبه را فراموش می‌کند.
 کسی که آیات تو را تکذیب کند، از راهی که متوجه نمی‌شوند، آرام آرام به دامش می‌اندازی و سرانجام زندگی‌اش را برمی‌چینی و به عذاب گرفتارش می‌کنی. این همان استدراج است.
 این قانون توست، تو گناهکارانی را که دیگر امیدی به بازگشت آن‌ها نیست، مرحله به مرحله، از رحمت خود دور می‌کنی و آنان تو را فراموش می‌کنند و پس از آن به یک‌باره در عذاب گرفتار می‌آیند.
 آری، این طرح و نقشه تو برای آنان است، نقشه‌ای که قوی و حساب شده است و کافران را به دام می‌اندازد و به کیفر اعمالشان می‌رساند. (۱۵۷)

* * *

اسم او «سعدان» بود و از یاران امام صادق علیه السلام بود، وقتی این آیه را خواند، بسیار نگران شد، او وضع مالی خوبی داشت و نعمت‌های زیادی داشت، خانه بزرگی داشت و چند نفر در خانه او به خدمت‌گزاری مشغول بودند، او می‌ترسید که نکند این ثروت‌ها، نشانه استدراج باشد، این فکر خیلی ذهن او را درگیر کرده بود.
 سرانجام خدمت امام صادق علیه السلام رفت و سؤال خود را برای آن حضرت بیان کرد:

ای امام مهربان! من هرچه از خدا خواسته‌ام به من داده است. دست به هر کاری می‌زنم موفق می‌شوم و ثروت زیادی نصیبم می‌شود! اما مردمان مؤمنی را می‌بینم که ایمانشان از من قوی‌تر است، اما آن‌ها در فقر زندگی می‌کنند، من می‌ترسم این همه ثروتی که خدا به من داده است، به علّت «استدراج» باشد، نکند خدا این طوری می‌خواهد مرا از یاد خود دور کند.

امام صادق علیه السلام نگاهی به او کرد و چنین فرمود: «ای سعدان! آیا تو شکر این نعمت‌ها را به جا می‌آوری؟ اگر بنده شکرگزاری باشی و حقّ شکر را ادا کنی دیگر این نعمت‌ها، استدراج نیست. تا زمانی که شکر و ستایش خدا را فراموش نکرده‌ای، نترس. بدان که این نعمت‌ها همه رحمت خدا است و خداوند تو را دوست داشته و این همه نعمت به تو ارزانی داشته است. از آن روزی بترس که خدا به تو نعمتی بدهد و تو شکر آن را به جا نیاوری. آن روز است که استدراج شروع می‌شود و تو باید نگران باشی.» (۱۵۸)

کافرانی که تو آنان را به استدراج مبتلا می‌کنی، شکر نعمت‌های تو را به جا نمی‌آورند، آنان اصلاً تو را فراموش کرده‌اند، قرآن و پیامبر تو را انکار می‌کنند، برای همین تو از راهی که آن‌ها متوجّه نمی‌شود، آرام آرام آنان را به دام می‌اندازی و سرانجام به عذاب خود گرفتار می‌سازی. (۱۵۹)

اعراف : آیه ۱۸۶ - ۱۸۴

أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿١٨٤﴾ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ﴿١٨٥﴾ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَيَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿١٨٦﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، او وظیفه سنگینی بر عهده داشت، باید از هر فرصتی برای نجات مردم از بُت پرستی استفاده می کرد، شبی او بالای کوه صفا رفت. کوه صفا، نزدیک کعبه قرار دارد، او بالای آن کوه ایستاد و مردم را صدا زد و آنان را از بُت پرستی برحذر داشت و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند.

مردم به سخنان محمد ﷺ گوش فرا می دادند، سخنان او در دل بعضی از جوانان، تأثیر می گذاشت، بزرگان مکه که منافع خود را در بُت پرستی مردم می دیدند، نگران شدند.

آن ها می دانستند که اگر عقیده مردم به بُت ها کم رنگ شود، دیگر از ریاست و

ثروت آن‌ها چیزی باقی نخواهد ماند، آنان به مردم گفتند: «ای مردم! به سخنان چه کسی گوش می‌کنید؟ مگر نمی‌بینید که او دیوانه‌ای بیش نیست. او در این وقت شب، مردم را ندا می‌کند.» (۱۶۰)

تو این سخن آنان را شنیدی و این آیه را نازل کردی: «آیا آنان فکر نمی‌کنند که پیامبر، هیچ جنونی ندارد، چگونه به او چنین نسبت ناروایی را می‌دهند؟ او با سخنی که همه می‌فهمند مردم را از عذاب روز قیامت می‌ترساند.»

آری، مردم مکه، محمد ﷺ را به خوبی می‌شناختند، او چهل سال با این مردم زندگی کرده بود و همواره آثار تفکر و نبوغ را در او دیده بودند، آن‌ها او را «محمد امین» لقب داده بودند، پس چرا آنان به او تهمت دیوانگی می‌زدند؟ آیا بهتر نبود که فکر می‌کردند و به سخن او گوش می‌دادند و هشدار او را جدی می‌گرفتند.

چرا آنان در عظمت آسمان‌ها و زمین و هرچه تو آفریده‌ای، تفکر نمی‌کنند؟ چرا به اسرار جهان هستی فکر نمی‌کنند تا عظمت تو را دریابند؟ چرا لحظه‌ای نمی‌اندیشند که شاید مرگ آنان نزدیک باشد و اگر در گمراهی بمیرند، به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد؟

هیچ انسانی برای همیشه در این دنیا نمی‌ماند، مرگ سراغ همه می‌آید، اگر آن‌ها می‌خواهند به سعادت و رستگاری برسند، باید هرچه سریع‌تر ایمان بیاورند. اینان به قرآن ایمان نمی‌آورند، آیا در انتظارند تا کتابی برتر و بهتر از قرآن، نازل شود؟ کدام کتاب می‌تواند بهتر از قرآن باشد؟

چرا آنان به قرآن که آخرین کتاب آسمانی است ایمان نمی‌آورند؟ جواب این سؤال روشن است، آنان تصمیم گرفته‌اند ایمان نیاورند، تو همه انسان‌ها را آزاد آفریده‌ای، راه خوب و بد را نشان آنان می‌دهی، خود آنان باید راه خود را انتخاب کنند، اگر کسی راه گمراهی را در پیش گرفت، تو به او فرصت

می‌دهی و او را به حال خود رها می‌کنی تا در سرکشی خود، سرگشته و حیران بماند.

آری، وقتی تو کسی را به حال خود رها کنی، او در مسیر سقوط و گمراهی پیش می‌رود و راه توبه را بر خود می‌بندد و دیگر امیدی به هدایت او نیست.

اعراف : آیه ۱۸۷

يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَفَيْهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا
تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ
وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۷﴾

بزرگان مکه وقتی متوجه شدند که آرام آرام، دل‌های مردم به سوی اسلام جذب شده است، به فکر چاره افتادند، آن‌ها تصمیم گرفتند تا چند نفر را به «نجران» بفرستند، نجران، مرکز علمی مسیحیان بود و کسانی که با کتاب‌های تورات و انجیل آشنایی داشتند در آنجا زندگی می‌کردند.

چند نفر از آنان به نجران سفر کردند تا چند سؤال پیچیده را از مسیحیان فراگیرند و آن را از پیامبر پرسند. آنان خیال می‌کردند وقتی این سؤال‌های سخت را از پیامبر پرسند، او از جواب به آن سؤال‌ها، ناتوان خواهد شد و در آن صورت، آبروی او پیش مردم خواهد رفت.

مدتی گذشت، کسانی که به نجران رفته بودند به مکه بازگشتند، آنان سؤال مهمی را با خود آورده بودند تا آن را از پیامبر پرسند. (۱۶۱)

از تو درباره قیامت می‌پرسند که چه زمانی برپا می‌شود؟

ای محمد! به آنان چنین پاسخ ده: فقط خدا می‌داند که قیامت چه زمانی برپا می‌شود، زمان آن را هیچ کس غیر او نمی‌داند. از روز قیامت سخن گفتید، بدانید

که برپا شدن قیامت، ساده نیست، این حادثه، بر آسمان‌ها و زمین، بسی سنگین و پراهمیت است و به طور ناگهانی فرا می‌رسد.

ای محمد! این مردم طوری از تو این سؤال را می‌پرسند که گویی تو از زمان وقوع قیامت باخبری، به آنان بگو که فقط خدا می‌داند قیامت کی برپا می‌شود، بیشتر مردم نمی‌دانند که جز خدا کسی از زمان وقوع قیامت، باخبر نیست.

چرا زمان روز قیامت نامعلوم است؟ چرا کسی جز تو از آن خبر ندارد؟ این عدم آگاهی بشر از زمان رستاخیز و ناگهانی بودن آن، سبب می‌شود تا مردم، روز قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای نجات از سختی‌های آن روز آماده کنند و از گناهان دوری نمایند.

اعراف : آیه ۱۸۸

قُلْ لَّا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
وَأَلُو كُنْتُمْ أَغْلَمُ الْعَيْبِ لَأَسْتَكْثِرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسْنِيَ السُّوءُ إِنْ أَنَا إِلَّا
نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿۱۸۸﴾

وقتی بزرگان مکه دیدند که پیامبر به سؤال آنان پاسخ داد به فکر فرو رفتند، آنان تصمیم گرفتند تا از پیامبر بپرسند: «ای محمد! تو می‌گویی که فرستاده خدا هستی و با او ارتباط داری، پس چرا تو از گرانی و ارزانی اجناس در آینده خبر نمی‌دهی تا بتوانی سود ببری و ثروت زیادی برای خود جمع کنی؟» (۱۶۲)

اکنون تو از پیامبر می‌خواهی تا به آنان این‌گونه جواب دهد: «ای مردم! بدانید من اختیار سود و زیان خودم را هم ندارم، نمی‌توانم سودی به دست آورم یا زیانی را دور سازم مگر آن که خدا مرا بر آن آگاه سازد، اگر من علم غیب داشتم، برای خود، خیر و مال و ثروت بیشتری فراهم می‌آوردم و هرگز دچار فقر نمی‌شدم و بیماری و ناتوانی به من نمی‌رسید. من فقط بیم‌دهنده‌ام، شما را از

عذاب روز قیامت می ترسانم و مؤمنان را به بهشت خدا بشارت می دهم.

منظور از علم غیب، آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد. تو در این آیه، به پیامبرت دستور می دهی تا به همه اعلام کند که پیامبر به خودی خود، علم غیب نمی داند، اما وقتی آیه ۲۶ و ۲۷ سوره جن را می خوانم، می بینم که تو در آنجا به این نکته اشاره می کنی که به هر کدام از فرستادگانت که بخواهی علم غیب می دهی.

من باید در این دو سخن تو فکر کنم، یک جا می گویی که پیامبر، علم غیب ندارد، جای دیگر می گویی که به پیامبران، علم غیب می دهی. منظور تو از این سخنان چیست؟

تو به پیامبر چیزهایی را یاد دادی که از غیب است، این علم را تو به او داده‌ای، اگر تو چیزی از غیب به او نیاموزی، او غیب نمی داند.

پس سخن صحیح این است: پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر تو به او این دانش را ندهی، او از اسرار جهان چیزی نمی داند، اما وقتی تو به او این دانش را می دهی، او از برخی اسرار پنهان جهان آگاهی پیدا می کند.

هدف تو این است که مبدا مسلمانان درباره مقام پیامبر، غلو و زیاده روی کنند، آنان باید بدانند که پیامبر، بنده‌ای از بندگان توست، تو او را آفریده‌ای و البته به او مقامی بس بزرگ داده‌ای و او را بر اسرار جهان آگاه ساخته‌ای. او هرچه دارد از تو دارد، اگر لحظه‌ای تو لطف و عنایت خود را از او برداری، او هیچ علم و دانشی نخواهد داشت.

اعراف: آیه ۲۰۰ - ۱۸۹

هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ
وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَغَشَّاهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا

فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿١٨٩﴾ فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ أَيُشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿١٩١﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٢﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَتَّبِعُوكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ أَدَعَوْتُمُوهُمْ أَمْ أَنْتُمْ صَامِتُونَ ﴿١٩٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَلُكُمْ فَادْعُوهُمْ فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٩٤﴾ اللَّهُمَّ أَزْجُلُ بَشَرٍ بِهَا أَمْ لَهُمْ أُيْدٌ يَبْطِشُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ يُبْصِرُونَ بِهَا أَمْ لَهُمْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا قُلْ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كِيدُوا فَلَا تُنظِرُون ﴿١٩٥﴾ إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ﴿١٩٦﴾ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَكُمْ وَلَا أَنفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿١٩٧﴾ وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يُنظِرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿١٩٨﴾ خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ ﴿١٩٩﴾ وَإِنَّمَا يَسْتَرْزِقُكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٢٠٠﴾

تو همه انسان‌ها را از آدم ﷺ آفریدی و همسرش، حوّا را از جنس او قرار دادی تا آدم ﷺ در کنار او احساس آرامش کند. آدم و حوّا زندگی خود را آغاز کردند و تو تصمیم گرفتی تا نسل بشر ادامه پیدا کند، اینجا بود که آدم ﷺ با همسرش، هم‌بستر شد و حوّا باردار شد، در ابتدای حاملگی، او احساس سنگینی نمی‌کرد و به کارهای خود ادامه می‌داد، اما وقتی بچه در رحم او بزرگ‌تر شد، او به زحمت افتاد و از حرکت و رفت و آمد در رنج بود.

آدم و حوّا ﷺ چنین دعا کردند: «بارخدایا! اگر به ما فرزند شایسته و سالم و تندرست عنایت کنی، ما از شکرگزاران خواهیم بود».

تو دعای آنان را مستجاب کردی و به آنان فرزندان سالم و تندرست عنایت کردی و این‌گونه نسل بشر زیاد شد. پس از مدتی آدم و حوّا ﷺ از دنیا رفتند و

نسل آنان در زمین زیاد شد، شایسته بود که فرزندان آدم علیه السلام تو را پرستش کنند و شکرگزار نعمت‌هایی باشند که تو به آنان داده‌ای، اما نسل بشر (از زن و مرد) رو به بُت‌پرستی آوردند و برای تو شریک قرار می‌دهند، تو برتر از آن هستی که برایت شریک قرار دهند، تو هرگز شریکی نداشته‌ای، تو خدای یگانه‌ای. (۱۶۳)

به راستی چرا فرزندان آدم علیه السلام قدری فکر نکردند، آن‌ها بُت‌هایی را پرستیدند که نمی‌توانستند چیزی را خلق کنند، آن بُت‌ها، خود به دست انسان‌ها، درست شده بودند، بُت‌ها نه می‌توانستند به انسان‌ها کمک کنند و نه به خودشان!

بت‌ها، قطعه‌هایی از سنگ و چوب بودند که به دست انسان‌ها تراشیده می‌شد، ناتوان و بی‌جان، چرا انسان‌های جاهل، آن‌ها را می‌پرستیدند؟

بُت‌پرستی از ابتدای تاریخ بشر آغاز شد و تا زمان پیامبر ادامه پیدا کرد، مردم مگه هم بُت‌پرست بودند، اکنون تو با مشرکان مگه سخن می‌گویی: ای بُت‌پرستان! اگر این بُت‌ها را به راه راست دعوت کنید، از شما پیروی نمی‌کنند.

برای شما یکسان است، چه صدایشان بزنی و چه خاموش باشید.

چرا قدری فکر نمی‌کنید، این بُت‌ها را که شما آن‌ها را می‌پرستید، آفریده‌هایی مثل شما هستند، آن‌ها را صدا بزنی، اگر راست می‌گویند که آنان خدای شما هستند، باید به شما پاسخ بدهند، پس چرا سکوت می‌کنند؟

نگاه کنید، آیا آنان پاهایی دارند که با آن راه بروند یا دست‌هایی دارند که با آن چیزی را نگاه‌دارند یا چشم‌هایی دارند که با آن ببینند یا گوش‌هایی دارند که با آن بشنوند؟

شما چه چیزی را می‌پرستید؟ بُت‌ها گوش و چشم و دست ندارند و شما دارید، بُت‌ها نمی‌توانند راه بروند و شما می‌توانید، چرا بُت‌هایی را می‌پرستید که خود شما از آنان بهتر و برترید؟

* * *

ای محمّد! به آنان بگو شما همه بُت‌های خود را فرا خوانید و دربارهٔ من مکر و نیرنگ به کار ببرید و به من مهلت ندهید.

من از شما هیچ ترسی ندارم، زیرا خدای من مرا یاری می‌کند و مکر شما را دور می‌سازد، بُت‌های شما هیچ کاری نمی‌توانند بکنند، اما خدای من سرپرست امور من است و مرا یاری می‌کند.

او قرآن را بر من نازل کرده است و مرا به عنوان پیامبر خود برگزیده است، او هرگز مرا تنها نمی‌گذارد، زیرا او بندگان خویش را کمک و یاری می‌نماید.

ای کسانی که به پرستش بُت‌ها رو آورده‌اید، بدانید که آن بُت‌ها نمی‌توانند به شما یا به خودشان کمک کنند.

* * *

ای محمّد! به مسلمانان بگو که با این مردم بُت‌پرست سخن‌ها گفته‌ام و پیام خود را به آنان رساندم، اما آنان تصمیم گرفته‌اند که از حقّ رو برگردانند.

ای محمّد! به مسلمانان بگو که وقتی کافران را به سوی هدایت فرا خوانید، آنان نمی‌شنوند و راهنمایی شما را نمی‌پذیرند، وقتی با آنان سخن می‌گویید، آنان به شما نگاه می‌کنند، ولی چون چشم دل آنان کور شده است، از سخن شما نفعی نمی‌برند، گویا که شما را نمی‌بینند.

* * *

ای محمّد! عفو و بخشش را روش خود قرار ده و مردم را به عمل صالح فرمان ده و از جاهلان روی بگردان و با آنان از روی نرمی رفتار کن!

ممکن است که رفتار و برخورد جاهلی، تو را عصبانی کند و سبب خشم تو گردد، اینجا باید بدانی که این شروع کار شیطانی است، پس صبوری پیشه کن و خود را به من بسپار، زیرا فقط من از اسرار تو باخبر هستم و سخن تو را می‌شنوم.

درست است که تو این سخن را به پیامبر می‌گویی، اما مخاطب اصلی این سخن، مسلمانان هستند، وقتی که شیطان آنان را وسوسه می‌کند، باید تنها به تو پناه آورند.

بارها شنیده‌ام که زن از دنده چپ مرد آفریده شده است، فلانی از دنده چپ بلند شده است، در تورات چنین می‌خوانم: «خدا کاری کرد که آدم علیه السلام به خواب رفت، پس یکی از دنده‌های آدم علیه السلام را گرفت و گوشت، جای آن را پر کرد و حوّا را از آن دنده آفرید. وقتی آدم علیه السلام، حوّا را دید گفت: این استخوانی از استخوان‌هایم و گوشتی از گوشت من است.» (۱۶۴)

سراغ انجیل می‌روم، در آنجا هم چنین می‌خوانم: «خدا دید که آدم علیه السلام تنهاست، خدا خوش نداشت که آدم علیه السلام تنها بماند، برای همین وقتی آدم علیه السلام به خواب رفت، دنده او را گرفت و آنجا را از گوشت پر کرد و از آن دنده حوّا را آفرید و او را همسر آدم علیه السلام گردانید.» (۱۶۵)

اکنون داستان حضرمی را می‌خوانم. در کوفه زندگی می‌کرد، روزهای سخت سفر را سپری کرد و خودش را به مدینه رساند و به خانه امام باقر علیه السلام رفت تا معارف دین را از آن حضرت بیاموزد.

روزی رو به امام باقر علیه السلام کرد و گفت:

— آقای من! خدا حوّا را چگونه خلق کرد؟

— تو از مردم درباره این موضوع چه شنیده‌ای؟

— آن‌ها به من گفته‌اند که خدا حوّا را از استخوان دنده آدم علیه السلام آفریده است!

— این سخن دروغ است. خدا آدم علیه السلام را از گِل آفرید، سپس حوّا را هم از همان گِل آفرید.

آری، هیچ فرقی در آفرینش زن و مرد نیست، خدا با قدرت خود هر دو را از گِل آفرید، این که خدا زن را از استخوان دندهٔ مرد آفریده باشد، افسانه‌ای بیش نیست. (۱۶۶)

اعراف : آیه ۲۰۲ - ۲۰۱

إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ ﴿٢٠١﴾ وَإِخْوَانُهُمْ يَمُدُّوهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لَا يُقْصِرُونَ ﴿٢٠٢﴾

پرهیزکاران کسانی هستند که وقتی شیطان آنان را به گناهی تشویق می‌کند، تو را به یاد می‌آورند و از انجام گناه دست می‌کشند.

آری، یاد تو، سبب می‌شود که آنان مکر شیطان را به خاطر آورند و نسبت به آن بینا شوند و از خطا در امان بمانند.

شیطان دشمن قسم‌خورده‌ای است که می‌خواهد انسان‌ها را به تباهی بکشد، او در دل آن‌ها وسوسه می‌کند و آنان را مشتاق گناه می‌کند، تنها چیزی که می‌تواند وسوسهٔ شیطان را از بین ببرد، یاد توست.

این حکایت کسانی بود که به تو ایمان دارند، اما کسانی که پیرو شیطان هستند، به دست او به گمراهی بیشتری می‌افتند.

شیطان و یاران او برای گمراهی کافران کوتاهی نمی‌کنند و همیشه آنان را وسوسه می‌کنند و آنان را در گمراهی پیش می‌برند و در سرراشایی سقوط و هلاکت قرار می‌دهند.

اعراف : آیه ۲۰۴ - ۲۰۳

وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ قَالُوا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٢٠٣﴾ وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ

تُرْحَمُونَ ﴿۲۰۴﴾

تو قرآن را به تدریج به پیامبر نازل می‌کردی، گاه چند روز می‌شد که هیچ آیه جدیدی بر او نازل نمی‌شد، کافران به پیامبر می‌گفتند: «چرا خودت آیه برای ما نمی‌آوری؟».

آنان با این سخن به پیامبر و قرآن، کنایه می‌زدند و در واقع با این سخن خود، حقانیت قرآن را زیر سؤال می‌بردند.

از محمد ﷺ خواستی تا این‌گونه پاسخ آنان را بدهد: «ای مردم! من فقط از آنچه از سوی خدا به من وحی می‌شود، پیروی می‌کنم، این قرآن، راه روشنایی است که از طرف خدا برای شما فرستاده شده و مایه هدایت و رحمت برای اهل‌ایمان است، هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، به آن گوش فرا دهید و سکوت کنید باشد که رحمت خدا بر شما نازل شود».

آیات سوره رو به پایان است، در ابتدای سوره برای من از قرآن سخن گفתי و تأکید کردی که قرآن، سخن توست و آن را بر قلب پیامبر نازل کردی، در پایان سوره هم ما را به پیروی از قرآن فرا خواندی و از ما خواستی هرگاه قرآن خوانده می‌شود، به آن گوش کنیم.

اعراف : آیه ۲۰۵

وَأذْكُرُ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ

الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۲۰۵﴾

اکنون از ما می‌خواهی تا هر صبح و شامگاه، تو را با صدای آهسته، یاد کنیم، با خضوع و خشوع و زاری تو را بخوانیم و از غافلان نباشیم.
یاد تو، غبار غفلت و بی‌خبری را از انسان دور می‌کند و سبب رستگاری

می شود.

تو دوست داری بندهات بدون آن که صدای خود را بلند کند، در دل تو را یاد کند، تو دعای درونی را بسیار دوست داری و ثوابی بس بزرگ به او می دهی.

تو برای هر انسانی، فرشته‌ای قرار داده‌ای تا اعمال خوب او را ثبت کنند، وقتی من با زبانم، ذکر تو را می‌گویم، آن فرشتگان مشغول نوشتن ثواب آن می‌شوند. آن فرشته فقط می‌تواند ثواب ذکر را بنویسد که از زبان من جاری می‌شود. اما وقتی من در دل، تو را یاد می‌کنم، آن فرشته هیچ چیز را ثبت نمی‌کند، برای همین است که تو در اینجا از من می‌خواهی تا در دل خویش تو را یاد کنم، ثواب این کار را فقط تو می‌دانی و بس! تو خودت این کار را ثبت می‌کنی و در روز قیامت به آن پاداش می‌دهی. (۱۶۷)

راز این سفارش تو چیست؟

ارزش هر عمل به اخلاصی است که در آن است، وقتی من در دل خود تو را یاد می‌کنم، هیچ کس از آن باخبر نیست، این کاری است که هرگز نمی‌تواند با ریا و خودبینی همراه شود، برای همین است که تو این کار را بسیار دوست داری.

اعراف : آیه ۲۰۶

إِنَّ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ
وَيَسْبِحُونَهُ وَلَهُ يَسْجُدُونَ ﴿۲۰۶﴾

فرشتگان و دوستان نزدیک تو، همواره به یاد تو هستند، آنان از بندگی تو تکبر نمی‌ورزند و همواره تو را تسبیح می‌گویند. آنان تو را از همه عیب‌ها و نقص‌ها، پاک می‌دانند و در پیشگاه تو به سجده می‌افتند.

من هم باید چنین باشم، تو را خدایی بدانم که از همه عیب‌ها، پاک هستی، من باید «سبحان الله» بگویم: پاک و منزّه است خدای من!

آری، تو خدای یکتا هستی و هیچ همتایی نداری، تو هیچ کدام از ویژگی‌ها و صفات مخلوقات خود را نداری. من نباید تو را به چیزی تشبیه کنیم و همه صفات و ویژگی‌هایی که در بین مخلوقات می‌بینم باید از تو نفی کنم.

تو خدای منی، به هیچ کس ظلم نمی‌کنی. جاهل نیستی، ناتوان نیستی، هرگز از بین نمی‌روی. با گفتن «سبحان الله»، تو را از تمام عیب‌ها و نقص‌ها دور می‌دانم و در برابر عظمت تو سجده می‌کنم و فقط تو را می‌پرستم. (۱۶۸)

بيوستهاى تحقيقي

١. لا دين لمن لا عهد له: مستدرک الوسائل ج ١٦ ص ٩٧، النوادر للراوندى ص ٩١، مشكاة الانوار ص ٦٩، بحار الانوار ج ٦٩ ص ١٩٨، جامع احاديث الشيعة ج ٤ ص ٤٧، الغدير ج ٢ ص ١٧٣، مسند احمد ج ٣ ص ١٣٥، السنن الكبرى ج ٩ ص ٢٣١، مجمع الزوائد ج ١ ص ٩٦، المصنف لابن شبيهه ج ٧ ص ٢٢٣، مسند أبى يعلى ج ٥ ص ٢٤٧، صحيح ابن حبان ج ١ ص ٤٢٣، المعجم الأوسط ج ٣ ص ٩٨، المعجم الكبير ج ١٠ ص ٢٢٧، مسند الشهاب ج ٢ ص ٤٣، التمهيد ج ٩ ص ٢٥٥، الجامع الصغير ج ٢ ص ٧٢٥، العهود المحمديّة ص ٨٧٤، كنز العمال ج ٣ ص ٦٢.
٢. ليس في القرآن آية (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) إلا في حقنا: مناقب آل ابى طالب ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الانوار ج ٣٧ ص ٣٣، البرهان ج ١ ص ٣٥٧.
٣. والمراد انقطع رجواهم من ابطال دينكم و رجوعكم عنه بتحليل هذه الخبائث و غيرها: روح المعاني ج ٣ ص ٢٣٣.
٤. ودعا أمير المؤمنين فرقي معه حتّى قام عن يمينه... الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٧.
٥. فقال النبي: مَنْ أَوْلَى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانية... تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٩.
٦. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، من لا يحضره الفقيه

- ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٢٩٧، المستدرک للحاکم ج ٣ ص ١١٠، مجمع الزوائد ج ٧ ص ١٧، تحفة الأحوذی ج ٣ ص ١٣٧، مسند أبي يعلى ج ١١ ص ٣٠٧، المعجم الأوسط ج ١ ص ١١٢، المعجم الكبير ج ٣ ص ١٧٩، التمهيد لابن عبد البر ج ٢٢ ص ١٣٢، نصب الراية ج ١ ص ٤٨٤، كنز العمال ج ١ ص ١٨٧، ج ١١ ص ٣٣٢، ٦٠٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٩٢، شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٠٠، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٥٩.
٧. من كنت مولاه فعلي مولاه... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ٥٠٦، ينابيع المودة ج ١ ص ١٠٤، ج ٣ ص ١٤٢، الطرائف ص ١٤٤، وراجع: الكافي ج ١ ص ٢٩٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢٤.
٨. لَمَّا نَزَلَتْ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبي: الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ٤٦٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٢٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٦.
٩. فقام بولاية علي يوم غدیر خم... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج ١ ص ٢٨٩، وراجع: دعائم الإسلام ج ١ ص ١٥، الأمالي للصدوق ص ٥٠، روضة الواعظين ص ٣٥٠، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٦٢، اليقين ص ٢١٢، بشارة المصطفى ص ٣٢٨، المناقب للخوارزمي ص ١٣٥، كشف الغمة ج ١ ص ٢٩٦، تاريخ بغداد ج ٨ ص ٢٨٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤٢ ص ٢٣٣، البداية والنهاية ج ٧ ص ٣٨٦.
١٠. ان هذا لاينكره من عرف عادة الفصحاء في كلامهم فانهم يذهبون من خطاب الى غيره و يعودون اليه و القرآن من ذلك مملو وكذلك كلام العرب و اشعارهم: مجمع البيان ج ٨ ص ٥٦٠.
١١. فدعا بطست - أو تور - فيه ماء، فغمس يده اليمنى، فغرف بها غرفة، فصبها على وجهه، فغسل بها وجهه...: الكافي ج ٣ ص ٢٦، وسائل الشيعة ج ١ ص ٢٧٢، بحار الانوار ج ٧٧ ص ٢٧٣، جامع احاديث الشيعة ج ٢ ص ٢٦٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٧، منتقى الجمال ج ١ ص ١٤٢.
١٢. انى تارك فيكم الثقلين، ما ان تمسكتهم بهما لن تضلوا: كتاب الله المنزل و عترتى اهل بيتى...: الاحتجاج ج ١ ص ٩٠، كفاية الاثر ص ٨٧، بحار الانوار ج ٢٥ ص ٢٣٧، جامع احاديث الشيعة ج ١ ص ٤٨، فضائل الصحابة ص ٢٢، السنن الكبرى ج ٥ ص ٥١، صحيح ابن خزيمة ج ٤ ص ٦٣، بشارة المصطفى ص ٤٢٦، كشف الغمة ج ١ ص ٤٤.
١٣. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير ابي حمزه الثمالى ص ١٤٥، تفسير القمي ج ١ ص ١٦٣، تفسير فرات الكوفى ص ١٢٢، التبيان ج ٣ ص ٤٦٣، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٤٨٢، تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٢٩٢، تفسير روض الجنان ج ٦ ص ٢٦٤، زبدة التفاسير ج ٢ ص ٢٣٠، التفسير الأصفى ج ١ ص ٢٦٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٠، البرهان ج ٢ ص ٢٦٢، تفسير مجاهد ج ١ ص ١٨٧، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ٢٨٤، جامع البيان ج ٦ ص ١٩٨، معانى القرآن ج ٢ ص ٢٧٨، تفسير الثعلبي

- ج ۴ ص ۳۴، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۲۰، تفسیر الرازی ج ۱۱ ص ۱۸۲، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۷۴، انوار التنزیل ج ۲ ص ۱۱۸، تفسیر البحر المحیط ج ۳ ص ۴۴۶، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۲، تنویر المقباس ص ۹۰، تفسیر الجلالین ص ۱۳۸، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۶۵.
۱۴. احدىهما يوشع بن نون و الآخر كالب بن يافنا: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳، البرهان ج ۲ ص ۲۶۸، نور الثقلین ج ۱ ص ۶۰۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۱۸۰.
۱۵. فحرمها الله عليهم أربعين سنة، و تيههم، فكان إذا كان العشاء وأخذوا في الرحيل...: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۰۵، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۶، التفسیر الاصفی ج ۱ ص ۲۶۹، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۰۸.
۱۶. سورة بقره، آیه ۶۱-۶۰.
۱۷. فمكثوا بهذا أربعين سنة، ونزل عليهم المن والسلوى حتى هلكوا جميعا، إلا رجلين: يوشع بن نون، وكالب بن يوفنا وأبناؤهم: الاختصاص ص ۲۶۵، البرهان ج ۲ ص ۲۶۷، فردوا عليه، وكانوا ست مائة ألف: تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۰۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۰۸.
۱۸. لما قرب ابنا آدم القربان، قرب أحدهما أسمن كبش كان في ضأنه، وقرب الآخر ضعفا من سنبل...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۵، البرهان ج ۲ ص ۲۷۳، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۱۶، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۳۰.
۱۹. بقره آیه ۱۷۹.
۲۰. من أخرجها من ضلال إلى هدى فكأنما أحيها، ومن أخرجها من هدى إلى ضلال فقد قتلها: المحاسن ج ۱ ص ۲۳۲، الكافي ج ۲ ص ۲۱۰، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۱۸۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۳۹، الامالی لطوسی ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۲ ص ۱۶، جامع احاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۴۶۲، تفسیر العیاشی ج ۱ ص ۳۱۳، البرهان ج ۲ ص ۲۸۱، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۱۹.
۲۱. (... ابْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ)، علي بن إبراهيم، قال: تقربوا إليه بالإمام: تفسیر القمی ج ۱ ص ۱۶۸، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۳۳، البرهان ج ۲ ص ۲۹۲، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۲۶، وَابْتَعُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ: أنا وسيلته: مناقب آل ابی طالب ج ۲ ص ۲۷۳، البرهان ج ۲ ص ۲۹۲، مکیال المکارم ج ۱ ص ۳۲۶.
۲۲. السلام على الأئمة الدعاء، والقادة الهداة، والسادة الولاة، والذادة الحماة: عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذيب الأحكام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع احاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۲۹۸.
۲۳. السلام عليك يا داعي الله و رباني آياته...: الاحتجاج ج ۲ ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۷۱ و ج ۹۱ ص ۸۱.
۲۴. اللهم ولا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته وانقطاع خبره عنا، ولا تنسنا ذكره وانتظاره...: مصباح المتهجد ص ۴۱۳، كمال الدين ص ۵۱۳، جمال الأسبوع ص ۳۱۶، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۸۸.
۲۵. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان ج ۳ ص ۵۱۹، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۴۹۷.

- تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٣٢٧، تفسير روض الجنان ج ٦ ص ٣٦٧، كنز العرفان في فقه القرآن ج ٢ ص ٣٥٠، زبدة التفاسير ج ٢ ص ٢٥٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٤، البرهان ج ٢ ص ٢٩٤، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ٢٩٨، جامع البيان ج ٦ ص ٣١٣، معاني القرآن ج ٢ ص ٣٠٤، احكام القرآن للجصاص ج ٢ ص ٥١٦، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٤١٢، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٥٥، تفسير السمعي ج ٢ ص ٣٧، معالم التنزيل ج ٢ ص ٣٦، زاد المسير ج ٢ ص ٢٧٤، الكشف للزمخشري ج ١ ص ٦١٢، تفسير الرازي ج ١١ ص ٢٢٩، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٣٨٤، انوار التنزيل ج ٢ ص ١٢٦، تفسير البحر المحيط ج ٣ ص ٤٩٥، تفسير ابن كثير ج ٢ ص ٥٩، تفسير الجلالين ص ١٤٣، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٨١، تفسير الألويسي ج ٦ ص ١٣٤.
٢٦. لأنرضى أن يكون قتيل منا بقتيل منكم، فجرى بينهم في ذلك مخاطبات كثيرة... تفسير القمي ج ١ ص ١٦٨، التفسير الصافي ج ٢ ص ٣٦، البرهان ج ٢ ص ٢٩٨، بحار الأنوار ج ٢٠ ص ١٦٦.
٢٧. إن منازلنا بعيدة ليس لنا مجلس ولا متحدت دون هذا المجلس، وإن قومنا لما رأونا أمنا بالله ورسوله وصدقناه رفضونا...: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الألويسي ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمة ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦.
٢٨. إن رهطاً من اليهود أسلموا، منهم عبد الله بن سلام وأسد وثلعة وابن يامين وابن صوريا، فأتوا النبي فقالوا: يا نبي الله، إن موسى أوصى إلى يوشع بن نون، فمن وصيك يا رسول الله؟...: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضة الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ٢٨٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧.
٢٩. مائده: ٥٥.
٣٠. من أعطاكه؟ قال: أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلني، قال: على أي حال أعطاك؟ قال كان راعياً: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضة الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٠٩، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، التفسير الأصفي ج ١ ص ٢٨٢، وهو راع: شواهد التنزيل ج ١ ص ٢٣٤، تفسير الألويسي ج ٦ ص ١٦٧، أعيان الشيعة ج ١ ص ٣٦٨، المناقب للخوارزمي ص ٢٦٤، كشف الغمة ج ١ ص ٣٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ١٩٦.
٣١. فأعطاني خاتمه. وأشار بيده فإذا هو بعلي بن أبي طالب فنزلت هذه الآية: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضة الواعظين ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٩ ص ٣٢٩، و ج ٣٥ ص ١٨٣، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٤٢، تفسير فرات الكوفي ص ١٢٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٤٧.
٣٢. فقاموا فأتوا المسجد، فإذا سائل خارج... فكبر النبي وكبر أهل المسجد، فقال النبي: علي بن أبي طالب وليكم بعدي...: الأمالي للصدوق ص ١٨٦، روضة الواعظين ص ١٠٢، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤٧٨.

- مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۸ ص ۴۴۲، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۲۸۲، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷.
۳۳. فأنشأ حسان بن ثابت يقول: أبا حسن تفديك نفسي ومهجتي...: شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۴، تفسير الألويسي ج ۶ ص ۱۶۷، أعيان الشيعة ج ۱ ص ۳۶۸، المناقب للخوارزمي ص ۲۶۴، كشف الغمة ج ۱ ص ۳۰۶، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۹۶.
۳۴. فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۳۴، نظم درر السمطين ص ۱۳۲.
۳۵. والله لقد تصدقت بأربعين خاتماً وأنا راعع لينزل في ما نزل في علي بن أبي طالب، فما نزل: الأمالي للصدوق ص ۱۸۶، روضة الواعظين ص ۱۰۲، وسائل الشيعة ج ۹ ص ۴۷۸، مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۰۹، بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۸۳، جامع أحاديث الشيعة ج ۸ ص ۴۴۲، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۲۸۲، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۴۷، وراجع: شرح الأخبار ج ۲ ص ۳۴۶، سعد السعود ص ۹۷، مستدرک الوسائل ج ۷ ص ۲۵۸.
۳۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير أبي حمزة الثمالي ص ۱۵۸، تفسير فرات الكوفي ص ۱۲۷، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۱۰، تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۳۵۹، زبدة التفاسير ج ۲ ص ۲۷۵، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۲۸۱، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۶، البرهان ج ۲ ص ۳۱۸، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۶۸۱، تفسير السمعاني ج ۲ ص ۴۸، شواهد التنزيل ج ۱ ص ۲۳۵، زاد المسير ج ۲ ص ۲۹۲، تفسير البيضاوي ج ۲ ص ۳۴۰، تفسير الجلالين ص ۱۴۷، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۹۲.
۳۷. قيل أنّ نفراً من اليهود اتوا رسول الله فسألوه عن يوم من به من الرسل... فلما ذكر عيسى جحدوا نبوته و قالوا: والله ما نعلم اهل دين قط، اخطا في الدنيا والاخرة منكم: التبيان للطوسي ج ۱ ص ۴۸۱، تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۳۶۷، زبدة التفاسير ج ۲ ص ۲۸۷، زاد المسير ج ۲ ص ۲۹۴، تفسير الرازي ج ۱۲ ص ۳۴، تخريج الاحاديث و الآثار للزيلعي ج ۱ ص ۴۱۲.
۳۸. (مأ عَرَفُوا) من نعت محمد وصفته، (كَفَرُوا بِهِ)، جحدوا نبوته حسداً له وبغياً: بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۸۱ وج ۹۱ ص ۱۰، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۵۳، تفسير الصافي ج ۱ ص ۱۵۸.
۳۹. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ۱ ص ۱۷۱، التبيان ج ۳ ص ۵۸۵، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۱۶، تفسير مجمع البيان ج ۳ ص ۳۷۹، تفسير روض الجنان ج ۷ ص ۳۵، زبدة التفاسير ج ۲ ص ۲۹۰، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۲۸۵، التفسير الصافي ج ۲ ص ۵۱، البرهان ج ۲ ص ۳۳۳، تفسير السمرقندي ج ۱ ص ۴۲۸، تفسير السمعاني ج ۲ ص ۵۲، معالم التنزيل ج ۲ ص ۵۱، الكشف ج ۱ ص ۶۳۰، زاد المسير ج ۲ ص ۳۰۰، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۳۹۵، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۳۵، تفسير البيضاوي ج ۲ ص ۳۴۷، تفسير البحر المحيط ج ۳ ص ۵۱۸، الدر المنثور ج ۲ ص ۲۹۷، فتح القدير ج ۲ ص ۵۸، تفسير الألويسي ج ۶ ص ۱۸۴.
۴۰. كان معه من الصحابة ومن الأعراب ومن يسكن حول مكة والمدينة مئة وعشرون ألفاً...: العدد القوية

- ص ١٨٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٠.
٤١. أنيخوا ناقتي، فوالله ما أبرح من هذا المكان حتى أبلغ رسالة ربي...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦.
٤٢. فأمره أن يرد من تقدم منهم ويحبس من تأخر عنهم: روضة الواعظين ص ٩٠، اليقين ص ٣٤٥، تفسير الصافي ج ٢ ص ٥٥، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٥٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٤.
٤٣. فأمر رسول الله أن يُتمَّ ما تحتهم ويُنصب له من الأحجار كهيئة المنبر...: روضة الواعظين ص ٩١٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢٠٤؛ وأمرهم أن يضعوا الحجارة بعضها على بعض كقمامة رسول الله: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥.
٤٤. أمر أن يؤتى بأحلاس دواتنا وأقتاب إبلنا وحقائبنا، فوضعنا بعضها على بعض، ثم ألقينا عليها ثوباً: تفسير العياشي ج ٢ ص ٩٨، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٥٢؛ وأمر أن يُنصب له منبر من أقتاب الإبل: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٦٦.
٤٥. لما كان يوم غدیر خمّ أمر رسول الله منادياً فنأدى: الصلاة جامعة: الأمالي للصدوق ص ٦٧، روضة الواعظين ص ١٠٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٢؛ أمر رسول الله بالدوحات في غدیر خمّ فقمّن، ثم نودي: الصلاة جامعة: قرب الإسناد ص ٥٧، التحصين ص ٥٧٨، نهج الإيمان لابن جبر ص ٩١؛ وانتهى إلينا رسول الله فنأدى: الصلاة جامعة: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٥؛ فنزلنا بغدير خمّ، فنودي فينا: الصلاة جامعة: العمدة لابن البطريق ص ٩٢، ذخائر العقبى ص ٧٦، المراجعات ص ٢٦٣، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤٩.
٤٦. ثم نودي بالصلاة فصلّى بأصحابه ركعتين، ثم أقبل...: الخصال ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٢١.
٤٧. حتى إذا كنا بالجحفة بغدير خمّ صلّى الظهر...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩١.
٤٨. أيها الناس، هل تسمعون؟ فأني رسول الله إليكم...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٩١.
٤٩. أيها الناس، إنه لم يكن نبي من الأنبياء ممن كان قبل إلا وقد عمّر، ثم دعاه الله فأجابه...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١؛ قال: كأني دُعيت فأجبت...: فضائل الصحابة ص ١٥، المستدرک للحاكم ج ٣ ص ١٠٩، مجمع الزوائد ج ٩ ص ١٦٤، السنن الكبرى للنسائي ج ٥ ص ١٣٠، خصائص أمير المؤمنين للنسائي ص ٩٣، المعجم الكبير ج ٥ ص ١٦٦، تفسير الألويسي ج ٦ ص ١٩٤، أنساب الأشراف ص ١١٠.
٥٠. نشهد أنك بلغت ونصحت وأديت ما عليك...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٤، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٤١.
٥١. ودعا أمير المؤمنين فرقي معه حتى قام عن يمينه...: الإرشاد ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ٢١ ص ٣٨٧.
٥٢. فقال النبي: من أولى بكم من أنفسكم؟ فجهروا فقالوا: الله ورسوله، ثم قال ثانية...: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٣٢، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٩.
٥٣. اللهم وال من والاه و عاد من عاداه: بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص

- ۲۹۴، التوحید ص ۲۱۲.
۵۴. مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ... فقالها ثلاثاً: تفسير فرات ص ۵۰۶، ينابيع المودة ج ۱ ص ۱۰۴ و ج ۳ ص ۱۴۲، الطرائف ص ۱۴۴، وراجع: الكافي ج ۱ ص ۲۹۵، الأمالي للطوسي ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۲۴.
۵۵. ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى عَضُدِهِ فَرَفَعَهُ... حَتَّى صَارَتْ رِجْلُهُ مَعَ رُكْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۶، التحصين ص ۵۸۳، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۹.
۵۶. يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا تَأْوِيلُ هَذَا؟ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ نَبِيَّهُ فَهَذَا عَلَيَّ أَمِيرُهُ: تفسير فرات ص ۵۱۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴.
۵۷. مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتَهُ عَلِيًّا...: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۴، التحصين ص ۵۸۲، تفسير الصافي ج ۲ ص ۵۹، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۰۸؛ معاشر الناس، هذا علي، أنصركم لي وأحقكم بي، وأقربكم إلي وأعزكم علي: بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰.
۵۸. معاشر الناس، ذرية كل نبي من صلبه، وذريتي من صلب علي: روضة الواعظين ص ۹۵، التحصين ص ۵۸۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۰.
۵۹. إِنَّا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ... ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِي: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، التحصين ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲.
۶۰. معاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثم في عليّ، ثم النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۷، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، اليقين ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأنبياء منّا القائم المهدي...: روضة الواعظين ص ۹۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۸۰، التحصين ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۳.
۶۱. وأمر الناس أن يبلغ الشاهد الغائب: الكافي ج ۱ ص ۲۸۹، دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، كتاب سليم بن قيس ص ۱۴۵، الأمالي للطوسي ص ۵۶۰، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۶، ينابيع المودة ج ۳ ص ۳۶۹.
۶۲. لَمَّا نَزَلَتْ: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...)، قال النبي: الله أكبر على إكمال الدين...: المسترشد ص ۴۶۸، مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۲۲۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۵۶.
۶۳. مائده: ۳.
۶۴. فقام بولاية عليّ يوم غدیر خم... فأنزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج ۱ ص ۲۸۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، الأمالي للصدوق ص ۵۰، روضة الواعظين ص ۳۵۰، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۶۲، اليقين ص ۲۱۲، بشارة المصطفى ص ۳۲۸، المناقب للخوارزمي ص ۱۳۵، كشف الغمة ج ۱ ص ۲۹۶، تاريخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴۲ ص ۲۳۳، البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۸۶.
۶۵. أكثر المخالفين لجؤوا في دفع الاستدلال به إلى تجويز كون المراد الناصر والمحِب: بحار الأنوار ج ۳۷

- ص ٢٤١، المراجعات ص ٢٨٠.
٦٦. (كأنا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ) ومعناه أنهما كانا يتغوطان: عيون اخبار الرضا ج ٢ ص ٢١٧، بحار الانوار ج ٢٥ ص ١٣٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٧٣، البرهان ج ٢ ص ٣٤٢.
٦٧. عن المفضل بن عمر، قال: سمعت أبا عبد الله يقول: الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ٤٨، الفصول المهمة للحرّ العاملي ج ١ ص ٢٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٥٦، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٣٧.
٦٨. أما بلال، فإنه حلف أن لا يفطر بالنهار أبدا، وأما عثمان بن مظعون، فإنه حلف أن لا ينكح أبدا...: تفسير القمي ١ ص ١٧٩، البرهان ج ٢ ص ٣٤٧، الحدائق الناضرة ج ٢٣ ص ١٣، جامع احاديث الشيعة ج ١٩ ص ٤٩٦.
٦٩. حشرت لرسول الله في عمرة الحديبية الوحوش، حتى نالتها أيديهم ورماحهم: الكافي ج ٤ ص ٢٩٦، وسائل الشيعة ج ١٢ ص ٤١٥، بحار الانوار ج ٢٠ ص ٣٤٧، جامع احاديث الشيعة ج ١١ ص ١٩٢، البرهان ج ٢ ص ٣٦٢، تفسير نور الثقلين ١ ص ٦٧١، منتقى الجمان ج ٣ ص ٢٤٢، الوافي ج ١٣ ص ٧٨٩، نزلت في غزوة الحديبية، جمع الله عليهم الصيد فدخل بين رحالهم، ليلونهم الله: تفسير القمي ج ١ ص ١٨٢، البرهان ج ٢ ص ٣٦٣.
٧٠. يقوم ثمن الهدى طعاما، ثم يصوم لكل مد يوما، فإن زادت الأمداد على شهرين فليس عليه أكثر من ذلك: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٤٥، بحار الانوار ج ٩٦ ص ١٥٨، بحار الانوار ج ٢ ص ٣٦٨.
٧١. إن أهل الجاهلية كانوا إذا ولدت الناقة ولدين في بطن واحد، قالوا: وصلت. فلا يستحلون ذبحها، ولا أكلها: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٩٢، بحار الانوار ج ٢ ص ٣٧٢، تفسير نور الثقلين ١ ص ٦٨٣، بحار الانوار ج ٩ ص ١٩٩، جامع احاديث الشيعة ج ٢٣ ص ٣١٠، البحيرة كانت إذا وضعت الشاة خمسة أبطن ففي السادسة قالت العرب: قد بحرت: تفسير القمي ١ ص ١٨٨، بحار الانوار ج ٢ ص ٣٧٢، جامع احاديث الشيعة ج ٢٣ ص ٣١١، بحار الانوار ج ٦١ ص ١٤٦.
٧٢. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ١ ص ١٩٠، التبيان ج ٤ ص ٤٦، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٥٤١، تفسير مجمع البيان ج ٣ ص ٤٤١، تفسير روض الجنان ج ٧ ص ١٦٩، زبده التفاسير ج ٢ ص ٣٣٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٩٤، البرهان ج ٢ ص ٣٧٥، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ٣٢٨، جامع البيان ج ٧ ص ١٣٩، معاني القرآن ج ٢ ص ٣٧٩، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٤٤٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ١١٥، تفسير السمعاني ج ٢ ص ٧٦، زاد المسير ج ٢ ص ٣٣٤، تفسير الرازي ج ١٢ ص ١١٩، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٤١٩، انوار التنزيل ج ٢ ص ١١٨، تفسير البحر المحيط ج ٣ ص ٤٤٦، تفسير ابن كثير ج ٢ ص ٣٢، تنوير المقباس ص ٩٠، تفسير الجلالين ص ١٣٨، الدر المنثور ج ٢ ص ٢٦٥.
٧٣. (وَإِذْ أُوحِيَتْ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ)، قال: ألهموا: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٥٠، البرهان ج ٢ ص ٣٨١، بحار

- الانوار ج ۱۴ ص ۲۷۴، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۶۸۹.
۷۴. إن عیسی بن مریم قال لبني إسرائيل: صوموا ثلاثين يوما، ثم اسألوا الله تعالى ما شئتم يعطیکموه: تفسیر مجمع البیان ج ۳ ص ۴۵۵، التفسیر الصافي ج ۲ ص ۹۸، بحار الانوار ج ۱۴ ص ۲۶۲، الجامع لاحکام القرآن للقرطبي ج ۶ ص ۳۶۹، تفسیر ابی السعود ج ۳ ص ۹۹.
۷۵. الأجل الذي غير مسمى موقوف يقدم منه ما شاء ويؤخر منه ما شاء واما الأجل المسمى فهو الذي ينزل مما يريد أن يكون من ليلة القدر إلى مثلها من قابل: تفسیر العياشي ج ۱ ص ۳۵۴، بحار الانوار ج ۴ ص ۱۱۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۰۳، ج ۲ ص ۲۷.
۷۶. سورة بقره: آیه ۲۳-۲۴
۷۷. أنها نزلت في النضر بن الحارث... لما قالوا الرسول الله: يا محمد لن نؤمن لك حتى تأتينا بكتاب من عند الله تعالى: معالم التنزيل ج ۲ ص ۸۵، تفسیر الألويسي ج ۷ ص ۹۵.
۷۸. فأخبر عز وجل أن الآية إذا جاءت والملك إذا نزل ولم يؤمنوا هلكوا، فاستعفى النبي من الآيات رافة منه ورحمة على أمته، وأعطاه الله الشفاعة: تفسیر القمي ج ۱ ص ۱۹۴، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۱، البرهان ج ۲ ص ۴۰۳.
۷۹. إن أهل مكة قالوا له: يا محمد تركت ملة قومك و قد علمنا أنه لا يحملك على ذلك إلا الفقر...: تفسیر الألويسي ج ۷ ص ۱۰۹، روح المعاني ج ۴ ص ۱۰۴.
۸۰. وذلك أن مشركي أهل مكة قالوا: يا محمد، ما وجد الله رسولا يرسله غيرك؟! ما نرى أحدا يصدقك بالذي تقول: تفسیر القمي ج ۱ ص ۱۹۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۲۲، التفسیر الصافي ج ۲ ص ۱۱۲، البرهان ج ۲ ص ۴۰۴، مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۴۷، بحار الانوار ج ۹ ص ۸۵ و راجع: عمدة القاری ج ۲۵ ص ۱۱۰، اسباب نزول الايات ص ۱۲۴، معالم التنزيل ج ۱ ص ۵۰۱، تفسیر البيضاوي ج ۲ ص ۳۹۸، تفسیر ابی السعود ج ۳ ص ۱۱۸، تفسیر الألويسي ج ۷ ص ۱۱۷.
۸۱. كان قوم من اليهود ليسوا من المعاندين المتواطئين، إذا لقوا المسلمين حدّثهم بما في التوراة من صفة محمد صلى الله عليه وآله...: التبيان ج ۱ ص ۳۱۶، تفسیر مجمع البیان ج ۱ ص ۲۷۲، بحار الأنوار ج ۹ ص ۵۶...: عظيم البدن والبطن، أصهب الشعر، ومحمد خلفه، وهو يجيء بعد هذا الزمان بخمسمئة سنة...: الاحتجاج ج ۲ ص ۲۶۲، بحار الأنوار ج ۲ ص ۸۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۳۱۳، تفسیر الصافي ج ۱ ص ۱۴۸، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۹۲.
۸۲. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان ج ۴ ص ۹۴، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۵۶، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۲۳، تفسیر روض الجنان ج ۷ ص ۲۳۹، زبدة التفاسير ج ۲ ص ۳۶۹، جامع البیان ج ۷ ص ۲۱۷، تفسیر الثعلبي ج ۴ ص ۱۳۹، معالم التنزيل ج ۲ ص ۸۹، زاد المسير ج ۳ ص ۱۲، تفسیر الرازي ج ۱۲ ص ۱۷۹، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۳۱، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۵۷، تفسیر البحر المحيط ج ۴ ص ۸۸، تنوير المقباس ص ۱۰۷، تفسیر الجلالين ص ۱۶۵، تفسیر الألويسي ج ۷ ص ۱۱۹.

٨٣. الخسر: النقصان، والخسران كذلك، والفعل خسر يخسر خسراً، والخاسر: الذي وضع في تجارته: كتاب العين ج ٤ ص ١٩٥، وراجع: الصحاح ج ٢ ص ٦٤٥، مختار الصحاح ص ٩٩، لسان العرب ج ٤ ص ٢٣٨، التحقيق في كلمات القرآن ج ٣ ص ٥٢.
٨٤. عنكبوت، آية ٦٤.
٨٥. الناس نيام فاذا ماتوا انتبهوا: بحار الأنوار ج ٤ ص ٤٣، التفسير الصافي ج ١ ص ٣٢، ينابيع المودة ج ٢ ص ٤١٢.
٨٦. عليك بالصبر في جميع أمورك، فإن الله بعث محمداً وأمره بالصبر والرفق...: الكافي ج ٢ ص ٨٨ وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٠٢، جامع احاديث الشيعة ج ١٤ ص ٢٤٩، تفسير القمي ١ ص ١٩٦، البرهان ج ٢ ص ٤١٤، تفسير نور الثقلين ٢ ص ٦٠.
٨٧. هذا إخبار عن رؤساء قريش لما عجزوا من معارضته فيما أتى به من القرآن: تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٤٦، بحار الأنوار ج ٩ ص ٨٧.
٨٨. آية ٣٠ سورة نباً اشاره به اين نکته دارد: (يا ليتني كنت تراباً).
٨٩. سورة نمل آية ١٨ و ٢١.
٩٠. در سورة اعراف آية ١٨٢، سورة قلم آية ٤٤ از استدراج سخن به میان آمده است. استدراج اين است كه خداوند از طريق افزايش نعمت‌ها، به صورت تدريجی، گناهكاران را مجازات نمايد به گونه‌ای كه آنان، توبه را فراموش می‌کنند و در آخرت عذاب می‌شوند يا اين‌كه يكباره در اين دنيا، همه نعمت‌ها را از دست می‌دهند و عذاب بر آنان نازل می‌شود.
٩١. إنها نزلت لما هاجر رسول الله إلى المدينة وأصاب أصحابه الجهد والعلل والمرض، فشكوا ذلك إلى رسول الله: تفسير القمي ج ١ ص ٢٠١، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٢١، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٠٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧١٩.
٩٢. جاء الأقرع ابن حابس التميمي و عيينة بن حصن الفزاري فوجدا النبي قاعدا مع بلال، و صهيب، و عمار، و خباب في أناس ضعفاء من المؤمنين: سنن ابن ماجه ج ٢ ص ١٣٨٢، المصنف ج ٧ ص ٥٦٤، المعجم الكبير ج ٤ ص ٧٦، شعب الايمان ج ٧ ص ٣٣٤، تخريج الاحاديث و الاثار ج ١ ص ٤٣٨، كنز العمال ج ٢ ص ٤٠٨، جامع البيان ج ٧ ص ٢٦٣، ج ٤ تفسير الثعلبي ص ١٤٩، معالم التنزيل ج ٢ ص ٩٩، تفسير القرآن لابن كثير ج ٢ ص ١٣٩، لباب النقول ص ٩٨، تفسير الألوسي ج ٧ ص ١٥٨، تاريخ مدينة دمشق ج ٢٤ ص ٢٢٣، البداية و النهاية ج ٦ ص ٦٤.
٩٣. أتى قوم النبي صلى الله عليه و سلم فقالوا: إنا أصبنا ذنوباً عظيماً...: جامع البيان ج ٧ ص ٢٧١، الدر المشور ج ٣ ص ١٤، فتح القدير ج ٢ ص ١٢١، تفسير الألوسي ج ٧ ص ١٦٤.
٩٤. ثم فرض الله على رسوله أن يسلم على التوابين الذين عملوا السيئات ثم تابوا...: تفسير القمي ج ١ ص ٢٠٢، البرهان ج ٢ ص ٤٢٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ١١، لم يكن للعالم توبة، وكانت للجاهل توبة: الكافي

ج ۲ ص ۴۴۰، وسائل الشیعة ج ۱۶ ص ۸۷، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۱۴۴، بحار الانوار ج ۶ ص ۳۲.

۹۵. امام زمان، خزانه دار علم خداست و به اذن خدا، به همه چیز در آسمانها و زمین آگاهی دارد. در زیارت جامعه می خوانیم: السلام علیکم یا أهل بیت النبوة... وحران العلم: عیون أخبار الرضا ج ۱ ص ۳۰۵، من لا یحضره الفقیه ج ۲ ص ۶۰۹، تهذیب الأحکام ج ۶ ص ۹۵، وسائل الشیعة ج ۱۴ ص ۳۰۹، المزار لابن المشهدی ص ۵۲۳، بحار الأنوار ج ۹۹ ص ۱۲۷، جامع أحادیث الشیعة ج ۱۲ ص ۲۹۸. به این حدیث توجه کنید: سألت أبا عبد الله عن قول الله عز وجل: (وما تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ). قال: فقال: الورقة: السقط، والحبة: الولد، وظلمات الأرض: الأرحام، والرطب: ما يحيا من الناس، واليابس: ما يغيض، وكل ذلك في إمام مبين: الكافي ج ۸ ص ۲۴۹، مدینه المعاجر ج ۲ ص ۱۳۱، البرهان ج ۲ ص ۴۲۶، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۲۳.

۹۶. وأما قوله: (وهو القاهر فوق عباده ويُرسل عليكم حفظة) يعني الملائكة الذين يحفظونكم ويضبطون أعمالكم: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۲۹، البرهان ج ۲ ص ۴۲۷.

۹۷. (يَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنَ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا) انعام: ۵۹.

۹۸. رأيت ما كان وما هو كائن إلى يوم القيامة، أليس كان في علم الله؟ قال: فقال: بلى، قبل أن يخلق السماوات والأرض: التوحيد للصدوق ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۴ ص ۸۴.

۹۹. (..أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ)، قال: هو الدخان والضحكة...: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۳، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۲۷، البرهان ج ۲ ص ۴۲۸، بحار الانوار ج ۹ ص ۲۰۵.

۱۰۰. إن كان كلما استهزا المشركون بالقرآن قمنا وتركناهم، فلان دخل إذن المسجد الحرام، ولا نظوف بالبيت الحرام: تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۸۰، جامع احادیث الشیعة ج ۱۴ ص ۴۳۶، البرهان ج ۲ ص ۴۳۰.

۱۰۱. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسیر القمی ج ۱ ص ۲۰۵، التبیان ج ۳ ص ۵۹۵، تفسیر جوامع الجامع ج ۱ ص ۵۸۲، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۸۴، تفسیر روض الجنان ج ۷ ص ۹۴، زبدة التفاسیر

ج ۲ ص ۴۱۱، التفسیر الأصفی ج ۱ ص ۳۲۷، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۲۹، البرهان ج ۲ ص ۴۳۱، تفسیر مجاهد ج ۱ ص ۲۱۸، تفسیر مقاتل بن سلیمان ج ۱ ص ۳۵۳، مجاز القرآن ج ۱ ص ۱۹۶، جامع

البیان ج ۷ ص ۳۰۶، معانی القرآن ج ۲ ص ۴۴۶، تفسیر السمرقندی ج ۱ ص ۴۷۸، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۱۵۷، تفسیر السمعانی ج ۲ ص ۱۱۶، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۴۳، تفسیر البیضاوی ج

۲ ص ۴۲۰، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۱۴۷، تفسیر الجلالین ص ۱۷۳. الدر المنثور ج ۳ ص ۲۲.

۱۰۲. لأن أذرکان عم إبراهيم، فأما أبوه فتارخ بن ناخور، وسمي العم أباً: بحار الانوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، كما انه ذكر نسب إبراهيم كذا: إبراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل ابی طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الانوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسیر المحیط ج ۱ ص ۵۳۶، تاریخ الطبری ج ۱ ص ۱۶۲، الكامل

- في التاريخ لابن الاثير ج ١ ص ٩٤، قصص الانبياء لابن كثير ج ١ ص ١٦٧.
١٠٣. پیامبر اسلام و امامان معصوم نیز این قدرت را دارند که ملکوت آسمانها و زمین را ببینند. به این حدیث توجه کنید: قال أبو عبد الله: (وَكذَلِكَ تُرَى إِبرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونُ مِنَ الْمُوقِنِينَ) ، قال: كَشَطَ لِإبراهيم السماوات السبع حَتَّى نَظَرَ إِلَى ما فَوْق العرش، وكَشَطَ لَهُ الأَرْضون السبع، وفعل بمحمّد مثل ذلك، وإني لأرى صاحبكم والأئمة من بعده قد فعل بهم مثل ذلك: بصائر الدرجات ص ١٢٧، مختصر بصائر الدرجات ص ١٢٠، الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٨٦٦، بحار الانوار ج ١٢ ص ٧٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦٣، البرهان ج ٢ ص ٤٣٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٣٤.
١٠٤. أليس من قولك أن الأنبياء معصومون؟ قال: بلى. قال: فسأله عن آيات من القرآن في الأنبياء... فلما جن عليه الليل فرأى الزهرة قال: هذا ربي؟! على الإنكار والاستخبار: التوحيد للصدوق ص ٧٤، نرو البراهين ج ١ ص ٢٠٦، البرهان ج ٢ ص ٤٣٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٣٥، تفسير كنز الدقائق ج ٤ ص ٣٧١.
١٠٥. (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ)، قال: هو الشرك: البرهان ج ٢ ص ٤٤٤ وراجع: بحار الانوار ج ٣٨ ص ٢٣٢، ج ٦٦ ص ١٥٠، التبيان ج ٤ ص ١٩٠، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٩٩.
١٠٦. أنعام: ٨٤.
١٠٧. السلام على محال معرفة الله، ومساكن بركة الله، ومعادن حكمة الله: من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨، كنت بواسط، وكان يوم أضحى، فحضرت صلاة العيد مع الحجّاج، فنخطب خطبة بليغة، فلما انصرف... شرح الأخبار ج ٣ ص ٩٢، كنز الفوائد ص ١٦٧، بحار الأنوار ج ١٠ ص ١٤٧، أعيان الشيعة ج ١٠ ص ٣٠٣.
١٠٨. إن الله لا يوصف، وكيف يوصف وقد قال في كتابه: (وما قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ): الكافي ج ١ ص ١٠٣، الفصول المهمة للحر العاملي ج ١ ص ١٧٣، بحار الانوار ج ٧٣ ص ٣٠، جامع احاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٧٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٣٨، البرهان ج ٢ ص ٤٥٠، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٤٥، كانوا يكتمون ما شاؤا ويبدون ما شاؤا: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٦٩، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٣٨، بحار الانوار ج ٩ ص ٢٠٦، البرهان ج ٢ ص ٤٥٢.
١٠٩. (الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ)، قال: العطش يوم القيامة: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٧٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٤٠، البرهان ج ٢ ص ٤٥٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٤٦، بحار الانوار ج ٧ ص ١٨٦.
١١٠. قوله تعالى: (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ النُّجُومَ...)، قال: النجوم: آل محمد عليهم السلام: تفسير القمي ج ١ ص ٢١١، بحار الانوار ج ٢٤ ص ٧٦، جامع احاديث الشيعة ج ١٧ ص ٢٢٤، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٤٢، البرهان ج ٢ ص ١٤٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٥٠.
١١١. المستقر: ما استقر الإيمان في قلبه فلا ينزع منه أبدا، والمستودع: الذي يستودع الإيمان زمانا ثم يسلبه: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٧١، بحار الانوار ج ٦٦ ص ٢٢٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٤٢، البرهان ج ٢

- ص ۴۵۸، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۵۰.
۱۱۲. جلّ سیّدی ومولای والمنعم علیّی وعلیّ آبائی أن یرى. قال: وسألته هل رأى رسول الله ربّه؟ فوَقَعَ: إنّ الله تبارک وتعالیّ أرى رسوله بقلبه من نور عظمتة ما أحبّ: الکافی ج ۱ ص ۹۵، التوحید للصدوق ص ۱۰۸، بحار الأنوار ج ۴ ص ۴۳.
۱۱۳. فما وقع وهمك عليه من شيء فهو خلافه، لا يشبهه شيء، ولا تدركه الأوهام، كيف تدركه الأوهام وهو خلاف ما يُعقل وخلاف ما يُتصوّر في الأوهام؟: الکافی ج ۱ ص ۸۲، التوحید ص ۱۰۶، الفصول المهمّة ج ۱ ص ۱۳۷، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۶۶، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۵۶۱.
۱۱۴. إن أوهام القلوب أكبر من أبصار العيون، فهو لا تدركه الأوهام وهو يدرك الأوهام: الکافی ج ۱ ص ۹۹، البرهان ج ۲ ص ۴۶۲، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۵۳.
۱۱۵. البحيرة كانت إذا وضعت الشاة خمسة أبطن ففي السادسة قالت العرب: قد بحرت: تفسیر القمي ۱ ص ۱۸۸، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۷۲، جامع احاديث الشيعة ج ۲۳ ص ۳۱۱، بحار الأنوار ج ۶۱ ص ۱۴۶.
۱۱۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۷۵، تفسير فرات الكوفي ص ۱۳۵، التبيان ج ۴ ص ۲۵۸، تفسير جوامع الجامع ج ۱ ص ۶۱۱، تفسير مجمع البيان ج ۴ ص ۱۵۰، تفسير روض الجنان ج ۸ ص ۱۷، زبدة التفاسير ج ۲ ص ۴۵۱، التفسير الأصفى ج ۱ ص ۳۴۲، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۷۵، تفسیر نور الثقلین ج ۱ ص ۷۶۳، البرهان ج ۲ ص ۲۶۲، تفسیر الثعلبي ج ۴ ص ۱۸۵، تفسير السمعاني ج ۲ ص ۱۴۱، زاد المسير ج ۳ ص ۷۹، تفسير العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۵۹، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۸۰، تفسير البيضاوي ج ۲ ص ۴۴۸، تفسير الجلالين ص ۱۸۳، تفسير الألوسي ج ۸ ص ۱۸.
۱۱۷. لولا هؤلاء ما كان أحد يستنبط هذا هؤلاء حفاظ الدين وأمناء أبي على حلال الله و حرامه: تاريخ آل زراره ص ۴۹، اختيار معرفة الرجال ج ۱ ص ۳۴۸، التحرير الطاوسي ص ۴۸۸، معجم رجال الحديث ج ۸ ص ۲۳۲، اعيان الشيعة ج ۷ ص ۴۸، جامع الرواة ج ۲ ص ۳۴، قاموس الرجال ج ۹ ص ۵۷۳، بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۳۹۰.
۱۱۸. الميت الذي لا يعرف شيئاً (فَأَحْيَيْنَاهُ) بهذا الأمر (وَجَعَلْنَاهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ)، قال: إماما يأت به: تفسير العياشي ج ۱ ص ۳۷۵، البرهان ج ۲ ص ۴۷۵، بحار الأنوار ج ۲۳ ص ۳۱۰.
۱۱۹. و عن الزجاج معناه كأنما يتصاعد إلى السماء نبوا عن الحق و تباعدا في الهرب منه: زاد المسير ج ۲ ص ۸۲ و راجع: الجامع لاحكام القرآن للقرطبي ج ۷ ص ۸۲، انوار التنزيل ج ۲ ص ۱۸۱، تفسير البيضاوي ج ۲ ص ۴۵۱، فتح القدير ج ۲ ص ۱۶۰، تفسير الألوسي ج ۸ ص ۲۲.
۱۲۰. من يرد الله أن يهديه بإيمانه في الدنيا إلى جنته و دار كرامته في الآخرة يشرح صدره للتسليم لله والثقة به معاني الاخبار ص ۱۴۵، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۹۴، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۰۰، التفسير الصافي ج ۲ ص ۱۵۷، البرهان في تفسير القرآن ج ۲ ص ۴۷۷، تفسیر نور الثقلین ۱ ص ۷۶۵، (كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرُّجْسَ

- عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ)، قال: هو الشك: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٥٦، البرهان ج ٢ ص ١٥٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٦٧.
١٢١. إن أهل الجاهلية كانوا إذا ولدت الناقة ولدين في بطن واحد، قالوا: وصلت، فلا يستحلون ذبحها: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٤٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٩٢، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٧٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٦٨٣، بحار الأنوار ج ٩ ص ١٩٩، جامع احاديث الشيعة ج ٢٣ ص ٣١٠، البحيرة كانت إذا وضعت الشاة خمسة أبطن ففي السادسة قالت العرب: قد بحرت: تفسير القمي ج ١ ص ١٨٨، بحار الأنوار ج ٢ ص ٣٧٢، جامع احاديث الشيعة ج ٢٣ ص ٣١١، بحار الأنوار ج ٦١ ص ١٤٦.
١٢٢. وَأَنْعَامٌ خُرِّمَتْ ظُهُورُهَا عَنِ الرُّكُوبِ وَهِيَ الْبَحَائِرُ وَالسَّوَابِ وَالْحَوَامِي الْآتِي ذَكَرَهَا فِي آيَةِ ١٠١ مِنْ سُورَةِ الْمَائِدَةِ...: بيان المعاني ج ٣ ص ٤١٠.
١٢٣. كان فلان بن فلان الأنصاري - سماه - وكان له حرث، وكان إذا أجذ يتصدق به، ويبقى هو وعياله بغير شيء: الكافي ج ٤ ص ٥٥، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٢٠٣، بحار الأنوار ج ٩٣ ص ٩٦، مرآة العقول ج ١٦ ص ١٨٧، جامع احاديث الشيعة ج ٨ ص ١٤٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٣٧٨، البرهان ج ٢ ص ٤٨٤، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٧١، روضة المتقين ج ٢ ص ١٩٤، كفاية الاحكام ج ١ ص ٥٨٥، الوافي ج ١٠ ص ٥٠٢، الحدائق الناضرة ج ٢٠ ص ٣٥٧، المناهل ص ٩٧، مستند الشيعة ج ٩ ص ٢٣٧، جواهر الكلام ج ٢٦ ص ٥٥.
١٢٤. حمل نوح عليه السلام في السفينة الأزواج الثمانية التي قال الله عز وجل... فكان من الضأن اثنين: زوج داجنة يربيهما الناس، والزوج الآخر الضأن التي تكون في الجبال الوحشية أحل لهم صيدها...: الكافي ج ٨ ص ٢٨٤، مرآة العقول ج ٢٦ ص ٣٠٣، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٦٥، البرهان ج ٢ ص ٤٨٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٧٤.
١٢٥. وحرم عليهم الشحوم - وكانوا يحبونها - إلا ما كان على ظهور الغنم أو في جانبه خارجا من البطن: تفسير القمي ج ١ ص ٢٢٠، البرهان ج ٢ ص ٤٩٢، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٢٧.
١٢٦. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ١ ص ٢٢٠، التبيان ج ٤ ص ٣١٠، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٦٢٧، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ١٨٦، تفسير روض الجنان ج ٨ ص ٧٦، زبدة التفاسير ج ٢ ص ٤٧٥، البرهان ج ٢ ص ٤٩٢، تفسير مقاتل بن سليمان ج ١ ص ٣٧٧، تفسير السمعاني ج ٢ ص ١٥٤، تفسير الرازي ج ١٣ ص ٢٢٥، تفسير العز بن عبد السلام ج ١ ص ٤٦٨، انوار التنزيل ج ٢ ص ١٨٨، تفسير البحر المحيط ج ٤ ص ٢٣٦، الدر المنثور ج ٣ ص ٥٤، فتح القدير ج ٢ ص ١٧٦.
١٢٧. (وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا...) قال: أتدري ما يعني بـ(صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا)؟ قلت: لا. قال: ولاية علي والأوصياء عليهم السلام: تفسير العياشي ج ١ ص ٣٨٤، البرهان ج ٢ ص ٤٩٨، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٧٨، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٣٧١.
١٢٨. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير القمي ج ١ ص ٢٢٢، التبيان ج ٤ ص ٣٣٢، تفسير جوامع

- الجامع ج ۱ ص ۶۳۵، تفسیر مجمع البیان ج ۴ ص ۲۰۵، تفسیر روض الجنان ج ۸ ص ۹۸، زیده التفاسیر ج ۲ ص ۴۸۶، البرهان ج ۲ ص ۵۰۷، تفسیر الثعلبی ج ۴ ص ۲۰۶، تفسیر السمعی ج ۲ ص ۱۶۱، الکشاف للزمخشری ج ۲ ص ۶۴، زاد المسیر ج ۳ ص ۱۰۸، تفسیر الرازی ج ۱۴ ص ۱۰، تفسیر العز بن عبد السلام ج ۱ ص ۴۷۲، انوار التنزیل ج ۲ ص ۱۹۱، تفسیر البحر المحیط ج ۴ ص ۲۵۴، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۲۰۵، تفسیر الجلالین ص ۱۹۱، تفسیر الالوسی ج ۸ ص ۷۰.
۱۲۹. لماذا استوجب إبليس من الله... بحار الأنوار ج ۶۰ ص ۲۷۵، جامع احادیث الشيعة ج ۴ ص ۲۶، تفسیر القمی ج ۱ ص ۴۲، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۴۲، التفسیر الصافی ج ۲ ص ۱۸۵، البرهان ج ۱ ص ۱۷۴، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۰.
۱۳۰. يا رب سلطت إبليس على ولدي: البرهان ج ۱ ص ۱۷۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۱۴۲، نور الثقلین ج ۱ ص ۷۸۴، وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۸۸.
۱۳۱. فدلّيهما بغرور فأكلتا منها ثمّة...: عيون اخبار الرضا ج ۱ ص ۱۷۴، مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۷۸، الإحتجاج ج ۲ ص ۲۱۵، بحار الأنوار ج ۲ ص ۲۱۵، البرهان ج ۲ ص ۲۱۵، جامع احادیث الشيعة ج ۱۹ ص ۵۲۳، البرهان ج ۱ ص ۱۸۶.
۱۳۲. كانت المرأة تطوف بالبيت في الجاهلية...: المستدرک ج ۲ ص ۳۱۹، السنن الكبرى للبيهقي ج ۵ ص ۸۸، أسباب نزول القرآن للواحدی ص ۱۵۲، لباب النقول ص ۱۰۵.
۱۳۳. فإذا بلغ أحدهم باب المسجد قال للحمس...: عمدة القارئ ج ۹ ص ۲۶۶.
۱۳۴. وهي عريانة وعلى فرجها خرقعة: المستدرک ج ۲ ص ۳۱۹، السنن الكبرى للبيهقي ج ۵ ص ۸۸، أسباب نزول القرآن للواحدی ص ۱۵۲، لباب النقول ص ۱۰۵.
۱۳۵. قال: المؤذن أمير المؤمنين عليه السلام: الكافي ج ۱ ص ۴۲۶، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۳۹، البرهان ج ۲ ص ۵۴۵.
۱۳۶. صراط بين الجنة والنار، فمن شفع له الأئمة...: بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۳۵، البرهان ج ۲ ص ۵۴۹، مکیال المکارم ج ۱ ص ۳۹۰.
۱۳۷. فینادون: این محبوبنا؟ این شیعتنا...: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۵۵، البرهان ج ۲ ص ۵۴۹، تفسیر کنز الدقائق ج ۵ ص ۹۵.
۱۳۸. به این ترجمه‌های فارسی قرآن مراجعه نمودم و همه از کلمه مردان استفاده نمودند: الهی قمشه‌ای، آیتی، مکارم شیرازی، ارفع، اشرفی، خرم‌شاهی، انصاریان، بروجردی، پورجوادی، تشکری، حلبی، خسروی، خواجوی، رضایی، رهنما، روشن، سراج، شعرانی، مجتبی، مخزن العرفان، مشکینی، معزی، نور، یاسری، تاج التراجم، ترجمه طبری، دهلوی، کشف الاسرار، صفی علیشاه، تفسیر آسان، روان جاوید، فولادوند، فیض الاسلام، کاویانپور، گلی از بوستان خدا، صفارزاده، کوش، عاملی، ترجمه بیان السعاده، ترجمه جوامع الجامع، تفسیر آسان، روض الجنان.

١٣٩. إن إيلنا إياب هذا الخلق وعلينا حسابهم: تفسير فرات الكوفي ص ٥٥١، بحار الأنوار ج ٧ ص ٢٠٢ و ج ٢٤ ص ٢٧٢ و راجع: الكافي ج ٨ ص ١٦٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٥٧، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٥٦٨.
١٤٠. انظروا إلى إخوانكم المحسنين قد سبقوا...: مجمع البيان ج ٤ ص ٢٦١، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٣٢، تفسير جوامع الجامع ج ١ ص ٦٥٩، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٠١، البرهان ج ٢ ص ٥٥٢.
١٤١. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: تفسير العياشي ج ٢ ص ١٦، ج ٢ ص ٢١٣، التبيان في تفسير القرآن ج ٢ ص ٢١٣، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٨١، روض الجنان وروح الجنان ج ٣ ص ٢٠٦، التفسير الأصفى ج ١ ص ٢٩٤، التفسير الصافي ج ١ ص ٢٤٩، البرهان ج ١ ص ٤٥٤، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٢٥، جامع البيان ج ٨ ص ٢١٨، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٥٢٨، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٢٢٩، تفسير السمعي ج ١ ص ٢١٨، معالم التنزيل ج ٢ ص ٢٤٢.
١٤٢. إنكم لا تدعون أصم ولا غائباً...: تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٧٧، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٢٤.
١٤٣. سورة حاقه، آيه ٨-٦.
١٤٤. كانوا أول النهار كفار سحرة و آخر النهار شهدا برة...: بحار الأنوار ج ٣ ص ٨٠، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٣٣٣، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٥٥٥.
١٤٥. استودع الألواح وهي زبرجدة من الجنة: بصائر الدرجات ص ١٦٠، بحار الأنوار ج ١٧ ص ١٣٧، تفسير العياشي ج ٢ ص ٧٨، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٣٧، البرهان ج ٢ ص ٥٨٦، نور الثقلين ج ٢ ص ٦٩.
١٤٦. ألقى الألواح من يده فتكسرت...: تفسير العياشي ج ١ ص ٥١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٢٧، التفسير الصافي ج ١ ص ١٦٤، البرهان ج ١ ص ٢٨٢، نور الثقلين ج ٢ ص ٧٧.
١٤٧. تورات، سفر خروج، فصل ٣٢.
١٤٨. بقره آيه ٥٤.
١٤٩. طه، آيه ٩٨.
١٥٠. النور في هذا الموضع أمير المؤمنين والأئمة: الكافي ج ١ ص ١٩٤، التوحيد ص ٤٣٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٣١٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٤٣، نور الثقلين ج ٢ ص ٨٣، جامع البيان ج ٢٧ ص ٣١٨.
١٥١. فما زالوا الاثلاثة أيام...: التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٤٧، البرهان ج ١ ص ٢٣٥.
١٥٢. فرجع الله عليهم جبل طور: تفسير القمي ج ١ ص ٢٤٦، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٥٠، البرهان ج ٢ ص ٦٠٥، نور الثقلين ج ١ ص ٨٥، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٤٤.
١٥٣. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالدّر...: الكافي ج ٢ ص ٧، التوحيد ص ٣٣٠، علل الشرايع ج ٢ ص ٥٢٥، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٠، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٧٩، ج ٥ ص ٢٤٥.
- دقت كنيدي: اين حديث از امام باقر عليه السلام است و با سند معتبر در كتابي معتبر همچون اصول كافي نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام.

برای همین می‌توان به این حدیث اعتماد نمود و مجالی برای اعتراض به آن وجود ندارد. این‌که گفته می‌شود این حدیث متواتر نیست، وجهی ندارد، زیرا حدیثی که در کتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول اکثریت علمای شیعه می‌باشد.

۱۵۴. ولم یزل یضربها حتی قتلها، فانسلخ الاسم من لسانه... البرهان ج ۲ ص ۶۱۶، مجمع البیان ج ۲ ص ۴۳۴.

۱۵۵. نام‌های مبارک خدا که در قرآن ذکر شده‌اند به این شرح می‌باشند:

* در سوره حمد:

۱. الله. ۲. رب. ۳. رحمان. ۴. رحیم. ۵. مالک.

* در سوره بقره:

۶. محیط. ۷. قدیر. ۸. علیم. ۹. حکیم. ۱۰. ثواب. ۱۱. باری. ۱۲. بصیر. ۱۳. واسع. ۱۴. سمیع. ۱۵. عزیز. ۱۶. رؤوف. ۱۷. شاکر. ۱۸. اله. ۱۹. واحد. ۲۰. غفور. ۲۱. قریب. ۲۲. حکیم. ۲۳. حی. ۲۴. قیوم. ۲۵. علی. ۲۶. عظیم. ۲۷. غنی. ۲۸. ولی. ۲۹. حمید. ۳۰. خبیر. ۳۱. بدیع.

* در سوره آل عمران:

۳۲. وهاب. ۳۳. ناصر. ۳۴. جامع.

* در سوره نساء:

۳۵. رقیب. ۳۶. حسیب. ۳۷. شهید. ۳۸. کبیر. ۳۹. نصیر. ۴۰. وکیل. ۴۱. مقیت. ۴۲. عَفُو.

* در سوره انعام:

۴۳. قاهر. ۴۴. لطیف. ۴۵. حاسب. ۴۶. قادر.

* در بقیه سوره‌های قرآن:

۴۷. فاتح. ۴۸. قوی. ۴۹. مولی. ۵۰. عالم. ۵۱. حفیظ. ۵۲. مجیب. ۵۳. مجید. ۵۴. ودود. ۵۵. مستعان. ۵۶. قهار. ۵۷. غالب. ۵۸. متعالی. ۵۹. والی. ۶۰. حافظ. ۶۱. وارث. ۶۲. خلاق. ۶۳. مقتدر. ۶۴. حفی. ۶۵. غفار. ۶۶. ملک. ۶۷. حق. ۶۸. هادی. ۶۹. مبین. ۷۰. نور. ۷۱. کریم. ۷۲. محیی. ۷۳. فتاح. ۷۴. فاطر. ۷۵. شکور. ۷۶. کافی. ۷۷. خالق. ۷۸. منتقم. ۷۹. رزاق. ۸۰. متین. ۸۱. بَرّ. ۸۲. ملیک. ۸۳. ذو الجلال و الاکرام. ۸۴. اَوَّل. ۸۵. آخر. ۸۶. ظاهر. ۸۷. باطن. ۸۹. قدوس. ۹۰. سلام. ۹۱. مؤمن. ۹۲. مهیمن. ۹۳. جبار. ۹۴. متکبر. ۹۵. مصوّر. ۹۶. اعلی. ۹۷. اکرم. ۹۸. احد. ۹۹. صمد.

۱۵۶. اذا نزلت بکم شدیدة فاستعینوا...: الاختصاص ص ۲۵۲، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۲۲۸، بحار الأنوار ج ۹۱ ص ۲۲، جامع أحادیث الشيعة ج ۱۵ ص ۲۴۸، بحار الأنوار ج ۲ ص ۶۱۷، نحن والله الاسماء الحسنی: الکافی ج ۱ ص ۱۴۴، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۵، التفسیر الصافی ج ۱ ص ۱۱۳، نور الثقلین ج ۲ ص ۱۰۳.

۱۵۷. اذا اراد بعبد شرًا فاذنب ذنبًا...: الکافی ج ۲ ص ۴۵۲، بحار الأنوار ج ۵ ص ۲۱۷، جامع أحادیث الشيعة

- ج ١٤ ص ٣٧٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٥٦، البرهان ج ٢ ص ٦٢١، نور الثقلين ج ٢ ص ١٠٥ .
 ١٥٨ . فقد خشيت أن يكون ذلك استدراجاً من الله لي بخطيئتي؟ مشكاة الأنوار ص ٦٦، بحار الأنوار ج ٦٨
 ص ٥٤، الاستدراج من الله سبحانه لعبده أن يسبغ عليه النعم ويسلبه الشكر... تحف العقول ص ٢٤٦،
 بحار الأنوار ج ٧٥ ص ١١٧.
- ١٥٩ . للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: التبيان في تفسير القرآن ج ٥ ص ٤١، تفسير مجمع البيان ج ٤
 ص ٤٠٠، روض الجنان وروح الجنان ج ٩ ص ١، التفسير الأصفى ج ١ ص ٤١٦، التفسير الصافي ج ٢
 ص ٢٥٦، البرهان ج ٢ ص ٦٢١، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٤٦٤، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٣١٠، تفسير
 السمعي ج ٢ ص ٢٣٦، معالم التنزيل ج ٤ ص ٣٨٤، الكشاف ج ٤ ص ١٤٧، زاد المسير ج ٣ ص ٢٠٠،
 تفسير الرازي ج ١٥ ص ٦٢، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ٣٧٥، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٢٩٩، الدر
 المنثور ج ٣ ص ١٤٩، فتح القدير ج ٢ ص ٢٧١، تفسير الألوسي ج ٩ ص ١٢٧.
- ١٦٠ . قام على الصفا فدعا قريشاً... بات يهوت حتى أصبح: التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٥٧، تفسير البيضاوي ج
 ٣ ص ٧٨، الدر المنثور ج ٣ ص ١٤٩، روح المعاني ج ٥ ص ١١٩.
- ١٦١ . فإن قريشاً بعثوا العاصم بن وائل... إلى نجران ليتعلموا... البرهان ج ٢ ص ٦٢٢، تفسير الميزان ج ٨ ص
 ٣٧٢.
- ١٦٢ . خرج هذا الكلام عن سवालهم ثم بعد ذلك... روح المعاني ج ٥ ص ١٢٨.
- ١٦٣ . صنفاً ذكراً و صنفاً أنثياً فجعل الصنفان... عيون اخبار الرضا: ج ١ ص ١٧٥، بحار الأنوار ج ١١ ص ٧٨،
 التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٥٩، البرهان ج ٢ ص ٦٢٤، نور الثقلين ج ٢ ص ١٠٨، اعيان الشيعة ج ٢ ص
 ٢٢.
- ١٦٤ . تورات، سفر يديايش، فصل ٢ شماره ٢١، ٢٤.
- ١٦٥ . انجيل برنابا، فصل ٣٩، شماره ٢٩، ٣٥.
- ١٦٦ . أكان الله يعجزه أن يخلقها من غير ضلعه؟... وفضلت فضلة من الطين فخلق منها حواء: تفسير العياشي ج
 ١ ص ٢١٦، البرهان ج ٢ ص ١١، نور الثقلين ج ١ ص ٤٢٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٦.
- ١٦٧ . ان يده الخير و لكن قل كما اقول: الكافي ج ٢ ص ٥٢٧، وسائل الشيعة ج ٧ ص ٢٢٧، مستدرک
 الوسائل ج ٥ ص ٢٤٩، بحار الأنوار ج ٨٣ ص ٢٦١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٤٢١، تفسير
 العياشي ج ٢ ص ٤٥، التفسير الصافي ج ٢ ص ٢٦٤، البرهان ج ٢ ص ٦٢٩.
- ١٦٨ . عن قول الله عز وجل: سبحانه الله، ما يعنى به؟ قال: تنزيهه: الكافي ج ١ ص ١١٨، التوحيد للصدوق ص
 ٣١٢، بحار الأنوار ج ٤ ص ١٦٩ و ج ٩٠ ص ١٧٧؛ سبحانه الله هو تنزيهه، أي إبعاده عن السوء وتقديسه:
 تاج العروس ج ١٩ ص ١٠٦، لسان العرب ج ١٣ ص ٥٤٨، النهاية في غريب الحديث ج ٥ ص ٤٣.